جلد ۳

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نو در شرح زیارت جامعه کبیره

آیت الله سید علی حسینی میلانی

بسم الله الرحمن الرحیم

با پیشوایان هدایتگر

نویسنده:

السید علی الحسینی المیلانی

ناشر چاپی:

الحقایق

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

با پیشوایان هدایتگر

مشخصات کتاب

عنوان قراردادی : زیارتنامه جامعه کبیره .شرح

عنوان و نام پدیدآور : با پیشوایان هدایت‌گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/ علی حسینی‌میلانی.؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: مرکز حقایق اسلامی ۱۳۸۸ -

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : مرکز حقایق اسلامی؛ ۱۱۰؛ ۱۳۲.

شابک : ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۱۱-۸ ؛ ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰۵۳۴۸-۳۱-۶ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۵۷-۶

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی : Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت : ج.۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳(چاپ اول :۱۳۹۰)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع : زیارتنامه‌ها

شناسه افزوده : حسینی میلانی، علی ۱۳۲۶ -

شناسه افزوده : مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره : BP۲۷۱/۲۰۴۲۲/ح۵۴ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۷

شماره کتابشناسی ملی : ۱۸۲۹۶۶۵

مقدمه

سخن مرکز

با پیشوایان هدایت گر

نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره جلد اول آیت اللّه سید علی حسینی میلانی بسم اللّه الرحمن الرحیم با پیشوایان هدایت گر نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره

سخن مرکز

... از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق،

ترجمه، تدوین و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتاب با پیشوایان هدایت گر (در سه جلد) یکی دیگر از آثار آن معظّمٌ له است. این کتاب با نگرشی نو به شرح و توضیح زیارت جامعه کبیره پرداخته است که در شب های ماه مبارک رمضان از سال ۱۴۲۷ تا سال ۱۴۲۹ هجری جلساتی تحت عنوان «درس هایی در شرح زیارت جامعه کبیره» در مرکز حقایق اسلامی و به درخواست جمعی از طلاب حوزه علمیه قم و دیگر علاقه مندان ارائه فرمودند که پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی به صورت کنونی در اختیار پژوهش گران و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می گیرد. امید است دو جلد دیگر نیز به زودی آماده شود.

این پژوهش کوشیده تا با تکیه بر اندیشه و تأمّل در مضامین والا و مفاهیم بلند این زیارت در پرتو آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام و با بیانی بسیار ساده راه تازه ای برای شناخت مقام و عظمت اهل بیت علیهم السلام بگشاید تا پژوهندگان حقیقت بیش از پیش با اهل بیت علیهم السلام آشنا شوند و راه مستقیم آن بزرگواران را بپیمایند.

امید است که این تلاش مورد پسند و خشنودی بقیّهٔ اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

پیش گفتار

بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین والصلاهٔ والسلام علی سیّدنا محمّد وآله الطاهرین المعصومین ولعنهٔ اللّه علی أعدائهم أجمعین من الأوّلین والآخرین

پیش گفتار

بی تردید، بهترین راه برای شناخت هر فردی خود اوست ;به این معنا که اگر بتوانیم از حالات، ویژگی ها و کردارهای او به شخصیّت واقعی او پی ببریم و یا اگر به گفته او در معرّفی خودش اعتماد کنیم، به دیگری مراجعه نباید کرد. از این رو، حالات و کمالات پیشوایان معصوم علیهم السلام را از طریق خودشان باید به دست آورد که خود معرّف و شناسای خودشان هستند.

یکی از راه های شناخت آن بزرگواران، اندیشه و تأمّل در دعاها و زیارت هایی است که از شخص آنان صادر شده است. اگر ما در مفاهیم والای این دعاها و زیارت ها تدبّر کنیم و بیندیشیم، به یقین شناخت و معرفت ما به آن بزرگواران بیشتر خواهد شد.

همه می دانیم زیارت های بسیاری با مضامین عالی و گوناگون برای حضرات معصومان علیهم السلام نقل شده است ;ولی در این بین، چند زیارت، شاخص هستند که به آن ها توجّه ویژه می شود. از این زیارت ها چند زیارت را می توان نام برد:

یکم. زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر خم: این زیارت، سلسله ای از معارف والا، حقایق و مطالبی اعتقادی را در بر دارد.

دوم. زیارت عاشورا: با این زیارت، امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و سایر ایام زیارت می شود که آثار و برکات بسیاری دارد. بزرگان ما به صدور این زیارت شریفه یقین دارند، به گونه ای که برخی از آنان در این مورد فرموده اند: اگر کسی زیارت عاشورا را نپذیرد، می توان گفت اساساً شیعه نیست.۱

بنابراین، بزرگان همواره به آن توجّه داشته اند. کسی که زیارت عاشورا را می خواند، به طور طبیعی به حضرت سیّدالشهداء علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام، معرفت می یابد، ولایت او تقویت می گردد، از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزاری می جوید که اگر ولایت، بدون برائت باشد، اثری نخواهد داشت.

سوم. زیارت آل یاسین: این زیارت برای توجّه، توسّل و ایجاد ارتباط با ساحت قدس حضرت ولی عصر امام زمان عجل اللّه تعالی

فرجه الشریف است که در این خصوص بسیار مؤثّر است.

چهارم. زیارت جامعه أئمّهٔ المؤمنین علیهم السلام، معروف به زیارت جامعه کبیره.

بدیهی است که هر یک از این زیارت ها شایسته شرح و توضیح جداگانه ای است. از این رو، شرح های بسیاری در این زمینه از دیرباز نگارش یافته که نام برخی از آن ها در خصوص زیارت جامعه ذکر خواهد شد.

امتیاز زیارت جامعه در این است که هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام و نیز همه آن ها را می شود با آن زیارت نمود و از نظر محتوا مشتمل مطالبی است که اگر در جاهای دیگر وجود داشته باشد به صورت پراکنده است. البته اهتمام بزرگان از قدیم الایام به این زیارت از جهت حفظ کردن، خواندن و یا شرح نوشتن و نیز کلماتی که در عظمت آن گفته اند کاشف از برجستگی این زیارت در بین زیارات می باشد.

و از آن جا که در زمان ما توجّه به معارف کم گشته، بلکه در بعضی از معارف متعلّق به اهل بیت علیهم السلام تشکیک و یا شبهه افکنی می شود، لازم دانستم فرصت شب های ماه مبارک را مغتنم شمرده و در این باره با کمک آیات قرآن مجید و روایات وارده از اهل عصمت علیهم السلام مذاکره ای داشته باشم.

و از این که به این کار موفق شدم و فی الجمله خدمتی صورت گرفته از خداوند متعال و عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام شکرگزار هستم، و دوستانی را که تقبّل زحمت نموده و مطالب را تدوین کرده اند دعا می نمایم.

علی حسینی میلانی

۱. ابواب الجنان (مخطوط): ۳۲۸ تألیف فقیه پرهیزگار و جلیل القدر شیخ خضر شلّال (متوفای ۱۲۵۰ هـ). وی می گوید: «قد یکون المنکر لها خارجاً عن المذهب».

بخش یکم: در سایه سار زیارت جامعه

چیستی معنای زیارت

بخش یکم

در سایه سار زیارت جامعه چیستی معنای زیارت

واژه «زیارت» از «زَور» گرفته شده است، ابن فارس واژه شناس معروف، در کتاب معجم مقاییس اللغه می نویسد:

الزاء والواو والراء، أصل واحد یدلّ علی المیل والعدول;۱

این واژه که از حروف «ز»، «و» و «ر» تشکیل شده، نشان دهنده تمایل و عدول است. حالِ زایر نیز از همین مقوله است ;چرا که وقتی فردی به زیارت فرد دیگری می رود، تمایل به سوی او یافته و از دیگران عدول می کند. زایر یعنی کسی که به یک طرف میل پیدا می کند و از ماسوای آن عدول می نماید. پس واژه «زَور» به معنای میل و عدول است. برای مثال، زایری که به آستان بوسی و زیارت امام رضا علیه السلام شرف یاب می شود، در واقع به حضرتش میل نموده و خود را با تمام وجود در محضر آن حضرت می بیند و از ماسوای آن بزرگوار عدول و اعراض کرده است.

محدّث بزرگوار شیخ طریحی در مجمع البحرین می نویسد: در دعایی آمده است:

اللهمَّ اجعلنی من زوّارک;۲

خدایا! مرا از زایران خود قرار بده.

این دعا چه معنایی دارد؟ چرا که خدای تعالی جسم نیست تا مکانی خاصّ و جهتی معیّن داشته باشد.

معنای دعا چنین است: خدایا! مرا آن چنان قرار بده که فقط به تو تمایل و توجّه داشته باشم.

وقتی انسان به خدا تمایل نمود، در واقع از ماسوای حضرت باری تعالی اعراض و عدول کرده است و از کسانی شده که به آن درگاه باشکوه پناه آورده، از او یاری طلبیده و کاری با ماسوای او ندارد.

صاحب مجمع البحرین در ادامه می نویسد: در حدیث آمده است:

من فعل کذا فقد زار اللّه فی عرشه;۳

هر که فلان عمل را انجام دهد، خدا را در عرش خودش زیارت کرده است.

یعنی خدا را قصد کرده و به او تمایل نموده و از ماسوای خدا عدول و اعراض کرده است.

به سخن دیگر، اثر این عمل چنین است که خدای تعالی این شخص را به خود اختصاص می دهد، تمایل او را به سوی خودش قرار داده و او را از ماسوای خود منقطع می نماید.

زیارت در حقیقت، حضور حقیقی زایر نزد زیارت شونده است. از این رو، در بعضی کلمات آمده: «الزیارهٔ حضور الزائر عند المزور».

بعضی گمان می کنند که این حضور همان حضور ظاهری جسمی است و حال این که روایاتی برای زیارت حضرت رسول صلی اللّه علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام از راه دور داریم که نشان می دهد مراد حضور واقعی قلبی است که همان «میل» و «توجّه» است و تحقق عنوان «زیارت» و ترتّب آثار آن دائر مدار حضور و توجّه باطنی است ;از این رو خیلی از اوقات انسان در زیارت گاه حضور بدنی دارد، امّا چون قلب او و فکرش در جای دیگر است اثری بر آن حضور بار نمی شود.

به راستی چه مقام والا و با شکوهی است که تمام تمایل و توجّه انسان فقط به سوی خداوند متعال باشد، به گونه ای که همواره به طرف حضرت حق حرکت کند، ماسوای او را پشت سر قرار دهد و از هر آن چه جز اوست عدول نماید که در نتیجه چنین انسانی ممحّض و خالص در خداوند متعال می گردد. اگر خداوند این کار را با انسانی انجام دهد و او را بپذیرد، او را از «مخلَصین» (خالص شدگان) برای خود قرار داده است.

این چه مقام والایی است ;مقامی که تمام تلاش گران راه توحید در پی آن بوده اند و اساساً هدف همین بوده است!

۱. معجم مقاییس اللغه: ۳ / ۳۶.

۲. مجمع البحرین: ۲ / ۳۰۴.

۳. همان.

زنده بودن امامان

زنده بودن امامان

اکنون به اجمال باید یادآور شد که بر حسب دلالت آیات و روایات و ادلّه دیگر ما معتقدیم که انبیای الهی و اوصیای آن ها زنده هستند. آن بزرگواران زایران خویش را می شناسند و به آن ها عنایت دارند.

در کامل الزیارات آمده است: حضرت امام صادق علیه السلام درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود:

وإنّه لینظر إلی زوّاره، فهو أعرف بهم وبأسمائهم وأسماء آبائهم وما فی رحالهم من أحدهم بولده، وإنّه لینظر إلی من یبکیه فیستغفر له ویسأل أباه الاستغفار له ویقول له: أیّها الباکی! لو علمت ما أعدّ اللّه لک لفرحت أکثر ممّا حزنت، وإنّه لیستغفر له من کلّ ذنب وخطیئهٔ;۱

آن بزرگوار به زایران خود می نگرد و به اسامی آن ها، پدرانشان و آن چه در بارهایشان دارند، آگاه تر از آنان به فرزندانشان

است. آن حضرت به گریه کنندگان خود می نگرد و برای آنان درخواست آمرزش می کند و از پدر بزرگوارش نیز می خواهد که برای آنان طلب آمرزش کند و به گریه کنندگانش می فرماید: ای کسی که برای من گریه می کنی! اگر بدانی خداوند چه نعمت هایی برای تو آماده کرده، به یقین سرور و شادی تو بیش از اندوهت خواهد بود. به راستی که خداوند متعال تمام گناهان و لغزش های تو را می آمرزد!

البتّه این اعتقاد و نقل این روایات اختصاص به ما ندارد ;بلکه اهل سنّت نیز به زنده بود انبیاء و اولیاء معتقدند، و حافظ جلال الدین سیوطی در این مسئله کتاب نوشته، آن ها از رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله احادیثی نقل کرده اند از جمله آن که آن حضرت فرمود:

من زارنی بعد وفاتی... .۲

و در حدیث دیگری فرمود: من سلّم علیّ من عند قبری سمعته... .۳

از گروه وهابیّت که چشم پوشیم، این عقیده همه مسلمانان است.

شاید جامع ترین سخن در این مورد کلام شیخ مفید رحمه اللّه باشد که فرموده است:

وإنّ رسول اللّه والأئمّة من عترته خاصّةً، لا یخفی علیهم بعد الوفاة أحوال شیعتهم فی دار الدنیا بإعلام اللّه تعالی لهم ذلک، حالاً بعد حال، ویسمعون کلام المناجی لهم فی مشاهدهم المکرّمة العظام، بلطیفة من لطائف اللّه تعالی ینبئهم بها من جمهور العباد وتبلغهم المناجاة من بُعد، کما جاءت به الروایة;۴

به راستی که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و امامان از عترت آن بزرگوار ـ به خصوص ـ پس از وفاتشان از حالات شیعیانشان آگاه بوده و احوال آن ها بر ایشان مخفی نیست ;زیرا که خداوند متعال آن ها را لحظه به لحظه از حال شیعیانشان آگاه می کند. آنان سخن کسی را که در کنار قبور گرامی آن ها به نجوا می پردازد به عنایت ویژه ای از عنایت های خاص خدا می شنوند که خداوند بدین وسیله آن ها را از عموم بندگان ممتاز ساخته و مناجات شیعیان را از راه دور به آن ها می رساند، آن سان که در روایت آمده است.

۱. کامل الزیارات: ۲۰۶، باب ۳۲، حدیث ۲۹۲، الامالی، شیخ طوسی: ۵۵، حدیث ۷۴.

۲. کامل الزیارات: ۴۵، حدیث ۱۸، تلخیص الحبیر: ۷ / ۴۱۷.

۳. اوائل المقالات: ۷۳، حدیث ۴۹.

۴. همان: ۷۲.

زیارت انبیا و حجت های الهی ;زیارت خدا

زیارت انبیا و حجت های الهی ;زیارت خدا

محدّث جلیل القدر شیخ صدوق رحمه اللّه این گونه روایت می کند:

زیارة اللّه زیارة أنبیائه وحُجَجه صلوات اللّه علیهم، من زارهم فقد زار اللّه عزوجلّ;۱

زیارت خدا، همان زیارت پیامبران و حجّت های اوست. هر که آنان را زیارت کند، در واقع خدای تعالی را زیارت کرده است.

آری، زیارت پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم السلام، همان زیارت خدای تعالی است ;چرا که در حدیثی می خوانیم که حضرتش می فرماید:

من أطاعهم فقد أطاع اللّه و من عصاهم فقد عصی اللّه ومن تابعهم فقد تابع اللّه عزوجلّ;۲

هر که از آنان فرمان برد، در واقع از خدا فرمان برده است و هر که از فرمان آنان سرپیچی کند، در واقع از فرمان خدا سرپیچی نموده است و هر که از آنان پیروی نماید، در حقیقت از خدا پیروی کرده است.

چنین ارتباطی میان خدای متعال از طرفی و پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و اهل بیت آن حضرت از طرف دیگر وجود دارد.

با توجّه به معنایی که از زیارت مطرح شد، اگر کسی بخواهد خداوند متعال را زیارت کند، بایستی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و ائمّه اطهار علیهم السلام را زیارت نماید که البتّه توجّه به این حضرات و اعراض از ماسوایِ آن ها، توجّه به خدا و اعراض از ماسوایِ اوست.

۱. من لا یحضره الفقیه: ۲ / ۹۲ و ۹۳، حدیث ۱۸۲۴.

۲. همان: ۲ / ۹۳.

شبهه ای واهی

شبهه ای واهی

بنابرآن چه بیان شد، زیارت ائمّه اطهار علیهم السلام در حقیقت زیارت خدای تعالی است و مجاز را در این حقیقت و واقعیت راهی نیست.

یکی از معاصران ـ به نقل نشریه ای ـ چنین می پندارد که زیارت ائمّه اطهار، محبّت به ائمّه اطهار است. به تعبیر او، عشق به ائمّه اطهار، عشق مجازی است و عشق حقیقی، همان عشق به خداوند متعال است.

این گفتار ـ بنابر تحقیق ـ بر خلاف مفاد روایات و همه ادلّه ای است که در دست داریم.

بنابر ادلّه روشن، کسی که امام علیه السلام را زیارت کند، خدا را زیارت کرده است ;پس کسی که می خواهد خدا را زیارت نماید، سیّدالشهداء علیه السلام و امام رضا علیه السلام و... را زیارت نماید، آن گاه که آن بزرگواران را زیارت کند، خدا را زیارت کرده است. همه اش حقیقت است. اصلاً میان ائمّه اطهار علیهم السلام و خداوند متعال، عالم حقیقت است و برای مجاز در این عرصه راهی نیست. به طور کلّی چنین نسبتی وجود ندارد که دوستی با اهل بیت علیهم السلام مجازی باشد تا به دوستی خداوند متعال برسیم.

مگر دوستی اهل بیت غیر از حبّ خدای تعالی است؟

مگر اطاعت آنان غیر از اطاعت خداست؟

مگر عصیان و نافرمانی از آنان، غیر از عصیان و نافرمانی از خداوند متعال است؟

مگر پیروی از آنان غیر از پیروی از خداوند متعال است؟ شیخ صدوق درباره زیارت معتقد است:

زیارهٔ اللّه زیارهٔ أنبیائه وحججه صلوات اللّه علیهم من زارهم فقد زار اللّه عزوجلّ;۱

زیارت خدای تعالی زیارت پیامبران و حجّت های اوست ;هر که آنان را زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است.

این واقعیت و حقیقتی است که مجاز ندارد، آن سان که اطاعت و عصیان از آنان اطاعت و عصیان از خدای تعالی است.

کوتاه سخن این که منظور از زیارت، توجّه داشتن و تمایل یافتن است ;تمایلی که توأم با عدول و اعراض از غیر خداست.

بنابراین، زیارت خدا در حقیقت، زیارت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و ائمّه اطهار علیهم السلام و میل به امام زمان علیه السلام همان میل به خدای تعالی است و به یقین، وقتی انسان واقعاً میل به خدا داشت، با این میل از غیر خدا عدول و اعراض کرده است.

آن چه بیان شد، معنای زیارت از نظر لغوی بود و روشن شد که از دیدگاه قرآن۲و روایات نیز زیارت به همین معنا آمده است و با توجّه به روایاتی که گذشت، واژه زیارت در دعاها و زیارت ها به همین معنا آمده است.

بنابراین، بین منظور شارع مقدّس از کلمه زیارت و مفهوم آن در اصل وضع لغوی اختلافی وجود ندارد.

۱. همان.

۲. برای آگاهی بیشتر به کتاب المفردات فی غریب القرآن، واژه «زَوَرَ» مراجعه شود.

هدف از زیارت

هدف از زیارت

بـا توجّه به معنایی که از زیارت بیان شـد، هـدف و حکمت از زیارت نیز روشن گردیـد. حکمت زیارت پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله و پیشوایان معصوم علیهم السـلام و تحمّل این همه رنج ها، هزینه اموال و صـرف وقت ها همه روشن می شود و از طرفی، علّت آن همه تأکیدی که بر زیارت ائمّه اطهار علیهم السـلام ـ به ویژه زیارت سالار شـهیدان امام حسـین علیه السلام در کربلا و امام رضا علیه السلام در طوس ـ شده، معلوم می گردد.

بـدیهی است که عقاید وهّابیان پنداری بیش نیست، گرچه پاسخ آنان را خواهیم داد ;اما اکنون سـخن ما بر اساس روایاتی است که از امامان معصوم علیهم السلام در این باره وجود دارد.

بنابر معنای یاد شـده از زیارت، هـدف از این زیارت ها، قصد کردن، توجه کامل و حضور قلب نسـبت به پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله و ائمّه علیهم السلام و در خدمت آن بزرگواران بودن است.

به عبارت دیگر، انسان با این زیارت ها خود را وقف این خط و مسـیر می کند و از خطوط و مسیرهای دیگران عدول و اعراض می نماید.

ما به زیارت آن بزرگواران می رویم تا خـدا را زیارت کنیم ;یعنی در خدمت خدا باشـیم، او را قصد نماییم و به او توجّه نماییم و از دیگران عـدول کنیم. با توجّه به این هدف و حکمت می بینیم در عبارات اذن ورود به حرم های مطهّر ـ چنان که در کتاب های دعا و زیارت آمده است ـ به خدای تعالی خطاب می کنیم و می گوییم:

اللهمّ إنّک أکرم مقصود وأکرم مأتی وقد أتیتک متقرّباً إلیك بابن بنت نبیّك;۱

خداونـدا! به راستی که تو گرامی ترین هـدف و گرامی ترین میزبـان هستی که من به درگـاه تو آمـدم تـا به وسـیله فرزنـد پیامبر تو، مقرّب درگاه تو گردم.

آری، مـا در زیارت امام کاظم علیه السـلام مثلاً به هنگام اذن ورود خـدای تعالی را این گونه مورد خطاب قرار می دهیم که مقصـد من تو هستی و به سوی تو آمده ام و فرزند دختر پیامبرت را وسیله تقرّب به تو قرار داده ام.

عبارت دیگری در اذن دخول حرم آمده که دلالتش بر آن چه گفتیم واضح تر است:

الحمد للّه الّذی منَّ علینا بحکّام یقومون مقامه لو کان حاضراً فی المکان;۲

سپاس خدایی را که با حاکمانی که اگر خدا مکانی داشت آنان قائم مقام او بودند بر ما منّت گذارد.

بنـابراین، هـدف از زیـارت که به معنـای تـوجّه است توأم بـا روی گردانی از غیر، همانـا توجّه تمـام به سوی خداونـد متعـال و روی گردانی از غیر اوست.

۱. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۴، حدیث ۹.

۲. همان: ۹۹ / ۱۱۵.

چرایی تأکید فراوان بر زیارات

چرایی تأکید فراوان بر زیارات

اکنون این پرسـش مطرح می شود که چرا برای زیارات أئمّه علیهم السـلام ـ به ویژه زیارت امام حسـین علیه السـلام ـ این همه تأکید

شده است؟ چرا باید هر شب جمعه برای زیارت سیّدالشهداء به کربلا رفت و زیارت را تکرار کرد؟

پاسخ این پرسش نیز روشن شد ;چرا که با یک مرتبه زیارت، به همان اندازه ارتباط و تمایل و عدول از غیر پیدا می شود که اگر این عمل تکرار شود، ناگزیر در نهاد انسان ملکه نفسانی می شود و جزو واقعیت و حقیقت او می گردد و انسان خواسته و ناخواسته در زمره عدول کنندگان از غیر و قصد کنندگان خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام می شود.

به سخن دیگر، انسان بر اثر این زیارت و تکرار آن، حالت انقطاع از دیگران پیدا می نماید و ممحّض در زیارت شونده می گردد و به جایی می رسد که هرگز مال، مقام و اغراض دنیوی دیگر نتوانند او را از این شخص جدا کنند و به جاهای دیگر متمایل نمایند.

آری، انسان نیازمند است که به این درجه از ارتباط برسد ;چرا که او هر لحظه در معرض خطر است و امکان دارد به سبب کمترین خوف از کسی یا طمع به او و یا به اسباب دیگر، ارتباطش با این جایگاه هدایت کم شود، یا کم ترین ارتباطی با جاهای دیگر پیدا نماید.

بنابراین، تکرار و کثرت بخشیدن به زیارت و ادامه آن و همواره حاضر شدن در بارگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام، این اثر را در پی خواهد داشت که ناگزیر زایر انقطاع پیدا می کند و اگر انقطاع او حقیقی گردد، دیگر مطمئن خواهد شد و راه عدول و انحراف بسته خواهد شد و به راستی این حالت چه قدر ارزشمند است!

معرفت و شناخت أئمّه از دیدگاه روایات

معرفت و شناخت أئمّه از دیدگاه روایات

هر یک از ما به ائمّه اطهار علیهم السلام به اندازه گستره فکری، فهم و درک خود معرفت داریم ;ولی برای شناخت امامان معصوم علیهم السلام در روایات معرفتی تأکیدهای ویژه ای وجود دارد.

در روایتی که در کتاب کافی نقل شده، این گونه می خوانیم:

زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرضه می داشتم:

أخبرنی عن معرفهٔ الإمام منکم واجبهٔ علی جمیع الخلق؟

آیا شناخت امام از شما خاندان بر همه مردم لازم است؟

حضرتش فرمود:

إنّ اللّه عزوجل بعث محمّداً صلی اللّه علیه وآله إلی الناس أجمعین رسولاً ـ وحجّهٔ للّه علی جمیع خلقه فی أرضه ;فمن آمن باللّه وبمحمّد رسول اللّه واتبعه وصدَّقه فإنّ معرفهٔ الإمام منّا واجبهٔ علیه ;۱

به راستی که خداوند متعال حضرت محمّد صلی اللّه علیه وآله را برای همه مردم به عنوان پیامبر و حجّت خود در روی زمین و برای تمامی آفریدگانش برانگیخت. پس، هر که مؤمن به خدا و به محمّد رسول اللّه باشد و از او متابعت کرده و او را تصدیق نماید، معرفت امام از ما اهل بیت نیز بر او واجب است.

روی این نکته ای که تأکید شده، اگر معرفت مقامات و حقّانیّت امام علیه السلام بر تک تک ما واجب باشد، باید در پی معرفت باشیم و اگر معرفت داریم، بایستی در پی افزایش آن باشیم.

و جالب است که این مضمون از فرمایشات رسول اکرم و اهل بیت در کتب اهل سنّت نیز روایت شده، حافظ طبرانی به سند خود از امام مجتبی علیه السلام آورده که رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله در حدیثی فرموده:

والذی نفسی بیده لا ینفع عبداً عمله إلاّ بمعرفهٔ حقنا.۲

اگر وظیفه ما چنین مقرّر شده و اگر این زیارت ها این اثر را در پی دارد، پس بایستی به این زیارت ها ملتزم بود ;چرا که زیارت

جنبه مقدّمیّت را برای آن امر واجب دارد.

در روایت دیگری جابر گوید: از مولایم امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إنّما یعرف اللّه عزّوجلّ ویعبده من عرف اللّه وعرف إمامه منّا أهل البیت. ومن لا یعرف اللّه عزّوجلّ ولا یعرف الإمام منّا أهل البیت; فإنّما یعرف ویعبد غیر اللّه;۳

تنها کسی به خدای تعالی شناخت دارد و او را می پرستد که خدا را بشناسد و امامش را از ما خاندان بشناسد. کسی که خدا را نمی شناسد و با امامی از خاندان ما اهل بیت نیز آشنا نیست، در واقع غیر خدا را می شناسد و می پرستد.

با توجّه به این روایت زیبا، اگر معرفت به أئمّه علیهم السلام نباشد، عبادت غیر اللّه خواهد بود. از این رو معرفت امام واجب است تا عبادت خدا انجام پذیرد. از طرفی، اگر زیارت امام علیه السلام موجب معرفت امام است، پس بایستی به زیارت رفت.

روی همین اصل بعضی از فقهای ما فتوا می دهند که قدر متیقّن این است که زیارت حضرت سیّدالشهداء علیه السلام در کربلا در طول عمر برای کسی که تمکّن دارد یک مرتبه واجب است.

شیخ بزرگوار ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، روایات بسیاری را در این زمینه نقل کرده است. از این رو در زمان های قدیم مردم با همه سختی ها برای زیارت به کربلا می رفتند و علما و فقهای ما نه تنها آن ها را منع نمی کردند، بلکه تشویق هم می نمودند ;زیرا تحمّل این مسیر موجب افزایش معرفت به امام علیه السلام است و افزایش معرفت امام، همان عبادت خدای متعال است.

در روایت جالب دیگری می خوانیم که حضرتش می فرماید:

إنّکم لا تکونون صالحین حتّی تعرفوا ولا تعرفوا حتی تصدّقوا ولا تصدّقوا حتی تسلّموا;۴

شما هرگز در زمره شایستگان قرار نخواهید گرفت مگر معرفت داشته باشید و معرفت نمی یابید مگر به مقام تصدیق برسید و به مقام تصدیق نمی رسید مگر تسلیم باشید.

۱. الکافی: ۱ / ۱۸۱ ـ کتاب الحجهٔ ـ باب معرفهٔ امام، حدیث ۳.

۲. المعجم الاوسط: ۳ / ۱۲۲ ـ ۲۲۵۱.

۳. همان: حدیث ۴.

۴. همان: ۱۸۱ و ۱۸۲، حدیث ۶.

مقام صالحان و شایستگان

مقام صالحان و شایستگان

با توجّه به این روایت نورانی، این پرسش مطرح است که صالحان چه کسانی هستند؟ این مقام و مرتبه، چه مرتبه ای است که حضرت ابراهیم دعا می کند و از خداوند این مقام را درخواست می نماید! چنان که در قرآن مجید آمده که گفت:

(رَبِّ هَبْ لی حُکْمًا وَأَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ;)۱

و حضرت یوسف نیز گفت:

(تَوَفَّنی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ;)۲

آری، معرفت و شناخت بسیار مهم است و همان پیشینه مرتبه و مقام صالحان و شایستگان است. انسان با زیارت ائمّه علیهم السلام و ابراز خضوع و فروتنی به مقام عصمت و طهارت علیهم السلام، به مقام تسلیم می رسد و وقتی انسانی به مقام تسلیم رسید، معرفتش فزونی می یابد و با فزونی معرفت، به مقام صالحان و شایستگان دست می یابد.

در کتاب کافی در بخش معرفت و شناخت امام علیه السلام، حدیث نورانی دیگری از پیشوای ششم امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرماید:

أبی اللّه أن یجری الأشیاء إلاّـ بأسباب، فجعل لکلّ شیء سبباً وجعل لکلّ سبب شرحاً وجعل لکلّ شرح علماً وجعل لکلّ علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه وجهله من جهله، ذاک رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله ونحن ;۳

خداوند همه اشیا را با اسباب آن به جریان افکنده است ;از این رو برای هر چیزی سببی و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی دری گویا قرار داده است. هر که آن را شناخت که شناخت و هر که نسبت به آن جهل ورزید، جاهل شد و آن در، پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله و ما اهل بیت هستیم.

کوتاه سخن آن که انسان به برکت حضور ـ روحی و جسمی یا فقط روحی در زیارت های از راه دور ـ در پیش گاه ائمّه علیهم السلام به مقام تسلیم به خدا، رسول و اهل بیت و انقطاع و عدول از دیگران می رسد و البتّه این مقام با تکرار و مداومت بر زیارت ها به دست می آید.

امکان دارد برخی از اشخاص با یک مرتبه زیارت به این مرحله برسند ;ولی چنان که بیان کردیم ناگزیر از تکرار، تأکید و مداومت هستیم، تا آثار زیارت ائمّه علیهم السلام بر ما مترتب شود که نتیجه آن، زیارت خداوند متعال خواهد بود.

بنابرآن چه در مورد زیارت بیان شد، منظور از زیارت همان معنای لغوی آن است که عبارت از میل به فردی که توأم با عدول و اعراض از غیر باشد. چنین زیارتی به دو وجه انجام می پذیرد:

۱ . زیارت جسمی و روحی.

آن چه در درجه اوّل مورد امر واقع شده، همین وجه است. در این زمینه گویند:

الزیارهْ: حضور الزائر عند المزور ;

زیارت: حضور به تمام معنا در نزد زیارت شونده است.

یعنی انسان با تمام وجود نزد او حضور داشته، روحاً و جسماً در محضر بوده باشد.

۲ . زیارت روحی فقط.

یعنی وقتی قدرت زیارت به معنای سابق نباشد، انسان از دور می تواند زیارت کند و ارتباط روحی برقرار نماید و برای همین، زیارت نمودن معصومین علیهم السلام از راه دور وارد شده است.

۱. سوره الشعراء (۲۶): آیه ۸۴ .

۲. سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۲.

۳. الکافی: ۱ / ۱۸۳، حدیث ۷.

آداب زیارت در مکتب اهل بیت

آداب زیارت در مکتب اهل بیت

آن چه در این مقام مهم است این که زیارت اشخاص فرق می کند. اگر انسان به زیارت شخص عادی برود، خود را در حدّ مقام و شخصیّت او آماده می کند و اگر مقام او بالاتر باشد، انسان خود را بیشتر آماده می نماید ;هم از نظر ظاهری خود را مرتب می نماید و هم از نظر باطنی و درونی.

انسان پیش از آن که به دیدار بزرگی برود، به طور معمول برخی از آداب را مراعات می نماید. برای نمونه، به هنگام دیدار از سلطانی پیش از رسیدن به نزد او خود را آماده می کند که چگونه با او برخورد کند، چگونه سلام نماید، چگونه احوال پرسی کند،

در برابر پرسش او چگونه پاسخ دهد و چگونه در حضور او بنشیند و... .

در مکتب اهل بیت علیهم السلام پس از فراخوانی وتأکید بر اصل زیارت ائمّه ـ که زیارت آنان زیارت خداست ؛یعنی اقبال، حضور و اعراض از غیر ـ به آداب زیارت پرداخته شده است.

البتّه در صدور بخش بسیاری از زیاراتی که وارد شده، هیچ شک و تردیدی نیست. آداب ویژه ای در این زیارت ها ـ یعنی زیارت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله، حضرت زهرا علیها السلام و زیارت ائمّه اطهار علیهم السلام ـ لحاظ و رعایت شده است. انسان باید برای زیارت آمادگی داشته باشد که حضرات علیهم السلام، چگونگی این آمادگی را بیان فرموده اند.

برخی از آداب چنین است:

۱ . زایر پیش از آغاز سفر زیارتی غسل کند.

۲ . در طول سفر از سخنان بیهوده، مخاصمه و مجادله بپرهیزد.

۳ . پیش از مشرّف شدن به حرم مطهّر غسل نماید.

۴ . لباس های نو و پاکیزه بپوشد.

۵ . به هنگام تشرّف گام های خود را کوتاه بردارد... .

البته دعوت ایشان به زیارت خودشان، راه دادن انسان به حضور، آموزش آداب دیدار، تعلیم سخن گفتن با آنان، چگونگی حالات ظاهری و باطنی، همه از باب لطف و از مصادیق قاعده لطف۱ و از طبع بزرگ منشی و عظمت و شکوه اهل بیت علیهم السلام است.

۱. گفتنی است که ما در بحث امامت به طور مفصّل قاعده لطف را بیان کرده ایم.

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره از زیارت های مهم است که ما شکّی در صدور آن نداریم. پیش از بررسی سند آن باید به چرایی نامیدن این زیارت به زیارت جامعه پاسخ گفت. پاسخ روشن است ؛چرا که همه پیشوایان معصوم علیهم السلام با آن زیارت می شوند. امّا آیا با زیارت جامعه شخص پیامبر گرامی صلی اللّه علیه وآله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت ولی عصر علیه السلام را می توان زیارت کرد؟ پاسخ این پرسش را با تحقیق و تأمّل لازم در عبارات این زیارت می توان به دست آورد.

سند زیارت جامعه کبیره

سند زیارت جامعه کبیره

این زیارت بایستی از نظر سندی بررسی شود، گرچه ما اطمینان داریم که این متن از امام هادی علیه السلام صادر شده است. برای تثبیت این نظر مطالبی را بیان می نماییم تا موجب یقین همگان به صدور این متن از امام علیه السلام باشد.

محدّث بزرگوار شیخ صدوق رحمه اللّه این زیارت را در دو کتاب از مصنّفات خود آورده است ؛یکی کتاب من لایحضره الفقیه و دیگر کتاب عیون أخبار الرّضا علیه السلام.

شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب عیون أخبار الرّضا علیه السلام می نویسد:

حدّثنا علی بن أحمد بن محمّد بن عمران الدقّاق رضی اللّه عنه ؛ومحمّد بن أحمد السنانی ؛وعلی بن عبداللّه الورّاق ؛والحسین بن إبراهیم بن أحمد بن هشام المکتّب، قالوا: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی وأبو الحسین الأسدی قالوا: حدّثنا محمّد بن إسماعیل المکّی البرمکی قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی قال: قلت لعلی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن

الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام:

علّمنی یا بن رسول اللّه! قولاً أقوله بلیغاً کاملاً إذا زرت واحداً منکم؛...۱

امّا در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است:

روی محمّد بن إسماعیل البرمکی قال: حدّثنا موسی بن عبداللّه النخعی، قال: قلت لعلی بن محمّد... علیهم السلام.۲

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۳۰۵، حدیث ۱.

۲. من لا یحضره الفقیه: ۲ / ۶۰۹، حدیث ۳۲۱۳.

صحّت سند زیارت جامعه

صحّت سند زیارت جامعه

چنان که خواهد آمد، بزرگان فقها و محدّثان، زیارت جامعه را صحیح دانسته اند، و نیز به عبارت های آن در کتاب های خود در مباحث گوناگون استدلال نموده اند. اکنون لازم است به چند نکته اشاره شود:

نکته یکم: شیخ صدوق رحمه اللّه در مقدّمه کتاب من لا یحضره الفقیه می گوید: من مطابق روایاتی که در این کتاب آورده ام، فتوا می دهم و آن ها را بین خود و خدای خود حجّت می دانم.

این سخن در بین فقها خاستگاه بحث بزرگی شده ؛چرا که با تحقیق و مراجعه به کتاب های فتوایی شیخ صدوق رحمه اللّه همانند المقنع و الهدایهٔ روشن می شود که نه تنها شیخ صدوق رحمه اللّه طبق همه روایات کتاب من لا یحضره الفقیه فتوا نداده ؛بلکه در مواردی خلاف آن ها فتوا داده است.

با توجّه به التزامی که شیخ صدوق رحمه اللّه در سرآغاز کتاب من لا ـ یحضره الفقیه دارد، چگونه مخالفت او را در کتاب های فتوایی می توان توجیه کرد؟

دانشمندان محقق در توجیه این عمل کرد نظرهای گوناگونی ارائه کرده اند، آن چه محلّ حاجت است این که: علاّمه مجلسی رحمه اللّه می نویسد: شیخ صدوق رحمه اللّه از این التزام در اثنای همان کتاب دست برداشته و عدول کرده است.۱ آقای حکیم رحمهٔ اللّه علیه در مستمسک عروهٔ الوثقی ضمن اشکال به علاّمه مجلسی رحمهٔ اللّه علیه ـ که اشکال هم وارد است ـ مطلب مفیدی می آورد و می گوید: اگر شیخ صدوق واقعاً از تعهّد خود عدول کرده، باید مشخص کند که در کدام بخش از کتابش عدول نموده است. به سخن دیگر، اگر از التزامش عدول کرده باید همان جا تذکّر دهد تا خواننده متوجّه عدول او گردد که اگر این عدول را تذکّر ندهد، تدلیس خواهد بود و این امر قبیحی است و شأن شیخ صدوق رحمه اللّه بزرگ تر از تدلیس است.۲

بنابراین، سخن علاّمه مجلسی رحمه اللّه دلیلی ندارد ؛بلکه دلیل بر خلافش است. بر اساس این تحقیق، هر روایتی که در کتاب من لا یحضره الفقیه از اشخاص نقل شده است باید مورد اعتماد باشد و همه راویان زیارت جامعه نزد شیخ صدوق رحمهٔ اللّه علیه ثقه خواهند بود، و همین برای ما کافی است.

نکته دوم: اصطلاح «صحیح» در روایات نزد قدمای علمای ما با اصطلاح متأخّران تفاوت دارد. آنان هر روایتی را که وثوق به صدور آن داشتند، صحیح می دانستند و بر آن اثر مترتّب می کردند، و این اصطلاح هم چنان مورد عمل همه فقها و محدّثان بوده تا زمان سید ابن طاووس رحمه اللّه که ایشان یا علاّمه حلّی اصطلاح صحیح را بر حدیثی نهادند که راویان آن مورد وثوق باشند. ما این موضوع را در بعضی از مباحثمان تحقیق کرده ایم و یادآور شده ایم که جمعی از محدّثان متأخّر نیز بر اصطلاح جدید بوده اند۳. از این رو مرحوم محدّث نوری بر مرحوم مجلسی در کتاب مرآهٔ العقول و مرحوم محدّث جزائری در شرح تهذیب الاحکام به دلیل بررسی روایات آن دو کتاب بر اساس اصطلاح متأخّران انتقاد نموده است.۴

این هم وجه دیگری برای صحّت زیارت جامعه نزد مرحوم صدوق و قدما و عموم محدّثان.

نکته سوم: شیخ صدوق رحمه اللّه در بین بزرگان علمای ما این امتیاز را دارد که به بلاد مختلف مسافرت نموده و با فقها و محدّثان مذاهب دیگر مذاکرات علمی داشته است. وی از آنان حدیث اخذ کرده و احادیث اهل بیت علیهم السلام را نیز برای آنان روایت نموده و در بلاد منتشر کرده است. به همین روی، علمای مذاهب دیگر نیز از شمار مشایخ او بوده اند.

به این جهت اگر از شخصی روایت بسیار کرده باشد و در پی نام او گفته باشد «رضی اللّه عنه»، گویند که آن شیخ امامی اثناعشری مورد وثوق است.

در تنقیح المقال آمده است:

وقد قالوا: إنّ ذكر الثقات مشايخهم مقروناً بِالرَّضْيَلَة وَالرَّحْمَلَة قرين للمدح، بل هو عديل للتوثيق. قال المحقق الداماد رحمه اللّه: إنّ لمشايخنا الكبار كالصدوق رضى اللّه عنه مشيخةً يلتزمون إرداف تسميتهم بِالرَّضْيَلَة أو الرَّحْمَلَة لهم، فأُولئك أثبات أجلّاء، والحديث من جهتهم صحيح معتمد عليه، نصّ بالتوثيق أو لم ينص.۵

با نگاه به کتاب های شیخ صدوق رحمه اللّه، می بینیم مشایخ روایت زیارت جامعه از کسانی هستند که وی از آنان بسیار روایت کرده و درباره آنان «رضی اللّه عنه» گفته است:

علی بن أحمد الدقّاق، در این منابع آمده است:

الأمالی: ۳۰۹، ۳۳۴، ۴۵۱، ۷۶۸،

التوحید: ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۶۰،

الخصال: ۵۴۳،

علل الشرایع: ۱ / ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۷۶،

عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۳۱۵،

کمال الدین: ۵۲۰ و

من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۴۴۵ و ۴۷۶.

محمد بن أحمد السنانی، در این منابع آمده است:

الأمالی: ۴۱۰، ۷۵۵،

الخصال: ۵۴۳،

علل الشرائع: ۱ / ۱۳۱، ۱۷۵، ۱۷۶ و

من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۴۷۶.

علی بن عبداللّه الوراق، در این منابع آمده است:

علل الشرائع: ۱ / ۱۳۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۰ و

کمال الدین: ۵۲۰.

حسین بن ابراهیم المکتّب، در این منابع آمده است:

علل الشرائع: ۱ / ۶۷ و

الخصال: ۵۴۳.

نکته چهارم: وقتی شیخ صدوق رحمه اللّه برای روایات من لا یحضره الفقیه چنان شأنی را قائل باشد و از مشایخ خود چنان تعبیر نماید، و در مقابل هیچ گونه جرحی درباره شیخ مورد نظر وجود نداشته باشد، قطعاً آن شیخ که مورد رضایت بوده و در کتاب

مزبور از او حدیث نقل شده، مورد وثوق خواهد بود.

نکته پنجم: تعدّد راوی در هر طبقه موجب مزید وثوق به صدور و راویان حدیث خواهد بود.

مرحوم شیخ صدوق به توسّط چهار نفر از مشایخ خود زیارت جامعه را روایت کرده است.

۱ . علی بن احمد بن محمّد دقّاق

صاحب کتاب تنقیح المقال عبارت یاد شده را در ذیل نام او گفته است، و همین برای ما ـ مخصوصاً با توجّه به مطالب دیگر ـ کافی است.

۲ . محمّد بن احمد السنانی

وی نواده «محمّد بن سنان» است، از این روی به «سنانی» ملقّب شده است. در تنقیح المقال آمده است:

یمکن عدّ الرجل فی الحسان نظراً إلی استفادهٔ کونه إمامیّاً من عدم غمز الشیخ رحمه اللّه فی مذهبه واستفادهٔ المدح المعتدّ به فیه من إکثار الصدوق رحمه اللّه الروایهٔ عنه مترحّماً.۶

۳ . علی بن عبداللّه الورّاق

در تنقیح المقال آمده است:

روی عنه الصدوق رحمه اللّه مترحّماً علیه.۷ ۴ . حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب

در تنقیح المقال آمده است:

قال فی التعلیقهٔ: إنّه یروی الصدوق رحمه اللّه عنه مترضّیاً مترحّماً، وأقلّ ما یستفاد منه حسن حاله.۸

پس، ملاحظه می کنید هیچ گونه جرحی در این اشخاص وجود ندارد و ترحّم و ترضّی شیخ صدوق بر آن ها دلیل بر حسن حال؛ بلکه وثاقت آنان می باشد. در تنقیح المقال آمده است:

إنّه لا یخفی علیک إمکان استفادهٔ وثاقهٔ الرجل، نصّوا علی توثیقه أم لا، من اُمور... منها: ترحّم الإمام علیه السلام علی رجل أو ترضّیه عنه أو نحو ذلک، فإنّه لا یعقل صدور ذلک منه إلاّ بالنسبهٔ إلی ثقهٔ عدل. بل الترحّم والترضّی ونحوهما من المشایخ یفید ذلک، کما لا یخفی علی الفطن اللبیب.۹

و از جمله شواهد این که ترحّم و ترضّی بزرگان نزد علما بر حسن بلکه وثاقت دلالت دارد، استدلال مرحوم آقای خویی به روایت «حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب» ـ یکی از مشایخ چهارگانه شیخ صدوق در زیارت جامعه ـ می باشد، ایشان در ترجمه «محمّد بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین ملقّب به دیباجه» می فرماید:

ویدلّ علی ذمّه أیضاً عدّهٔ من الروایات:

منها: ما رواه الصدوق عن أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی... .

ومنها: ما رواه عن الحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المؤدب رضی اللّه عنه قال: حدّثنا علی بن إبراهیم بن هشام... .۱۰

پس اگر توثیق «حسین بن ابراهیم» نزد ایشان تمام نبود هرگز نمی گفتند: «ویدلُّ...».

اینک تعدادی از روایاتی را که شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب های خود از مشایخ یاد شده آورده نقل می کنیم، تا در ضمن معلوم شود که در نقل چه مضامینِ بلندی، بزرگان بر راویان مذکور اعتماد کرده اند:

حدیث یکم.

حدّثنا محمّد بن أحمد السنانی رضی اللّه عنه، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید، عن علیّ بن سالم، عن أبیه، عن أبان بن عثمان، عن أبان بن تغلب، عن عکرمهٔ، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله:

قال اللّه جلّ جلاله: لو اجتمع الناس کلّهم علی ولایهٔ علیّ ما خلقت النار.۱۱

حدیث دوم.

حدّثنا الحسین بن إبراهیم بن أحمد بن هشام المؤدّب رحمه اللّه، قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الأسدی الکوفی، قال: حدّثنی موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علیّ بن أبی حمزهٔ، عن أبیه، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن آبائه، عن علی علیهم السلام قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله:

إذا کان یوم القیامهٔ یؤتی بک یا علیّ علی ناقهٔ من نور، وعلی رأسک تاج له أربعهٔ أرکان، علی کلّ رکن ثلاثهٔ أسطر: لا إله إلاّ اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ ولیّ اللّه، وتعطی مفاتیح الجنّهٔ، ثمّ یوضع لک کرسی یعرف بکرسی الکرامهٔ فتقعد علیه، ثمّ یجمع لک الأوّلون والآخرون فی صعید واحد، فتأمر بشیعتک إلی الجنّهٔ، وبأعدائک إلی النار، فأنت قسیم الجنّهٔ، وأنت قسیم النار، ولقد فاز من تولّاک، وخسر من عاداک، فأنت فی ذلک الیوم أمین اللّه، وحجّهٔ اللّه الواضحهٔ.۱۲

حدیث سوم.

روی محمّد بن أبی عبداللّه الأسدی الکوفی، عن موسی بن عمران، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزهٔ حدیث تفسیر قوله تعالی: (وَجَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فی عَقِبِهِ)۱۳ بالإمامهٔ، جعلها اللّه عزّ وجلّ فی عقب الحسین علیه السلام باقیهٔ إلی یوم القیامهٔ.۱۴

حدیث چهارم.

وروی محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی، عن موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید، عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزهٔ، عن أبیه، عن یحیی بن أبی القاسم، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه علیهم السلام، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: الأئمهٔ بعدی اثنا عشر أوّلهم علیّ بن أبی طالب، وآخرهم القائم، فهم خلفائی وأوصیائی وأولیائی وحجج اللّه علی اُمّتی بعدی، المقرُّ بهم مؤمن، والمنکر لهم کافر.۱۵

حدیث پنجم.

عن محمّد بن أحمد السنانی رضی اللّه عنه، عن محمّد بن أبی عبداللّه الأسدی الکوفی، عن موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علیّ بن سالم، عن أبی بصیر، عن أبی عبداللّه الصادق علیه السلام، قال:

إنّ اللّه تبارک وتعالی لا یوصف بزمان، ولا مکان، ولا حرکهٔ، ولا انتقال، ولا سکون، بل هو خالق الزمان والمکان والحرکهٔ والسکون والانتقال، تعالی عمّا یقول الظالمون علوّاً کبیراً.۱۶

حدیث ششم.

حدّثنا محمّد بن أحمد السنانی رضی اللّه عنه، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الأسدی الکوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید، عن علیّ بن سالم، عن أبیه، عن سعد بن طریف، عن سعید بن جبیر، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله لعلیّ علیه السلام:

یا علیّ، أنت إمام المسلمین، وأمیر المؤمنین، وقائد الغرّ المحجّلین، وحجّهٔ اللّه بعدی علی الخلق أجمعین، وسیّد الوصیّین، ووصیّ سیّد النبیّین.

یا علی، إنّه لمّا عرج بی إلی السماء السابعهٔ، ومنها إلی سدرهٔ المنتهی، ومنها إلی حجب النور، وأکرمنی ربّی جلّ جلاله بمناجاته، قال لی: یا محمّد؟

قلت: لبّیک ربّی وسعدیک، تبارکت وتعالیت.

قال: إنّ علیّاً إمام أولیائی، ونور لمن أطاعنی، وهو الکلمهٔ التی ألزمتها المتّقین، من أطاعه أطاعنی، ومن عصاه عصانی، فبشّره بذلک.

فقال علی علیه السلام: یا رسول اللّه، بلغ من قدری حتّی إنّی اُذکر هناک؟

فقال: نعم یا علیّ! فاشکر ربّک.

فخرّ علیّ علیه السلام ساجداً شکراً للّه علی ما أنعم به علیه، فقال له رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: ارفع رأسک یا علیّ، فإنّ اللّه قد باهی بک ملائکته.۱۷ حدیث هفتم.

حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رحمه اللّه، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علیّ بن سالم، عن أبیه، عن ثابت ابن أبی صفیّة، عن سعید بن جبیر، عن ابن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله:

من سرّه أن یجمع اللّه له الخیر کلّه فلیوال علیّاً بعدی، ولیوال أولیاءه، ولیعاد أعداءه.۱۸

حدیث هشتم.

حدّثنا الشیخ الجلیل أبو جعفر محمّد بن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی رضی اللّه عنه، قال: حدّثنا علیّ بن أحمد بن موسی الدقّاق رضی اللّه عنه، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علیّ بن أبی حمزة، عن یحیی بن أبی إسحاق، عن الصادق جعفر بن محمّد، عن أبیه، عن جدّه، عن أبیه علیهم السلام، قال: سئل النبیّ صلی اللّه علیه وآله: أین کنت وآدم فی الجنّة؟

قال: کنت فی صلبه، وهبط بی إلی الأرض فی صلبه، ورکبت السفینة فی صلب أبی نوح، وقذف بی فی النار فی صلب أبی إبراهیم، لم یلتق لی أبوان علی سفاح قطّ، ولم یزل اللّه عزّ وجلّ ینقلنی من الأصلاب الطیّبة إلی الأرحام الطاهرة هادیاً مهدیّاً، حتّی أخذ اللّه بالنبوّة عهدی، وبالإسلام میثاقی، وبیّن کلّ شیء من صفتی، وأثبت فی التوراة والإنجیل ذکری، ورقی بی إلی سمائه، وشقّ لی اسماً من أسمائه الحسنی، اُمّتی الحمّادون، فذو العرش محمود وأنا محمّد.۱۹

حدیث نهم.

حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوکّل رضی اللّه عنه، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی، عن موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید النوفلی، عن علیّ بن سالم، عن أبیه، عن أبی حمزة الثمالی، عن سعد الخفّاف، عن الأصبغ بن نباتة، عن عبداللّه بن عبّاس، قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله:

لمّا عرج بی إلی السماء السابعة، ومنها إلی سدرة المنتهی، ومن السدرة إلی حجب النور، نادانی ربّی جلّ جلاله:

یا محمّد! أنت عبدی وأنا ربّک، فلی فاخضع، وإیّای فاعبد، وعلَیَّ فتوکّل، وبی فثق، فإنّی قد رضیت بک عبداً وحبیباً ورسولاً ونبیّاً.

وبأخیک علیّ خلیفة وباباً، فهو حجّتی علی عبادی، وإمام لخلقی، به یعرف أولیائی من أعدائی، وبه یمیّز حزب الشیطان من حزبی، وبه یقام دینی، وتحفظ حدودی، وتنفذ أحکامی، وبک وبه وبالأئمة من ولده أرحم عبادی وإمائی.

وبالقائم منکم اُعمر أرضی بتسبیحی وتهلیلی وتقدیسی وتکبیری وتمجیدی، وبه اُطهّر الأرض من أعدائی، واُورثها أولیائی، وبه أجعل کلمة الذین کفروا بی السفلی، وکلمتی العلیا، وبه اُحیی عبادی وبلادی بعلمی، وله اُظهر الکنوز والذخائر بمشیئتی، وإیّاه أظهر علی الأسرار والضمائر بإرادتی، وأمدّه بملائکتی لتؤیّده علی إنفاذ أمری، وإعلان دینی، ذلک ولیّی حقّاً، ومهدی عبادی صدقاً.۲۰

حدیث یازدهم.

حدّثنا علیّ بن أحمد بن محمّد رضی اللّه عنه، قال: حدّثنا محمّد بن أبی عبداللّه الکوفی، قال: حدّثنا موسی بن عمران النخعی، عن عمّه الحسین بن یزید، عن الحسن بن علیّ بن أبی حمزة، عن أبیه، قال: سألت أبا عبداللّه علیه السلام: لأیّ علّة دفنت فاطمة علیها السلام باللیل ولم تدفن بالنهار؟

قال: لأنّها أوصت أن لا یصلّی علیها الرجلان.۲۱

مرحوم شیخ صدوق زیارت جامعه را به توسّط مشایخ چهارگانه یاد شده از:

محمّد بن ابی عبداللّه الکوفی و ابوالحسین الاسدی

روایت نموده است.

عبارت وی هر چند در تعدد ظهور دارد ;ولی مرحوم نجاشی و در پی ایشان جمع کثیری از بزرگان به اتّحاد قائلند ;یعنی محمّد بن ابی عبداللّه الکوفی، خود ابوالحسین اسدی است و اسم کامل وی عبارت است از: ابوالحسین محمّد بن جعفر بن عون الاسدی الکوفی.

ما می گوییم: اگر این نظر تمام است، پس این راوی ثقه است چنان که خواهد آمد و اگر مغایرت هست، پس وثاقت «ابوالحسین اسدی کوفی» کافی است.

مرحوم آقای خویی که قائل به اتحاد می باشد، در ترجمه «محمد بن جعفر بن عون» می گوید:

قال النجاشی: محمّد بن جعفر بن محمّد بن عون الأسدی، أبو الحسین الکوفی: ساکن الریّ، یقال له: محمّد بن أبی عبداللّه، کان ثقهٔ، صحیح الحدیث، إلاّ أنّه روی عن الضعفاء، وکان یقول بالجبر والتشبیه، وکان أبوه وجهاً، روی عنه أحمد بن محمّد بن عیسی، له کتاب الجبر والاستطاعهٔ.

أخبرنا أبو العبّاس بن نوح، قال: حدّثنا الحسن بن حمزهٔ، قال: حدّثنا محمّد بن جعفر الأسدی، بجمیع کتبه، قال: ومات أبو الحسین محمّد بن جعفر، لیلهٔ الخمیس لعشر خلون من جمادی الأولی سنهٔ اثنتی عشرهٔ وثلاثمائهٔ، وقال ابن نوح: حدّثنا أبو الحسن بن داود، قال: حدّثنا أحمد بن حمدان القزوینی، عنه بجمیع کتبه.

وقال الشیخ (۶۶۰): «محمّد بن جعفر الأسدی: یکنّی أبا الحسین، له کتاب الردّ علی أهل الاستطاعهٔ، أخبرنا به جماعهٔ عن التلّعکبری، عن محمّد بن جعفر الأسدی».

وقال فی رجاله، فی باب من لم یرو عنهم علیهم السلام (۲۸): «محمّد بن جعفر الأسدی، یکنّی أبا الحسین الرازی، کان أحد الأبواب».

وقال فی کتاب الغیبهٔ: «وقد کان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات، ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارهٔ من الأصل، منهم أبو الحسین محمّد بن جعفر الأسدی رحمهم اللّه.

أخبرنا أبو الحسین بن أبی جید القمّی، عن محمّد بن الولید، عن محمّد بن یحیی العطّار، عن محمّد بن أحمد بن یحیی، عن صالح بن أبی صالح، قال: سألنی بعض الناس فی سنهٔ تسعین ومائتین قبض شیء فامتنعت من ذلک، وکتبت أستطلع الرأی فأتانی الجواب: «بالریّ محمّد بن جعفر العربی فلیدفع إلیه، فإنه من ثقاتنا».

الغیبهٔ: فی ذکر السفراء المحمودین الثقات الّذین ترد علیهم التوقیعات. الحدیث ۱، ثمّ ذکر الشیخ عدّهٔ روایات متعلّقهٔ بذلک، ثمّ قال: «ومات الأسدی علی ظاهر العدالهٔ ولم یطعن علیه، فی شهر ربیع الآخر سنهٔ اثنتی عشرهٔ وثلاثمائهٔ». الغیبهٔ: الموضع المذکور.

أقول: الروایات الدالهٔ علی وکالهٔ محمّد بن جعفر الأسدی کثیرهٔ.۲۲

سپس ایشان با دلایل گوناگون قول نجاشی را به این که محمّد بن جعفر به جبر و تشبیه قائل بوده رد می نماید.

به هر حال، همه به وثاقت «محمّد بن جعفر أبو الحسین الاسدی» قائل هستند، و این برای ما کافی است.

محمّد بن اسماعیل البرمکی

مرحوم نجاشی وی را صریحاً توثیق کرده و گفته است:

کان ثقهٔ مستقیماً.۲۳

مرحوم علاّمه حلّی گفته است:

اختلف علماؤنا فی شأنه، فقال النجاشی: إنّه ثقهٔ مستقیم. وقال ابن الغضائری: إنّه ضعیف. وقول النجاشی عندی أرجح ;۲۴

بزرگان علما، آرای منقول از ابن غضائری را قابل معارضه با نظرات مثل نجاشی و شیخ طوسی نمی دانند.

موسی نخعی

درباره نام «موسی نَخَعی» چنان که پیداست، بین نقل کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون الاخبار اختلاف وجود دارد ;از این رو بحث می شود که آیا «موسی بن عمران نخعی» و «موسی بن عبداللّه نخعی» یک شخص هستند یا دو فرد. در این جا دو احتمال وجود دارد:

یکم. احتمال دارد در این جا تصحیف شده باشد ;یعنی در نوشتن موسی بن عمران نخعی با موسی بن عبداللّه نخعی اشتباه رخ داده و در واقع «موسی بن عبداللّه نخعی» درست است.

گواه بر صدق این احتمال همان است که شیخ طوسی رحمه اللّه این روایت را از شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب تهذیب الاحکام از «موسی بن عبداللّه نخعی» نقل کرده است. بنابراین اشتباه در نوشتار از ناسخان کتاب بوده است. روی این اصل، موسی بن عبداللّه تعیّن پیدا می کند.

دوم. احتمال دارد هر دو اسم درست باشد ;چرا که هنگام ذکر راوی گاهی نام راوی به پدرش و گاهی به جدّش نسبت داده می شود.

این امر در اسانید دیگر نیز اتّفاق افتاده است. در تحقیقی که در مورد یکی از راویان انجام شد، نام او به چهار صورت در اسناد روایات آمده بود. یک بار نامش ذکر شده بود، بار دیگر با لقب از او یاد شده بود، بار سوم منتسب به جدّش و بار چهارم منتسب به پدرش شده بود.۲۵

بنابراین دو احتمال، می توان نتیجه گرفت که موسی بن عبداللّه و موسی بن عمران هر دو نام یک نفر است.

البتّه موسی بن عمران نخعی در کتاب های تفسیری، فقهی و... بسیار روایت دارد و کتاب های بسیاری در کتاب معجم رجال الحدیث نام برده شده که روایات موسی بن عمران نخعی را آورده اند، از جمله:

من لا یحضره الفقیه،

تهذیب الاحکام،

الاستبصار،

التوحید،

علل الشرائع،

معانی الأخبار،

کمال الدین و... .

بنابراین نام موسی بن عمران نخعی به عنوان یکی از محدّثان و راویان شیعه به طور فراوان در کتاب های ما ذکر شده است. این نخستین جهت توثیق این راوی.

جهت دوم. موسی بن عمران از رجال کتاب کامل الزیارات است. شیخ بزرگوار ابن قولویه رحمه اللّه در مقدّمه کتاب خود می نویسد: روایاتی که در این کتاب می آورم همه از مشایخ ثقات هستند. از همین رو، آقای خویی رحمه اللّه به وثاقت همه رجال کتاب کامل الزیارات قائل شد و بنابر آن در موارد بسیاری فتوا داد. برخی از اساتید ما نیز به پیروی از آقای خویی رحمه اللّه همین مبنا را قائل شدند.

البته آقای خویی در اواخر ایام زندگی اش از این مبنا دست برداشت و نظرش عوض شد که منظور از مشایخ ثقات، مشایخ و اساتید بلا واسطه ابن قولویه رحمه اللّه هستند، نه رجال دیگر کتاب.

بنابراین، موضوعی که بایستی بررسی کرد این است که آیا ابن قولویه رحمه اللّه فقط مشایخ خود، یا همه رجال کتاب را توثیق کرده است؟

اگر پس از بررسی این گونه نظر بدهیم که عبارت ابن قولویه رحمه اللّه در توثیق همه رجال ظهور دارد، جهت دوم توثیق موسی بن عمران ـ عبداللّه ـ نخعی خواهد شد.

جهت سوم. در پژوهشی دیگر در کتاب من لا ـ یحضره الفقیه، به توثیق دیگری برای موسی بن عمران دست یافتم. شیخ صدوق رحمه اللّه در کتاب الوصیّهٔ پس از نقل روایاتی می نویسد:

وقد أخرجت الأخبار المسندهٔ الصحیحهٔ فی هذا المعنی فی کتاب «کمال الدین وتمام النعمهٔ؛»۲۶

در این معنا، در کتاب کمال الدین وتمام النعمهٔ احادیث مسند۲۷ صحیح آورده ام.

وی این روایات را به کتاب کمال الدین حواله می کند و به صحّت آن ها تصریح می نماید، و یکی از راویان آن روایات، موسی بن عمران نخعی است.

جهت چهارم. یکی از علمای بزرگ ما شیخ طبری رحمه اللّه در کتاب بشارهٔ المصطفی لشیعهٔ المرتضی می نویسد:

ولا أذکر فیه إلاّ المسند من الأخبار عن المشایخ الکبار وثقات الأخیار؛۲۸

در این کتاب حدیثی را ذکر نکردم مگر این که مسند بوده ؛روایت هایی از مشایخ بزرگ و افراد صالحِ مورد وثوق و اطمینان.

و یکی از راویان این کتاب موسی بن عمران نخعی است.

جهت پنجم. کلام عالم بزرگوار ابن مشهدی است. وی در مقدّمه کتاب المزار خود می نویسد:

فإنّی قد جمعت فی کتابی هذا من فنون زیارات للمشاهد المشرّفات... ومایلجأ إلیه من الأدعیهٔ عند المهمّات، ممّا اتّصلت به من ثقات الرواهٔ إلی السادات؛۲۹

من در این کتاب کیفیّت زیارت مشاهد مشرّفه... و نیز دعاهایی را جمع آوری نمودم، به سندی که به واسطه راویان مورد وثوق از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

موسی بن عمران یکی از راویان این کتاب است.

جهت ششم. وی از رجال تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آن بزرگوار رجال این کتاب را توثیق کرده است.

جهت هفتم. در تنقیح المقال پس این که گوید: وی راوی زیارت جامعه است می نویسد:

وفی روایته لها دلالهٔ واضحهٔ علی کونه إمامیّاً صحیح الاعتقاد، بل فی تلقین مولانا الهادی علیه السلام شهادهٔ علی کون الرجل من الحسان، مقبول الروایهٔ لهم، وعدم ذکره فی کتب الرجال غیر قادح فیه.۳۰

جهت نهم. مرحوم آقای خویی رحمه اللّه در کتاب معجم رجال الحدیث می گوید:

۱۲۸۴۷ ـ موسی بن عمران:

روی عن الحسین بن یزید، وروی عنه موسی بن عمران. تفسیر القمّی: سورهٔ النحل، فی تفسیر قوله تعالی: (أَمَرَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ).

وروی عن الحسین بن یزید النوفلی، وروی عنه محمّد بن أبی عبداللّه. الکافی: الجزء ۴، کتاب الحجّ ۳، باب استطاعهٔ الحجّ ۳۰، الحدیث ۵.

ثمّ إنّه روی الکلینی، عن محمّد بن أبی عبداللّه، عن موسی بن عمران، عن عمّه الحسین بن عیسی بن عبداللّه، عن علی بن جعفر. الروضهٔ: الحدیث ۱۴۱.

کذا فی المرآهٔ أیضاً، والظاهر أنّ فیه تحریفاً، فإنّ الحسین بن عیسی بن عبداللّه لا یکون عمّاً لموسی بن عمران، بل عمّه الحسین بن یزید بقرینهٔ سائر الروایات، والصحیح: موسی بن عمران، عن عمّه الحسین، عن عیسی بن عبداللّه، واللّه العالم.

أقول: هذا متحد مع من بعده.

۱۲۸۴۸ ـ موسى بن عمران النخعى:

روى عن الحسين بن يزيد، وروى عنه محمّد بن أبى عبداللّه الكوفى. كامل الزيارات: الباب (۹)، فى الدلالة على قبر أمير المؤمنين عليه السلام، الحديث ۷.

وروى عن الحسين بن يزيد عمّه، وروى عنه محمّد بن أبى عبداللّه الأسدى. مشيخة الفقيه: فى طريقه إلى يحيى بن عبّاد المكّى.

وروى عنه محمّد بن أبى عبداللّه الكوفى، الفقيه: الجزء ۴، باب الوصيّة من لدن آدم عليه السلام، الحديث

استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه

استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه

از جمله مواردی که در کتاب های علمای ما به زیارت جامعه استدلال و استشهاد شده، تفسیر آیه عجیبی است که معانی بسیاری دارد و مقام بزرگی برای ائمه علیهم السلام بیان می کند، آن جا که می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لا يَسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ;)۱

بلکه آنان بندگان گرامی اند که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

* صاحب تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

وفى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة للأئمّه عليهم السلام المنقولة عن الجواد عليه السلام: السلام على الدعاة إلى اللّه... وعباده المكرمين الّذين لايسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون;۲

در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام در زیارت جامعه ای که از امام جواد علیه السلام نقل شده است۳ چنین آمده است: سلام بر فراخوانان به سوی خدا... و بندگان گرامی که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

این نویسنده به این زیارت اعتماد کرده و بخشی از آن را برای تفسیر آیه مبارکه نقل نموده است.

* فیض کاشانی رحمه اللّه نیز در تفسیر صافی روایتی را از امام علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

نحن كلمة التقوى وسبل الهدى والمثل الأعلى;۴

ما کلمه تقوا، راه هدایت و مثل اعلا هستیم.

وی پس از نقل این روایت نورانی به عبارتی از زیارت جامعه استشهاد می کند و می نویسد:

وفى الزيارة الجامعة الجوادية عليه السلام: السلام على أئمّة الهدى... وورثة الأنبياء والمثل الأعلى;۵

در زیارت جامعه آمده است: سلام بر پیشوایان هدایت... وارثان پیامبران و مثل های والا.

* شیخ حویزی در تفسیر نور الثقلین در ذیل آیه مبارکه (يَخْلُقُ ما يَشاءُ)می نویسد:

وفى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة للأئمّة عليهم السلام: السلام على الدعاة إلى اللّه;...۶

در مورد دیگری به عبارت دیگری از این زیارت اشاره می کند و می نویسد:

فى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة: خلقكم اللّه أنواراً وجعلكم بعرشه محدقين;...۷

در عیون أخبار الرضا علیه السلام، در زیارت جامعه می خوانیم: خداوند شما را نورهایی آفرید و به گرد عرش خود محیط قرار داد.

در جای دیگر می نویسد:

وفى الزيارة الجامعة: السلام على أئمّة الهدى;...۸

در زیارت جامعه آمده است: سلام بر پیشوایان هدایت گر... .

وی در ذیل آیه شریفه تطهیر نیز به فرازی از این زیارت استدلال می کند و می گوید:

وفی الزیارهٔ الجامعهٔ: عصمکم اللّه من الزلل وآمنکم من الفتن؛...۹

در زیارت جامعه آمده است: خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت... .

هم چنین در مورد دیگری می نویسد:

فهل فصل الخطاب إلاّ معرفهٔ اللغات؟ وفیه فی الزیارهٔ الجامعهٔ: «وفصل الخطاب عندکم؛» ۱۰

آیا فصل و ممتاز کننده کتاب جز آشنایی به لغات است؟ در زیارت جامعه آمده است: «و ممتازگر حقّ از باطل نزد شماست».

وی در همین بخش به عبارت دیگری از این زیارت اشاره می کند و می گوید:

وفی من لا یحضره الفقیه: فی الزیارهٔ الجامعهٔ ...: «وإیاب الخلق إلیکم وحسابهم علیکم؛» ۱۱

در کتاب من لا یحضره الفقیه، در زیارت جامعه آمده است: «بازگشت خلق به سوی شماست و حساب خلق، نیز با شماست».

* محدّث فقیه، شیخ حرّ عاملی رحمه اللّه در وسائل الشیعهٔ در ذیل روایتی می نویسد:

فیه دلالهٔ علی رجعهٔ النبی صلی اللّه علیه وآله والأئمّه علیهم السلام وفی الزیارهٔ الجامعهٔ ما هو أوضح من ذلک؛...۱۲

این فراز بیان گر رجعت و بازگشت پیامبر صلی اللّه علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام است و در زیارت جامعه عبارتی آمده که از این بیان روشن تر است... .

* شیخ حسن بن سلیمان حلّی رحمه اللّه در کتاب المحتضر از امام هادی علیه السلام این گونه روایت می کند:

آتاکم اللّه ما لم یؤت أحداً من العالمین؛۱۳

آن چه خداوند به شما عنایت فرمود به هیچ یک از جهانیان عطا نکرد.

* علاّمه مجلسی رحمه اللّه در بحار الانوار به زیارت جامعه استدلال می کند و نسخه ای را بر نسخه ای دیگر ترجیح می دهد و می گوید:

الأصوب أن یکون «معروفین» بدل «معترفین» کما سیأتی فی الزیارهٔ الجامعهٔ؛۱۴

صحیح این است که واژه «معروفین» به جای واژه «معترفین» باشد، آن سان که در زیارت جامعه خواهد آمد.

* وحید بهبهانی رحمه اللّه زیارت جامعه را ارسال مسلّم نموده و در مورد أئمّه علیهم السلام می گوید:

مع أنّهم علیهم السلام کما ذکروا فی زیارهٔ الجامعهٔ الکبیرهٔ: «فجاهدتم فی اللّه حق جهاده حتّی أعلنتم دعوته؛» ۱۵

با این توصیف، ائمّه علیهم السلام همان گونه اند که در زیارت جامعه آمده است که در راه خدا آن گونه که شایسته جهاد برای اوست، جهاد کردید تا دعوتش را آشکار ساختید».

* میرزای قمی رحمه اللّه در کتاب غنائم الأیام می نویسد:

وما ورد فی الزیارهٔ الجامعهٔ الکبیرهٔ یشملهم جمیعاً؛۱۶

و آن چه در زیارت جامعه آمده است همه آن بزرگواران را فرا می گیرد.

* شیخ اعظم انصاری رحمه اللّه در کتاب الطهاره می گوید:

ویؤیّد العموم الروایهٔ المشهورهٔ الواردهٔ فی الزیارهٔ الجامعهٔ، لکنّها مختصهٔ بزیارهٔ خاصّهٔ؛۱۷

مؤیّد عموم، روایت مشهوری است که در زیارت جامعه آمده است ;ولی این ویژه زیارت خاصّی است.

* فقیه همدانی در مصباح الفقیه در بخش غسل های مستحبی می نویسد:

... أو ورد فی خصوص زیارهٔ مثل الروایهٔ المشهورهٔ الواردهٔ فی زیارهٔ الجامعهٔ الّتی یزار بها کلّ إمام، الآمرهٔ بالغسل؛۱۸

از موارد غسل در خصوص زیارت، همانند روایت مشهوری است که در زیارت جامعه وارد شده است ;همان زیارتی که هر امامی

را می توان با آن زیارت کرد و دستور غسل نیز دارد.

* صاحب تفسیر المیزان نیز به این زیارت اشاره می کند و می گوید:

وفی «الفقیه» عن الهادی علیه السلام فی الزیارهٔ الجامعهٔ;۱۹

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام هادی علیه السلام نقل شده که حضرتش در زیارت جامعه فرمود... .

* در مصباح الفقاهه آقای خویی رحمه اللّه در ذیل این مسئله که آیا کسی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی میورزد و محارب است، پاک است یا نجس؟ می نویسد:

ویدلّ علیه أیضاً قوله علیه السلام فی الزیارهٔ الجامعهٔ: «ومن جحدکم کافر;...» ۲۰

کلام امام علیه السلام در زیارت جامعه بر این مطلب دلالت دارد که «هر کس شما را انکار کند کافر است».

وی در جای دیگری می نویسد:

... کما ورد فی وجوب إطاعتهم وفی عدّهٔ موارد من الزیارهٔ الجامعهٔ ذکر ذلک;۲۱

... همان طور که درباره وجوب اطاعت امام های معصوم علیهم السلام روایاتی وارد شده و در تعدادی از فرازهای زیارت جامعه نیز ذکر گردیده است.

او هم چنین در کتاب الطهارهٔ می فرماید:

إنّ المخالف لهم کافر، وقد ورد فی الزیارهٔ الجامعهٔ;۲۲

همان گونه که در زیارت جامعه آمده است، مخالفت کننده با آنان کافر است.

* استاد ما مرحوم آقای گلپایگانی قدس سرّه در بحث نجاست کفّار به زیارت جامعه استدلال کرده که:

وفی الزیارهٔ الجامعهٔ: «من حاربکم مشرک;»۲۳

و در زیارت جامعه آمده: «هر که با شما سر ستیز داشته باشد مشرک است».

* در صراط النجاهٔ نیز آمده است:

ولذا ورد فی الزیارهٔ الجامعهٔ أنّهم الباب المبتلی به الناس;۲۴

از این رو، در زیارت جامعه آمده است که آن بزرگواران همان دری هستند که مردم به آن وسیله آزمایش می شوند.

با توجّه به این همه استشهاد، چون اندکی بیندیشیم، معلوم می شود که اگر وثوق و اعتماد به ثبوت صدور این زیارت از امام علیه السلام نبود، این استدلال ها در کتاب های تفسیری، حدیثی، فقهی و... معنا نداشت و بسیار بعید است که این بزرگان به آن چه اعتقاد به صدور و ثبوت سند آن نداشته باشند، استدلال و یا حتّی استشهاد کنند.

از طرفی، این زیارت مورد توجّه بسیار بزرگان ما بوده تا جایی که جمعی از آنان آن را شرح کرده اند، به بیان لغات، مفاهیم و معانی والای آن پرداخته اند و وقت، نیرو و امکانات صرف کرده اند. همه این ها قرینه ای قوی می تواند باشد که این بزرگان معتقد به صدور این زیارت بودند.

با نگاهی گذرا به کتاب ارزشمند الذریعهٔ إلی تصانیف الشیعه اثر شیخ ما، شیخ آقابزرگ تهرانی رحمه اللّه متوجّه خواهیم شد که چه قدر شرح بزرگ و کوچک بر این زیارت به رشته تحریر در آمده است. این کتاب بیش از بیست شرح را برای این زیارت آمار داده است.

از سوی دیگر، دانشمندان بزرگی هم چون مجلسی اوّل، مجلسی دوم، سیّد جزایری، شیخ بحرانی نویسنده کتاب الحدائق، و شیخ بهایی رحمهم اللّه به این زیارت توجّه کرده اند و در ضمن شرح تهذیب الاحکام و من لا یحضره الفقیه این زیارت را نیز شرح نموده اند.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶ و ۲۷.

۲. تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۴۲۱، حدیث ۴۱.

۳. در نسبت زیارت جامعه به امام جواد علیه السلام که در چند کتاب دیگر نیز آمده، اشتباهی رخ داده است ;چرا که این زیارت از امام هادی علیه السلام می باشد.

۴. تفسیر الصافی: ۴ / ۱۳۰.

۵. همان.

۶. تفسیر نور الثقلین: ۳ / ۴۲۱، حدیث ۴۱.

۷. همان: ۳ / ۶۰۸، حدیث ۱۸۳.

۸. همان: ۴ / ۱۸۰، حدیث ۴۶.

۹. همان: ۴ / ۲۷۱، حدیث ۸۸ .

۱۰. همان: ۴ / ۴۴۴، حدیث ۱۲.

۱۱. همان: ۵ / ۵۶۹، حدیث ۳۳.

۱۲. وسائل الشیعه: ۱۴ / پاورقی ۵۷۹.

۱۳. المحتضر: ۲۶، حدیث ۲۱ و ۲۱۹، حدیث ۲۸۲.

۱۴. بحار الانوار: ۹۷ / ۲۰۴، حدیث ۱.

۱۵. الرسائل الفقهیّه: ۱۷۹.

۱۶. غنائم الایام: ۱ / ۲۶۵.

۱۷. کتاب الطهاره، شیخ انصاری: ۲ / ۳۲۹.

۱۸. مصباح الفقیه: ۱ ق ۲ / ۴۳۸.

۱۹. تفسیر المیزان: ۲۰ / ۲۷۷.

۲۰. مصباح الفقاهه: ۱ / ۵۰۴.

۲۱. همان: ۳ / ۲۸۱.

۲۲. کتاب الطهارهٔ، خویی: ۲ / ۸۴ .

۲۳. نتائج الافکار فی نجاسهٔ الکفّار: ۱۹۰.

۲۴. صراط النجاهٔ: ۳ / ۴۱۹، سؤال ۱۲۲۵.

بی نیازی زیارت جامعه از سند

بی نیازی زیارت جامعه از سند

به رغم آن که پیش تر در مورد سند این زیارت تحقیق شد و آن را اثبات کردیم، باید گفت در مواردی اصلاً به سند نیاز نیست ;به این معنا که وقتی سخنی از گوینده ای دریافت کنیم و از مذاق او آگاهی داشته باشیم و سطح اندیشه، علم، سبک کلام او را از جهت فصاحت، بلاغت، ادبیات بشناسیم، از طرفی معانی و مفاهیم والا و مطالبی که در سخن گوینده است، حقایقی باشند که دست بشر عادی به آن نمی رسد، در این گونه موارد شکی در صدور سخن نداشته و به دنبال سند نمی گردیم.

به سخن دیگر، کلامی که از جهت سبک، لحن، اسلوب ادبی، فصاحت و بلاغت و از جهت محتوا در سطح بالا و دارای حقایق و

واقعیّت هایی است که بشر عادی را توان رسیدن به آن نیست، نیازی به سند ندارد و به یقین از معصوم علیه السلام است.

برای نمونه، دعای کمیل، دعای صباح به یقین از امیر مؤمنان علی علیه السلام و دعای عرفه از امام حسین سیّدالشهداء علیه السلام صادر شده اند ;چه سند داشته باشند و چه سند نداشته باشند. بنابراین، اگر ما اندک اُنسی با کلمات اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم و با سبک عبارات و اسلوب کلام آن بزرگواران آشنا باشیم، به سند نیاز نخواهیم داشت و کلام والای آنان را خواهیم شناخت.

از این رو، آن گاه که از برخی از بزرگان دانشمندان در مورد برخی از روایات، دعاها و زیارت ها پرسیده می شد، پاسخ می دهند: قوّت متن برای اطمینان به صدور این ها از معصوم علیه السلام کافی است. هنگامی که از شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء رحمه اللّه در مورد یکی از دعاها می پرسند، با صراحت پاسخ می دهد: قوّت متن کاشف از قطعیّت صدور آن از معصوم است، گرچه سندی نداشته باشیم.۱

همین قوّت متن، کبرای منطبق بر زیارت جامعه می گردد و بنابر همین اصل، هنگامی که از سیّد بزرگوار، فقیه، محدّث، عارف به کلمات اهل بیت علیهم السلام سیّد عبداللّه شبّر رحمه اللّه در مورد زیارت جامعه می گوید:

وإنّ فصاحهٔ ألفاظها وبلاغهٔ مضامینها تنادی بصدورها عن ینابیع الوحی والإلهام;۲

به راستی که فصاحت واژگان و فرازها، بلاغت مضمون ها و عبارت های زیارت جامعه حاکی از آن است که این زیارت، از چشمه های وحی و الهام جوشیده است.

بنابر آن چه بیان شد، تردیدی نیست که زیارت جامعه از زیاراتی به شمار می رود که از اهل عصمت صادر شده است.

و این که عبارت های این زیارت یا مفاهیم و مدلول های آن ها در روایات معتبر دیگر آمده است، تا جایی که برخی از عبارت ها و مدلول های آن ها در روایات اهل سنّت نیز وارد شده است. شاهد صدق دیگری بر اطمینان و یقین ما به صدور این زیارت از آن مقام مقدّس می باشد.

۱. ر.ک: الفردوس الأعلی: ۷۶.

۲. الانوار اللامعه فی شرح الزیارهٔ الجامعه: ۱۸.

زیارت جامعه در گفتار دانشمندان

زیارت جامعه در گفتار دانشمندان

علاّمه بزرگوار مجلسی اوّل رحمه اللّه در این زمینه می نویسد:

ولمّا وفّقنی اللّه لزیارهٔ أمیر المؤمنین علیه السلام وشرعت فی حوالی الروضهٔ المقدّسهٔ فی المجاهدات وفتح اللّه علی ببرکهٔ مولانا صلوات اللّه علیه أبواب المکاشفات الّتی لا تحتملها العقول الضعیفهٔ، رأیت فی ذلک العالم ـ وإن شئت قلت: بین النوم والیقظهٔ ـ عندما کنت فی رواق عمران جالساً، أنّی بسرّ من رأی، ورأیت مشهدها فی نهایهٔ الارتفاع والزینهٔ، ورأیت علی قبریهما لباساً أخضر من لباس الجنّهٔ، لأنّی لم أر مثله فی الدنیا، ورأیت مولانا مولی الأنام صاحب العصر والزمان علیه السلام جالساً، ظهره علی القبر ووجهه إلی الباب، فلمّا رأیته شرعت فی الزیارهٔ بالصوت المرتفع کالمدّاحین، فلمّا أتممتها قال علیه السلام: نعمت الزیارهٔ;

آن گاه که به عتبات مشرّف شدم، در نجف اشرف در کنار مرقد مطهّر امیر مؤمنان علی علیه السلام شروع به مجاهده و تلاش برای خودسازی نمودم. خداوند متعال به برکت مولایمان ـ درود خدا بر او باد ـ درهای مکاشفه هایی را برای من گشود که خردهای ناتوان را یارای تحمّل آن ها نیست. در عالم مکاشفه ـ یا بین بیداری و خواب ـ دیدم که در سامرّا در حرم عسکریین علیهما السلام، در رواق عمران هستم. دیدم که روضه آن دو بزرگوار در نهایت بلندی بوده و آزین شده است. بارگاه نورانی آن دو امام همام با

پارچه ای سبزین از پارچه های بهشتی پوشیده شده بود و من چنین پارچه هایی را در دنیا ندیده بودم. در آن جا خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام شرف یاب شدم. آن حضرت کنار ضریح مطهر نشسته بود و رو به طرف درب بود. با صدای بلند ـ به سان مدّاحان ـ شروع به خواندن زیارت جامعه کردم.

وقتی پایان یافت حضرتش فرمود: چه زیارت خوبی است؟

قلت: مولای! روحی فداک! زیارهٔ جدّک وقد أشرت إلی نحو القبر؟

عرض کردم: آری، جانم به فدای شما! زیارت جدّ بزرگوار شماست و اشاره به قبر مطهّر نمودم.

قال: نعم، أدخل؛

فرمود: آری، وارد شو.۱

از این رو مجلسی رحمه اللّه در روضهٔ المتقین در اعتبار زیارت جامعه می نویسد:

والحاصل أنّه لا ـ شکّ أنّ هذه الزیارهٔ من أبی الحسن الهادی سلام اللّه علیه بتقریر الصاحب علیه السلام وأنّها أکمل الزیارات وأحسنها، بل بعد تلک الرؤیا کنت أکثر الأوقات أزور الأئمّهٔ علیهم السلام بهذه الزیارهٔ فی العتبات العالیات، ما زرتهم إلاّ بهذه الزیارهٔ؛۲

کوتاه سخن این که تردیدی نیست که این زیارت با تقریر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از امام هادی علیه السلام صادر شده است. این زیارت کامل ترین و بهترین زیارت هاست. من پس از این رؤیا بیشتر اوقات ائمّه علیهم السلام را با این زیارت، زیارت می نمایم و در عتبات عالیات فقط با این زیارت، زیارت می نمایم.

این سخن بزرگی هم چون مجلسی اوّل رحمه اللّه است که از نظر همه ما مورد احترام است. گذشته از قضیّه مکاشفه ای که اشاره کرده، ایشان این زیارت را کامل ترین و بهترین زیارت می داند.

علاّمه بزرگوار مجلسی دوم رحمه اللّه نیز در این زمینه می نویسد:

وإنّما بسطت الکلام فی شرح تلک الزیارهٔ قلیلًا إن لم استوف حقّها حذراً من الإطالهٔ، لأنّها أصحّ الزیارات سنداً وأعمّها مورداً وأفصحها لفظاً وأبلغها معنی وأعلاها شأناً؛۳

این که اندکی این زیارت را شرح و بسط دادم، گرچه به طور کامل ـ به جهت پرهیز از طولانی شدن ـ حقّش را ادا نکردم ؛چرا که آن زیارت از نظر سند صحیح ترین، از نظر مورد فراگیرترین، از نظر متن فصیح ترین، از نظر معنا رساترین و از نظر شأن والاترین زیارت ها است.

این سخن نیز شاهد دیگری از علاّمه مجلسی رحمه اللّه است. بنابراین، اگر ما در چنین مواردی به بزرگی هم چون علاّمه مجلسی مراجعه نکنیم و کلام او برای ما در شناخت روایتی، دعایی و زیارتی حجّت نباشد، چنین عالم و دانشمندی که با این همه زحماتی که کشیده و آشنایی که با روایت ها، دعاها و زیارت ها دارد، چه نفعی به ما خواهد داشت؟

از هر رو، علاّمه مجلسی رحمه اللّه از بزرگان و خبره های این وادی است که هیچ کسی برای او ایرادی نگرفته و سخنی درباره او نیست و نباید هم باشد.

سیّد عبداللّه شبّر از علمای دیگری به شمار می رود که در این زمینه اظهار نظر کرده است ـ وی فقیه و محدّث بزرگوار بوده و با علاّمه مجلسی رحمه اللّه و سیّد نعمت اللّه جزایری رحمه اللّه معاصر و تقریباً در یک طبقه بوده اند ـ وی در آغاز شرح خود بر زیارت جامعه می نویسد:

إنّ زیارهٔ الجامعهٔ الکبیرهٔ أعظم الزیارات شأناً وأعلاها مکانهٔ ومکاناً، وإنّ فصاحهٔ ألفاظها وفقراتها وبلاغهٔ مضامینها وعباراتها تنادی بصدورها من عین صافیهٔ نبعت عن ینابیع الوحی والإلهام، وتدعو إلی أنّها خرجت من ألسنهٔ نوامیس الدین ومعاقل الأنام ؛فإنّها فوق

كلام المخلوق وتحت كلام الخالق الملك العلاّم، قد اشتملت على الإشارة إلى جملة من الأدلّة والبراهين المتعلّقة بمعارف أصول الدين وأسرار الأئمّة الطاهرين ومظاهر صفات ربّ العالمين، وقد احتوت على رياض نضرة وحدائق خضرة مزيّنة بأزهار المعارف والحكمة محفوفة بثمار أسرار أهل بيت العصمة، وقد تضمّنت شطراً وافراً من حقوق أولي الأمر الّذين أمر اللّه بطاعتهم وأهل البيت الّذين حثّ اللّه على متابعتهم وذوى القربى الّذين أمر اللّه بمودّتهم وأهل الذكر الّذين أمر اللّه بمسألتهم، مع الإشارة إلى آيات فرقانيّة وروايات نبويّة وأسرار إلهية وعلوم غيبيّة ومكاشفات حقّية وحكم ربّانية؛...۴

به راستی زیارت جامعه کبیره از مهم ترین زیارت ها و برترین آن ها از جهتِ مقام و اهمیّت است و فصاحتِ الفاظ و فرازهایش و بلیغ بودن معانی و عباراتش، حکایت از آن می کند که این زیارت از چشمه زلال ـ که از منابع وحی و الهام سرچشمه گرفته ـ صادر شده و از زبانِ دانایان و نوامیس دین و بزرگان مردم، خارج شده است.

پس این زیارت، برتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است و شامل بعضی از دلیل ها و برهان های مربوط به شناخت اصول دین و اسرار امامان پاک و مظاهر صفات پروردگار جهانیان است.

و هم چنین دارای باغ های خوش منظر و بوستان های سرسبزی است که با شکوفه های معارف و حکمت آراسته شده و با میوه های اسرار اهل بیت عصمت علیهم السلام همراه می باشد.

این زیارت، شامل بخش کاملی از حقوق «اولوا الامر» است که خداوند مردم را به فرمان برداری و پیروی از ایشان امر کرده. و نیز شامل حقوق «ذوی القربی» و «اهل الذکر» است که خداوند مردم را به پرسش مسائل از آنان امر فرموده است.

این زیارت به آیات قرآنی، روایات نبوی، اسرار الهی، علوم غیبی، مکاشفات حقیقی و حِکم ربّانی اشاره دارد.

به راستی آن گاه که بزرگان در موردی سخن گویند، سنجیده و حساب شده می گویند. اگر مدحی، ذمّی، قیدی، امری، کتابی، روایتی و حدیثی بخواهد از یک بزرگی صادر شود، همه این ها سنجیده و دقیق خواهد بود؛ چرا که اینان به آن چه می گویند التفات دارند، و حکیمانه است.

سیّد شبّر در این گفتار، عبارت جالبی دارد که معمولاً در مورد کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته شده که می گوید:

فإنّها فوق کلام المخلوق وتحت کلام الخالق؛

پس این زیارت برتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است.

یا در مورد دیگری گوید: مطالب این زیارت، مطالب حقّه ای است با برهان های معارف اصول دین.

آری، این ها بخشی از سخنانی است که بزرگان دانشمند در شأن زیارت جامعه ایراد کرده اند. به نظر می رسد این گونه تعبیرها و توصیف ها در مورد زیارت جامعه دو جهت داشته باشد: یکم. اثبات این زیارت

آنان با این توصیف بیان می دارند که آری این زیارت دارای این گونه حقایق است. البتّه در این باره به صورت اختصار مطالبی بیان خواهد شد.

دوم. دفع توهّم

به نظر می رسد توصیف بزرگان به جهت دفع توهّمی باشد که درباره زیارت جامعه است، شاید برخی گویند که در زیارت جامعه درباره ائمّه علیهم السلام غلو شده است.

محدّث قمی رحمه اللّه در مفاتیح الجنان در بیان این که چرا دستور داده اند قبل از زیارت جامعه صد مرتبه تکبیر گفته شود می نویسد:

شاید ـ چنان که مجلسی اول گفته ـ وجه تکبیر این باشد که اکثر طباع مایلند به غلو، مبادا از عبارات امثال این زیارت به غلو افتند، یا از بزرگی حق سبحانه وتعالی غافل شوند، یا غیر این ها.۵

در این اخیر نیز از برخی شنیده می شود که می گویند: زیارت جامعه درباره ائمّه علیهم السلام غلو دارد.

برخی دیگر این روزها شیعه را به دو گروه تقسیم کرده اند: غالی و غیر غالی ؛گویی تشیّع نیز به دو گونه تقسیم می گردد(!!) البتّه آنانی که به زیارت جامعه و بعضی مطالب آن معتقد نباشند، حتی در صورت انکار باز هم شیعه محسوب می شوند و از تشیع خارج نیستند، هر چند مقصّر شمرده شوند. روی این جهت یکی از مقدّمات بحث ما تحقیق در مورد غلو است.

۱. لوامع صاحبقرانی: ۸ / ۶۶۴.

۲. روضهٔ المتقین: ۵ / ۴۵۲.

۳. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۴۴.

۴. الانوار اللامعهٔ فی شرح الزیارهٔ الجامعه: ۳۰.

۵. مفاتیح الجنان: زیارت جامعه کبیره.

غلو چیست؟

غلو چیست؟

بدون تردید ائمّه علیهم السلام غالیان را طرد و تکفیر می کردند و شیعیان را همواره از غالیان و تماس با آن ها بر حذر می داشتند.

غلو چیست و چه کسانی غالی هستند؟ یکی از بخش های بحث امامت در کتاب های حدیثی و کلامی، «نفی الغلو فی النبی والائمّهٔ علیهم السلام» است.

غلو از دیدگاه روایات

غلو از دیدگاه روایات

روایات بسیار جالبی در کتاب بحار الانوار در مورد غلو از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله و معصومان علیهم السلام وارد شده است.

در روایتی از پیامبر خدا می خوانیم که حضرتش می فرماید:

لا ترفعونی فوق حقّی، فإنّ اللّه تبارک تعالی اتّخذنی عبداً قبل أن یتّخذنی نبیّاً؛۱

مرا بیش از آن چه هستم بالاتر نبرید ؛چرا که خدای تعالی پیش از آن که مرا به پیامبری برگزیند، به بندگی برگزیده است.

این روایت نشان می دهد که برخی از مردم در زمان پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به الوهیّت آن حضرت معتقد شدند و نیز از این روایت معنای غلوّ معلوم می شود.

در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که آن حضرت می فرمود:

اللهمّ إنّی بریء من الغلاهٔ کبراءهٔ عیسی بن مریم من النصاری. اللهمّ اخذلهم أبداً ولا تنصر منهم أحداً؛۲

خدایا! من از غالیان، به سان دوری عیسی بن مریم از نصارا دور هستم. خدایا! همواره آنان را خوار گردان و کسی از آنان را یاری نکن.

در روایت دیگری، حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید:

تعالی اللّه عز وجل عمّا یصفون سبحانه وبحمده، لیس نحن شرکائه فی علمه ولا فی قدرته؛۳

خداوند متعال از آن چه توصیف می کنند فراتر است. پاک و منزّه است و مورد ستایش است. ما نه در علم و دانش او شریک هستیم و نه در قدرت و توان مندی او.

هم چنین امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إیّاکم والغلوّ فینا، قولوا: إنّا عبید مربوبون، وقولوا فی فضلنا ما شئتم؛۴

هرگز در مورد ما غلو ننمایید. بگویید: ما بندگان تربیت یافته خدا هستیم و در مورد برتری ما آن چه خواستید بگویید.

بدیهی است که این روایات به ما میزان می دهند، که در این باره به کلام علّامه مجلسی رحمه اللّه خواهیم پرداخت.

در روایتی حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

فمن ادّعی للأنبیاء ربوبیّهٔ أو ادّعی للأئمّهٔ ربوبیّهٔ أو نبوّهٔ أو لغیر الأئمّهٔ إمامهٔ فنحن منه برآء فی الدنیا والآخرهٔ؛۵

هر کس برای پیامبران مقام ربوبیّت یا برای یکی از ائمّه مقام ربوبی یا پیامبری، یا برای غیر امامان مقام امامت و پیشوایی ادّعا کند، ما از او در دنیا و جهان آخرت بیزار هستیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

وإیّاکم الغلوّ کالغلوّ من النصاری، فإنّی بریء من الغالین؛۶

مبادا به سان نصارا غلو کنید. به راستی که من از غلو کنندگان بیزارم.

در روایت دیگری راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد:

یابن رسول اللّه! فإنّ معی من ینتحل موالاتکم ویزعم أنّ هذه کلّها صفات علی علیه السلام وأنّه هو اللّه ربّ العالمین.

فلمّا سمعها الرضا علیه السلام ارتعدت فرائصه وَتَصَبَّبَ عرقاً وقال: سبحان اللّه عمّا یقول الظالمون الکافرون علوّاً کبیراً. أو لیس کان علی علیه السلام آکلاً فی الآکلین فشارباً فی الشاربین؟!۷

ای فرزند رسول خدا! من با کسی آشنا هستم که موالات شما را به خود می بندد و پندارش این است که همه این ها، صفات علی علیه السلام است و او همان خدا و پروردگار جهانیان است.

هنگامی که امام رضا علیه السلام این سخن را شنید، اعضای بدنش لرزید و عرق بدن مبارکش را فرا گرفت و فرمود: پاک و منزّه است خداوند متعال و بلندمرتبه از گفتار ستم گران و کفرورزان. مگر نه این است که علی علیه السلام با غذاخورندگان غذا می خورد و با آشامندگان می آشامید؟!

آری، او انسانی هم چون بقیّه مردم بود. گفتنی است که در این زمینه روایات جالب دیگری نیز وجود دارد.

۱. بحار الانوار: ۲۵ / ۱۳۴، ۲۶۵ و ۲۷۲.

۲. الامالی، شیخ طوسی: ۶۵۰، حدیث ۱۳۵۰.

۳. الصحیفهٔ الهادیهٔ والتحفهٔ المهدیه: ۲۳۶.

۴. الخصال: ۶۱۴، بحار الانوار: ۱۰ / ۹۲ و ۲۵ / ۲۷۰.

۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۲۱۷، بحار الانوار: ۲۵ / ۱۳۴ و ۲۷۱.

۶. الاحتجاج: ۲ / ۴۳۸، بحار الانوار: ۴ / ۳۰۳ و ۲۵ / ۲۷۳.

۷. همان: ۲۵ / ۲۷۵.

نه غلوّ و نه تقصیر

نه غلوّ و نه تقصیر

برای شناخت ائمّه علیهم السلام باید مقامات و منازل آن بزرگواران را از خودشان بیاموزیم ;نه غلو و نه تقصیر ;چرا که هم تقصیر حرام است و هم غلو. امام باقر علیه السلام به ابوحمزه ثمالی می فرماید:

یا أبا حمزهٔ! لا تضعوا علیّاً دون ما رفعه اللّه ولا ترفعوا علیّاً فوق ما جعل اللّه؛۱

ای اباحمزه! علی علیه السلام را پایین تر از جایگاهی که خداوند قرار داده قرار ندهید و فراتر از مقام والایی که خداوند قرار داده قرار ندهید.

به عبارت دیگر، بیش از آن چه هست نگویید و از آن چه هست پایین نیاورید.

آن حضرت در روایت دیگری می فرماید:

فإنّ الغلاهٔ شرّ خلق اللّه ؛یصغّرون عظمهٔ اللّه ویدّعون الربوبیّهٔ لعباد اللّه. واللّه، إنّ الغلاهٔ شرٌّ من الیهود والنصاری والمجوس والّذین أشرکوا؛۲

به راستی غالیان بدترین آفریدگانند. آنان عظمت و شکوه خدا را کوچک می شمارند و ربوبیّت را برای بندگان خدا ادّعا می کنند. به خدا سوگند! غالیان از یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و شرکورزان بدترند.

روایت بسیار جالبی وجود دارد که آن حضرت می فرماید:

کان علی علیه السلام واللّه عبداً للّه صالحاً أخو رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله؛۳

به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بود.

آن گاه در ادامه عبارت خیلی مهمّی می فرماید:

ما نال الکرامهٔ من اللّه إلاّ بطاعته للّه ولرسوله؛۴

او به این مقام در نزد خداوند نایل نشد، مگر با اطاعت از خدا و رسول او.

به راستی چه کرامتی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام از طریق عبودیّت و عبادت به این مقام رسیده اند؟

با توجّه به این روایات، ائمّه علیهم السلام در برابر غالیان و غلو چنین برخوردی می نمودند. از طرفی با عنایت به این روایات، معنای غلو نیز معلوم می شود که همان اعتقاد به نبوّت و الوهیّت امام و اعتقاد به الوهیّت پیامبر است ؛یعنی انسان به شأن نبی و امام بیش از آن چه هست معتقد شود، یا او را شریک خداوند بداند ؛از این رو باید معتقد بود که ائمّه و پیامبر هرگز إله، ربّ و شریکان خداوند متعال نبوده اند. آنان در خدا حلول نکرده اند و با او اتّحاد ندارند.

این است معنای غلو چنان که از روایات فهمیده می شود و اعتقاد به یکی از این اُمور مصداق غلو درباره نبی و امام به شمار می آید ؛ولی خود روایات که می فرمایند: این ها را نگویید، می فرمایند: آن چه می توانید در فضل و برتری ما بگویید. ما را بنده آفریده شده و تربیت یافته خداوند بدانید. امّا ـ چنان که خواهد آمد ـ می فرمایند: به شأن و مقام ما نزد خدا نمی توانید پی ببرید.

آری، با حفظ عبودیّت، هر چه می توانید در فضل و برتری ائمه اطهار علیهم السلام بگویید که هیچ فردی به کرامت خدایی نایل نشد، مگر به سبب اطاعت و عبودیّت و تعبّد.

در همین زیارت جامعه نیز بدان اشاره شده که «وعباده المکرمین الّذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» که این معنا ـ چنان که در جای خود خواهد آمد ـ از قرآن مجید اخذ شده است، آن جا که می فرماید:

(عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ * لا یَسبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ ؛)۵

آنان بندگان شایسته او هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می کنند.

کوتاه سخن این که با حفظ عبودیّت و مخلوقیّت هر چه می توانید در مورد آنان بگویید. و این چیز اندکی نیست.

به راستی کرامت از پیش گاه خدا چیست؟ این چه مقامی است که آن حضرات به جایی رسیدند که «لا یفعلون إلاّ ما یؤمرون».

در روایت صحیح ـ بلکه از طرق عامه هم متواتر ـ آمده که پیامبر گرامی صلی اللّه علیه وآله درباره حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إنّه لا یفعل إلاّ ما یؤمر به؛۶

به راستی علی جز آن که به او دستور داده می شود، انجام نمی دهد.

ما غلو نمی کنیم و از غلو نهی شده ایم تا بگوییم: امام، پیامبر است ;چه رسد که بگوییم: امام خدا و ربّ است ;بلکه آنان عبد و بنده خدا هستند ;اما بنده هایی که به چنین مقامی رسیده اند. اگر گوییم: کسی بر اثر بندگی خداوند مورد تفضّل خدا قرار گرفته، آیا این غلو است؟

۱. همان: ۲۵ / ۲۸۳ و ۳۹ / ۲۰۶.

۲. الامالی، شیخ طوسی: ۶۵۰، حدیث ۱۳۴۹، بحار الانوار: ۲۵ / ۲۶۵ / ۲۸۴.

۳. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۸۶.

۴. همان: ۲۵ / ۲۸۷.

۵. سوره انبیاء (۲۱): آیات ۲۶ و ۲۷.

۶. ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: ۱ / ۱۶۰.

غلو از دیدگاه علّامه مجلسی

غلو از دیدگاه علامه مجلسی

علاّمه مجلسی رحمه اللّه پس از نقل روایاتی چند در مورد غلو، به گفتاری از دانشمندان در معنای غلو می پردازد و می نویسد: شیخ صدوق رحمه اللّه می گوید:

اعتقادنا فی الغلاهٔ والمفوّضهٔ أنّهم کفّار باللّه تعالی وأنّهم أشرّ من الیهود والنصاری والمجوس... واعتقادنا فی النبی والأئمّهٔ علیهم السلام أنّ بعضهم قتلوا بالسیف وبعضهم بالسمّ وأنّ ذلک جری علیهم فی الحقیقهٔ وأنّهم ما شبّه أمرهم;۱

اعتقاد ما درباره غالیان و تفویض کنندگان این است که آنان به خدای سبحان کفر ورزیده اند و همانان از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان بدتر هستند... .

و اعتقاد ما درباره پیامبر و ائمّه علیهم السلام این است که برخی از آنان با شمشیر کشته شده اند، برخی دیگر مسموم شده اند و در حقیقت درباره آنان چنین جاری شده است و امر آنان مشتبه نشده است.

از این عبارت معلوم می شود که چنین سخنانی در آن زمان ها نیز بوده است. در قصّه حضرت عیسی علیه السلام نیز همین مطلب آمده است که قرآن می فرماید:

(وَلَکِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاّ اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ یَقِینَا * بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَیْهِ وَکَانَ اللّهُ عَزِیزاً حَکِیماً;)۲

بلکه امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، درباره آن در شک بوده و هیچ گونه علمی به آن ندارند و تنها از پندارهای بی اساس پیروی می کنند. به یقین او را نکشتند ;بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانای حکیم است. حضرت عیسی و ائمّه علیهم السلام حقیقتاً مقتول شده اند. آنان انسان بودند، مثل دیگر افراد بشر ;یعنی موت و حیات بر اینان عارض می شود، مثل دیگر افراد بشر و غلو در این زمینه ممنوع است.

آن گاه علاّمه مجلسی رحمه اللّه گفتار مفصّلی از شیخ مفید رحمه اللّه نقل می کند، سپس می گوید:

إعلم أنّ الغلوّ فی النبی والأئمّهٔ علیهم السلام إنّما یکون بالقول بألوهیتهم أو بکونهم شرکاء للّه تعالی فی المعبودیّهٔ أو فی الخلق والرزق، أو أنّ اللّه تعالی حلّ فیهم أو اتّحد بهم... أنّهم کانوا أنبیاء... أو القول بأنّ معرفتهم تغنی عن جمیع الطاعات ولا تکلیف معها بترک المعاصی. والقول بکلّ منها إلحاد وکفر وخروج عن الدین، کما دلّت علیه الأدلّهٔ العقلیّهٔ والآیات والأخبار السالفهٔ وغیرها;۳

بدان که غلو درباره پیامبر و ائمّه علیهم السلام منحصر است در این که کسی قائل به الوهیّت آنان یا شریک بودن آنان با خداوند متعال در معبود بودن، آفرینش، رزق و روزی بشود، یا بگوید خداوند در آن بزرگواران حلول کرده است، یا خداوند متعال با آنان متحد شده... یا بگوید ائمّه، پیامبر هستند، و یا بگوید شناخت آنان انسان را از همه اطاعات بی نیاز می سازد و با وجود این تکلیفی به ترک گناهان نیست. همه این مطالب الحاد، کفرورزی و خروج از دین است ;آن سان که دلیل های عقلی و آیات قرآنی و روایات گذشته و... بیان گر این معناست.

علاّمه مجلسی رحمه اللّه پس از تعریف غلو می نویسد:

ولکن أفرط بعض المتکلّمین والمحدّثین، لقصورهم عن معرفهٔ الأئمّهٔ علیهم السلام وعجزهم عن إدراک غرائب أحوالهم وعجائب شئونهم، فقدحوا فی کثیر من الرواهٔ الثقات لنقلهم بعض غرائب المعجزات، حتّی قال بعضهم: من الغلوّ نفی السهو عنهم، أو القول بأنّهم یعلمون ما کان وما یکون وغیر ذلک;۴

برخی از علمای کلام و حدیث در غلو راه زیاده روی و افراط پیموده اند و بی جهت سخن گفته اند ;چرا که آنان از شناخت ائمّه علیهم السلام قاصر بودند و از درک احوال غریب و شئونات عجیب آن بزرگواران ناتوان بودند ;از این رو آنان بیشتر راویان مورد اعتماد را قدح نموده اند و در وثاقت آنان که برخی از معجزه های غریبی را از ائمّه علیهم السلام نقل کرده اند، خدشه نموده اند تا جایی که برخی را که قائل به عدم سهو پیامبر شده اند و یا قائل شده اند که آنان از آن چه در گذشته رخ داده و در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاهند و مواردی از این قبیل را به غلو محکوم کرده اند.

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در مورد سهو پیامبر، به نظر مرحوم صدوق رحمه اللّه اشاره می کند. این نظریّه از مثل مرحوم صدوق رحمه اللّه افراطی است که بر اثر عجز از درک برخی حقایق پدید آمده است.

گفتنی است که ما در بحث عصمت۵ نظریه مرحوم صدوق را نقد و بررسی کرده ایم و گفته ایم که اگر شیخ صدوق رحمه اللّه قائل است که نفی سهو از معصوم غلو است، در واقع این سهوی از خود شیخ صدوق رحمه اللّه است. ما با کمال احترام، تعظیم و تجلیلی که از ایشان داریم ـ و باید هم داشته باشیم ـ بنابر تقلید نداریم ;چرا که اعتقادات ما دائر مدار ادلّه قطعی عقلی و نقلی است. از این رو علاّمه مجلسی رحمه اللّه با این که شأن شیخ صدوق رحمه اللّه را بیش از ما می داند و بیشتر از ما از مقام او آگاه است، می گوید: برخی راه افراط و زیاده روی پیموده اند.

بنابراین، اعتقاد ما این است که ائمّه علیهم السلام «یعلمون ما کان وما یکون ;آنان به آن چه بوده و خواهد بود آگاهند». اگر کسی این عقیده را غلو بداند اشتباه کرده است ;بلکه مطلب بالاتر از این ها است، چنان که در روایتی آمده:

لا تقولوا فینا ربّاً وقولوا ما شئتم ولن تبلغوا;۶

ما را خدا قرار ندهید و هر چه خواستید بگویید که هرگز به مقام ما راه نخواهید یافت.

چرا که عقول شما قاصر است که به آن مقاماتی که ما دارا هستیم برسد. در روایت دیگری آمده است:

إنّ أمرنا صعب مستصعب لا یحتمله إلاّ ملک مقرّب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن اللّه قلبه للإیمان;۷

به راستی که امر ما سخت و سنگین است و رسیدن و معتقد شدن به آن چه ما داریم سخت است. کسی را توانایی حمل آن نیست، مگر فرشته مقرّب یا نبی مرسل و یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده است.

علاّمه مجلسی رحمه اللّه در ادامه می نویسد:

فلابدّ للمؤمن المتدیّن أن لا ـ یبادر بردّ ما ورد عنهم من فضائلهم ومعجزاتهم ومعالی أُمورهم إلاّ إذا ثبت خلافه بضرورهٔ الدین أو بقواطع البراهین أو بالآیات المحکمهٔ أو بالأخبار المتواترهٔ;۸

بنابر آن چه بیان شد، بر مؤمن دین مدار شایسته است که روایاتی که در فضایل، شگفتی ها و معجزه ها اهل بیت علیهم السلام

صادر شده و روایاتی را که بیان کننده کارها و رفتارهای والای آن هاست، فوری رد نکند، مگر خلاف آن با ضرورت دینی، دلیل های محکم، آیات محکم قرآنی و روایات متواتر ثابت گردد.

بنابراین، اگر راویان مورد وثوق و معتبر ما در کتاب هایشان مطالبی را از مقامات، فضایل، معجزه ها و عظمت شأن ائمّه علیهم السلام نقل کنند، مؤمن متدیّن ـ گذشته از غیر مؤمن غیر متدیّن که بی میزان و بی معیار و مطابق با هوای نفس حرف می زند ـ حق ندارد آن را رد کند.

برخی از افراد گاهی که در موضوعی نمی توانند تعقّل کنند و یا چون آن را بعضی از مردم خوش آیند نمی بینند، می گویند: این دروغ است. چنین حالتی و یا سخنی با ایمان و تدیّن سازگار نیست. از این رو باید گفت غلو و تقصیر هر دو حرامند و باید به گونه ای بود که نه از مقصّران به شمار رویم و نه از غالیان ;نه به سان افرادی که ائمّه علیهم السلام را بیش از آن چه هستند بالا می برند و نه مانند افرادی که شأن ائمه علیهم السلام را از آن چه هستند پایین می آورند.

از طرفی، بر ائمّه علیهم السلام نمی توان دروغ بست. این که می فرمایند: «در مورد ما هر چه می توانید بگویید» به این معنا نیست که شما آزادید هر چه دلتان می خواهد بگویید، گرچه دروغ باشد.

خود عبارت «قولوا فینا ما شئتم ;آن چه خواستید درباره ما بگویید» قرینه متّصله است که نباید به آنان دروغ بست. چیزی که دلیل ندارد و خلاف واقع است، نباید به آن بزرگواران نسبت داد.

برای نمونه، اگر کسی بی دلیل بگوید: امام علیه السلام هر شب در ماه مبارك رمضان به پنجاه هزار نفر غذا و افطاری می داده، دروغ است و آن را به امام علیه السلام نمی توان نسبت داد.

بنابراین، نه باید به راه غلو رفت و نه به راه تقصیر، همان گونه که اگر طبق سند معتبری مطلب حقّی درباره ائمّه علیهم السلام برسد، باید آن را پذیرفت، اگر دروغ باشد، نباید آن را پذیرفت.

پس انسان در مقام مدح و ستایش ائمّه علیهم السلام باید طوری باشد که به آن چه در شأن ایشان وارد شده معتقد شود و این امر مهمّی است، گرچه عقل او به آن جا که باید نخواهد رسید و هر چه به او می رسد، برای فهم آن نیز باید به خود آنان مراجعه نماید.

۱. الاعتقادات فی دین الامامیّه: ۹۷، به نقل از بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۲.

۲. سوره نساء (۴): آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

۳. بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۶.

۴. همان: ۲۵ / ۳۴۷.

۵. این پژوهش در شمار سلسله پژوهش های اعتقادی است که پس از تحقیق چاپ خواهد شد.

۶. بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۷.

۷. همان.

۸. همان.

شناخت حقیقی

شناخت حقیقی

بهترین راه شناخت حقیقی از مقامات علمی، ورعی، تقوایی و فضیلتی فرد خود فرد است. اگر راست گو باشد، خودش بهترین معرّف خود است، نه این که پس از مرگش برای او فضایل و مناقب بسازند و یا از قول کسی که از دنیا رفته نقل کنند و در کتاب

مطالبی بنویسند که در دوران زندگی اش از او شنیده نشده است.

روی این اصل، بهترین معرّف برای شناخت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و ائمّه علیهم السلام خود آن بزرگواران هستند. مگر نه این است که معرِّف باید از معرّف اجلی باشد؟

از این رو درباره آن چه از طریق اساتید، مشایخ، بزرگان راویان و محدّثان به دست ما رسیده، باید به خودشان مراجعه کرد و این همان معنای «قولوا فینا ما شئتم» است ؛چیزی میان غلو و تقصیر.

محورهای زیارت جامعه

محورهای زیارت جامعه

با تأمّل در متن زیبای زیارت جامعه، متوجّه می شویم که این زیارت از چند محور اساسی تشکیل شده است:

۱ . سلام ها

پرواضح است، اگر کسی نزد کسی برود نخست سلام می کند. البتّه بیان خواهد شد که سلام بر معصوم با سلام بر غیر معصوم فرق دارد ؛چرا که در آن عبارت ها با ذکر برخی از خصوصیّات اهل بیت علیهم السلام بر آنان عرض سلام می نماییم. در این باره نیز باید سلام هایی باشد که از خودشان به ما رسیده است.

۲ . شهادت ها

پس از سلام دو شهادت را بر زبان جاری می کنیم:

یکم شهادت بر یگانگی خداوند متعال ;

دوم شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله.

۳ . شهادت ثالثه

این شهادت درباره خود ائمّه علیهم السلام شروع می شود که می خوانیم:

وأشهد أنّکم الأئمّهٔ الراشدون المعصومون المکرّمون المقرّبون... .

و گواهی می دهم که شما پیشوایان هدایت یافته، معصوم، بزرگوار مقرّب... هستید.

البتّه این شهادت غیر از شهادت به ولایت علی علیه السلام است که در اذان و اقامه می گوییم: «اشهد أنّ علیّاً ولی اللّه ;»بلکه در این مورد به ولایت، مقامات، فضایل و مناقب فراوانی از اهل بیت علیهم السلام شهادت می دهیم.

۴ . عرضه اعتقادات بر معصوم

در این زیارت انسان اعتقادات خود را بر ائمّه علیهم السلام عرضه می دارد.

۵ . دعا و توسّل

پس از عرضه مبانی اعتقادی به محضر امام علیه السلام، دست توسّل به حضرتش دراز می کند و از آن حضرت یاری می طلبد و او را شفیع قرار می دهد و به وسیله آن بزرگوار به خدای متعال توجّه می جوید.

بنابراین، پس از اذن دخول، عرض سلام، وارد شدن، شهادتین گفتن، ابراز شهادت ثالثه، عرضه اعتقادات و مبانی آن ها و توسّل به محضر ایشان، چند دعا می نماییم. این ها محورهای اساسی زیارت جامعه است.

بخش دوم: سلام‌هایی از روی معرفت

زیارت جامعه کبیره

بخش دوم

سلام هایی از روی معرفت زیارت جامعه کبیره بسم اللّه الرحمن الرحیم

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أهْلَ بَیْتِ النُّبَوَّةِ وَمَوْضِعَ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ وَمَهْبِطَ الْوَحْیِ وَمَعْدِنَ الرَّحْمَةِ وَخُزّانَ الْعِلْمِ وَمُنْتَهَی الْحِلْمِ وَاُصولَ الْکَرَمِ وَقادَةَ الاُمَمِ وَأوْلِیاءَ النِّعَمِ وَعَناصِرَ الأَبْرارِ وَدَعائِمَ الأخْیارِ وَساسَةَ الْعِبادِ وَأرْکانَ الْبِلادِ وَأبْوابَ الإیمانِ وَاُمَناءَ الرَّحْمانِ وَسُلالَةَ النَّبِیّینَ وَصَفْوَةَ الْمُرْسَلینَ وعِتْرَةَ خِیَرَةِ رَبِّ الْعالَمینَ ورَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلی اَئِمَّةِ الْهُدی وَمَصابیحِ الدُّجی وَاَعْلامِ التُّقی وَذَوِی النُّهی وَاُولِی الْحِجی وَکَهْفِ الْوَری وَوَرَثَةِ الاَنْبِیآءِ وَالْمَثَلِ الاَعْلی وَالدَّعْوَةِ الْحُسْنی وَحُجَجِ اللّهِ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا وَالاْخِرَةِ وَالاُْولی وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَةِ اللّهِ وَمَساکِنِ بَرَکَةِ اللّه وَمَعادِنِ حِکْمَةِ اللّهِ وَحَفَظَةِ سِرِّ اللّه وَحَمَلَةِ کِتابِ اللّهِ وَاَوْصِیاءِ نَبِیِّ اللّهِ وَذُرِّیَّةِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وآلِهِ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاةِ اِلَی اللّهِ والاَدِلاّءِ عَلی مَرْضاتِ اللّهِ وَالْمُسْتَقِرّینَ فی اَمْرِ اللّهِ والتّآمّینَ فی مَحَبَّةِ اللّهِ وَالْمُخْلِصینَ فی تَوْحیدِ اللّهِ وَالْمُظْهِرینَ لِاَمْرِ اللّهِ وَنَهْیِهِ وَعِبادِهِ الْمُکْرَمینَ الَّذینَ لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ یَعْمَلُونَ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ.

اَلسَّلامُ عَلَی الاَئِمَّةِ الدُّعاةِ وَالْقادَةِ الْهُداةِ وَالسّادَةِ الْوُلاةِ وَالذّادَةِ الْحُماةِ وَاَهْلِ الذِّکْرِ وَاُولِی الاَمْرِ وَبَقِیَّةِ اللّهِ وَخِیَرَتِهِ وَحِزْبِهِ وَعَیْبَةِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهانِهِ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ ;به نام خداوند بخشایش گر مهربان

سلام بر شما ای خاندان نبوّت، جایگاه رسالت، محل فرود فرشتگان، جایگاه نزول وحی، کان و معدن رحمت و مهرورزی، گنجینه داران دانش، نهایت بردباری، بنیان های کرامت، پیشوایان اُمّت ها، صاحبان نعمت ها، عنصرهای نیکان، اساس و ستون های خوبان، سیاست گذاران بندگان، پایه های استوار شهرها، دروازه های ایمان و امینان رازهای خدای رحمان، چکیده دودمان پیامبران، برگزیده فرستادگان و عترت و خاندان پیامبر برگزیده پروردگار جهانیان ;رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر پیشوایان هدایت گر، چراغ های فروزان در تاریکی ها، نشانه های پرهیزکاری، صاحبان خرد، دارندگان عقل، پناهگاه مردمان، وارثان پیامبران، نمونه برتر و دعوت نیکو، حجّت های خداوند بر مردم دنیا و آخرت ;رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر جایگاه های معرفت خدا، و جاهای برکت، معدن های حکمت خدا، رازداران خدا، حاملان کتاب خدا، جانشینان پیامبر خدا و ذریه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ;و رحمت و برکات او بر شما باد.

سلام بر فراخوانان به سوی خدا، راهنمایان بر خشنودی خدا، استواران در اوامر خدا، کاملان در دوستی خدا، خالصان در توحید خدا، آشکار کنندگان امر و نهی خدا، بندگان گرامی او، همان هایی که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند; رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر امامان دعوت گر، پیشوایان راهنما، سروران سرپرست، حامیان دین خدا، اهل ذکر، صاحبان امر، آیات باقی مانده خدا، برگزیده و حزب او، جایگاه دانش او و حجّت، راه، نور و برهان او ;رحمت و برکات خدا بر شما باد.

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أهْلَ بَیْتِ النُّبَوَّةِ;

اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا أهْلَ بَیْتِ النُّبَوَّةِ;

سلام بر شما ای خاندان نبوّت.

شرف یاب خدمت امام علیه السلام می شویم، نخست سلام می کنیم.

انسان به هر جایی که وارد می شود، ادب را رعایت می کند. این که گفتیم «انسان» برای این است که ادب داشتن رسم انسانیت است ;لذا این معنا در همه اقوام و ملل وجود داشته که البته گوناگون است و در اسلام سلام کردن ادب ملاقات و تحیّت است... .

گرچه اکنون در جامعه ما سلام اندکی کم رنگ شده ؛نه فقط سلام کردن ؛بلکه جواب سلام نیز به تدریج دارد فراموش می شود.
از آداب اسلام است که انسان به هر جا که وارد می شود، به گونه ای که بشنوند، سلام کند.
در هنگام ورود به خدمت ائمه علیهم السلام، کیفیت سلام را خود حضرات از باب لطف به ما یاد داده اند که چگونه بر آنان سلام کنیم؟ چه تعابیری مناسب است؟ موارد، کیفیت، خصوصیت ها را معیّن کرده اند.

معنای سلام

معنای سلام

سلام یعنی چه؟ سلام در عرف مسلمانان، در مکتب اهل بیت علیهم السلام نوعی از انواع تحیّت و ادب و احترام است، و «سلام» در لغت عرب ضدّ جنگ و اختلاف و نزاع است. وقتی می گوییم: سلام علیکم ؛یعنی اعلام محفوظ بودن طرف مقابل از هر گونه بدی از سوی ما.

سلام از اسامی خداوند متعال است.۱ دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد:

۱ . سلام، آن جا که می فرماید:

(إِذا جاؤُها وَفُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ ؛)۲

آن گاه که به بهشت می رسند و درهای بهشت گشوده می شود، خازنان آن گویند: سلام بر شما، پاک شدید ؛پس برای همیشه وارد آن شوید.

۲ . تحیّت، آن جا که می فرماید:

(تحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ ؛...)۳

تحیّت آنان روز ملاقات سلام است.

پس هر عمل، حرکت و گفتاری که انسان برای احترام دیگری انجام می دهد تحیّت است. این عمل گاهی با دست روی سینه گذاشتن، گاهی با دست روی سر نهادن، گاهی با بلند شدن به پای کسی و گاهی با یک دسته گل به کسی دادن محقّق می شود.

بنابراین نسبت بین سلام و تحیّت عموم و خصوص مطلق است، هر سلامی، تحیّت است ؛ولی هر تحیّتی، سلام نیست.

از قرآن و روایات استفاده می شود که «تحیّت» و احترام و ادب اهل بهشت به هم دیگر «سلام» است ؛از این رو در اسلام «سلام»، تحیّت قرار گرفت تا اشاره ای باشد به اهل بهشت بودن مسلمانان.

البتّه سلام در اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام از نظر فقهی دارای احکام و آدابی است که صیغه سلام، ابتدای به سلام و این که ردّ آن چگونه باید باشد به آن اشاره شده است.

در هنگام وارد شدن بر امام علیه السلام، چون واردشونده اهل بهشت است و کسی که بر او وارد می شوند شخصیّتی است که ورود بر او، ورود بر خداست، پس تحیّت، همان «سلام» خواهد بود.

آن گاه باید بحث شود که:

اولاً: «اهل بیت» یعنی چه؟

ثانیاً: چرا به هنگام ورود به امام علیه السلام فرمود گفته شود: «یا أهل بیت النبوّة»؟ چرا نفرمود: «أهل بیت النبی»، «أهل بیت الرسول» و «أهل بیت محمّد»؟

پرواضح است که کلام خداوند، کلام پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام ؛بلکه کلام هر حکیمی گرچه غیر معصوم باشد نکته دارد و حساب شده است.

از طرفی «یا» واژه «نـدا» است، آن گونه که در کتاب های لغت و نحو و عوامل ملاّ محسن آمـده: «یا» برای ندای قریب و بعید وضع شده است. بنابراین، ما با زیارت جامعه می توانیم معصوم علیه السلام را از دور و نزدیک زیارت و خطاب کنیم، البتّه اگر از نزدیک باشد که روح و جسم در حضور امام علیه السلام است، چه بهتر.

۱. سوره حشر (۵۹): آیه ۲۳.

۲. سوره زمر (۳۹): آیه ۷۳.

۳. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۴.

معنای اهل بیت

معنای اهل بیت

عنوان اهل بیت در قرآن و سنّت، جنبه اصـطلاحی یافته است. این است که گفته می شود: قرآن مجید برای خود لغت خاصّی دارد؛ ضمن این که به زبان عربی مبین است.

«اهل بیت» در کتاب و سنّت به گونه ای اصـطلاح شـده که گویی لقب، عنوان و ـ به قول امروزی ها ـ تابلویی برای پیامبر خدا، امیر مؤمنان علی مرتضـی، صـدّیقه طاهره فاطمه زهرا و ائمّه علیهم السـلام شـده است. خود پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام از اهل بیت هستند. البتّه این بحث در جایگاه خود به تفصیل بیان شده است.

از جمله موارد طرح مقصود از عنوان «اهل بیت» تفسیر آیه تطهیر است، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِب عَنکمُ الرِّجْس أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکمْ تَطهِیراً؛)۱

خداوند فقط می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را به طور کامل پاک سازد.

ما به طور مفصّل این مطلب را در ذیل آیه بحث کرده ایم.۲ این جا نیز جای بحث است که مراد از «اهل بیت» کیست؟ آیا آن گونه که بعضـی از سنّی ها نوشته اند معنای لغوی مراد است ;یعنی کسانی که در آن خانه زندگی می کنند تا شامل زنان، کنیزها و غلام ها نیز شود؟ یا مراد از اهل بیت چیز دیگری است؟

منظور از «اهل بیت» در آیه مبارکه معنای لغوی نیست. قرآن کریم درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(وَسارَ بِأَهْلِهِ؛)۳

و همراه خانواده اش حرکت کرد.

معلوم است که فقـط عیالش همراهش بوده است و دیگر کسـی نبوده، پس معنای لغوی مراد است و این غیر از عنوان «اهل بیت» می باشد. لذا برخی خلط مبحث کرده و می گویند: کلمه «اهل» فقط بر زن اطلاق می شود.

آری، واژه «اهل» بر زن اطلاق شـده و کسـی منکر این معنا نیست. امّا عنوان «اهل بیت»، عَلَمیّت پیدا کرده وعنوان مشیر قرار گرفته، جعل ثانوی پیدا کرده و اصطلاح شده است.

به سخن دیگر، این عنوانی است که مصداقی در لسان کتاب و سنّت جز محمّد و آل محمّد، یعنی حضرات اهل عصمت علیه وعلیهم السـلام نـدارد. اگر ذریّه آن حضـرت نیز ملحق شود، از بـاب (أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ)۴ است ;یعنی از بـاب الحـاق است وگرنه در حال اطلاق افراد دیگری مراد نیست و تفصیل این مطلب در آینده خواهد آمد، ان شاء اللّه.

۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۲. ر.ک: نفحات الازهار: ۲۰ / ۷۳، آیه تطهیر.

۳. سوره قصص (۲۸): آیه ۲۹.

۴. سوره طور (۵۲): آیه ۲۱ «;فرزندانشان را به آن ها ملحق می کنیم».

چرا «اهل بیت النبوّهٔ»؟

چرا «اهل بیت النبوّهٔ»؟

پیش تر این پرسش مطرح شد. این پرسش را به چهار وجه می توان پاسخ داد که هر کدام به کتاب و سنّت مستند است و احتمال دارد هر یک از آن ها مراد باشد و شاید هر چهار وجه مراد باشد.

وجه یکم. از نظر لغوی واژه «بیت» با واژه «دار» فرق دارد. بیت اخص از دار است. ترجمه فارسی «بیت» اتاق و «دار» خانه است. در واقع، خانه متشکل از اتاق و متعلّقات آن است.

از طرفی، چه «بیت» باشد و چه «دار»، بایستی آن مکان، در، دیوار، سقف و حصاری داشته باشد، هر چند حصار از پارچه یا از مواد نایلونی باشد. خانه یا اتاق، چون حصار دارد، محلّ آسایش، استقرار و زندگی انسان است، حتی چادرنشینان نیز در چادرهایشان استقرار دارند و زندگی می کنند. این حصار از غیر محفوظ است و از بیگانگان مستور. در غیر این صورت، به آن جا بیت اطلاق نمی شود.

اگر دقت کنیم می بینیم که در معنای این لفظ استقرار داشتن هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی لحاظ شده است ;آن سان که انسان در اتاق از نظر جسمی و روحی آرامش دارد و از بیگانگان، غارت گران، دشمنان و حیوانات مصون و محفوظ است.

از همین روی واژه «بیت» بر امور معنوی نیز صدق می کند. گاهی می گویند: فلانی از بیت علم و تقواست. مراد استقراریّت علم و تقوا در آن جاست وگرنه علم و تقوا جایی را پر نمی کند تا بگوییم مکان لازم دارد ;از این رو معنای روایتی که می فرمایند: «ونحن بیت اللّه;۱ ما خانه خدا هستیم» روشن می شود.

در ادامه همان روایت آمده است:

نحن... بیت الرحمهٔ;۲

ما... بیت رحمت هستیم.

این نیز به همان معنایی است که بیان شد و در همین زیارت جامعه خواهیم خواند که از ائمّه علیهم السلام به «معدن رحمت» تعبیر شده که نکته ای دارد.

با توجّه به این مقدّمه، اگر می گوییم ائمّه علیهم السلام بیت نبوّت هستند ;یعنی حقایق، اسرار و مطالب ویژه ای که به افراد دیگر بیان نشده ;چرا که استعداد و تحمّل آن ها را ندارند، در وجود ائمّه علیهم السلام است.

حدیث های بسیاری در کتاب های شیعه و سنّی نقل شده که پیامبر گرامی صلی اللّه علیه وآله جلسه های ویژه ای با امیر مؤمنان علی علیه السلام داشتند که به طور کلّی هیچ کسی در آن جا نبوده و حضرتش مطالبی را به حضرت علی علیه السلام بیان می داشته اند که به احدی نگفته اند و شریکی در آن مطالب و جلسات نداشته اند.

از این رو با استظهاری که از واژه «بیت» و فرق آن با «دار» و ویژگی آن شد، روشن گردید که مراد از «اهل بیت النبوهٔ» همان است که بگوییم ائمّه علیهم السلام محلّ استقرار حقایق نبوّت و حفظ اسرار آن هستند که در این زمینه روایات بسیاری در کتاب های شیعه و سنّی نقل شده است.

به آن چه که اشاره کردیم بزرگان علمای اهل سنّت در کتاب های حدیثی خود تصریح می کنند. حافظ سمهودی در شرح حدیث: «إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی» می گوید:

الّذین وقع الحثّ علی التمسّک بهم من أهل البیت النبویّ والعترهٔ الطاهرهٔ، هم العلماء بکتاب اللّه عزّ وجل، إذْ لا یحثّ صلّی اللّه علیه

وآله وسلّم۳ علی التمسّک بغیرهم، وهم الّـذین لا یقع بینهم وبین الکتاب افتراق حتّی یردا الحوض، ولهـذا قال: «لا تقدّموهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم؛»۴

کسانی از اهل بیت پیامبر و عترت پاک که مردم بر تمسّک کردن بر آن ها تشویق و تحریک شـده انـد، همان عالمان به کتاب خـدا هسـتند ;چرا که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به تمسّک به غیر آنان تشویق نکرده است ;همان هایی هستند که تا کنار حوض میان آنان و کتاب جدایی نخواهد بود. از این رو پیامبر فرمود: «از آنان پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و درباره آنان کوتاهی نکنید که نابود خواهید شد و به آنان مطلبی نیاموزید که آنان از شما داناترند».

حافظ ملاّ علی قاری نیز می گوید:

الأظهر هو: إنّ أهـل البیت غالباً یکونون أعرف بصاحب البیت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطّلعون علی سیرته الواقفون علی طریقته، العارفون بحکمه وحکمته. وبهذا یصلح أنْ یکونوا مقابلاً لکتاب اللّه سبحانه کما قال: (وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ;)۵

به نظر می رسـد که در بیشتر موارد افراد خـانه دربـاره صاحب خانه از همه آگاه ترنـد ;پس منظور از آنان همان آگاهان از سیره و روش پیامبر و طریقت او هسـتند ;به حکم و حکمت او آگاه و عارف و با این آگاهی شایسـته اند که در برابر کتاب خدا باشند، آن جا که می فرماید «و کتاب و حکمت را به آنان آموخت».

نظام الـدین نیشابوری نیز در تفسیر آیه مبارکه (وَکَیْفَ تَکْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلی عَلَیْکُمْ آیاتُ اللّهِ وَفِیکُمْ رَسُولُهُ;)۶ «چگونه کفر میورزید با این که آیات خدا برای شما خوانده می شود و پیامبر او در بین شماست»، می گوید:

وأمّـا النبی، فـإنّه وإنْ کان مضـی إلی رحمـهٔ اللّه فی الظاهر، ولکن نور سـرّه باق بین المؤمنین فکأنّه باق، علی أن عترته ورثته یقومون مقامه بحسب الظاهر أیضاً،... ولهذا قال: «إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی;»۷

گرچه پیـامبر صـلی اللّه علیه وآله در ظـاهر به رحمت خـدا پیوست ;ولی نور سـرّ او در میـان مؤمنان باقی است ;آن چنان که گویی حضـرتش در این عـالم وجود دارد، علاوه بر این که عترت او که وارثـان او هسـتند در این عالم قائم مقام او می باشـند و از این رو فرمود: «من دو چیز گران بها بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم».

وجه دوم. به نظر می رسد که ائمّه اطهار علیهم السـلام و اهل بیت پیامبر اکرم، قوام وجود انبیا بوده اند. نبوّت آنان، از آغاز به وجود اهـل بیت علیهم السـلام که خلقت آنـان قبـل از خلقت انبیاء بوده است چنان که در آینـده به تفصـیل خواهـد آمـد. در آغاز به خود حضرت آدم علیه السلام خطاب می رسد:

هؤلاء خمسهٔ من ولدک، لولاهم ما خلقتک، ولا خلقت الجنّهٔ ولا النار ولا العرش ولا الکرسی ولا السماء ولا الأرض ولا الملائکهٔ ولا الجنّ ولا الإنس... فإذا کان لک إلی حاجهٔ فبهؤلاء توسّل;۸

اینان پنج تن از فرزندان تو هسـتند. اگر آنان نبودند، نه تو را، نه بهشت، عرش، کرسـی، زمین و آسـمان و فرشتگان و جن و انس را می آفریدم. پس هر گاه حاجتی داشتی به اینان توسل کن!

آری، اصل وجود انبیا، بعثت و نبوّت آنان به برکت اهل بیت علیهم السلام بوده است. در این زمینه روایاتی در کتب نقل شده است. خداوند متعال در آیه مبارکه می فرماید:

(فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَات فَتَاب عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِیمُ;)۹

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و (پس از توبه به وسیله آن کلمات) خداونـد توبه او را پـذیرفت ;همانا خداونـد توبه پذیر مهربان است.

ذیل این آیه مبارکه کتاب های شیعه و سنّی را باید دید. البته این معنا چگونه می شود و چگونه آن را می توان درک کرد، اندکی انـدیشه و تأمّل نیاز دارد و هر کسـی به انـدازه ظرفیت خود بایـد این مطلب را دریابد، وگرنه بیش از ظرفیّت از کسـی خواسـته نشده

است.

بوصیری دانشمند ادیب سنّی در قرن هفتم، به بیماری فلج مبتلا می شود. قصیده ای در مدح پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله سروده و به آن حضرت متوسّل می گردد. حضرت در عالم رؤیا عنایتی به او می کنند و شفا می یابد.

قصیده مشهور به «برده» را علمای بسیاری شرح کرده، تخمیس، تسبیع و انواع فنون ادبی را در مورد آن اعمال کرده اند که بعضی از آن ها چاپ شده است. برخی از علمای ما نیز آن را شرح کرده اند. این قصیده از قصایدی بوده که از قدیم الایّام مردم آن را حفظ می کنند و طلبه ها در حوزه های علمیه نیز آن را حفظ می نموده اند.

در این قصیده آمده است:

وکلّ آی أتی الرسل الکرام بها *** فإنّما اتّصلت من نوره بهم

و هر آیه، معجزه خارق العاده و کرامتی را که پیامبران گرامی الهی آورده اند، فقط از نور پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله به آنان رسیده است.

وی در مدح رسول خدا صلی اللّه علیه وآله می گوید:

فإنّه شمس فضل هم کواکبها *** یظهرن أنوارها للناس فی الظُّلَم ۱۰

به راستی که او خورشید فضیلت و برتری است و آنان ستارگانی هستند که انوار او را در تاریکی ها برای مردم آشکار می سازند.

این ادیب بزرگ و شارحان آن از بزرگان شیعه و سنّی در ذیل این ابیات تصریح دارند که پیامبران گذشته همه مظاهر نور رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بوده اند، همان گونه که نور ماه از خورشید است، انوار آنان برگرفته از نور پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله بوده است ؛از این رو روایاتی در کتاب های شیعه و سنّی نقل شده که پیامبر اکرم از روز اول با پیامبران بوده است.۱۱

در این زمینه، دلیل های متقنی وارد شده که هر جا پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در هر عالمی از عوالم، چه در این عالم و چه بعد از این عالم و چه قبل از آن بوده، امیر مؤمنان علی علیه السلام همراه آن حضرت بوده و از ایشان جدا نبوده است و به مقتضای ادلّه معتبره آن چه برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت شود، برای ائمّه دیگر نیز ثابت می باشد و این ها را به صورت اصول موضوعه مورد اشاره قرار می دهیم وگرنه هر کدام برای خود، دلیل های مربوط دارند.

گفته شد که حضرتش فرمود: «قولوا فینا ما شئتم ؛»امّا نباید چیزی از خودمان و باب میلمان به آنان نسبت دهیم. مهم این است که ما از کلمات خودشان اخذ کنیم، فقط در آن ها دقّت کنیم و از روایات و موارد آن ها استفاده نماییم. بنابراین، ائمّه علیهم السلام از روز نخست، بیت نبوّت بوده اند.

افزون بر این، در ذیل آیه مبارکه (وَاسئَلْ مَنْ أَرْسلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسلِنَا «؛)و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس»۱۲ روایاتی وجود دارد:

آن گاه که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله به معراج تشریف بردند، هر جا که می رفتند جبرئیل در خدمتشان بود و چون با پیامبران پیشین ملاقات داشتند. جبرئیل می گفت:

(وَاسئَلْ مَنْ أَرسلْنَا مِن قَبلِكَ مِن رُّسلِنَا) علی ما بعثوا؛۱۳

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس» برای چه چیزی مبعوث شده اند؟

آن ها پاسخ می دادند مبعوث شدیم بر این که نبوّت شما و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام بعد از شما را به مردم ابلاغ کنیم.

معلوم می شود که پیامبران گذشته از نخست مأمور بوده اند که مسأله نبوّت رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و ولایت اهل بیت علیهم السلام را به اُمّت های خود ابلاغ کنند. این مطلب در کتاب های شیعه و سنّی به اتفاق وجود دارد.۱۴

وجه سوم. این وجه دقیق تر از وجه دوم است و به نبوّت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله مربوط است.

بی تردید امیر مؤمنان علی، صدّیقه طاهره حضرت زهرا و سایر ائمّه علیهم السلام با وجود این که اهل بیت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند، از اُمّت آن حضرت نیز هستند. در این «بیت» فقط شخص رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله پیامبر است. ما هرگز به نبوّت امیر مؤمنان علی و دیگر ائمّه علیهم السلام معتقد نیستیم که این غلو است و کفر.

امّا اگر بگوییم ائمّه علیهم السلام در نبوّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله ـ یعنی در اصل استقرار آن و استمرار آن ـ شریک بوده اند، غلوّ نیست ;دقّت کنید!

شاهد این مطلب چیست؟ بنابر حکایت قرآن، حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد:

(وَاجْعَلْ لی وَزیرًا مِنْ أَهْلی * هارُونَ أَخی * اشْدُدْ بِهِ أَزْری * وَأَشْرِکْهُ فی أَمْری ;)۱۵

وزیری از خاندانم برای من قرار ده * برادرم هارون را * با او پشتم را محکم کن * و او را در کارم شریک ساز.

بنابراین، حضرت هارون با حضرت موسی علیهما السلام در امر نبوّت، رسالت، ادای تکلیف و دعوت مردم به سوی خدا شریک بوده است.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نیز بنابر روایات اسلامی، به خداوند خطاب می کند و عرضه می دارد:

اللهمّ إنّ موسی بن عمران سألك وقال: (وَاجْعَلْ لی وَزیرًا مِنْ أَهْلی * هارُونَ أَخی * اشْدُدْ بِهِ أَزْری * وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری) وأنا محمّد نبیّك أسألك أن تشرح لی صدری... واجعل لی وزیراً من أهلی علی بن أبی طالب أخی، اشدد به أزری، وأشرکه فی أمری;۱۶

خداوندا! همانا موسی بن عمران از تو درخواست نمود و گفت: «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز». من، محمّد، پیامبر تو از تو می خواهم که سینه ام را گشاده کنی... وزیری از خاندانم برای من قرار دهی ;علی بن ابی طالب برادرم را، و با او پشتم را محکم نموده و او را شریک کارم سازی.

پیامبر خدا در ادامه فرمود: همان گونه که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: (قَدْ أُوتِیتَ سُؤْلَكَ یَا مُوسی)۱۷ «;ای موسی! آن چه را خواستی به تو داده شد» من نیز این را از تو تقاضا دارم که خواسته مرا بدهی.

از این جهت بود که حضرت هارون علیه السلام همواره با حضرت موسی علیه السلام بود. خطاب های قرآن مجید در این باره همواره به صورت تثنیه بیان شده، آن جا که می فرماید:

(اذْهَبَا إِلی فِرْعَوْنَ ;)۱۸

به سوی فرعون بروید.

همین دعا را پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام انجام دادند و دعای پیامبر صلی اللّه علیه وآله مستجاب است ;آن سان که دعای حضرت موسی علیه السلام مستجاب شد. این دعا در روایات شیعه و سنّی نقل شده است. افزون بر این که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

أنت منّی بمنزلة هارون من موسی;۱۹

تو برای من هم چون هارون برای موسی هستی.

روشن است که یکی از منزلت های هارون از موسی علیه السلام همین شریک بودن در نبوّت است، چنان که گذشت.

از همین رو، علت این که چرا در این زیارت فرمودند: «السلام علیکم یا أهل بیت النبوّة» روشن می شود.

شاهد دیگر، قضیّه مباهله است. در آن قضیّه کار به جایی رسید که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله ناگزیر به مباهله با مسیحیان نجران شدند. در مباهله طرفین رو به روی هم قرار می گیرند و یك دیگر را نفرین می کنند که خدایا! اگر من بر حق و صادق هستم، بر آن طرف بلا نازل کن.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

(فَنَجْعَل لَعْنَةُ اللّهِ عَلی الْكاذِبِينَ;)۲۰

پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

اگر مباهله انجام شده بود و پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در آن قضیّه دعا کرده بودند، اثری از نصارا و نصرانیّت در عالَم تا روز قیامت نمی ماند ;ولی آن ها به مباهله حاضر نشدند و به دادن جزیه گردن نهادند.

به راستی پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله با چه کسانی به مباهله آمدند؟ آن حضرت به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباهله با مسیحیان نجران بیرون آمدند. بنابراین، اهل بیت علیهم السلام در تثبیت اصل نبوّت، حقّانیت و صدق کلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نقش مؤثر داشته اند.

افزون بر این، وقتی حضرت با اهل بیت خارج شدند و قرار بود مباهله آغاز شود، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله به آن ها فرمودند:

إذا أنا دعوت فأمّنوا;۲۱

آن گاه که من نفرین کردم شما آمین گویید.

به راستی آمین گفتن علی مرتضی، صدّیقه طاهره و حسنین علیهم السلام چه تأثیری دارد؟ مگر دعای پیامبر مستجاب نیست؟ مگر خداوند متعال حفظ این دین را متعهّد نشده است؟ مگر احتمال دارد که در دعای پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله خطایی باشد که نیاز به افرادی آمین گو داشته باشد؟

آمین گفتن امیر مؤمنان علی، صدّیقه طاهره و حسنین علیهم السلام در اصل تثبیت نبوّت و حقّانیّت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله و اسلام در برابر نصرانیّت و کفر تا روز قیامت تأثیر دارد و بیت، بیت نبوّت است، گرچه فقط حضرت محمّد بن عبداللّه صلی اللّه علیه وآله پیامبر است ;امّا بیت، بیت نبوّت است و آنان در اصل نبوّت، تثبیت آن و حقّانیّت پیامبر خدا تأثیر دارند.

۱. مستدرک سفینة البحار، به نقل از تفسیر فرات کوفی: ۴۵۱.

۲. همان.

۳. به رغم این که در منابع اهل سنّت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

۴. جواهر العقدین: ق ۲، ۱ / ۹۳.

۵. المرقاة فی شرح المشکاة: ۵ / ۶۰۰.

۶. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۰۱.

۷. تفسیر غرائب القرآن ورغائب الفرقان: ۲ / ۲۲۱.

۸. فرائد السمطین: ۱ / ۳۶، حدیث ۱.

۹. سوره بقره (۲): آیه ۳۷.

۱۰. ر.ک: الأنوار البهیه: ۳۷، سبل الهدی والرشاد: ۱ / ۹۳، الوافی بالوفیات: ۳ / ۱۱۲.

۱۱. ر.ک: نفحات الأزهار: ۵ / ۲۴۷.

۱۲. سوره زخرف (۴۳): آیه ۴۵.

۱۳. بحار الانوار: ۲۶ / ۳۱۸.

۱۴. ر.ک: نفحات الازهار: ۲۰ / ۳۸۶.

۱۵. سوره طه (۲۰): آیات ۲۹ ـ ۳۲.

۱۶. بحار الانوار: ۳۶ / ۱۲۶، ۳۹ / ۲۹۰ و ۴۰ / ۱۰۱.

۱۷. سوره طه (۲۰): آیه ۳۶.

۱۸. همان: آیه ۴۳.

۱۹. روضهٔ الکافی: ۱۰۷، حدیث ۸۰، برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نگاهی به حدیث منزلت از همین نگارنده.

۲۰. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

۲۱. تفسیر الصافی: ۱ / ۳۴۳، تفسیر الکشاف: ۱ / ۴۳۴ ;برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نفحات الازهار: ۲۰ / ۲۱۵ ـ ۲۹۶.

نبوّت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا

نبوّت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا

با توجّه به سه معنایی که در مورد «اهل بیت نبوّت» بیان شد، بعض احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده است یادآوری می گردد:

در روایتی آمده است: نبوّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله پیش از خلقت همه انبیا بوده است. این مطلب در کتاب های شیعه و سنّی آمده و همه علما درباره آن اتّفاق نظر دارند. البتّه هر مقام و منزلتی که از کتاب های اهل سنّت و یا به سندهای آن ها برای اهل بیت علیهم السلام ثابت شود، به طریق اولویّت در روایات ما موجود است. بازگو کردن این روایات از منابع و کتاب های اهل سنّت سه جهت دارد:

۱ . تقویت ایمان شیعیان و دفع یا رفع استبعاد;

۲ . وقتی به این منازل و مقامات برای اهل بیت علیهم السلام قائل شویم، کسی ما را از خارج یا داخل مذهب به غلو متّهم نخواهد کرد;

۳ . الزام خصم در مقام مناظره به آن چه در کتاب های خودش وارد شده.

ترمذی در سنن خود این گونه روایت می کند:

قالوا: یا رسول اللّه! متی وجبت لک النبوّهٔ؟

قال: وآدم بین الروح والجسد;۱

از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله سؤال شد: یا رسول اللّه! پیامبری شما از چه زمانی بوده است؟

فرمود: آن وقتی که هنوز تکوین آدم تمام نشده بود من پیامبر بودم.

ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوّه بابی تحت این عنوان دارد: «ذکر ما روی فی تقدّم نبوّته قبل تمام خلقهٔ آدم;»۲ «ذکر روایات وارد شده در تقدم نبوت حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بر خلقت آدم علیه السلام».

جلال الدین سیوطی نیز بابی را «باب خصوصیّهٔ النبی صلی اللّه علیه وآله بکونه أوّل النبیّین فی الخلق وتقدّم نبوّته»۳ نام نهاده که در آن باب، روایاتی درباره گرفتن میثاق نبوّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله حتی از پیامبران سابق آورده است. احادیث بسیاری در این مورد وجود دارد که برخی از آن ها در جلد پنجم کتاب نفحات الأزهار آمده است.

بنابراین، بر حسب احادیثی که خود رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام فرموده اند، نبوّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله پیش از خلقت آدم بوده است. این، یکی از دلالت های «نزّلونا عن الربوبیّهٔ وقولوا فینا ما شئتم ;مقام ما را از مقام ربوبی پایین بیاورید و آن گاه هر آن چه می خواهید درباره ما بگویید» است.

از طرفی، بر حسب ادلّه و احادیثی که در کتاب های اهل سنّت نیز آمده، هر جا که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله بوده ;یعنی در هر

عالَمی از عوالم که تشریف داشته اند، امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بوده و از آن حضرت جدا نبوده است.

حافظ تقیّ الدین سبکی یکی از علمای اهل سنّت در این باره گفتاری والا و بلند دارد. حافظ جلال الدین سیوطی این کلام را در کتاب الخصائص الکبری، در بیان خصایص و ویژگی های پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله مطرح می کند. سبکی رساله ای در مقام و منزلت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به نام التعظیم والمنّه فی لتؤمنن به ولتنصرنّه نگاشته است. وی این نام را از آیه قرآن اقتباس کرده، آن جا که خداوند می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ میثاقَ النَّبِیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَحِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلی ذلِکُمْ إِصْری قالُوا أَقْرَرْنا قالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَکُمْ مِنَ الشّاهِدینَ ;)۴

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند متعال از همه پیامبران پیمان گرفت که هر گاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که نشانه های شما را تصدیق کند، به طور حتم به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. گفتند: پذیرفتیم. (خداوند) فرمود: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم.

حافظ تقی الدین سبکی به مناسبت این آیه می نویسد:

فی هذه الآیهٔ من التنویه بالنبی صلی اللّه علیه وآله وتعظیم قدره العلیّ ما لا یخفی، وفیه مع ذلک أنّه علی تقدیر مجیئه فی زمانهم یکون مرسلًا إلیهم... فحقیقته موجودهٔ من ذلک الوقت، وإن تأخّر جسده الشریف... وإنّما یتأخّر البعث والتبلیغ وکلّ ما له من جههٔ اللّه ومن جههٔ تأهل ذاته الشریفهٔ وحقیقته معجّل لا تأخیر فیه... فعرفنا بالخبر الصحیح حصول ذلک الکمال من قبل خلق آدم لنبیّنا صلی اللّه علیه وآله من ربّه سبحانه، وأنّه أعطاه النبوّهٔ من ذلک الوقت، ثمّ أخذ له المواثیق علی الأنبیاء لیعلموا أنّه المقدّم علیهم وأنّه نبیّهم ورسولهم، وفی أخذ المواثیق وهی فی معنی الاستخلاف، ولذلک دخلت «لام» القسم فی (لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصرُنَّهُ)۵;۶

در این آیه نوعی تعظیم و بزرگ داشت درباره پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله وجود دارد. تعظیم و بزرگ داشت مقام و ارزش والای آن حضرت که بر کسی پوشیده نیست و با این حال، به فرض این که آن حضرت در زمان آنان آمده باشد، مقام رسالت برای آنان می داشت. بنابراین، حقیقت آن بزرگوار از همان هنگام موجود بوده، گرچه وجود جسم شریفش در این عالَم به تأخیر افتاده است و فقط برانگیخته شدن برای تبلیغ و هر مقامی که از جهت خدا برای آن حضرت است و آن چه از جهت شایستگی ذات شریف از آنِ اوست ;حقیقتش معجّل است و تأخیر در آن راه ندارد... پس با توجّه به روایت صحیح شناختیم که چنین کمالی پیش از آفرینش آدم برای پیامبر ما صلی اللّه علیه وآله از جانب پروردگار سبحانش حاصل شده و همو آن مقام نبوّت را از همان زمان به آن حضرت عطا فرموده ;آن گاه برای او از پیامبران پیمان ها گرفته تا بدانند که او بر آنان پیشی گرفته است و همو پیامبر و فرستاده آن هاست و در آن پیمان ها که همان معنای استخلاف است و از این رو، در این بخش از آیه «لام» قسم وارد شده است.

وی چندین صفحه مطالب خیلی جالبی در این باره بیان می کند که در کتاب نفحات الأزهار متن کامل کلام او به همراه مطالب دیگری از غیر او از بزرگان آمده است.۷

وجه چهارم. این همان معنایی است که متن زیارت جامعه نیز بدان اشاره دارد، آن جا که می خوانیم: «وسلالهٔ النبیین ;»یعنی خاندان نبوّت در امّت اسلام از قدیم سلاله پیامبران بوده اند که همین طور، انبیا بوده اند و اجداد ائمّه بوده اند تا نوبت به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله رسیده است.

۱. سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۵، باب ۲۰، حدیث ۳۶۸۸.

۲. دلائل النبوهٔ: ۱ / ۵۴، به نقل از نفحات الازهار: ۵ / ۲۴۸.

۳. الخصائص الکبری: ۱ / ۷.

۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۸۱ .

۵. همان.

۶. الخصائص الکبری: ۱ / ۸ ـ ۱۰.

۷. ر.ک: نفحات الأزهار: ۵ / ۲۴۸ ـ ۲۵۲.

جایگاه رسالت

جایگاه رسالت

وَمَوْضِعَ الرِّسالَةِ؛

و (سلام بر شما) ای جایگاه رسالت.

ائمّه علیهم السلام موضع رسالت هستند و به همین عبارت در کتب اهل سنّت نیز موصوف شده اند.۱ واژه «موضع» به معنای ظرف است ؛یعنی ظرف رسالت. ظرف رسالت به همان دو صورتی که در توضیح معنای «بیت» بیان کردیم، تفسیر می شود ؛یعنی خانه ایشان خانه رسالت بوده و اینان موضع رسالت الهی هستند.

به معنای دقیق، رسالت در اهل بیت ائمه علیهم السلام است ؛یعنی ائمّه خود حامل رسالت هستند و این بزرگواران در رسالت پیامبر اکرم شریک و ادامه دهنده آن هستند که به امر خدا و تبلیغ پیامبر اکرم برای این جهت منصوب گردیده اند.

به عبارت دیگر، هر چند رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله از دار دنیا رفت ؛امّا شریعت آن حضرت تا روز قیامت ادامه دارد. پس کسی گمان نکند که بشر و به ویژه امت اسلامی، روزی از روزها از شریعت اسلام بی نیاز می گردد و عقل یا غیر عقل او را کافی می شود و کسی نپندارد که برای ادامه دادن شریعت خودسرانه یا به درخواست دیگران خود را می تواند منصوب کند. این کار فقط به دست خداست و از عهده کسی بر می آید که او نصب کرده باشد.

۱. ر.ک: الدرّ المنثور: ذیل آیه ۳۳ از سوره احزاب.

محل آمد و شد فرشتگان

محل آمد و شد فرشتگان

وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ؛

و (سلام بر شما) ای محل آمد و شد فرشتگان.

ائمّه علیهم السلام محل آمد و شد فرشتگان هستند. این سومین ویژگی آن بزرگواران است و در کتب اهل سنّت نیز آمده است.۱ ذات ائمّه علیهم السلام «مختلف الملائکهٔ» هستند، نه خانه آنان و نه خانه پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله. چنین معنایی از ظاهر عبارت به دست می آید، گرچه البته خانه آنان «مختلف الملائکهٔ» می باشد.

«مختلف الملائکهٔ» یعنی چه؟ ظاهر این عبارت چنین است که خود ائمّه «مختلف الملائکهٔ» هستند که گروهی خدمت ائمّه می آمدند و گروهی می رفتند. یا فردی می آمد و فردی می رفت. دسته دسته یا به تنهایی و جداگانه فرشتگان الهی با ائمّه ارتباط داشتند، در خطبه امام مجتبی بعد از شهادت حضرت امیر علیهما السلام در کوفه، که در کتب فریقین به سندهای معتبر روایت شده فرموده اند:

وأنا من أهل البیت الّذی کان جبریل ینزل إلینا ویصعد من عندنا.۲

به یقین، فرشتگان در روزهای هفته خدمت امام عصر می رسند و اعمال را بر امام هر زمان عرضه می دارند.

درباره این که فرشتگان در شب های قدر به حضور ائمّه علیهم السلام می رسیده اند و می رسند هیچ اشکالی وجود ندارد.

از سویی در روایات فراوان وارد شده که فرشتگانی بر قبور ائمّه علیهم السلام ـ به خصوص سیّدالشهداء علیه السلام ـ موکّل هستند و همواره در رفت و آمدند. آنان برای زیارت سیّدالشهداء علیه السلام یا برای انجام وظایفی می آیند که درباره مزار آن حضرت دارند. این روایات در کامل الزیارات آمده است.۳

در نقل دیگری آمده است: فرشتگان پس از وفات پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله با خاندان عصمت و طهارت ـ به خصوص صدّیقه طاهره سلام اللّه علیها ـ ارتباط داشته اند و برای حضرتش مطلب می گفته اند و امیر مؤمنان علی علیه السلام مطالب را می نوشته است. این همان مصحف فاطمه علیها السلام است و از این رو یکی از القاب آن حضرت محدّثه است.۴

هرگز این امور غلو نیست ;چرا که این قضایا برای رسول اکرم در کتب عامّه نیز روایت شده۵ بلکه برای غیر معصومان نیز ادّعا می شود. در کتاب های آن ها چون اسد الغابه و الاستیعاب در احوالات عمران بن حصین چنین آمده است:

کانت الملائکهٔ تسلّم علیه ;کانت الحفظهٔ تکلّمه;۶

فرشتگان بر او سلام می کردند ;فرشتگان موکّلش با او سخن می گفتند.

عمران بن حصین یکی از اصحاب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله است نوشته اند که دارای چنین مقامی بوده است. پس صدّیقه طاهره حضرت زهرا علیها السلام که «بضعهٔ الرسول»، «سیّدهٔ نساء أهل الجنّهٔ» و «سیّدهٔ نساء العالمین» بوده، با آن مقامات و منازلش چگونه خواهد بود؟ بنابراین، جای هیچ گونه خدشه، شک، شبهه و استبعادی نباید باشد.

قابل ذکر است که بزرگان اهل سنّت به سند خود این حقیقت را روایت نموده اند، حاکم نیشابوری از امام صادق علیه السلام از جابر آورده که:

لمّا توفی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله عزّتهم الملائکهٔ ـ یسمعون الحسّ ولا ـ یرون الشخص ـ فقالت: السلام علیکم أهل البیت ورحمهٔ اللّه وبرکاته: إنّ فی اللّه عزاءً من کلّ مصیبهٔ وخلفاً من کلّ فائت، فباللّه فثقوا وإیّاه فارجوا، فإنما المحروم من حرم الثواب والسلام علیکم ورحمهٔ اللّه وبرکاته.۷

عبارت «مختلف الملائکهٔ» در استمرار ظهور دارد ;یعنی همیشه فرشتگان با ائمه اطهار علیهم السلام در ارتباط هستند ;بلکه آنان در عالَم قبل هم ارتباط داشته اند. در روایات فریقین آمده است که ملائکه از ائمّه تسبیح، تحمید و عبادت خداوند متعال را یاد گرفته اند.۸

خداوند متعال در این عالم، تدبیر امور را به ملائکه واگذار کرده که (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا;)۹ «و آنان که امور را تدبیر می کنند»، آن گاه روایت می گوید: همه تدبیرات امور به توسط ملائکه با اطّلاع و اذن امام است:

ما من ملک یُهبطه اللّه فی أمر، ما یهبطه إلاّ ـ بدأ بالإمام فعرض ذلک علیه، وأنّ مختلف الملائکهٔ من عند اللّه تبارک وتعالی إلی صاحب هذا الأمر;۱۰

هر فرشته ای را که خداوند برای انجام کاری به زمین فرو می فرستد، نخست به حضور امام می رسد و آن را عرضه می دارد و به راستی که آمد و شد فرشتگان از پیش گاه خداوند متعال به نزد صاحب این امر است.

در این زمینه، داستانی بیان می کنم:

جدّ بزرگوارم آیهٔ اللّه العظمی سیّد محمّد هادی میلانی رحمه اللّه بیش از سی سال است که دار فانی را وداع گفته است. شخص مورد اعتمادی از فضلاء حوزه برای من این گونه نقل کرده است که یکی از علمای تهران به همراه کاسبی از بازاریان تهران از دوستان خود به مشهد مقدّس مشرّف می شوند. قرار بوده با آقا ملاقاتی داشته باشند. اتّفاقاً قرارشان صبح زود بوده است. آن شخص کاسب بعد از نماز صبح می خوابد. وقتی بیدار می شود می بیند محتلم شده است، اگر بخواهد غسل کند وعده ای که دارند دیر می شود و نمی توانند طبق قرار حاضر شوند. از طرفی، خانه آقا مسجد نبوده است ;از این رو تصمیم می گیرد با همین حال خدمت

ایشان مشرّف شود.

به همراه آن عالم خدمت آقا می رسند. وقتی ملاقات و گفت و گوها تمام می شود و خداحافظی می کنند و می خواستند از اتاق بیرون بروند که آقا او را صدا می زند و می گوید:

فلانی! این جا مکانی است که احکام شرع استنباط می شود و بیان می گردد، از این رو محل رفت و آمد فرشتگان است. جایی که محل رفت و آمد فرشتگان است، شایسته نیست شما با این حال بیایی.

ائمّه علیهم السلام طوری بودند که فرشتگان خداوند متعال مرتب با آنان رفت و آمد داشته اند که الآن هم همین گونه است و اگر برای هر کس به جز آنان این معنی ثابت شود به برکت ارتباط با آنان بوده و باخبر شدن او و از آن به جهات روحی او بستگی دارد.

وقتی خانه فقیهی به دلیل استنباط احکام از روایات اهل بیت علیهم السلام محلّ رفت و آمد فرشتگان باشد، پس خانه اهل بیت و خود آنان چگونه خواهد بود؟

۱. ر.ک: الدرّ المنثور: ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۷۲.

۳. ر.ک: کامل الزیارات: ۲۲۳ باب ۳۹، زیارهٔ الملائکهٔ الحسین بن علی علیهما السلام.

۴. بصائر الدرجات: ۳۹۲.

۵. الحاوی للفتاوی: ۲ / ۱۴۷.

۶. الاستیعاب: ۳ / ۱۲۰۸، اسد الغابه: ۴ / ۱۳۸.

۷. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۵۷.

۸. ر.ک بحار الانوار: ۲۴ / ۸۷، باب ۳۳ و ۲۶ / ۳۵۱، باب ۹.

۹. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

۱۰. الکافی: ۱ / ۳۹۴، حدیث ۴.

جایگاه فرود وحی

جایگاه فرود وحی

وَمَهْبِطَ الْوَحْیِ;

و (سلام بر شما) ای جایگاه فرود وحی.

پیشوایان معصوم علیهم السلام محل هبوط وحی هستند. تعریف وحی از نظر لغوی این گونه است:

الوحی هو الإعلام;۱

وحی همان اعلام است.

فیروزآبادی در القاموس می نویسد:

الوحی: کلّ ما ألقیته إلی غیرک فهو وحی;۲

هر آن چه به دیگری القا شود، وحی است.

بنابراین، وحی همان اعلام است که به چند صورت برای پیامبر حاصل می شود:

۱ . نزول فرشته;

۲ . القاء در قلب;

۳ . در عالم رؤیا. چگونگی فرود آمدن وحی بر ائمّه

چگونه ائمّه علیهم السلام جایگاه فرود وحی هستند؟ چند وجه محتمل است:

۱ . ائمّه علیهم السلام در مکانی زندگی می کردند که در آن جا وحی نازل می شده است.

این معنا صحیح است ؛ولی به اهل بیت علیهم السلام اختصاصی ندارد ؛چرا که غیر اهل بیت نیز در آن خانه زندگی می کرده اند؛

۲ . منظور از وحی در این جا القاء فی القلب «الهام» است.

این مطلب در قرآن مجید برای غیر معصوم بلکه بعضی از حیوانات نیز آمده است. آن جا که می فرماید:

(وَأَوْحَیْنَا إِلی أُمِّ مُوسی ؛)۳

و ما به مادر موسی الهام کردیم.

(وَأَوْحَی رَبُّكَ إِلَی النَّحْلِ ؛)۴

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی نمود.

به نظر می رسد معنایی فراتر از این دو معنا باشد ؛

چون ظاهر عبارت فرود آمدن وحی بر خود ائمّه علیهم السلام است، نه خانه ای که وحی نازل می شد.

و اگر این وحی را به معنای الهام بگیریم، این پرسش مطرح خواهد بود که چرا با عنوان الهام بیان نشده ؛بلکه با عنوان وحی آمده است؟

۳ . مگر برای وحی معنای دیگری تصوّر کنیم و بگوییم: وقتی ملائکه در ارتباط مستقیم و پیاپی با ائمّه علیهم السلام هستند ـ چنان که گذشت ـ پس مطالبی را درباره حقایق دین و اسرار شریعت و معارف الهی برای آن بزرگواران بیان می کرده اند و از آن تعبیر به «وحی» شده است.

در این زمینه، روایاتی وجود دارد. از جمله راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

مرّ بأبی علیه السلام رجلٌ وهو یطوف، فضرب بیده علی منكبه ثمّ قال: أسألك عن خصال ثلاث لا یعرفهنّ غیرك وغیر رجل آخر. فسكت عنه حتّی فرغ من طوافه، ثمّ دخل الحجر فصلّی ركعتین وأنا معه، فلمّا فرغ نادی: أین هذا السائل؟

فجاء فجلس بین یدیه. فقال له: سل. فسأله عن]مسائل، فلمّا اُجیب[فقال: صدقت. ومضی.

فقال أبی: هذا جبرئیل أتاكم یعلّمكم معالم دینكم ؛۵

پدرم مشغول طواف بود که مردی از کنار ما می گذشت. وی دستی بر شانه پدرم زد و گفت: از شما درباره سه مسأله می پرسم که جز تو و فردی دیگر نمی تواند پاسخ دهد. آن گاه ساکت شد تا پدرم طواف را به پایان رسانید ؛سپس با من وارد حجر اسماعیل شد و دو رکعت نماز گزارد. پس از نماز صدا زد: پرسش گر کجاست؟

آن مرد آمد و پیش روی او نشست. فرمود: بپرس.]او نیز پرسش هایی کرد وقتی پاسخ همه داده شد[گفت: راست گفتی. بعد برخاست و رفت. پدرم فرمود: این جبرئیل بود ؛آمده بود تا معالم و آموزه های دینی را برای شما بیاموزد.

به هر حال، جای تأمّل است که کدام معنی از «مهبط الوحی» مقصود است.

البتّه گفت و گوی مفصّل این بحث در موضوع «علم امام» مطرح می شود.

۱. ر.ك: لسان العرب: ۱۵ / ۳۸۰.

۲. قاموس المحیط: ۴ / ۳۹۹.

۳. سوره قصص (۲۸): آیه ۷.

۴. سوره نحل (۱۶): آیه ۶۸.

۵. علل الشرائع: ۲ / ۴۰۷، باب ۱۴۳، حدیث ۲.

معدن رحمت و مهرورزی

معدن رحمت و مهرورزی

وَمَعْدِنَ الرَّحْمَهِٔ;

و (سلام بر شما) ای معدن رحمت و مهرورزی.

ائمّه علیهم السلام معدن رحمت هستند. راغب اصفهانی در واژه «عدن» می گوید:

جنّاتُ عدن ;أی استقرار وثبات، وَعَدَن بمکانِ کذا: استقرّ. ومنه: المعدن لمستقرّ الجواهر.۱

بنـابراین، معنـای جمله این است که ائمه علیهم السـلام محلّ وجود مسـتقرّ رحمت و مهرورزی هسـتند و لـذا به «بیت الرحمـهٔ» نیز در روایت موصوف شده اند و اهل سنّت هم روایت کرده اند.۲

می گویند: فلانی معدن کرم است ;یعنی اگر کرم، جود و سـخاوت می خواهید، به فلانی مراجعه کنید که این صفت از او جدا نمی شود.

در مفهوم «معدن» چهار ویژگی وجود دارد:

یکی این که شـیء نفیس باشـد و انسان ها برای دریافت آن از هم پیشـی گیرنـد، نه هر چیزی که انسان به آن تمایل چندانی ندارد. برای نمونه، در زمینی که سنگ تولید می شود، به آن قسمتی که سنگ قیمتی تولید می کند، «معدن» می گویند.

ویژگی دیگری که در واژه معـدن وجود دارد این است که معـدن به گونه ای در خفـا و پنهان است ;یعنی ناگزیر بایستی بررسـی و کاوش گردد و پرس و جو شود تا آن جنس نفیس به دست آید.

ویژگی سوم این است که آن شیء در آن جا مستقر و پایدار است.

ویژگی چهارم این است که آن شیء در همان جا تولید شده و پیدایش داشته، نه این که در آن جا گذاشته باشند.

با توجّه به خصوصیات ذکر شده، فرق بین «معدن» و «مخزن» واضح می گردد.

البتّه فرقی نیست که آن شـیء نفیس گران بهـا از امور مـادّی باشـد یـا معنوی. از این رو همـان گونه که معـدن طلا و نقره گفته می شود، معدن رحمت، علم، کرم، جود و سخاوت نیز می توان گفت. در روایتی آمده است:

الناس معادن کمعادن الذهب والفضّهٔ;۳

مردم معدن هایی همانند معدن های طلا و نقره هستند.

به عبـارت دیگر، حقـایق و بواطن مردم مختلف است، همـان گونه که معـادن مختلف هسـتند ;یعنی چون بـاطن اشـخاص با هم فرق دارد، ارزش آن ها با هم فرق می کند، آن سان که ارزش معدن طلا با معدن نقره فرق می کند.

در وجود ائمه علیهم السـلام رحمت الهی به همه انحاء و اقسام آن نهفته و مسـتقر است و از ذاتشان جـدا نمی شود، و آن چه بروز و ظهور نکرده و هویدا نگشته که فهم و درک ما به آن نمی رسد بیشتر است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۳۲۶.

۲. ر.ک: الدرّ المنثور: ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

۳. من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۳۸۰، حدیث ۵۸۲۱.

رحمت الهی

رحمت الهی

با این بیان روشن شد که ائمّه علیهم السلام خود رحمت الهی هستند و رحمت خداوند متعال را بایستی نزد ائمّه علیهم السلام جستجو کرد و از آن ها باید خواست که هر چه رسیده به توسط آن ها بوده.

بحث رحمت خداوند، گسترده است و پرسش هایی در این زمینه مطرح است، از جمله این که:

ـ چرا قرآن مجید با «بسم اللّه الرحمن الرحیم» آغاز شده است؟

ـ چرا به کار بردن واژه های «الرحمن الرحیم» در آغاز همه اُمور در شریعت اسلام تأکید شده است؟

به راستی که این واژه ها نخستین وصف و صفتی هستند که برای خداوند متعال ذکر می شوند، با آن که خداوند متعال دارای همه صفات علیا و اسمای حسنی است، واژه های «الرحمن» و «الرحیم» در آغاز همه قرار گرفته است.

دامنه این بحث خیلی گسترده است.

رحمت الهی در جهان، اساس هر چیزی است. همه فیوضات و نعمت ها رحمت الهی هستند. نخستین فیضی که خداوند متعال عنایت کرده، فیض وجود است که همه نعمت ها بر اصل وجود متفرّع هستند. پس رحمت الهی به توسّط ائمّه علیهم السلام به مردم می رسد و اگر این رحمت را به معنای گسترده آن بگیریم که در رأس همه امور باشد، اصل هستی موجودات و تمام آن چه بر هستی متفرّع است، به واسطه ائمّه علیهم السلام و به برکت آنان خواهد بود.

بزرگانی از علما چنین عقیده ای داشتند. جدّ ما آقای میلانی از استادش محقق اصفهانی رحمه اللّه این گونه نقل می کرد که ائمّه علیهم السلام فاعل «ما بِهِ الوجود» هستند و خدای سبحان فاعل «ما مِنه الوجود» است که این عبارت، در حاشیه ایشان بر کتاب مکاسب نیز آمده است.۱

سپس ـ بنابر آن چه گفته شد ـ بحث می شود: آیا تأثیر ائمّه علیهم السلام برای نعمت های الهی و فیوضات ربّانی، مجرّد وساطت است یا وجود امام نقش دیگری نیز دارد؟

برای نمونه، باران رحمت الهی است ـ که در عرف عام مردم نیز گفته می شود ـ که بی تردید از جانب خداوند نازل می شود. قرآن می فرماید:

(وَأَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً;)۲

و ما باران را از آسمان فرو فرستادیم.

امّا آیا ائمّه علیهم السلام نیز در نزول این رحمت الهی نقشی دارند؟ آیا این وساطت فقط به این گونه است که از طریق آنان می رسد چنان که باران از آسمان به پشت بام ساختمانی ببارد و از طریق ناودان به زمین منتقل شود؟

به عبارت دیگر، آیا ائمّه علیهم السلام که واسطه فیض هستند، همین مقدار از یک دست می گیرند و از دست دیگر به موجودات می رسانند؟ آیا امام علیه السلام به اصطلاح فقط کانال است که از این راه نعمت ها به موجودات می رسد و خود هیچ نقشی ندارد یا قضیّه فراتر از این هاست؟

این پرسش جای اندیشه و تأمّل دارد. در این جا فقط به اشاره ای گذرا بسنده می کنیم.

۱. حاشیهٔ المکاسب: ۲ / ۳۸۱، صد و ده پرسش از آیت اللّه میلانی رحمه اللّه: ۲۴۱.

۲. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۱۸، سوره فرقان (۲۵): آیه ۴۸، سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۰.

رحمت الهی از دیدگاه قرآن

رحمت الهی از دیدگاه قرآن

رحمت الهی در قرآن مجید به تعابیری گوناگون آمده است. خداوند متعال می فرماید:

(کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ ;)۱

پروردگار شما رحمت و مهربانی را بر خود لازم شمرده است.

این تعبیر کنایه از ثبوت و حتمیّت است. خداونـد بر خود نوشت، خود را ملزم کرد، به عهـده گرفت و متعهـد شد و همیشه تعبیرهای «کتب علی» بیان کننده ثبوت و وجوب است، نظیر آن جایی است که می فرماید:

(یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا کُتِب عَلَیْکمُ الصیَامُ ;)۲

ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما واجب شده است.

خـود الزام رحمت بر نفس پروردگـار لطـف است. در آیه مبـارکه از چنـد جهت اطلاـق وجـود دارد: نـوع رحمت، مـورد رحمت و کیفیّت نزول رحمت. این خـود گسـتره رحمت را می رسانـد. آن گـاه این رحمت بـا این توسـعه و گسـتردگی به دست ائمّه علیهم السلام است و مرکزش آن بزرگواران هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَرَحْمَت رَبِّک خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ ;)۳

و رحمت پروردگارت از تمام آن چه جمع آوری می کنند، بهتر است.

به راستی اگر تمـام نعمت هـا و ثروت های دنیا در یک جا جمع گردد، رحمت پروردگارت از آن بهتر است. مرکز همین رحمت و معدن آن ائمّه علیهم السلام هستند.

در جای دیگری می فرماید:

(وَرَحْمَتی وَسِعَت کلَّ شیْء ;)۴

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

مرکز این رحمت با همه گستردگی اش ائمّه علیهم السلام هستند. وقتی خود ائمه رحمت الهی هستند و رحمت او هر آن چه را واژه «شـیء» صدق می کند فرا گرفته ;پس ائمه علیهم السـلام که جانشینان رسول خدا صلی اللّه علیه وآله هستند، ائمه همه انبیاء و امم و همه ملائکه و صدّیقین و واسطه فیض بر همه اشیاء در عوالم هستند.

شاید این مطلب را بعضی تحمّل نکنند، ولی برهان بر آن وجود دارد.

۱. سوره انعام (۶): آیه ۵۴.

۲. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۳.

۳. سوره زخرف (۴۳): آیه ۳۲.

۴. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۶.

ارزش دانش

ارزش دانش

علم از دیدگاه اسلام، ارزش دارد، آن سان که در جامعه عقلا نیز همین گونه است. حتّی اگر فاسقان و فاجران نیز عالم باشند ارزش آن را نمی توان انکار کرد ;بلکه اگر ملحدی عالم باشد، به هر حال علم ارزش دارد.

چرا علم ارزش دارد؟ چون علم و دانش کمـال و جهل نقص است. از این رو، مردم در جست و جوی علم هسـتند. البته طلب علم بر سه گونه است:

۱ . طلب علم برای اجر و پاداش ;چرا که طلب علم به قصد قربت اجر و آثار اُخروی در پی دارد;

۲ . طلب علم برای بهرهوری دنیایی;

۳ . طلب علم به جهت خود علم ;زیرا که علم نور و کمال و جهل و نادانی نقص و تاریکی است.

در اسلام هر سه نوع از طلب علم مطرح شده است. گاهی تأکید شده که علم اجر و پاداش دارد و گاهی به جهات دنیایی تأکید شده و گاهی از آن جهت که از ظلمت جهل و نادانی بیرون آید، بر طلب علم و دانش تأکید شده است.

خازنان علم و دانش

خازنان علم و دانش

وَخُزّانَ الْعِلْمِ;

و (سلام بر شما) ای خازنان علم و دانش.

پیشوایان معصوم علیهم السلام خازنان علم و دانشند و در روایت اهل سنّت به «معدن العلم» نیز موصوف شده اند.۱ واژه «خزّان» و «خزنهٔ» جمع خازن است. یعنی: حافظ و نگهدارنده.۲ آن بزرگواران مخزن علم و دانش هستند. این حقیقتی است که در آیات قرآنی و روایات شیعی و سنّی شواهد بسیاری دارد. اگر بخواهیم شواهد این عبارت ها را از کتاب ها حتّی از روایات عامّی ذکر کنیم، سخن به درازا خواهد کشید.

کوتاه سخن در مورد علم و مقام علمی ائمه این که علم بر دو قسم است:

۱ . علوم دینی که ارتباط مستقیم با دین دارند;

۲ . علوم دنیوی که ارتباط مستقیم با دین ندارد.

و به مقتضای «خزّان العلم» هر دو قسم نزد ائمه می باشد.

۱. ر.ک: الدرّ المنثور: ذیل آیه ۳۳ سوره احزاب.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۱۴۶.

قبح تقدم مفضول بر فاضل

قبح تقدم مفضول بر فاضل

و ارزش علم چنان است که با وجود اعلم عقل اجازه تقدّم غیر اعلم را نمی دهد، و قانون «قبح تقدّم مفضول بر فاضل» را عقلا در هر بابی پذیرفته اند.

و از این رو در مباحث نبوّت و امامت مقرّر شده که پیامبر و امام بایستی آگاه ترین مردم در عصر خود باشد ;چرا که با وجود فرد افضل در جامعه، نباید غیر افضل، مقدّم شود و اگر کسی او را مقدّم بدارد، کار قبیحی انجام داده است ;چون ظلم است به فاضل و جامعه و فضیلت و هم به خود مفضول.

علم رسول اللّه نزد ائمه

علم رسول اللّه نزد ائمه

و در آن مباحث بیان شده است که چون پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله مدینه علم و دروازه شهر علم نبوی منحصر در امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. پس اعلمیّت آن حضرت ثابت می شود و این یکی از ادلّه امامت ایشان است.۱

در این جا بعضی از احادیث را یاد می آوریم:

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در حدیثی فرمود:

أنا مدینهٔ العلم وعلی بابها;۲

من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن است.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

أنا دار الحکمهٔ وعلی بابها;۳

من خانه حکمت هستم و علی در آن خانه است.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به علی علیه السلام خطاب کرد و فرمود:

أنت تبیّن لأمّتی ما اختلفوا فیه من بعدی;۴

تو پس از من هر آن چه را امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی.

علاوه بر آن، از نظر واقع خارجی که همان سیره و احوالات آن بزرگواران است نیز می توان به دست آورد که ائمّه علیهم السلام خازنان علم و دانش هستند ;گرچه در این زمینه هیچ روایت یا دلیل عقلی هم نباشد.

ائمّه علیهم السلام در هر عصری که زندگی می کردند، از همه مردم آگاه تر و داناتر بوده اند. پس از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در بلاد اسلامی مانند حجاز، شام، یمن و عراق ـ کوفه و بصره ـ امیر مؤمنان علیه السلام علوم دینی را که در آن عصرها رایج بود، مانند علوم قرآنی، علوم حدیثی، علوم فقه و احکام در همه بلاد اسلامی منتشر نمود.

بنابراین، تطبیق «خزّان العلم» از نظر عقلی، نقلی و واقع خارجی بر امیر مؤمنان علی و دیگر ائمّه علیهم السلام روشن است.۵

ائمّه علیهم السلام علوم اسلامی را از جمیع ابعاد دارا هستند. البتّه در علوم دینی بیشتر زمینه وجود داشته که علوم ائمّه علیهم السلام ظهور و بروز پیدا کنند ;چون بیشتر محل ابتلا و حاجت بوده است وگرنه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

فواللّه، إنّی بطرق السماء أعلم منّی بطرق الأرض;۶

به خدا سوگند! من به راه های آسمان ها از راه های زمین آگاه ترم.

به راستی کجا بودند کسانی که این علوم را از امیر مؤمنان یاد بگیرند. آن حضرت به سینه مبارک اشاره می کردند و می فرمودند:

إنّ هاهنا لعلماً جمّاً لو أصبت له حملهٔ;۷

به راستی که در این جا دانش انباشته ای است که اگر حاملانی می یافتم، بیان می کردم.

چه افراد نفهم و نادانی در آن زمان بودند که وقتی حضرت می فرمود:

سلونی قبل أن تفقدونی;۸

از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید.

آن فرد نادان گفت: بگو ببینم در سر من چند تار موست!

اگر چنین افرادی در پیرامون آن حضرت باشند، قهراً این امور بیان نمی شود و مطالب همین گونه می ماند. در زمان امام صادق علیه السلام تا حدودی راه باز شد و جابر بن حیّان آمد و از حضرتش در مورد کیمیا مطالبی آموخت که اگر افرادی چون او در رشته های دیگر پیدا می شدند، آن ها هم بهره می گرفتند. از این رو در علوم غیر دینی کمتر اتّفاق افتاده است که حضرات علیهم السلام چیزی بیان یا تعلیم نمایند.

۱. گفتنی است که حدیث «أنا مدینهٔ العلم وعلی بابها» در سه جلد از نفحات الأزهار بحث و بررسی شده است.

۲. این حدیث در منابع بسیاری از اهل سنّت آمده از جمله: تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام»: ۱۰۵ رقم ۱۷۳، سنن ترمذی،

جامع الأصول: ۸ / ۱۵۷، تاریخ الخلفاء: ۱۳۵، المعجم الکبیر: ۱۱ / ۶۵ رقم ۱۱۰۶۱، تاریخ بغداد: ۴ / ۳۴۸، ۷ / ۱۷۲، ۱۱ / ۲۰۴، الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۲، فردوس الأخبار: ۱ / ۷۶، أُسد الغابه: ۴ / ۲۲، الریاض النضره: ۲ / ۱۵۹، تهذیب الکمال: ۲۰ / ۴۸۵، تاریخ جرجان: ۶۵، تذکرهٔ الحفّاظ: ۴ / ۱۲۳۱، البدایهٔ والنهایه: ۷ / ۳۵۸، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۴، اتحاف السادهٔ المتقین: ۶ / ۲۲۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶ و ۱۲۷، ترجمهٔ الإمام علی علیه السلام من تاریخ دمشق: ۲ / ۴۶۴ رقم ۹۸۴، جامع الأُصول: ۸ / ۶۵۷ رقم ۶۵۰۱، الجامع الصغیر: ۱ / ۴۱۵ رقم ۲۷۰۵، الصواعق المحرقه: ۱۸۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۴ رقم ۳۲۹۷۸ و ۳۲۹۷۹، فیض القدیر: ۳ / ۴۶.

۳. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام: ۱۳۸، حدیث ۲۰۳، سنن ترمذی: ۶ / ۸۵، تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام»: ۱۰۴ حدیث ۸ ، حلیهٔ الأولیاء: ۱ / ۶۴، مشکاهٔ المصابیح خطیب تبریزی: ۲ / ۵۰۴ حدیث ۶۰۹۶، أسنی المطالب: ۷۰، الریاض النضره: ۲ / ۱۵۹، شرح المواهب اللدنیّه: ۳ / ۱۲۹، الجامع الصغیر: ۱ / ۴۱۵ حدیث ۲۷۰۴، الصواعق المحرقه: ۱۸۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۰، حدیث ۳۲۸۸۹ و ۱۳ / ۱۴۷، حدیث ۳۶۴۶۲، فیض القدیر: ۳ / ۴۶.

۴. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۲، ترجمهٔ الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینهٔ دمشق: ۲ / ۴۸۷ و ۴۸۸ حدیث ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹، کنز العمال: ۱ / ۶۱۵، حدیث ۳۲۹۸۳، حلیهٔ الاولیاء: ۱ / ۶۴.

۵. گفتنی است که در شرح منهاج الکرامه تا حدودی در مورد مقامات علمی و جهات معنوی آن بزرگواران از بزرگان عامه اعترافاتی ذکر شده است. ر.ک: شرح منهاج الکرامه: ۱ / ۲۱۵ ـ ۳۳۶ از همین نگارنده.

۶. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹.

۷. الخصال: ۶۴۵، حدیث ۲۹، کمال الدین: ۲۹۱.

۸. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۹.

علم غیب

علم غیب

در نزد ائمه علوم غیبی نیز وجود داشته است. خداوند متعال می فرماید:

(وَعِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُها إلاّ هُوَ؛)۱

کلیدهای غیب تنها نزد خداست و آن ها را کسی جز او نمی داند.

در جای دیگر می فرماید:

(عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدًا * إلاّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُول؛)۲

عالم بر غیب خداوند است و دیگران را بر اسرارش آگاه نمی کند، مگر پیامبرانی که از آن ها راضی است.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَما کانَ اللّهُ لِیُطْلِعَکُمْ عَلَی الْغَیْبِ وَلکِنَّ اللّهَ یَجْتَبی مِنْ رُسُلِهِ مَنْ یَشاءُ؛)۳

خداوند شما را از غیب خود آگاه نمی کند ;ولی خداوند از میان پیامبران خود هر کس را بخواهد برای اسرار خود برمی گزیند.

وقتی کسانی به اذن خداوند متعال از غیب مطّلع هستند، چه کسی در این عرصه بر رسول خدا و اهل بیت اطهار علیهم السلام تقدّم دارد؟

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

فرسول اللّه صلی اللّه علیه وآله عند اللّه مرتضی، ونحن ورثهٔ ذلک الرسول الّذی أطلعه اللّه علی ما شاء من غیبه، فعلمنا ما کان وما

یکون إلی یوم القیامهٔ;۴

پس پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در پیشگاه خدا پسندیده است و ما وارثان چنین پیامبریم که خداوند آن چه از غیب و نهانش خواسته او را آگاه ساخته ;از این رو ما نیز به آن چه بوده و آن چه تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، آگاهیم.

۱. سوره انعام (۶): آیه ۵۹.

۲. سوره جن (۷۲): آیات ۲۶ و ۲۷.

۳. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۷۹.

۴. الخرائج والجرائح: ۱ / ۳۴۳.

حقایق قرآن

حقایق قرآن

وقتی همه حقایق در قرآن مجید وجود داشته باشد، چه کسی می تواند به آن حقایق دست یابد جز امیر مؤمنان علیه السلام که خداوند فرموده:

(قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهیدًا بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ;)۱

بگو کافی است که خداوند و آن کس که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

بنابر احادیثی که ذیل این آیه آمده است منظور از کسی که «عنده علم الکتاب» امیر مؤمنان علی علیه السلام است.۲

در حدیث دیگری رسول خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

علی مع القرآن والقرآن مع علی;۳

علی با قرآن است و قرآن با علی.

از این روست که فرمودند:

علم الکتاب واللّه کلّه عندنا;...۴

به خدا سوگند! همه علم کتاب نزد ماست... .

در سخن دیگری فرمودند:

معاشر الناس! ما من علم إلّا علّمنیه ربّی، وأنا علّمته علیّاً وقد أحصاه اللّه فیّ، وکلّ علم علمت فقد أحصیته فی إمام المتقین، وما من علم إلّا علّمته علیّاً;۵

ای مردم! آن چه پروردگارم به من آموخت، من به علی آموختم. خداوند آن را در من احصا کرد و من آن را در امام المتقین قرار دادم و علمی نبود مگر آن که به علی آموختم.

آن چه بیان شد، گوشه ای از بحث ها درباره علم امام بود. البتّه در این مورد بحث های مفصّلی به ویژه پیرامون روایاتی که در باب های مختلف اصول کافی وارد شده، وجود دارد.

ائمّه علیهم السلام در هر زمان به لحاظ مقام علمی مقدّم بر دیگران و دارای مقام امامت بودند. ریاست دینی، دنیوی و جانشینی پیامبر اکرم حقّ مسلّم این بزرگواران بود ;ولی در برابر اینان کسانی قرار گرفتند که معنای برخی از واژگان قرآن مجید را هم نمی دانستند وبه مسائل اوّلیه احکام شرع ناآگاه بودند. اینان چگونه لیاقت و شایستگی مقام جانشینی پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله را دارا بوده اند؟

در واقع، اعتقاد به خزّان علم بودن ائمّه علیهم السلام، امامت غیر ائمّه را نفی می کند.

به عبارتی، چگونه با وجود چنین امامانی افرادی که کمترین آگاهی به مسائل اوّلیه احکام شرعیّه مکلّفان نداشته اند می توانند جانشین پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله شوند؟

چنان که در بحث های امامت گفته ام، اگر قرار است امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله با انتخاب مردم باشد ـ چنان که مذهب اهل سنّت است ـ بایستی عقلا دور هم جمع شوند و این کار به توسّط آنان انجام شود.

آیا امکان دارد که عقلا جمع شوند و یک فرد بی سواد را جانشین پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله قرار دهند و او را به جهت دین و دنیای خودشان به ریاست عامه برگزینند؟

برای ریاست و حکومت شیخین، نه فقط نصّ صریحی وجود نداشته ;بلکه اجماع و اتّفاقی نیز در کار نبوده و شورایی هم نبوده است تا عقلای قوم و اهل حلّ و عقد که آنان ادّعا می کنند، نظر بدهند و در واقع، حکومت شیخین با زور و چماق پا گرفت. تاریخ گواه این واقعیّت است و هیچ تعصّب و حبّ و بغضی در کار نیست.

و از طرفی آن دو فاقد شروط امامت بودند، از جمله اعلمیت بلکه کمترین آگاهی از احکام شرع و معارف قرآن و دین را نداشتند و معلوم است که با نبود شرط، مشروط نیز از بین خواهد رفت.

۱. سوره رعد (۱۳): آیه ۴۳.

۲. ر.ک: بصائر الدرجات: ۲۳۲، جزء پنجم، باب یکم.

۳. الامالی، شیخ طوسی: ۴۷۹، حدیث ۱۰۴۵، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴.

۴. بصائر الدرجات: ۲۵۱، الکافی: ۱ / ۲۵۷، باب ذکر غیبت، حدیث ۳.

۵. الاحتجاج: ۱ / ۱۴۴.

نهایت بردباری

نهایت بردباری

وَمُنْتَهیَ الْحِلْمِ ;

و (سلام بر شما) ای نهایت بردباری.

اهل بیت علیهم السلام نهایت حلم و بردباری هستند. واژه «حلم» از نظر لغوی به معنای تحمّل ناملایمات است ;ناملایماتی که به طور طبیعی انسان را به سوی خشم و غضب وامی دارد. اگر انسانی در برابر این گونه ناملایمات خشمگین نگردد، خودداری نماید و تحمّل کند، یا از کار و یا سخن ناشایستِ فردی که او را می تواند کیفر دهد و به سزایش برساند در گذرد، چنین انسانی حلیم و بردبار است. راغب اصفهانی گوید:

الحلم ضبط النفس والطبع عن هیجان الغضب;۱

حلم یعنی کنترل نفس و طبع انسانی از هیجان و تحریک خشم.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۹.

تفاوت حلم با صبر

تفاوت حلم با صبر

با توجّه به معنای لغویِ حلم، دامنه حلم کوچک تر از دامنه صبر و شکیبایی است ;چرا که صبر و شکیبایی، هم ناملایمات و هم ملایمات را در بر می گیرد. در روایتی آمده است:

الصبر صبران: صبرٌ علی ما تحبّ وصبر علی ما تکره ;۱

صبر و شکیبایی دو گونه است: صبر در برابر اموری که انسان، آن ها را دوست می دارد و صبر در برابر اموری که انسان از آن ها ناخرسند است.

در تعبیر دیگری آمده است:

الصبر ثلاثۀ: صبر عند المصیبۀ وصبر علی الطاعۀ وصبر عن المعصیۀ ;۲

صبر و شکیبایی سه گونه است: صبر در برابر مصیبت، صبر در برابر اطاعت و صبر در برابر معصیت.

بنابراین، دامنه صبر و شکیبایی گسترده تر از دامنه حلم و بردباری است.

۱. نهج البلاغه: ۴ / ۱۴.

۲. الکافی: ۲ / ۹۲، حدیث ۱۵، وسائل الشیعه: ۱۵ / ۲۳۸، حدیث ۲۰۳۷۳.

پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری

پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری

با توجّه به زیارت شریفه جامعه، ائمّه علیهم السلام منتهای حلم و بردباری خوانده شده اند. معنای واژه «منتهی» چیست؟

این واژه به دو صورت معنا می شود:

۱ . آخرین و پایانی ترین درجه حلم و بردباری

بنابراین معنا، پایانی ترین درجه حلم و بردباری که امکان دارد نزد پیشوایان معصوم علیهم السلام است. برای نمونه اگر قرار باشد افراد بشری از نظر حلم و بردباری سنجش شوند و رتبه ای دریافت کنند، بالاترین رتبه، مقام و درجه به ائمّه علیهم السلام تعلّق خواهد داشت.

۲ . سرچشمه و سر منشأ حلم و بردباری

بنابراین معنا، پیشوایان معصوم علیهم السلام سرچشمه و سر منشأ حلم و بردباری هستند، به این معنا که هر فردی هر اندازه به ویژگی پسندیده حلم و بردباری خو گرفته، از ائمّه علیهم السلام دریافت کرده است و هر چه حلم و بردباری وجود دارد به آنان ختم می شود.

به راستی که آنان پیشوای حلم و بردباری هستند و کسانی که در برابر ناملایمات حلم و بردباری میورزند، ائمّه علیهم السلام را الگو قرار می دهند و به آنان اقتدا می نمایند.

از این رو شیعیان با الگوگیری از اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ در برابر ناملایمات بردباری و تحمّل کرده اند ;چرا که پیشوایان معصوم بیش از آنان ناملایمات دیده اند و در برابر آن ها بردباری نموده اند و شیعیان در تحمّل ناملایمات زندگی خویش از پیشوایان معصوم خود پیروی کرده اند.

به سخن دیگر، تحمّل و بردباری پیشوایان معصوم علیهم السلام در برابر ناملایمات و ناگواری ها، تسکین دهنده خاطر و دل گرم کننده شیعیان بوده است ;چرا که اگر شیعیان در طول زندگی با مشکلاتی رو به رو شوند و یا آزاری از دشمنان ببینند، خود را تسکین می دهند و می گویند: امامان ما نیز همین گونه بوده اند و ما پیروان آن ها هستیم.

بنابراین، «منتهی الحلم» را به هر دو معنا می توانیم تفسیر کنیم که هر دو معنا صحیح است.

گفتنی است که واژه «حلم» در لغت، قرآن مجید و برخی از روایات به معنای عقل و خرد نیز آمده است.۱ در این صورت نیز بی تردید پیشوایان معصوم علیهم السلام پایان بخش و منتهای عقل و خرد هستند.

۱. ر.ک: التسهیل لعلوم التنزیل: ۱ / ۱۸، المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۹.

نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا

نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در دوران زندگی خویش در برابر ناملایمات بردباری نمودند تا جایی که فرمودند:

ما اُوذی نبی بمثل ما اوذیت;۱

هیچ پیامبری هم چون من آزرده نشد.

آن حضرت در موارد بسیاری که از شرک ورزان و منافقان آزارها دید، با حلم رفتار کرد و بردباری نمود و همواره می فرمود:

اللهمّ اهد قومی فإنّهم لا یعلمون;۲

خدایا! قوم مرا هدایت کن ;چرا که آنان نمی دانند.

۱. بحار الانوار: ۳۹ / ۵۶.

۲. ر.ک: اعلام الوری: ۱ / ۱۲۰ ـ ۱۲۳، بحار الانوار: ۲۰ / ۲۰ و ۲۱.

حلم و بردباری امام حسن

حلم و بردباری امام حسن

سیر در تاریخ امام حسن علیه السلام و نگرش به حلم و بردباری آن بزرگوار انسان را به شگفتی وامی دارد و می توان گفت که همین ویژگی آن حضرت برای اثبات امامت، عظمت و شکوه و فوق العادگی حضرتش کافی است.

امام حسن مجتبی دارای دو جهت حلم و بردباری بودند:

۱ . حلم و بردباری در برابر ناملایماتی که از جانب دوستانِ نادان به حضرتش می رسید;

۲ . حلم و بردباری در برابر ناملایماتی که از جانب دشمنان دانا دامن گیر حضرتش می شد.

به راستی شگفت انگیز و بسیار مهم است که انسان بتواند دوستانِ نادان و نادانی های دوست را که از دوست انتظار ناملایمات را ندارد، تحمّل کند و بردباری نماید. آن حضرت علاوه بر این دشمن درون خانه نیز داشتند.

اعتراف دشمن

اعتراف دشمن

جویریه گوید: آن گاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید و جنازه شریف حضرتش را حرکت دادند، مروان بن حکم، دشمن سرسخت آن حضرت زیر تابوت حضرتش آمد و آن را حمل کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

تحمل الیوم جنازته وکنت بالأمس تجرّعه الغیظ ;

تو امروز جنازه او را تشییع می کنی و دیروز با جرعه های غیظ و غصّه حضرتش را سیراب می کردی!

مروان گفت: آری، من جنازه کسی را تشییع می کنم که حلم و بردباری او هم سنگ کوه ها بود.۱

۱. بحار الانوار: ۴۴ / ۱۴۵ و ۱۴۶.

حلم و بردباری دیگر ائمّه

حلم و بردباری دیگر ائمّه

چه قدر امام حسین علیه السلام ناملایمات زمان معاویه را تحمّل کردند و حلم و بردباری پیشه نمودند که به مواردی از آن در بحث های متعلّق به آن حضرت اشاره شده است.

حلم امام سجّاد علیه السلام در فاجعه کربلا و بعد از آن در حال اسارت و تا وقتی که به مدینه منوّره مراجعت کردند، قابل وصف نیست.

دیگر ائمّه علیهم السلام نیز هر کدام در زمان خود آیتی در حلم و بردباری بوده اند.

بنیان های کرامت و بزرگواری

بنیان های کرامت و بزرگواری

وَاُصولَ الْکَرَمِ;

و (سلام بر شما) ای بنیان های کرامت و بزرگواری.

ائمّه علیهم السلام اصول و ریشه های کرم و بزرگواری هستند. واژه «اصول» جمع «اصل» است که گاهی به معنای ریشه آمده است، مانند جذور که جمع جذر می باشد. می گویند اصل این درخت کجاست ;یعنی ریشه آن در کجاست. به عبارت دیگر، ائمّه علیهم السلام ریشه کرم هستند، آن سانی که برگ های درخت بر ریشه های آن متفرّع هستند.

و از همین روست که می گویند: اصول دین و فروع دین ;چرا که اصل یعنی «ما یبنی علیه الشیء» یا «ما یتفرّع منه الشیء» که بنابراین، اصول دین همان مبانی اصلی در دین است که همه احکام شرعی از حلال و حرام و طهارت و نجاست و آداب و سنن و سایر تکالیف عملی بر آن اصول متفرّع هستند ;از این رو «اصل» را در محلّ اجتماع نیز می توان به کار برد ;چرا که همه فروع در یک جا جمع می شوند.

گاهی واژه «اصل» به صورت اطلاق بیان می شود و از آن مجمع فروع یا محل اجتماع اراده می شود. می گویند: زید، عمر و خالد از یک اصل هستند و به یک اصل برمی گردند که همان جدّ اعلای آنان و محل اجتماع انساب آنان است.

گاهی واژه «اصل» به معنای منشأ و محل نشو به کار می رود. می گویند: اصل این رودخانه کجاست؟ اصل این رودخانه فلان چشمه است.

روشن است که این معانی با هم در بعضی خصوصیات فرق دارند.

معنای کرم

معنای کرم

«کرم» صفتی از صفات حسنه به شمار می رود و هر گاه این واژه به کار رود یا شنیده شود، آن چه به ذهن می آید نزد همه معنای سخاوت است ;پس «اصول الکرم» یعنی ائمّه علیهم السلام منشأ و اصل سخاوت هستند، که همه سخاوت های موجود در عالَم بر اصل سخاوت ائمّه متفرّع و از آن جا اخذ شده.

معنای دقیق تر و برتر این که واژه «کرم» در لغت به معنای شرف و عظمت است. در قرآن مجید آمده است:

(إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ کَرِیمٌ;)۱

آن، قرآن پرارزشی است.

در آیه ای دیگر می خوانیم:

(إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسول کَرِیم;۲)

این قرآن گفتار رسولی بزرگوار است.

در آیه دیگر آمده است:

(مَقَام کَرِیم;۳)

جایگاهی بلندمرتبه و مجلّل.

برای نمونه وقتی می گوییم: فلانی از بیت کریمی است ;یعنی از بیت شرف، عظمت و بزرگواری است. با توجّه به این معنا سخاوت از مصادیق و مظاهر آن معناست. بنابراین ائمّه علیهم السلام مرکز، ریشه و اصل شرف هستند.

۱. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷.

۲. سوره حاقه (۶۹): آیه ۴۰.

۳. سوره شعراء (۲۶): آیه ۵۸.

منشأ شرافت

منشأ شرافت

به عبارتی دیگر هر کس شرفی دارد، منشأ آن اهل بیت علیهم السلام هستند. هر عظمت و شکوهی که نصیب هر انسانی شد، به برکت ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است که هر گونه ارتباط و تماس با این خاندان برای انسان شرف می آورد و از این طریق کسب می گردد.

بنابراین، همه خوبی ها، پاکی ها و جلالت ها از ائمّه اطهار علیهم السلام است. امام علیه السلام مرکز، ریشه و اصل شرف است و بازگشت خوبی و پاکی هر شریفی به اهل بیت علیهم السلام است.

به راستی آیا ائمّه فقط واسطه این شرافت ها هستند یا افزون بر این نقش دیگری نیز دارند؟ تردیدی نیست که همه شرافت ها از جانب خداوند متعال است ;ولی ائمّه علیهم السلام فقط واسطه اند؟ مطالب والای جالب توجّهی در این مورد وجود دارد که بایستی به تدریج طرح شوند.

پیشوایان به سوی کمالات

پیشوایان به سوی کمالات

وَقادَةَ الاُمَمِ;

و (سلام بر شما) ای پیشوایان اُمّت ها.

ائمّه معصوم علیهم السلام پیشوایان اُمّت ها هستند. واژه «قاده» جمع قائد است. در لغت عرب دو واژه «قائد» و «سائق» به هنگام سیر حیوان به کار می رود ;یعنی فردی را که از جلو لگام چهارپا را گرفته و می کشد قائد و آن که از پشت سر، چهارپا را حرکت می دهد سائق گویند.

بنابراین ائمّه علیهم السلام مقدّم و پیش رو هستند و از این رو، لفظ «قائد» را در زبان فارسی به «رهبر» ترجمه می کنند. پس قائد نه فقط پیش رونده است ;بلکه کسانی را که پشت سر هستند راهبری می کند و به پیش می برد. ائمّه علیهم السلام هم متقدّم و پیش

رو بودنـد و هم به پیش می بردند و باعث تقدّم بودند و به آن دعوت می کردند و کسانی که پیش رو شدند و به جایی رسیدند، به برکت ائمّه علیهم السلام بوده است.

پیشوایان اُمّت ها

پیشوایان اُمّت ها

واژه «اُمم» جمع «الاُمّهٔ» است. اگر مقصود از اُمّت، انواع خلایق باشد، پس ائمه علیهم السلام پیشوایان جن، انس و ملک هستند. اگر مقصود امّت های انبیا باشد، ائمّه علیهم السلام تنها رهبران اُمّت اسلام نیستند ;بلکه رهبران همه امّت های این جهان در مقابل جهان آخرت هستند و همه ترقّی های اُمت ها در هر زمان به پیروی از ائمّه علیهم السلام بوده است.

جایی که پیامبران گذشته به برکت ائمّه ترقّی کنند و پیش بروند و پیرو و تابع آنان باشند، البتّه اُمّت های آنان نیز این گونه خواهند بود. قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَاِبْراهیمَ ;)۱

و به راستی از شیعیان او ابراهیم است.۲

بلکه آنان در جهان آخرت نیز رهبران اُمت ها خواهند بود. هر که قرار است اهل نجات باشد و به بهشت برود، بایستی در رکاب و به رهبری ائمّه علیهم السلام وارد بهشت بشود و تا آنان امضا نکنند کسی وارد بهشت نمی شود.

در روایات آمده که در روز رستاخیز پس از انجام برنامه هایی، پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله «لواء الحمد» را به دست مبارک امیر مؤمنان علی علیه السلام می سپارند و همه بهشتیان مخصوصاً پیامبران پیشین تحت این پرچم وارد بهشت می شوند.۳

بنابراین، آنان در این عالَم که عالَم تکلیف است، پیشوایان و رهبران اُمّت ها به سوی معنویّات، کمالات و تقرّب به خدا و رسیدن به باری تعالی هستند ;و در جهان آخرت نیز که تکلیف نیست ;بلکه نتیجه و ثمرات اعمال است، ائمّه علیهم السلام رهبران اُمّت ها هستند.

در آن جهان، نتایج اعمال انسان ها در این دنیا ظاهر خواهد شد. در قبولی این اعمال پیروی از اهل بیت علیهم السلام ملاک بوده و در آن عالم هم به امضای آنان خواهد بود.

این بیان با ادلّه کتاب، سنّت و عقل سازگار و تمام است ;ولی ممکن است کسی نتواند حقیقت یاد شده را کاملاً درک کند و معتقد شود اگر بی غرض باشد و در این مورد سکوت کند ان شاء اللّه معذور است ;چرا که عقلش نرسیده و درک نکرده. ولی اگر انکار کند و یا آن را غلوّ بداند، بعید است که عذرش پذیرفته شود.

۱. سوره صافات (۳۷): آیه ۸۳ .

۲. ر.ک: تفسیر التبیان: ۸ / ۵۰۷.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۵۳، بحار الانوار: ۷ / ۲۳۱.

اعتراف غاصبان ستم گر

اعتراف غاصبان ستم گر

بنابر روایات اسلامی، حتّی کسانی که حکومت اهل بیت علیهم السلام را غصب کردند و آن بزرگواران را از نظر تصدّی اُمور منزوی نمودند و نگذاشتند بسط یدی و نفوذ کلمه عمومی داشته باشند، به این شأن ائمّه علیهم السلام اقرار و اعتراف داشتند.

واقعیت این است که اگر کسی می خواهد به جایی برسد، به حقیقتی دست یابد، معرفت و شناختش بیشتر شود، به خدا نزدیک

گردد، ناگزیر و بایستی در برابر آن بزرگواران زانوی ادب بر زمین نهد.

در روایات اهل سنّت آمده است: روزی در قضیه ای به عمر مراجعه شد او از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواست تا در آن مرافعه قضاوت نمایند.

حضرت امیر در قضیّه حکم فرمودند.

وقتی یکی از آن ها اعتراض کرد، عمر بلند شد و یقه او را گرفت و گفت:

هذا مولای ومولی کلّ مؤمن ومن لم یکن مولاه فلیس بمؤمن.۱

این اقرار فردی است که با امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوج دشمنی است.

نظیر این موارد در تاریخ اسلام بسیار است. هارون الرشید و متوکّل عبّاسی در رأس کسانی هستند که به اهل بیت علیهم السلام ستم کردند ;ولی رفتار متوکّل در برابر ائمّه، به خصوص امام هادی سلام اللّه علیه و احترام او و ارجاع مسائل و قضایا به آن حضرت، بسیار جالب توجّه است.

بنابراین، اگر کسی بخواهد به جایی برسد و معرفتی، کمالی و علمی به دست آورد ;باید در خدمت اهل بیت علیهم السلام باشد و در پی آنان گام بردارد ;چرا که ائمّه را برای راهنمایی منصوب نموده و آنان از مردم دستگیری می کرده اند، روی این اصل هر جا لیاقتی و اهلیتی بوده، به ائمّه مراجعه شده و مورد عنایتشان قرار گرفته و به مقامات بالا می برده اند. در جهان آخرت نیز نتیجه این اعمال را ائمّه علیهم السلام امضا خواهند کرد و به برکت آنان برای کسانی که اهلش هستند، ورود به بهشت و درجات آن حاصل خواهد شد.

۱. ر.ک: الصواعق المحرقه: ۱۰۷، الریاض النضره: ۲ / ۲۲۴، ذخائر العقبی: ۶۷.

امامت معنوی

امامت معنوی

کتابی به نام تحفه اثنا عشریه در ردّ شیعه و تشیّع نوشته شده است. از آن جا که نویسنده این کتاب نتوانسته در مقابل ادلّه امامت اهل بیت علیهم السلام دلیل کافی بیاورد، در برخی موارد ناگزیر به دلالت آن دلایل اقرار می کند. از طرفی هم چون نمی خواهد از اعتقاد خود درباره شیخین و غیر شیخین دست بردارد، آن گاه مقتضای جمع را چنین قرار می دهد که امامت بر دو گونه است:

۱. امامت معنوی;

۲. امامت دنیوی.

و چون تردیدی نیست که اهل بیت دارای مقام امامت معنوی بوده اند پس امامت دنیوی از آنِ شیخین و غیر شیخین بوده است!

البتّه پاسخ این سخن را با چند وجه داده ایم،۱ ولی این سخن کاشف از این است که رهبری ائمّه علیهم السلام را در امور معنوی حتّی دشمنان سرسختشان نیز نتوانسته و نمی توانند انکار کنند.

۱. ر.ک: نفحات الأزهار: ۹ / ۳۱۱.

صاحبان نعمت ها

صاحبان نعمت ها

وَأَوْلِیاءَ النِّعَمِ;

و (سلام بر شما) ای صاحبان نعمت ها.

ائمّه علیهم السـلام صاحبـان نعمت ها هسـتند. واژه «اولیاء» جمع «ولی» و واژه «نِعَم» جمع «نعمت» است. چنان که می دانیم نعمت دو گونه است:

۱ . نعمت مادّی;

۲ . نعمت معنوی.

و در تعبیر دیگری دو قسم است:

۱ . نعمت ظاهری;

۲ . نعمت باطنی.

قرآن مجید می فرماید:

(وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَباطِنَةً;)۱

نعمت های آشکار و نهان خود را فراوان بر شما ارزانی داشته است.

الف و لاـم واژه «النعم» برای جنس و اسـتغراق است. پس همه نعمت هـای مادی و معنوی، ظاهری و باطنی و کوچک و بزرگ همه خلایق را فرا می گیرد که البته وجود، در رأس آن ها هست و سایر نعمت ها بر آن متفرّعند.

و ائمّه علیهم السلام اولیای نعمت ها هستند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد: النعمة الحالة الحسنة.۲

کلمه جامعی که حاکی از نیکویی حال انسان باشد «نعمت» است ;گویند: فلانی در نعمت است، و از هر یک از عناصر سعادت بشر مانند خورشید، هوا، آب، اعضای بدن، وسایل زندگی، ثروت، قدرت و هم نشین خوب... تعبیر به «نعمت» می شود که قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها;)۳

و اگر نعمت های خداوند را بشمارید هرگز نمی توانید آن ها را احصا کنید.

راغب اصفهانی در ادامه می گوید:

والنعماء بإزاء الضرّاء، قال: (وَلَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ;...)۴

واژه «نعمـاء» در برابر «ضـرّاء» است ;آن گونه که خداونـد متعـال می فرمایـد: «و اگر پس از ناراحتی و زیانی که به او رسـیده اسـت نعمت هایی به او بچشانیم...».

۱. سوره لقمان (۳۱): آیه ۲۰.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۴۹۹.

۳. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۴.

۴. سوره هود (۱۱): آیه ۱۰.

معنای ولیّ نعمت بودن

معنای ولیّ نعمت بودن

هر امامی ولیّ نعمت است. ولیّ نعمت یعنی چه؟ ولیّ بودن یعنی ولایت داشتن. اما چه ولایتی؟

می گوییم: ولیّ زن، همسرش و ولیّ صغیر پدر اوست. این ولایت یعنی اولویّت. ما در مورد اولویّت اهل بیت علیهم السلام از کتاب و سنت دلیل داریم. در بحث حـدیث غـدیر درباره ولایت به طور مفصّل با دلیل هایی از دیـدگاه قرآن و روایات از منابع تفسیری،

روایی، لغوی، ادبی عامه سخن گفته ایم.۱

البته همه نعمت ها از خداوند متعال است که می فرماید:

(وَما بِکُمْ مِنْ نِعْمَهْ فَمِنَ اللّهِ ;)۲

آن چه از نعمت ها دارید، همه از جانب خداوند است.

خود وجود رسول و امام، رسالت و امامت... نعمت الهی است. قرآن کریم می فرماید:

(لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَی الْمُؤْمِنینَ إِذْ بَعَثَ فیهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ ;)۳

به راستی خداوند بر مؤمنان انعام داد آن گاه که در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیخت.

ولی به مقتضای ادلّه، همه نعمت ها توسّط نبی و امام است و همه از جهت حدوث و بقا سر سفره ولایت نشسته اند ;از این رو در روایات فراوان آمده که اگر امام در عالَم نباشد:

لساخت الأرض بأهلها;۴

زمین ساکنان خود را فرو می برد.

بنابراین، اشیایی که در اختیار بشر قرار دارد تا «حسن حال» داشته باشد، وقتی «نعمت» هستند که انسان به «ولایت» معتقد باشد وگرنه این اشیاء برای غیر اهل ولایت «نقمت» هستند که خداوند متعال می فرماید:

(فَانتَقَمْنَا مِنهُمْ فَانظرْ کَیْف کانَ عاقِبَهُْ الْمُکَذِّبینَ ;)۵

از این رو آنان را مجازات کردیم پس ببین پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود.

گفتنی است که «المکذّبین» در این آیه همان «المکذّبین» در آیه ای است که در ضمن روایتی در آینده خواهد آمد.۶

پس، از کلمه «اولیاء النعم» ولایت تکوینیّه ائمه علیهم السلام به دست آمد، و عجیب است که بزرگان اهل سنّت این معنا را از عمر به سند صحیح در خطاب به سیّدالشهداء روایت نموده اند، آن ها نوشته اند که حضرت به عمر فرمودند: از منبر پدرم پایین بیا و برو بالای منبر پدرت! گفت: پدرم منبر نداشته، تا این که در آخر گفت و گو عمر گفته:

إنما أنبت فی رؤوسنا ماتری اللّه ثم أنتم.

آن گاه دست خود را روی سر گذاشت، یعنی: مویی که در سر ما روییده از خدا و شما است.۷

۱. ر.ک نفحات الأزهار: جلدهای ۶، ۷، ۸ و ۹.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۵۳.

۳. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۶۴.

۴. بحار الانوار: ۵۷ / ۲۱۳، حدیث ۲۳.

۵. سوره زخرف (۴۳): آیه ۲۵.

۶. ر.ک: صفحه ۲۸۴ از همین کتاب.

۷. ر.ک: تهذیب الکمال: ۶ / ۴۰۴، سیر أعلام النبلاء: ۳ / ۲۸۵، تاریخ دمشق: ۱۴ / ۱۷۵ و در بعضی منابع لفظ «اللّه» وجود ندارد.

عنصرهای نیکان

عنصرهای نیکان

وَعَناصِرَ الأبْرارِ;

و (سلام بر شما) ای عنصرهای نیکان.

ائمّه علیهم السلام عنصرهای نیکان هستند. واژه «عناصر» جمع عنصر است. می گویند: عنصر فلانی، عنصر باارزش و پاکی است; یعنی اصل پاک و پاکیزه دارد، صحیح النسب است و نسب او آلودگی ندارد.

واژه «ابرار» نیز جمع برّ است. بَرّ به فتح «باء» به معنای آدم خوب است و بِرّ به کسر «باء» یعنی خوبی. «زید آدم خوبی است ;»یعنی دارای صفات خوب است. خوبی های این آدم از کجاست؟ از کجا گرفته شده؟ سرچشمه آن ائمّه علیهم السلام است که عناصر ابرار هستند.

در کتاب های لغت واژه «عنصر» را به «اصل» معنا کرده اند و گفته اند: «اصل الشیء عنصره، عنصر الشيء أصله».۱

در این زمینه معنایی به ذهن می رسد که برای آن از لغت شاهد باید آورد. به نظر می رسد، «عنصر» به معنای زبده، خلاصه و مایه نیز باشد. بنابراین معنا و با مسامحه در تعبیر، ائمّه علیهم السلام خلاصه، چکیده و عصاره ابرار هستند.

ولی دقیق تر از این ها، به ذهن می رسد ـ و البته باید درباره آن بیشتر تحقیق کرد ـ که بگوییم: هم چنان که در اثر پیشرفت علم مقدار کثیری از شکر یا نمک را در یک قرص می گنجانند و به آن به اصطلاح عربی «مُرَکَّز» گویند. اگر «عناصر الأبرار» را این گونه هم معنا کنیم، صحیح است.

امّا اگر از آن خصوصیات بگذریم و عنصر را به معنای اصل بگیریم ;یعنی ائمّه علیهم السلام اصول ابرار از حیث خوب بودنشان هستند. پس همه خوبی های نیکان از ائمّه است، همان گونه که روایات هم بیان گر همین معنا هستند، از جمله این که فرموده اند:

نحن أصل کلّ خیر ومن فروعنا کلّ بر;۲

ما اصل هر چیزی هستیم و هر نیکی و نیکویی ناشی از ماست.

اجمالاً ـ ائمّه علیهم السلام اصل و ریشه همه خوبی ها هستند ;یعنی اگر در ایشان ژرف بنگریم، به راستی خواهیم یافت که همه خوبی ها از اهل بیت آغاز می شود و به ایشان منتهی می شود.

۱. ر.ک: لسان العرب: ۴ / ۶۱۱، تاج العروس: ۷ / ۲۷۱.

۲. روضهٔ الکافی: ۲۴۲، باب ائمه علیهم السلام اصل تمام خیرها هستند، حدیث ۳۳۶.

پیروان واقعی

پیروان واقعی

و چون کلمه «برّ» به معنای خوبی، پاکی، پاکیزگی، درست کاری است، پس شیعیان اهل بیت علیهم السلام مصداق تامّ ابرار هستند. البتّه افرادی که به معنای صحیح شیعه هستند. آنان از هر جهت پاک و پاکیزه هستند. اعتقادات، اعمال، گفتار، اخلاق و همه ابعاد وجود و زندگی آنان مصداق تام ابرار است.

شیعیان در تمام ابعاد زندگی خویش به ائمّه رجوع می کنند و ایشان به معنای صحیح تربیتی تربیت یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند و از نظر اصل وجود نیز چنین است. در روایتی آمده است:

شیعتنا منّا خلقوا من فاضل طینتنا;۱

شیعیان ما از ما هستند ;آنان از فزونی طینت ما آفریده شده اند.

بنابراین روایت، وقتی لفظ «مِن» به معنای تبعیض باشد ;یعنی شیعیان ما بعض ما و جزو ما هستند، به عبارت دیگر شیعیان از همان مادّه ای آفریده شده اند که اهل بیت علیهم السلام را آفریده اند. در نتیجه شیعیان از آن عنصری خواهند بود که ائمّه به وجود آمده اند. از این رو به طور قطع شیعیان واقعی عین پاکی و پاکیزگی خواهند بود و این واضح است.

در روایت دیگری آمده است که ابوحمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إنّ اللّه خلقنا من أعلی علیین، وخلق قلوب شیعتنا ممّا خلقنا منه، وخلق أبدانهم من دون ذلک، وقلوبهم تحنّ إلینا لأنّها خلقت ممّا خلقنا، ثمّ تلا هذه الآیهٔ: (کَلّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفی عِلِّیِّینَ * وَما أَدْراکَ ما عِلِّیُّونَ * کِتابٌ مَرْقُومٌ * یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ).۲

وخلق عدوّنا من سجّین، وخلق قلوب شیعتهم ممّا خلقهم، وأبدانهم من دون ذلک، فقلوبهم تهوی إلیهم، لأنها خلقت ممّا خلقوا منه، ثمّ تلا هذه الآیهٔ: (کَلّا إِنَّ کِتابَ الفُجّارِ لَفی سِجِّین * وَما أَدْراکَ ما سِجِّینٌ * کِتابٌ مَرْقُومٌ)۳;۴

همانا خدا ما را از اعلی علیین آفرید و دل های شیعیان ما را از آن چه ما را خلق کرد آفرید و پیکرهایشان را از درجه پایینش آفرید ;از این رو دل های شیعیان به ما متوجه است ;زیرا از آن چه ما آفریده شده ایم آفریده شده اند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «نامه اعمال نیکان در علیّین است. تو چه می دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده که مقربان شاهد آنند» و دشمن ما را از سجین آفرید و دل های پیروانشان را از آن چه آن ها را آفریده آفرید و پیکرهایشان را از پایین تر آن آفرید ;از این رو دل های پیروانشان به آن ها متوجه است ;زیرا این ها از آن چه آن ها آفریده شده اند خلق شده اند ;سپس این آیه را تلاوت فرمود: «نامه اعمال بدکاران در سجّین است. تو چه می دانی سجّین چیست؟ کتابی است نوشته شده».

و این خبر را حافظ ابن عساکر دمشقی به سند خود از امام سجّاد از سیدالشهداء علیهما السلام آورده است.۵

۱. بحار الانوار: ۵۳ / ۳۰۳، روضهٔ الواعظین: ۲۶۹.

۲. سوره مطففین (۸۳): آیه ۱۸ ـ ۲۱.

۳. همان: آیه ۷ ـ ۹.

۴. الکافی: ۱ / ۳۹۰، بحار الانوار: ۲۵ / ۱۰، حدیث ۱۴.

۵. ر.ک: تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۱ / ۲۵۵.

اساس و ستون های خوبان

اساس و ستون های خوبان

وَدَعائِمَ الأَخْیارِ;

و (سلام بر شما) ای اساس و ستون های برگزیدگان.

واژه «دعائم» جمع «دعامه» ـ به کسر دال ـ به معنای ستون است که نگاه دار ساختمان است و بنای ساختمان روی آن پایه ساخته می شود. این همانند عمود خیمه است و به لحاظی می توان «دعامه» را به عمود خیمه نسبت داد. بنابراین، ائمّه علیهم السلام ستون برای اخیار هستند.

اینک «اخیار» به چه معنا است؟ واژه «اخیار» جمع «خیّر» است. اخیار یعنی کسانی که به خیر متّصف هستند. پس «خیر» به چه معناست؟ هر کاری که از نظر معنوی مقرّب إلی اللّه باشد، خیر است.

بنابراین، همه امور اعتقادی، عملی، اخلاقی و گفتارها و کردارها که نقطه مقابل شرّ باشد، خیر است و از نظر شارع مقدّس و در شریعت، مقرّب إلی اللّه است و انسان با انجام آن عمل خیر محبوبیّت عند اللّه می یابد.

هم چنین به جهت هر سخن یا فعلی که انسان را در جامعه عقلا و در سیره آنان مدح کنند، آن سخن یا فعل خیر خواهد بود.

پس دامنه مفهوم خیر گستردگی وسعه بسیاری دارد که همه وجودات را در همه ابعاد، اشکال و انواعش در بر می گیرد و در مقابل شرّ است.

ائمه، ستون معرفت و عبادت

ائمه، ستون معرفت و عبادت

به نظر ما در رأس مصادیق «خیر» و اتمّ آن ها دو چیز است:

۱ . معرفت ;

۲ . عبادت.

وقتی خداونـد متعـال می فرمایـد: (وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُـدُونِ ;)۱و شـکی نیست که عبـادت بـدون معرفت نمی شـود و یا ارزش نـدارد، و از طرفی ائمه می فرمایند: «لولانا ما عرف اللّه»۲ و «لولانا ما عبداللّه۳ اگر ما نبودیم خداوند شـناخته نمی شد، اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد» ـ شما دقت کنید ـ نتیجه چه می شود؟

۱ . این که معرفت خـدا، عبـادت و اطـاعت و بنـدگی او آن است که ائمّه علیهم السـلام بر آن بودنـد و هر معرفتی که از خـانه آنان خارج نشـده باشـد معرفت نیست و هر عبادت و عملی که از آنان نقل نشـده باشد اثر و ارزشـی ندارد. پس تمام کسانی که در عالَم معرفت به جایی رسیدند و در وادی اطاعت و عبادت قدمی برداشتند، از برکات خاندان رسالت بوده، و هر که مورد تأیید آنان واقع شود قبولی او به امضا می رسد.

۲ . این که اگر ائمه علیهم السلام و تعلیمات آنان نبود اساساً خلقتی وجود نداشت ;نه انس و نه جن. پس آنان علّت خلقت هستند و سرّ خلقت در وجود آنان نهفته است.

بنـابراین اگر کسـی به خیر ـ بـا تمـام ابعـادش یـا بعض آن ها ـ متّصف شود ;ائمّه علیهم السـلام عمود و سـتون وجودی او ـ از حیث اتّصاف آن فرد به خیریّت ـ هستند و آن حیثیت از اهل بیت مستفاد است. پس اگر این خیر در بعدی از وجودش لحاظ شود و در هر مورد و مصـداقی از مصـادیقش مورد بحث قرار گیرد، مرجع و حَکَم، اهل بیت خواهنـد بود و میزان برای خیر و شـرّ هسـتند که باید معیّن کنند کدام خیر است و کدام شرّ.

پس ائمّه خیر کسانی هستند که به خیر متّصف هستند ;یعنی اصل خوانِ وجود خیر و خیریّت به وجود ائمّه علیهم السلام قائم است.

اگر در زنـدگی در موردی شـک کنیم که خیر است یـا شـرّ، برای تعیین آن از حیث حـدوث و بقا بایستی به آن بزرگواران مراجعه کرد ;چرا که خیریّت اخیار و اتّصاف آن ها به این وصف، به وجود اهل بیت علیهم السلام متقوّم است.

به راستی این چه مقـامی است؟ آیـا این مقـام برای غیر اهـل بیت نیز حاصل می شود و می توان برای غیر آنان چنین مقامی را تصوّر کرد؟

ما با ویژگی خیر نه تنها در زیارت جامعه، ائمّه علیهم السلام را خطاب می کنیم ;بلکه قرآن و احادیث نبوی هم این موضوع را تأیید می کنند. سیره و واقع خارجی اهل بیت علیهم السلام نیز این موضوع را اثبات می نماید.

از این رو، همه کسـانی که می خواهنـد اهـل خیر، متّصف به خیر و معروف به خیر باشـند، بایستی خود را به اهل بیت علیهم السـلام مستند کنند و راه ارتباطی گرچه باریک به سوی آنان پیدا نمایند.

خیر در هر مذهب، مکتب و اُمّتی که از اهل بیت علیهم السـلام منقطع و بریده باشد وجود ندارد. این سخن در واقع خارجی و عملی نیز همین گونه است. البته سـخن در این بـاره بسیار است ;ولی بنـای مـا در این اثر بر اختصـار است که محتوا بیشتر و عبـارات کمتر باشد از این رو گاهی به اشاره بسنده می شود.

آری، اهـل بیت علیهم السـلام سـتون هـای اخیـار هسـتند. به راسـتی هر که به خیرات متّصـف شود، بـایستی به آن بزرگواران منتهی گردد. در طول تاریخ هر جایی خیری بوده، به آنان منتهی بوده و هر جایی از آن بزرگواران منقطع باشد، خیری ندارد.

واقعیّت این است که خیر به معنای واسـعه اش در نزد آنان است و تمام شـرّها، ظلمت ها، گناه ها و خلاف ها نزد کسانی است که با اهل بیت علیهم السلام ارتباط ندارند. با کمی اندیشه به این واقعیّت می توان پی برد.

این گفته هرگز غلوّ نیست، خداوند متعال طوری ائمّه اطهار علیهم السلام را تربیت کرده که آن ها جز رضای خدا را نمی خواهند و مردم را جز به سوی خدا دعوت نمی کنند ;وقتی این طور باشند، قهراً خیر در آنان است و وقتی دیگران چنین نباشند، خیری در آن ها وجود ندارد. امام صادق علیه السلام در خطاب به یکی از اصحابشان می فرمایند:

إنّ اللّه عز وجلّ أدّب نبیّه علی محبّته فقال: (وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم). ثمّ فوّض إلیه فقال عز وجلّ: (وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)وقال عز وجلّ: (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ).

ثمّ قال: وإنّ نبیّ اللّه فوّض إلی علی وائتمنه، فسلّمتم وجحد الناس. فواللّه لنحبّکم أن تقولوا إذا قلنا وأنْ تصمتوا إذا صمتنا. ونحن فیما بینکم وبین اللّه عز وجل. ما جعل اللّه لأحد خیراً فی خلاف أمرنا;۴

به راستی که خداوند متعال پیامبر خود را بر مهر و محبّت خویش تربیت کرد و فرمود: «همانا تو دارای خلق و خوی عظیم هستی;» آن گاه تربیت را به آن حضرت واگذار کرد و فرمود: «آن چه را که پیامبر آورده است بگیرید و از آن چه نهی کرده خودداری کنید» و فرمود: «آن کس که از رسول خدا پیروی کند همانا از خدای تعالی پیروی کرده است».

سپس فرمود: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله کار را به علی علیه السلام سپرد و او را امین شمرد، در این میان شما شیعیان پذیرفتید و تسلیم شدید ;ولی آن مردم (اهل سنّت) انکار کردند.

به خدا سوگند، ما شما را دوست داریم که هر گاه گفتیم بگویید و هر گاه سکوت کردیم، سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدا هستیم و خدای تعالی برای کسی در مخالفت کردن با امر ما خیری قرار نداده است.

در این روایت نیز مطالب بسیاری وجود دارد که فعلاً محلّ شاهد این است که فرمودند: «ما جعل اللّه لأحد خیراً فی خلاف أمرنا; خدای تعالی برای مخالف امر ما خیری قرار نداده است». به راستی مگر در مخالفان اهل بیت علیهم السلام خیری وجود دارد؟! مگر از غیر راه آنان به خیری می شود رسید؟ حتی اهل سنّت روایت کرده اند که رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله فرموده:

لو أنّ عبداً عبداللّه بین الرکن والمقام ألف عام ثم ألف عام ولم یقل بمحبّتنا أهل البیت لأکبّه اللّه علی منخره فی النار.۵

۱. سوره ذاریات (۵۱): آیه ۵۶.

۲. بحار الانوار: ۲۶ / ۱۰۷، حدیث ۱۰.

۳. التوحید، شیخ صدوق: ۱۵۲، باب ۱۲، حدیث ۹.

۴. الکافی: ۱ / ۲۶۵، حدیث ۱.

۵. ر.ک: تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۶۶، شرف النبی: ۲۶۱، کفایهٔ الطالب: ۳۱۷، شواهد التنزیل: ۱ / ۵۵۳.

معنای سیاست و سیاست گذار

معنای سیاست و سیاست گذار

وَساسَةَ الْعِبادِ;

و (سلام بر شما) ای سیاست گذاران بندگان.

ائمّه علیهم السلام سرپرستان بندگان هستند. واژه «ساسهٔ» جمع «سائس» است. در لسان العرب آمده است:

السوس: الریاسهٔ، یقال: ساسوهم سوساً، وإذا رأسوه قیل: سوسوه وأساسوه. وساس الأمر سیاسةً: قام به، ورجل ساساً من قوم ساسهٔ وسوّاس، أنشد ثعلب:

سادهٔ قادهٔ لکلّ جمیع *** ساسهٔ للرجال یوم القتال

وسوّسه القوم: جعلوه یسوسهم... وفی الحدیث: «کان بنو إسرائیل یسوسهم أنبیاؤهم» أی تتولّی أمورهم;۱

واژه «سوس» به معنای ریاست است. اگر کسی را برای ریاست نصب کنند می گویند: «سوّسوه».

و معنای شعری که ابوالعباس ثعلب روایت کرده، اگر جنگی روی دهد نقشه جنگ و چگونگی آن به عهده آنان است که رهبری مردم را بر عهده دارند و به پیروزی می رسند و در معنای دیگر، اگر اداره امور، سیاست خانه ای، شهری و کشوری به کسی واگذار شود، مالک آن خانه، شهر و کشور می شود... و در حدیث آمده است:

کان بنو إسرائیل یسوسهم أنبیاؤهم؛

انبیاء بنی اسرائیل رهبری مردم را بر عهده داشتند.

این حدیث خیلی به کار می آید که در بنی اسرائیل این گونه بوده که ریاست مردم از نظر دنیایی هم به دست پیامبران الهی بوده است ؛یعنی آنان متولّی امور مردم بوده اند. به واقع، سیاست در لغت یعنی: القیام علی الشیء بما یصلحه.

در کتاب های اخلاقی کهن، اخلاقیون قدیم می نوشتند: سیاسة المنزل وسیاسة المدن.

در کتاب های اخلاقی بیان شده که بزرگ خانواده از نظر اخلاقی در داخل خانه بایستی با افراد خانواده چگونه رفتار کند، گفته اند: به گونه ای باید رفتار نماید که عمل او آنان را راهنمایی کند و با روش عملی آن ها را به صلاحشان هدایت کند و برساند.

به سخن دیگر اگر فردی سیاستِ محلّه یا شهری را به عهده گرفت، باید به گونه ای برنامه ریزی کند و امور آن منطقه را اداره نماید که آنان را در صلاح مادی و معنوی قرار دهد و به سعادت و نیک بختی برسند که آنان را «بما یصلحهم» برساند.

بنابراین، شأن ائمّه علیهم السلام رساندنِ بندگان به این مرحله است که آنان را به صلاحشان برسانند و این به عهده آنان گذاشته شده است.

به عبارت دیگر از شئون ائمّه علیهم السلام متولّی بودن امور بندگان به صلاح حال آنان در همه ابعاد مادّی و معنوی است.

۱. لسان العرب: ۶ / ۱۰۸.

معنای عباد

معنای عباد

واژه «عباد» جمع «عبد» است. کلمه «عبد» نیز دو گونه جمع بسته می شود. گاهی عبد مفرد عباد است و گاهی مفرد عبید است. بنابراین، سه نوع عبد داریم:

۱. اگر عبد مفرد عباد باشد، عبد عبودیّتی است؛

۲. اگر عبد مفرد عبید باشد، این عبدِ بردگی است که در فقه در کتاب «الإماء والعبید» مورد بحث قرار دارد.

البتّه عند الاطلاق چنین است ؛ولی کلیّت ندارد ؛چون همین عبد مفرد عبید نیز در قرآن مجید به معنای عبد مفرد عباد آمده است. آن جا که می فرماید:

(وَأَنْکِحُوا الْأَیامی مِنْکُمْ وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَإِمائِکُمْ ؛)۱

و مردان و زنان بی همسر خود را و هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را همسر دهید.

واژه «عباد» در این جا به معنای عبید آمده است؛

۳. عبدِ طاعتی است ؛یعنی نه عبدِ عبادتی است که مخصوص خداوند متعال است و نه عبد بردگی است که خرید و فروش می کنند ؛بلکه عبدِ طاعتی است. شاهد، روایتی از امام رضا علیه السلام است. در آیه مبارکه ای از قرآن مجید آمده است:

(أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهیمَ الْکِتابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکًا عَظیمًا ؛)۲

یا این که مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می برند، در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب

و حکمت دادیم و به آنان زمام داری بزرگ ارزانی داشتیم.

امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه می فرمایند:

الناس عبید لنا فی الطاعهٔ;۳

مردم در طاعت، بندگان ما هستند.

این همان نوع سوم عبد است که به معنای عبدِ طاعتی است ;یعنی مردمی که در ظاهر آزاد هستند و هرگز ائمه را عبادت نمی کنند، «عبد» آنان هستند. این عبودیّت به معنای طاعت و فرمان برداری و تأثیرپذیری است. این آیه از ادلّه محکم ولایت تکوینی و تشریعی ائمّه علیهم السلام به خصوص ولایت تکوینی است. دو نکته جالب توجّه نیز در این بحث مطرح است.

یکم. در کتاب بصائر الدرجات روایات بسیاری نقل شده که خود حضرات معصومان علیهم السلام در تفسیر آیه مزبور فرموده اند:

نحن المحسودون;۴

ما همان مورد حسد قرار گرفتگانیم.

نکته دوم. ملک عظیم است. اگر امام علیه السلام مَلِک باشد، پس من، رعیّت او هستم. اگر او مالک باشد، پس من، عبد مملوک او هستم.

آن گاه حضرت در ذیل آیه می فرماید:

(وَآتَیْناهُمْ مُلْکًا عَظیمًا) قال: الطاعهٔ المفروضهٔ;۵

ملک عظیم همان طاعت مفروض است.

از روایاتی که در ذیل آیه آمده اند، به آسانی ولایت تکوینی ائمّه علیهم السلام به اثبات رسد و ولایت تشریعی به طریق اولی.

این «ملک عظیم» همان است که در آیات از آن به «ولایت» تعبیر شده، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

(إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَٔ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَٔ وَهُمْ راکِعُونَ;)۶

ولیّ و سرپرست شما فقط خدا، رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند ;همان هایی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.

و همان است که از ائمه به «اولی الامر» تعبیر شده، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

(أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی ٱلأَمْرِ مِنْکُمْ;)۷

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر خدا و صاحبان امر اطاعت کنید.

در این آیه منظور از «اطاعت» همان «الطاعهٔ المفروضهٔ» است.

روشن شد که رابطه دیگری بین ما و ائمّه علیهم السلام وجود دارد که همان رابطه اطاعت است.

دفع توهّم: در جامعه شیعیان مرسوم است که اسامی افرادی را عبدالحسین، عبدالزهراء و... می گذارند. این عبد، چه نوع عبدی است؟ وهّابی ها توهّمی دارند که شیعیان با این نام گذاری ائمّه خودشان را عبادت می کنند. بنده با یکی از دوستان به نام عبدالحسین عازم سفر حج بودم که در فرودگاه شهر جدّه افسر مأمور گذرنامه روی مسلک خود اعتراض کرد. صاحب گذرنامه شخص فاضل و ایرانی بود ;ولی نمی توانست پاسخ دهد من در کنارش بودم.

من در پاسخ او گفتم: اگر تو اهل فضلی باید بدانی که این عبد، مفرد عبید به معنای بردگان است نه مفرد عباد. آن گاه آیه (وَأَنْکِحُوا الاْیامی مِنْکُمْ وَالصّالِحینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَإِمائِکُمْ)۸ را خواندم.

البته همان گونه که بیان شد، واقع قضیّه بیش از این است. عبدِ طاعتی با عبد رقیّت و بردگی جمع شدنی است و معنای عبدالحسین یعنی عبد طاعتی است که در برابر امام حسین علیه السلام رقیّت و بندگی هم دارد. البته ما ائمّه علیهم السلام را عبادت نمی کنیم;

ولی نوکرشان هستیم و سعی می کنیم که مطیعشان باشیم.

بنابراین انسان، عبد است ;امّا عبدِ رقیّت و بندگی که طرف مقابل مالک اوست و او را خریده است و گاهی عبدِ عبودیّتی است که او را عبادت می کند و این اختصاص به خداوند متعال دارد.

در مقدّمه این نوشتار گذشت که بحث ما بین غلو و تقصیر است ;نه از این بگذریم و نه از آن کم بگذاریم. این حدّ را خود ائمّه علیهم السلام تعیین کرده اند و ما هم آن را از روایات به دست آورده بیان کردیم.

اگر بگوییم: ما ائمّه علیهم السلام را عبادت می کنیم ;این غلو است ـ نعوذ باللّه ـ ولی ما عبدِ ائمّه هستیم. آری، رقّ و مملوکشان هستیم. آنان به اذن خداوند متعال مالک ما هستند و این همان معنای «الطاعة المفروضة» است.

از این رو وقتی می خواهیم به حضور آنان شرف یاب شویم، از آنان اذن دخول می خواهیم و می گوییم:

عبدك وابن عبدك وابن أَمَتك المقرّ بالرقّ والتارك للخلاف عليكم ;۹

بنده تو و فرزند بنده تو و فرزند کنیز تو که به بندگی اقرار دارد و خلاف راه شما را ترک گفته است.

قسم دیگر از عبد که بیان کردیم این است که ما عبدِ طاعتی ائمّه علیهم السلام هستیم. می گویند: فلانی عبد فلانی است. هر چه بگوید از فرمانش اطاعت می کند، نه او را خریده تا عبد رقیّتی و بردگی او باشد و نه او را عبادت می کند که بنده عبادت گر او باشد ;بلکه صد در صد از فرمان او اطاعت می کند.

بنابراین معنای «مفروض الطاعة» بودنِ ائمّه علیهم السلام همین است و این اطاعت بر ما واجب است. ولایت تکوینی نیز از همین معنا سرچشمه می گیرد که ائمّه مالک هستند و ما بنده و رقّ آنان هستیم و ولایت تشریعی به طریق اولی اثبات پذیر است. این مطلب به شرح و توضیح بیشتری نیاز دارد که چگونه ما برای ائمّه ولایت تکوینی و تشریعی را معتقدیم، و در جای خود شرح داده خواهد شد. ان شاء اللّه.

چنان که گذشت ما در برابر ائمّه علیهم السلام عبد به معنای عبادت گر نیستیم ;چرا که خود آن بزرگواران می فرمایند:

إنّا عبيد مربوبون ;...۱۰

ما بندگان پرورش یافته ایم... .

و می فرمایند:

لا تجعلونا أرباباً ;...۱۱

ما را پروردگار قرار ندهید... .

آری، ما مطیع ائمّه علیهم السلام هستیم و آن ها بر ما تکویناً و تشریعاً ولایت دارند و بالاتر از این ـ که خدا باشند ـ کفر است و غلو.

کوتاه سخن این که ائمّه علیهم السلام سیاست گذاران بندگان هستند ;یعنی آنان سرپرستان مردم هستند و برای صلاح افراد و جامعه و سعادتمندی آنان از نظر مادی و معنوی منصوب گردیده اند.

اگر معنای سیاست این گونه باشد، پس سیاست گذاری و تولّی امور همه بندگان به دست ائمّه علیهم السلام واگذار شده است.

از طرفی، واژه «العباد» عموم و اطلاق دارد ;یعنی هم آفریدگان بشری و هم فرشتگان را فرا می گیرد ;فرشتگانی که (عِبادٌ مُكْرَمُونَ) و بندگان خداوند متعال هستند. امورشان نیز به ائمّه علیهم السلام واگذار شده است.

مگر این که گفته شود واژه «عباد» از ملائکه انصراف دارد. البتّه در این مورد باید بیشتر اندیشید که می توان چنین سخنی گفت یا نه و یا گفته شود اصل انعقاد اطلاق کلمه «العباد» به طوری که شامل غیر انسان شود معلوم نیست؟

در این صورت، بایستی ولایت تکوینی را درباره فرشتگان از ادلّه دیگر اثبات کرد ;ولی پیش تر بیان شد که فرشتگان در پیش از این عالم و در این عالم با ائمّه مرتبط بوده اند، حتّی در عالم آینده نیز ارتباط خواهند داشت. در این زمینه روایاتی را از منابع عامه

نیز داریم که:

فسبّحنا وسبّحت شیعتنا فسبّحت الملائکهُ لتسبیحنا وقدّسنا فقدّست شیعتنا فقدّست الملائکهٔ لتقدیسنا;۱۲

ما خدا را تسبیح نمودیم و شیعیان ما خداوند را تسبیح نمودند، پس فرشتگان به تسبیح ما او را تسبیح نمودند و ما خدا را مقدّس شمردیم، شیعیان ما، خدا را تقدیس کردند و فرشتگان نیز خدا را همانند ما تقدیس نمودند.

بنابراین، صلاح فرشتگان و سیاست امور آنان نیز به دست ائمّه علیهم السلام خواهد بود که از این طریق به عبادت خدا مشغول هستند.

۱. سوره نور (۲۴): آیه ۳۲.

۲. سوره نساء (۴): آیه ۵۴.

۳. الکافی: ۱ / ۱۸۷، حدیث ۱۰.

۴. همان: ۱ / ۲۰۶، حدیث ۲ و از کتب عامّه ر.ک: جواهر العقدین: ۲ / ۹۶، مناقب علی بن المغازلی: ۲۶۷، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۸۴.

۵. همان: ۱ / ۱۸۶، حدیث ۴.

۶. سوره مائده (۵): آیه ۵۵.

۷. سوره نساء (۴): آیه ۵۹.

۸. سوره نور (۲۴): آیه ۳۲.

۹. بحار الانوار: ۹۸ / ۱۹۹.

۱۰. بحار الانوار: ۲۵ / ۲۷۰، باب ۱۵، به نقل از الخصال: ۲ / ۶۱۴.

۱۱. مستدرک سفینهٔ البحار: ۷ / ۵۲.

۱۲. بحار الانوار: ۲۶ / ۳۴۴، حدیث ۱۶.

تجلّی سیاست ائمه در زمان امام عصر

تجلّی سیاست ائمه در زمان امام عصر

البته دشمنان نگذاشتند سرپرستی ائمه علیهم السلام در عمل به ظهور برسد و تحقّق پیدا کند و مدیریّت آنان بر عالم معلوم شود.

آنان ائمه ما را خانه نشین کردند و نااهلان عهده دار امور امّت شدند.

امّا این معنا در زمان حکومت حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه به اثبات خواهد رسید. در این باره روایات شیعی و سنّی تصریح دارند.

این حدیث از رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله به تواتر رسیده که می فرمایند:

یملأ اللّه به الأرض عدلاً وقسطاً بعد ما ملئت جوراً وظلماً;۱

خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد لبریز می کند پس از آن که از ظلم و جور لبریز شده باشد.

آن گاه که در واژه «عدل» و «قسط» در لغت عرب دقت شود، معلوم خواهد شد آن حضرت چه سیره ای خواهند داشت.

حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله در این حدیث فرمودند: «الأرض ;»یعنی آن چه امام زمان علیه السلام انجام می دهد، به بشر اختصاص ندارد ;بلکه کلّ وجود را عدل و قسط خواهد گرفت.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام زمین را از ظلم و جور پر کرده اند، کار به جایی رسیده که (ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ)۲ و وقتی حضرت مهدی علیه السلام تشریف بیاورند ـ ان شاء اللّه ـ بساط فساد برچیده خواهد شد و از ظلم و جور خبری نخواهد ماند. در روایات به گوشه ای از سیاست های آن حضرت اشاره شده است.۳

۱. الکافی: ۱ / ۳۳۸، حدیث ۷، کمال الدین: ۱ / ۲۵۶.

۲. سوره روم (۳۰): آیه ۴۱.

۳. ر.ک: بحار الانوار: ۵۲ / ۳۰۹، باب سیره وأخلاقه... .

سیاست در علم و تربیت

سیاست در علم و تربیت

امام سجّاد علیه السلام در رسالهٔ الحقوق می فرماید:

وحقّ سائسک بالعلم التعظیم له والتوقیر لمجلسه، وحسن الاستماع إلیه والإقبال علیه;۱

حق کسی که سیاست تعلیمی، تربیتی و معرفتی تو به دست اوست این است که او را بزرگ بشماری، به جلسه او احترام کنی، به سخنان او خوب گوش فرا دهی و به او رو آوری.

حضرتش در مقام بیان حق معلّم و وظیفه متعلّم در برابر او نفرمود: حقّ کسی که تو را تعلیم کرده ;بلکه فرمود: حق کسی که سیاست تعلیمی، تربیتی و معرفتی تو به دست اوست. امام علیه السلام در عبارت دیگری می فرماید:

وامّا حق سائسک بالمَلک فأن تطیعه ولا تعصیه;۲

حقّ کسی که مَلِک توست و سیاست امور تو به دست اوست، این است که از او اطاعت کنی و از فرمان او سرپیچی ننمایی.

این اطاعت، اطاعت مطلقه است، مگر این که معصوم نباشد و امر و نهیی خلاف شرع باشد. البتّه در آن جا مُقیِّد داریم وگرنه این اطلاق محکمی است که بنده باید در جمیع اُمور از مولایش و از کسی که سیاست او را به جهت اصلاح به دست گرفته ـ کسی خود از اهل صلاح است ـ اطاعت کند.

بنابراین، ائمّه معصومین علیهم السلام متولّی امور و اختیاردار بندگان هستند تا آنان را به صلاح، کمال و سعادت برسانند و این عبادیّت به جمیع اقسامش ـ مگر آن عبادتی که اختصاص به باری تعالی دارد ـ در جمیع امور به دست ائمّه علیهم السلام است و همین ولایت تکوینی است.

۱. همان: ۷۱ / ۱۳.

۲. همان: ۷۱ / ۵ .

پایه های استوار شهرها

پایه های استوار شهرها

وَأرْکانَ الْبِلادِ;

و (سلام بر شما) ای پایه های استوار آبادی ها.

ائمّه علیهم السلام تکیه گاه و پایه های استوار آبادی ها هستند. واژه «ارکان» جمع «رکن» است. در القاموس المحیط آمده است:

الرکن بالضمّ: الجانب الأقوی... والأمر العظیم وما یقوی به من ملک وجند وغیره;۱

وقتی بقاء و دوام چیزی به چیزی بستگی داشته باشد، به آن می گویند: «رکن». برای مثال، پایه های ساختمان، ارکان آن ساختمان اند و نیروهای حاکم، ارکان آن حاکم و حکومتش هستند ;اگر سرپیچی کنند حکومت متزلزل می شود، هم چنان که اگر پایه و ستون های ساختمان ضعیف باشند آن ساختمان ماندنی نخواهد بود. قرآن مجید می فرماید:

(قالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوی إِلی رُکْن شَدید;)۲

(حضرت لوط) گفت: ای کاش! در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود.

انسان در زندگی یا خود باید در کارها و پیش آمدها نیرو و توانی ذاتی داشته باشد، یا از قدرت دیگری استفاده کند و مقتدری را تکیه گاه و پشتوانه خود قرار دهد.

به نظر می رسد واژه «بلاد» جمع «بلد» به معنای منطقه آباد است، اگر بگوییم که در زبان عرب به منطقه ای که آباد نباشد، «بلد» نمی گویند، نظیر آن چه در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

(بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ؛)۳

شهری پاک و پاکیزه و پروردگاری بخشنده و آمرزنده.

از این رو، ائمّه علیهم السلام تکیه گاه و پناه گاه معتمد بلاد هستند، و ایشان وسیله بقاء و آبادانی زمین هستند. در این جا نکته لطیف قرآنی را که با موضوع تناسب دارد یادآور می شویم که هر گاه مکانی یا اهل مکانی مدح شده اند، در قرآن کلمه «مدینه» آمده و هر گاه مذمت شده اند، تعبیر به «قریه» آمده است گرچه شهر بزرگی بوده باشد. پس آبادانی، خوبی و عظمت هر جایی بستگی به اهل آن جا و کردارشان دارد.

ولی در مجمع البحرین آمده است: يطلق البلدة والبلاد على كلّ موضع من الأرض، عامراً كان أو خلاءً.۴ بنابراین «بلاد» کنایه از همه عالم هستی خواهد بود.

اکنون این پرسش ها مطرح اند: آیا منظور از ارکان بودن ائمّه علیهم السلام نسبت به بلاد، خود بلاد است یا اهل آن؟

آیا در این جا مضاف حذف شده و در واقع ائمّه پناه گاه اهل بلاد و ساکنان آن ها هستند یا نه، پناه گاه و تکیه گاه خود بلاد هستند؟

آیا پناه گاه بودن، تکیه گاه بودن رکن بودن در اصل وجود است یا در ادامه وجود؟ اعم از این که منظور خود بلاد باشد یا اهل آن؟

اگر منظور اصلِ وجود باشد چه از نظر حدوثی و چه از نظر بقایی، آیا وجود مادی است یا اعم از وجود مادی و معنوی است؟

به نظر می رسد، با توجّه به ظاهر لفظ و اصالت عدم تقدیر در کلام، منظور خود بلاد هستند. بنابراین ائمّه علیهم السلام نسبت به خود بلاد رکن هستند و این منافات ندارد که نسبت به اهالی نیز رکن باشند. به فرض این که فعلاً کسی در آن بلد زندگی نمی کند، منظور وجود مادی می شود. در نتیجه اصلِ قیام عالَم و جهان هستی و ادامه آن به وجود امام علیه السلام بستگی دارد.

به سخن دیگر، وجود بلاد متقوّم به وجود ائمّه و آنان برای حدوث بلاد، بقاء و ادامه وجود آن ها رکن هستند؛ از این رو روشن می شود که ائمّه علیهم السلام «اوتاد الأرض» هستند.

ائمّه علیهم السلام در برخی از روایات به «وتد» و «اوتاد الجبال» تشبیه شده اند. نقش کوه ها در روی زمین ـ به تعبیر ما ـ نقش میخ یا طنابی برای دوام چیزی است، خداوند متعال می فرماید:

(أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهادًا * وَالْجِبالَ أَوْتادًا؛)۵

آیا ما زمین را مهد و کوه ها را میخ زمین قرار ندادیم.

در روایتی آمده است: اگر این کوه ها نباشند، امواج دریاها همه خشکی ها را فرا می گیرد و در زمین جای خشکی نمی ماند.

در روایتی می خوانیم:

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله؛۶

اگر امام علیه السلام ساعتی از زمین برداشته شود، زمین ساکنان خود را فرو می گیرد آن سان که دریا ساکنان خود را فرو می گیرد. در این صورت خود زمین نابود می شود و در نتیجه این بلاد و ساکنان نیز نابود می گردند. از این رو، وجود امام علیه السلام به کوه

ها تشبیه شده است.

نقش بیشتر کوه ها را بایـد از اهل فن و کارشـناسان پرسـید که اگر نباشـند، زمین و قسـمت های خشـکی کره زمین بر اثر جزر و مد دریاها نابود خواهد شد. حکم امام علیه السـلام نیز این گونه است که وجود حضـرتش حافظ و نگهبان زمین و بلاد است ؛از این رو زمین و بلاد برای وجود و ادامه وجود به امام نیاز دارد.

عجیب است که عـدّه ای از بزرگـان علمای اهل سنّت و شارحان حـدیث نبوی بر اساس احادیثی از پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله تصریح می کنند و می گویند:

إنّ اللّه خلق الأرض من أجل النبی صلی اللّه علیه وآله فجعل دوامها بدوام أهل بیته وعترته ؛۷

زمین برای پیامبر خدا صـلی اللّه علیه وآله آفریده شده است و دوام و پایداری آن به دوام و پایداری خاندان و عترت پیامبر قرار داده شده است.

آنان می گویند: ادامه وجود این زمین به وجود اهل بیت پیامبر صلی اللّه علیه وآله است.

ما می گوییم: حـدوث این زمین نیز به اهل بیت علیهم السلام است ؛هماننـد پیامبر خـدا صـلی اللّه علیه وآله بی آن که از این ناحیه فرقی داشته باشند.

به عبـارت دیگر، ائمّه علیهم السـلام علّت غـایی خلقت و آفرینش عالم و جهان هستی هسـتند و با وجود این، همان بزرگواران علّت مبقیه جهان هستی نیز هستند و اساساً این عالم برای ایشان به وجود آمده و برای ایشان ادامه می یابد.

از این رو بحث می شود که ما فقط دوازده امام داریم، دوران یازده امام گذشـته و حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف روزی از روزها ظهور خواهد کرد و روزی از روزها از این عالَم خواهد رفت. پس جهان هستی بعد از آن حضرت چه خواهد شد؟

در این زمینه، روایاتی نقل شده و علما نیز گفت و گو کرده اند.

بنـابراین به گونه ای، ارتبـاطی بین این عـالَم و امـام علیه السـلام وجود دارد که گفتیم اگر به ظاهر واژه مزبور بسـنده کنیم، خود این عـالَم، زمین و بلاـد به گونه ای با امام علیه السـلام ارتباط دارد و زمین که از نظر حـدوثی به وجود امام علیه السـلام مرتبط است، از نظر بقا و ماندگاری نیز به وجود امام متقوّم است.

در صورتی که اگر از ظـاهر کلمه دست برداریم و بگوییم: منظور از ارکـان بلاـد، اهـل و ساکنان آن هاست ؛یعنی امام علیه السـلام تکیه گـاه آن هـا هسـتند و وجودشـان به ائمّه مسـتند است ؛بـاز هم صـحیح است و در این صـورت، این پرسـش مطرح است که آیا منظور اصل وجود است، یا استمرار آن؟ و آیا منظور وجود مادّی است یا معنوی؟

در پاسـخ می گوییم: منظور مطلق وجود است ؛چه اصـل وجود که حـدوث باشـد و چه اسـتمرار آن که بقا باشـد ؛چه وجود مادی اهـالی زمین باشـد و چه وجود معنوی آن هـا، همه این ها به وجود ائمّه علیهم السـلام قائم است و همان بزرگواران ارکان اهالی این زمین هستند.

به تعبیر دیگر، اصـل وجود به برکت اهـل بیت علیهم السـلام است ؛یعنی آنـان واسـطه فیض وجود هسـتند و به برکت آنان خـداوند متعـال به اهـالی این عـالَم وجود عطا کرده است. اسـتمرار وجود نیز به واسـطه آن بزرگواران است ؛چرا که هر موجود زنـده ای هر لحظه به فیض نیاز دارد.

برای مثـال، لاـمپی که هم اکنون روشن است رابطه ای بـا کارخـانه تولیـد برق دارد و این ارتباط ضـروری است و بایـد ادامه داشـته باشد ؛در صورتی که لحظه ای این ارتباط قطع شود، لامپ روشنایی نخواهد داشت.

روی این اصل ساکنان این جهان در اصلِ وجود خود به فیض الهی نیاز دارند که به توسّط معصوم علیه السلام به آنان می رسد و در استمرار نیز باید در همه لحظه ها این فیض باشد ؛از این رو در دعا می خوانیم:

اللهمّ لا تکلنی إلی نفسی طرفهٔ عین أبداً;۸

خدایا! مرا به اندازه یک چشم به هم زدن هرگز به خودم وامگذار.

چرا که اگر انسان یک لحظه و کمتر از آن و به مقدار حرکت پلک چشم به خود واگذار شود و ارتباطش قطع شود، نابود می شود.

در روایتی آمده است که فردی از امام صادق علیه السلام نزد خلیفه عبّاسی لعنهٔ اللّه علیه سعایت کرده و علیه آن حضرت گزارش داد. خلیفه آن حضرت را فرا خواند.

امام صادق علیه السلام فرمود: چنین چیزی نبوده و دروغ است.

قرار شد آن فرد در حضور خلیفه سوگند یاد کند.

حضرت فرمود: آن گونه که من می گویم سوگند یاد کن و بگو:

برئت من حول اللّه وقوّته ولجأت إلی حولی وقوّتی;

من از حول و قوّه خدا دور و جدا شدم و به حول و قوّه خودم پناه بردم و اعتماد دارم که جعفر بن محمّد چنین و چنان کرد. اگر آن چه به او نسبت می دهم نباشد من دروغ گو هستم.

تا این را گفت، همان لحظه حول و قوه الهی قطع شد و به حول و قوّه خودش موکول شد و همان جا مُرد و جنازه او را بیرون بردند.

منصور خلیفه عبّاسی از امام صادق علیه السلام عذرخواهی کرد و معلوم شد که حق با آن حضرت بوده است.۹

پس روشن شد که ما هر لحظه به فیض الهی نیازمندیم و ائمّه علیهم السلام بین ما و خداوند متعال واسطه فیض هستند.

۱. قاموس المحیط: ۴ / ۲۲۹.

۲. سوره هود (۱۱): آیه ۸۰.

۳. سوره سبأ (۳۴): آیه ۱۵.

۴. مجمع البحرین: ۱ / ۲۳۸.

۵. سوره نبأ (۷۸): آیه ۶ و ۷.

۶. الکافی: ۱ / ۱۷۹، باب أنّ الأرض لا تخلو من حجّهٔ.

۷. ینابیع المودّهٔ: ۱ / ۷۲، حدیث ۲.

۸. مصباح المتهجد: ۲۱۰.

۹. الکافی: ۶ / ۴۴۶، حدیث ۳.

امان زمینیان

امان زمینیان

از طریق عامه نقل شده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بیتی أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بیتی ذهب أهل الأرض;

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان و خاندان من موجب ایمنی زمینیان هستند. هر گاه اهل بیت و خاندان من از زمین رخت ببندند، زمین نابود خواهد شد.

این روایت را بزرگان از پیشوایان اهل سنّت همانند احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری نقل کرده اند و در ذیل آن مطالبی بیان کرده اند.۱

به راستی این چه ارتباطی بین وجود اهل بیت علیهم السلام و وجود اهل زمین است که با رفتن آنان اهل زمین نابود می شوند.

جالب این که «اهل الأرض» عام است و شامل مسلمانان و غیر مسلمانان می شود. آیا حیوانات و غیر بشر از جنّیان را نیز در بر می گیرد؟ در این باره در ادامه این بحث سخن خواهیم گفت.

در حدیث دیگری آمده است که حضرتش فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بیتی أمان لأُمّتی؛۲

ستارگان موجب ایمنی ساکنان آسمان و اهل بیت من موجب ایمنی اُمّت من هستند.

در حدیث دیگر این گونه آمده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء، فإذا طمست النجوم أتی أهل السماء ما یوعدون، وأنا أمان لأصحابی فإذا قبضت أتی أصحابی ما یوعدون وأهل بیتی أمان لأُمّتی فإذا ذهب أهل بیتی أتی أمّتی ما یوعدون؛۳

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان هستند. هر گاه ستارگان نابود شوند، آن چه به آنان وعده داده شده، فرا خواهد رسید و من موجب ایمنی اصحابم هستم، مادامی که در بین آنان هستم. آن گاه که از بین آنان رحلت کنم، وعده ای که به آنان داده شده فرا خواهد رسید و اهل بیت من موجب ایمنی اُمّتم هستند ;هر گاه از بین آنان بروند وعده ای که به آنان داده شد فرا خواهد رسید.

از این رو اصل زنده بودن ساکنان کره زمین از نظر معنوی و مادی و از جهت حدوثی و بقایی به برکت اهل بیت علیهم السلام است.

۱. ر.ک المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۹، نظم درر السمطین: ۲۳۴، الجامع الصغیر: ۲ / ۶۸۰، کنز العمّال: ۱۲ / ۹۶.

۲. الامالی، شیخ طوسی: ۲۵۹، حدیث ۴۷۰، الجامع الصغیر: ۲ / ۶۸۰، حدیث ۹۳۱۳.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۴۵۷.

آثار معنوی وجود اهل بیت

آثار معنوی وجود اهل بیت

بدیهی است که وجود اهل بیت علیهم السلام آثار بسیاری در اهل این عالَم دارد. مهم ترین آثار معنوی وجود ائمّه در اهل این عالَم سه مورد است:

۱ . هدایت گری: ائمّه هادی و هدایت گر مردم هستند.

۲ . تزکیه اخلاق: همه معارف از اهل بیت علیهم السلام است. هر چه در این زمینه بخواهیم باید به سراغ آن بزرگواران برویم. به طور قطع هر که به جای دیگر برود ;جایی که از اهل بیت بریده و منقطع باشد، به ضلالت و گم راهی رفته است.

۳ . علم و دانش: ائمّه علیهم السلام معلّم و آموزگار خلایق هستند.

بنابر آن چه بیان شد، ائمّه علیهم السلام هدایت گر، تزکیه کننده و معلّم خلایق هستند و این ها آثار معنوی وجود آن بزرگواران برای اهل بلاد است، و ارکان بلاد همان هدایت گران، تزکیه کنندگان و معلّمان بلاد هستند.

آثار دیگر

آثار دیگر

البتّه وجود ائمّه علیهم السلام آثار دیگری نیز دارد. برای نمونه یکی از آثار وجودی آنان برداشتن عذاب از مردم است ;یعنی عذاب های آن چنانی که بر اُمّت های پیشین نازل می شد، به برکت وجود ائمّه علیهم السلام اکنون بر این اُمّت نازل نمی شود. آیه مبارکه قرآن می فرماید:

(وَما كانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فيهِمْ وَما كانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ;)۱

(ای پیامبر!) تا تو در میان آنان هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

در ذیل این آیه ـ گرچه خطاب (وَأَنْتَ فيهِمْ) به پیامبر اکرم است ـ آمده که امیر مؤمنان علی و ائمّه اطهار علیهم السلام نیز در این خطاب داخل هستند و به برکت وجود آنان این اُمّت از عذاب های کذایی اُمّت های پیشین مصون و محفوظ هستند.

از برکات دیگر وجود ائمّه علیهم السلام و امامت آنان بر این اُمّت مصونیّت و حفظ آنان از اختلاف است. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه معروف خود می فرماید:

وإمامتنا أماناً للفرقة;۲

امامت ما موجب ایمنی از تفرقه و پراکندگی است.

البتّه در این باره نیز احادیثی وارد شده است. در حدیثی آمده که پیامبر خدا فرمود:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتى أمان لأُمّتى من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس;۳

ستارگان امان برای ساکنان زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت و خانـدان من موجب ایمنی امّتم از اختلافند. پس هر گاه تیره ای از عرب با آنان از در مخالفت وارد شوند، گرفتار اختلاف شده و از حزب ابلیس خواهند شد.

این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده است. بنابراین آثار و برکات وجود ائمّه علیهم السلام برای اهالی این عالَم هم از نظر مادّی و هم از نظر معنوی است.

۱. سوره انفال (۸): آیه ۳۳.

۲. دلائل الامامه: ۱۱۳، الاحتجاج: ۱ / ۱۳۴، بحار الانوار: ۲۹ / ۲۲۳۰.

۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۴۹.

توصیه هایی برای رسیدن به مرحله کمال

جدّ ما مرجع عالی قدر، آیت اللّه سید محمّد هادی میلانی رحمه اللّه در نامه ای توصیه هایی را برای رسیدن به مرحله کمال به این جانب نگاشته بودند که انسان چگونه باشد تا بتواند در معارف، عقاید، فقه، اصول و مباحث اسلامی پیشرفت کند. ایشان در آن نامه نوشته اند: آثار وجودی ائمّه بر موجودات دیگر

با توجّه به معنای لغوی «أهل الأرض»، این پرسش مطرح است که آیا آن چه درباره ایشان گفتیم در سایر موجودات ساکن کره زمین از حیوانات و جنّیان نیز صادق و آثار مذکور شامل است؟ آری! وجود و بقای حیوانات و جنّیان چون انسان ها به وجود امام علیه السلام متقوّم است.

البتّه درباره حیوانات روایاتی نقل شده که با ائمّه علیهم السلام ارتباط داشته اند و مشکلات خود را به خدمت امام زمانشان می رسانده اند و مطرح می کرده اند. ائمّه نیز به زبان آنان آشنا بوده اند. در این زمینه داستان معروفی است که امام رضا علیه السلام ضامن آن آهو شد و این واقعیّتی است که نظیرهای بسیاری دارد که ائمّه علیهم السلام پناه گاه حیوانات نیز بوده اند. بنابراین لطف بی پایانشان شامل حیوانات نیز می شود.

بنابراین اطلاق، جنّیان نیز از مصادیق «أهل الأرض» هستند. گروهی از آنان مؤمن هستند و اینان با اهل بیت علیهم السلام ارتباط دارند و گروه دیگری غیر مؤمن اند که حیات و وجودشان به برکت وجود اهل بیت است.

در این زمینه قضیّه جالبی در زمان مرجعیّت جدّ ما در شهر مشهد رخ داده. پیرمردی بود که جن احضار می کرد. من او را دیده بودم. وقتی خانه فردی توسّط جنّیان سنگ باران شد، صاحب خانه به آن پیرمرد مراجعه کرد و عرض حال نمود.

پیرمرد با آنان مطرح کرد و سبب را جویا شد، پاسخ دادند که اهالی این خانه یکی از افراد ما را زده اند و پایش را شکسته اند و ما

انتقام خواهیم گرفت.

صاحب خانه اقرار کرد که گربه ای را زده اند و پایش آسیب دیده و گفت: ما حاضریم هر چه بخواهند دیه بدهیم.

آنان پاسخ داده بودند: ما مقلّد آقای میلانی هستیم، به او مراجعه کنند و هر چه دیه گفتند بپردازند و ما از این ها دست برمی داریم.

آری، در صورتی که منظور اهل بلاد اعم از بشر، حیوان، جن باشد، پس وجود و بقا همه آنان مرتبط و متقوّم به وجود ائمّه علیهم السلام خواهد بود. چرا که «ارکان البلاد» هستند.

از جمله شواهد بر عمومیّت، روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه (إِنّا عَرَضْنَا ٱلْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَٱلْأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا ٱلْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُومًا جَهُولًا)۱ وارد شده، که فرموده اند:

هی ولایهٔ أمیرالمؤمنین علیه السلام؛۲

منظور از امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

ابن شهرآشوب خبری را از محمّد بن حنفیّه روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

عرض اللّه أمانتی علی السماوات السّبع بالثواب والعقاب، فقلن: ربّنا لا تحملنا بالثواب والعقاب، لکننا نحملها بلا ثواب ولا عقاب، وإنّ اللّه عرض أمانتی وولایتی علی الطیور فأوّل من آمن بها البزاهٔ البیض والقنابر وأوّل من جحدها البوم والعنقا فلعنهما اللّه تعالی من بین الطیور، فأمّا البوم فلا تقدر أن تظهر بالنهار لبغض الطیر لها وأمّا العنقا فغابت فی البحار لا تری. وإنّ اللّه عرض أمانتی علی الأرضین فکلّ بقعهٔ آمنت بولایتی جعلها طیبهٔ زکیهٔ وجعل نباتها وثمرها حلواً عذباً وجعل ماءها زلالاً، وکلّ بقعهٔ جحدت إمامتی وأنکرت ولایتی جعلها سبخاً وجعل نباتها مرّاً علقماً وجعل ثمرها العوسج والحنظل وجعل ماءها ملحاً أجاجاً.

ثمّ قال: (وَحَمَلَهَا الانسانُ ؛)یعنی أمتک یا محمّد! ولایهٔ أمیر المؤمنین وإمامته بما فیها من الثواب والعقاب (إِنَّهُ كانَ ظَلُومًا)لنفسه (جَهُولًا)لأمر ربّه ;من لم یؤدها بحقّها فهو ظلوم غشوم؛۳

خداوند امانت مرا به آسمان های هفت گانه در قبال ثواب و عقاب قرار داد. آسمان های هفت گانه گفتند: پروردگارا! در مقابل ثواب و عقاب امانتت را بر ما قرار مده ;آن را بدون ثواب و عقاب حمل خواهیم کرد و خواهیم پذیرفت.

همانا خدای تعالی امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه کرد و نخستین پرنده هایی که ایمان آوردند و تصدیق کردند بازهای سفید و گونه های پرستو بودند و نخستین پرنده هایی که آن را انکار کردند جغد و عنقا بودند. از این رو خدا بر آن دو پرنده لعن فرستاد و آن دو را از رحمت خود دور کرد. اما جغد در روز نمایان نمی شود ;چرا که پرندگان او را دشمن می دارند و عنقا نیز در دریاها مخفی شد و دیده نمی شود.

خدای تعالی امانت مرا بر زمین ها نیز عرض نمود، در پی آن هر زمینی که به ولایت من ایمان آورد و تصدیق کرد خداوند آن را مکانی پاک و پاکیزه قرار داد و گیاهان و میوه های آن قطعه زمین را شیرین و گوارا قرار داد و آبش را زلال ;و هر زمینی که امامت و ولایت مرا انکار کرد، آن را شوره زار قرار داد و گیاهانش را بسیار تلخ و میوه هایش را خاردار و تلخ قرار داد و آب هایش را نیز شور و تلخ قرار داد.

سپس فرمود: «و این امانت را انسان پذیرفت ;»یعنی امت تو ای محمّد! ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت آن حضرت را با دو اصل پاداش و عقاب پذیرفت در حالی که انسان بر خویشتن ستمکار و بر فرمان پروردگارش نادان است ;آن کس که این امانت را به حقیقت ادا نکند، بسیار ستمکار و مستبد خواهد بود.

۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۷۲.

۲. الکافی: ۱ / ۴۱۳، حدیث ۲، المناقب، خوارزمی: ۱۳۴.

۳. مناقب ابن شهرآشوب: ۲ / ۱۴۱ و ۱۴۲.

درهای ایمان

درهای ایمان

وَأبْوابَ الإیمانِ;

و (سلام بر شما) ای درهای ایمان.

ائمه علیهم السلام درهای ایمان هستند.

در این جمله «ایمان» به منزله مکانی و ائمه علیهم السلام به منزله «درهای» آن مکان قرار داده شده، و پرواضح است که برای ورود به آن جا و در شمار اهل آن مکان بودن ضروری است که از در وارد شویم.

در این جا نکاتی چند قابل تذکّر است:

۱ . برای چنین مکانی بایستی در ورودی نصب شود;

۲ . این در نه تنها جزو آن مکان است ;بلکه یکی از اجزای مهم آن به شمار می آید;

۳ . از نظر شرعی و عرفی ورود به آن مکان از غیر در میسّر نیست و در نزد شارع، عقلا و عرف، منهی عنه و کار بدی است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(وَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها;)۱

از در خانه ها وارد شوید.

اصولاً کسی از دیوار بالا می رود که نتواند از در وارد شود، یا به او اجازه ورود ندهند و این، کار دزدهاست.

۴ . ورود به هر مکانی از در آن منوط به دو چیز است:

یکم . انسان مقتضی ورود داشته باشد ;یعنی کسی که می خواهد وارد جایی شود، بایستی لیاقت ورود در آن مکان را داشته باشد وگرنه هر کسی را به هر جایی راه نمی دهند. پس لیاقت و اهلیّت ورود در آن جا شرط است.

دوم . با وجود مقتضی بایستی مانع نیز مفقود باشد. مانع گاهی در وجود آن شخص است که بایستی خود را از آن منزّه سازد و گاهی در آن مکان است. از این رو گاهی کسی به خانه فردی می رود و او آمادگی پذیرش ندارد.۲ قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا;)۳

اگر گفته شد باز گردید، باز گردید.

۵ . در برخی مکان ها دیوارها خیلی بلند هستند و سور و حصاری که کشیده شده چنان محکم است، که ورود به آن مکان به هیچ وجه ممکن نیست. ناگزیر یا بایستی انسان از در وارد شود، یا اصلاً وارد آن مکان نشود.

۶ . گاهی برای یک مکان هر قدر هم عظیم و باشکوه باشد، به جهت امنیّتی یا دلایل دیگر فقط یک در می گذارند تا ورود و خروج کنترل شود و افراد شناسایی شوند ;چرا که شاید شناسایی لازم از درهای متعدّد ممکن نباشد.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۹.

۲. یکی از فضلای حوزه به خانه یکی از ارحام ما آمده بود، به حسب اتّفاق او آمادگی پذیرش نداشت. از این رو، بعد از سلام به او گفت: (وَإِنْ قیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا). آن آقا خیلی ناراحت شد که رفتم خانه فلانی این آیه را خواند و راه نداد!

۳. سوره نور (۲۴): آیه ۲۸. جایگاه رفیع ایمان

با توجه به آن چه بیان شد، اینک باید روشن شود که این خصوصیات برای چه لحاظ شده است. در تعریف ایمان آمده است:

الإیمان هو الاعتقاد الجازم;۱

ایمان یعنی انسان به چیزی اعتقاد جازم داشته باشد. به تعبیر عرف مردم، ایمان یعنی اعتقاد صد در صد به چیزی داشتن.

مراد از «ایمان» در این جا «اعتقاد جازم» است ;یعنی جمیع اعضا و جوارح ما صد در صد اعتقاد داشته باشند که در نتیجه، اطاعت و پیروی را به دنبال خواهد داشت.

در کتاب کافی بابی به عنوان «باب أنّ الایمان مبثوث لجوارح البدن کلّها» منعقد است. این روایت درسی عملی برای همه ماست.

ابوعمرو زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

أیّها العالم! أخبرنی أیّ الأعمال أفضل عند اللّه؟

قال: ما لا یقبل اللّه شیئاً إلاّ به.

قلت: وما هو؟

قال: الإیمان باللّه الّذی لا إله إلاّ هو، أعلی الأعمال درجهٔ وأشرفها منزلهٔ وأسناها حظاً.

قال: قلت: ألا تخبرنی عن الإیمان، أقول هو وعمل أم قول بلا عمل؟

فقال: الإیمان عمل کلّه والقول بعض ذلک العمل، بفرض من اللّه بیّن فی کتابه، واضح نوره، ثابتهٔ حجّته، یشهد له به الکتاب ویدعوه إلیه.

قال: قلت: صفه لی جعلت فداک حتّی أفهمه.

قال: الإیمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل، فمنه التام المنتهی تمامه ومنه الناقص البین نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه.

قلت: إنّ الإیمان لیتم وینقص ویزید؟

قال: نعم.

قلت: کیف ذلک؟

قال: لأنّ اللّه تبارک وتعالی فرض الإیمان علی جوارح ابن آدم وقسّمه علیها وفرّقه فیها فلیس من جوارحه جارحهٔ إلاّ وقد وکلت من الإیمان بغیر ما وکلت به أختها، فمنها قلبه الّذی به یعقل ویفقه ویفهم وهو أمیر بدنه الّذی لا ترد الجوارح ولا تصدر إلاّ عن رأیه وأمره، ومنها عیناه اللتان یبصر بهما وأذناه اللتان یسمع بهما ویداه اللتان یبطش بهما ورجلاه اللتان یمشی بهما وفرجه الّذی الباه من قبله، ولسانه الّذی ینطق به ورأسه الّذی فیه وجهه، فلیس من هذه جارحهٔ إلاّ وقد وکلت من الإیمان بغیر ما وکلت به أختها بفرض من اللّه تبارک اسمه;۲

ای عالم! به من درباره بهترین اعمالی که در نزد خداوند فضیلت بیشتری دارد خبر ده.

فرمود: آن عملی که خداوند جز به وسیله آن، اعمال ما را نپذیرد.

عرض کردم: آن چیست؟

فرمود: ایمان به خدایی که کسی جز او شایسته پرستش نیست که این ایمان عالی ترین درجه و شریف ترین مقام و بهترین بهره است.

عرض کردم: به من نمی فرمایید که آیا ایمان گفتار و کردار است و یا گفتار بدون کردار؟

فرمود: ایمان تمامش کردار و عمل است و گفتار نیز قسمتی از عمل است که خداوند واجب کرده و در کتابش بیان فرموده است که نورش روشن، حجتش ثابت و قرآن به آن گواهی داده و به سویش دعوت می کند.

عرض کردم: آن را برای من توصیف کن تا بفهمم.

فرمود: ایمان حالت ها، درجه ها، طبقه ها و منازلی دارد که برخی از آن ها تمام و کامل است، برخی به روشنی ناقص است و برخی نیز رجحان دارد و رجحان و برتری اش نیز بسیار است.

عرض کردم: مگر ایمان نیز کامل، ناقص و زیاد می شود؟

فرمود: آری!

عرض کردم: چگونه؟

فرمود: زیرا خدای تعالی ایمان را بر اعضای فرزند آدم واجب ساخته و قسمت نموده و پخش کرده است و هیچ عضوی نیست مگر این که وظیفه اش غیر از وظیفه عضو دیگر است. یکی از آن اعضا قلب است که وسیله تعقل و درک و فهم اوست ;هم چنین فرمانده بدن اوست که اعضای دیگر بدن، بدون نظر و دستور او در کاری وارد و یا خارج نمی شوند.

از دیگر اعضایش دو چشم اوست که با آن ها می بیند و دو گوش اوست که با آن ها می شنود و دو دستی که دراز می کند و دو پایی که راه می رود و عضو تناسلی که شهوتش از آن است و زبانی که با آن سخن می گوید و سری که رخسارش در آن است; پس طبق دستوری که از جانب خدای تعالی رسیده وظیفه ایمانی هر یک از این اعضا غیر از وظیفه ایمانی عضو دیگر است.

از این روایت مطالب بسیاری استفاده می شود.

در ادامه روایت آمده است:

فأمّا ما فرض علی القلب من الإیمان، فالإقرار والمعرفة والعقد والرّضا والتسلیم بأنْ لا إله إلاّ اللّه وحده لا شریک له، إلهاً واحداً لم یتّخذ صاحبةً ولا ولداً، وأنّ محمّداً عبده ورسوله ـ صلوات اللّه علیه ـ والإقرار بما جاء من عند اللّه;...

اما آن چه از ایمان که بر قلب واجب شده است اقرار، معرفت، تصمیم، رضایت و تسلیم به این است که کسی جز خدای یگانه شایستگی پرستش نیست ;یگانه ای که شریکی ندارد. او معبودی است یکتا که همسر و فرزند نگرفته است و این که محمّد بنده و فرستاده اوست ـ درود خدا بر او ـ و اقرار نمودن به آن چه از جانب خدا آمده است... .

و ائمّه ما در بالاترین درجات ایمان هستند. از حضرت امام باقر علیه السلام سؤال شد:

أیّ شیء تعبد؟

قال: اللّه تعالی.

قال: رأیته؟

قال: بل لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولکنْ رأته القلوب بحقائق الإیمان;۳

چه چیزی را می پرستی؟

فرمود: خدای تعالی.

عرض کرد: آیا او را دیده ای؟

فرمود: آری! البته او با چشم ها دیده نمی شود ;بلکه با حقایق ایمانی که در قلب ها وجود دارد دیده می شود.

از این رو فرمودند:

لو کشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً;۴

اگر پرده ها از جلوی چشمان من برگرفته شود، یقین من زیادتر نمی شود.

و از این رو است که فرموده اند: بنا عُرف اللّه، بنا عُبداللّه.۵

و شاید در این باره در شرح عبارت «من أراد اللّه بدأ بکم» مطالب دیگری نیز ذکر کنیم.

ائمّه علیهم السلام ابواب ایمان هستند به نصب خدای تعالی و چون موظّف به ایمان هستیم و از در به آن برسیم پس برای ورود به آن جا و از اهل ایمان بودن باید به ائمه اطهار ایمان داشته باشیم، وگرنه اهل ایمان به خدا و رسول و قیامت نخواهیم بود.

گفتنی است که در این جا بحث مفصّلی میان بزرگان دانشمندان وجود دارد و پرسش هایی مطرح است:

نسبت بین ایمان و اسلام چیست؟

آیا ایمان قابل زیاده و نقیصه است؟

آیا ایمان یک بُعد دارد یا چند بُعدی است؟

این ها مواردی است که مطرح شده و ما به این بحث ها نمی پردازیم ;ولی چنان که گذشت، اسلام و ایمان دو مقوله هستند و ایمان قابل زیاده و نقیصه است. اما درباره یک یا سه بُعد داشتن ایمان، به نظر می رسد که باید در متعلّق یعنی دین تحقیق کرد.

۱. ر.ک حاشیهٔ الکافی (رفیع الدین محمّد بن حیدر نائینی): ۶۲.

۲. الکافی: ۲ / ۳۳ و ۳۴، حدیث ۱.

۳. همان: ۱ / ۹۷، حدیث ۵.

۴. بحار الانوار: ۶۶ / ۲۰۹.

۵. کفایهٔ الاثر: ۳۰۰. معنای حقیقت دین

بیان شد که ائمّه علیهم السلام ابواب ایمان هستند. ایمان به چه؟ ایمان به دین صحیح و اسلام کاملی که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در روز غدیر پس از این که این آیه نازل شد:

(الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَرَضیتُ لَکُمُ الإِسْلامَ دِینًا;)۱

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) برای شما پذیرفتم;

بیان فرمودند.

همه می دانیم که حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله ارکان و احکام دین را بیان فرموده بودند ;اما در غدیر خم ولایت عامّه امیر مؤمنان علی علیه السلام بر عموم مردم اعلام گردید و از همه آن ها بیعت گرفته شد.

پس ایمان به ولایت و امامت ائمّه علیهم السلام جزء ارکان دین است و آنان ابواب ایمان هستند که از طریق ایمان به آنان باید به خدا و رسول رسید، و از آنان احکام و آداب دین را اخذ نمود.

به عبارت واضح تر دین اسلام از چند بخش تشکیل یافته است:

یکم. امور اعتقادی;

دوم. اُمور عملی که شامل واجبات، محرّمات، مستحبّات و چیزهایی که وابسته به اعضا و جوارح انسان است;

سوم. صفات نفسانی و ویژگی های اخلاقی که انسان باید بر روی نفس خود کار کند در تهذیب و تزکیه آن کوشش نماید، تا از صفات رذیله پاک و به صفات حسنه آراسته گردد، که البته به این جهت در شریعت اهمیّت زیادی داده شده.

مجموعه این امور همان دین است. البتّه بی تردید لُبّ و اساس دین، اُمور اعتقادی می باشد و امور عملی و اخلاقی بر آن ها مترتّب است.

بنابراین اگر بگویند که این آقا واقعاً در مکتب ایمان تربیت شده و از شاگردان بزرگان اسلام است، آن گاه درست خواهد بود که مبانی اعتقادی خود را تمام کرده و از نظر عملی، عبدِ مطیع باشد، به واجبات عمل کند و از محرّمات اجتناب نماید و از نظر اخلاقی هم دارای صفات حسنه بوده و سعی کند صفات سیّئه را از خود دور کند.

این امر برهانی است، بدین شکل که انسان کامل کسی است که هم از نظر عقیده و هم از نظر عمل و هم از نظر اخلاق به حد کمال رسیده باشد، زیرا انسان کامل دارای سه بعد است:

۱ . بُعد روحی;

۲ . بُعد بدنی;

۳. بُعد نفسانی.

با توجّه به این سه بُعـد، وقتی انسان کامل است که کمال هر سه بُعـد را دارا باشـد و این جز در مکتب اهل بیت علیهم السـلام میسّـر نمی باشـد که یگـانه مکتب انسـان ساز و کمال انسانیت است، همه ابعاد را بایستی از ائمّه آموخت و باب آن جهات سه گانه ای که انسانِ کامل را تشکیل می دهد آن ها هستند و اگر انسان در هر سه جهت کامل شد، تازه شاگرد این مکتب می شود، وارد این خانه و اهل آن محسوب می گردد.

۱. سوره مائده (۵): آیه ۳.

علی باب الدین

علی باب الدین

در تعبیر دیگری در احادیث فریقین آمده است که رسول خدا می فرماید:

علی بن أبی طالب باب الدین.۱

این حدیث نیز تفسیر ما را در واژه «ایمان» تأیید می کند، دین همان مجموعه ای است که بیان شد. هم چنین مؤیّد حدیث باب حطّه است که در آن آمده است: «من خرج منه کان کافراً» چنان که خواهد آمد.

۱. ینابیع المودهٔ: ۲ / ۲۴۳، حدیث ۶۸۳.

علی درِ آمرزش

بنابرآن چه بیان شد و معنایی که برای ایمان گذشت، ائمّه علیهم السـلام ابواب ایمان هستند. این عنوان با تعابیر گوناگون در قرآن و حدیث آمده است. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ وَسَنَزِیدُ الْمُحْسِنِینَ؛)۱

از در (بیت المقـدس) بـا خضـوع و خشـوع وارد شویـد و بگوییـد: «خداونـدا! گناهـان مـا را بریز» تـا خطاهـای شـما را ببخشـیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.

این قصّه درباره بنی اسـرائیل است که برای توبه و عـذرخواهی از کجا وارد شونـد و با خضوع و خشوع وارد گردند و عذرخواهی و طلب عفو کنند. در تفسیر این آیه مبارکه آمده است:

علی باب حطّهٔ؛۲

علی علیه السلام در توبه و آمرزش است.

بزرگـان اهـل سنّت در این زمینه روایاتی نقل کرده انـد. در جامع الصـغیر و فیض القـدیر فی شـرح جامع الصـغیر در باب «علی باب حطّهٔ» آمده است: ابن عبّاس گوید: پیامبر خدا فرمود:

علی باب حطّهٔ ;من دخل منه کان مؤمناً ومن خرج منه کان کافراً.

مناوی در توضیح این حدیث می گوید:

یعنی أنّه سبحانه وتعالی کما جعل لبنی إسرائیل دخولهم الباب متواضعین خاشعین سبباً للغفران، جعل لهذه الأمّهٔ مودّهٔ علی والاهتداء بهدیه وسلوک سبیله وتولّیه سبباً للغفران ودخول الجنان ونجاتهم من النیران والمراد یخرج منه خرج علیه.۳

پس همان گونه که گفتیم، اگر ایمان با همه ابعاد سه گانه اش باشد، انسان مؤمن کامل خواهد بود.

از این تفسیر معنای «باب الایمان» هم روشن می شود. چنان که پیداست، «باب حطّه» و «باب الإیمان» از نظر مصداقی و نتیجه قضیّه واقع خارجی یکی است.

در تعبیر سومی درباره اهل بیت علیهم السلام آمده که ایشان «باب السلم» هستند. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَافَّةً وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ؛...)۴

ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآیید و از گام های شیطانی پیروی نکنید... .

در ذیل این آیه از شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرمایند:

ألا إنّ العلم الّذی هبط به آدم من السماء إلی الأرض وجمیع ما فضلت به النبیّون إلی خاتم النبیین فی عترة خاتم النبیین، فأین یتاه بکم بل أین تذهبون... إنّ مثلنا فیکم کمثل الکهف لأصحاب الکهف وکباب حطّة وهو باب السلم، فأدخلوا فی السلم کافّة؛۵

بدانید آن علمی را که آدم از آسمان با خود به زمین آورد و همه آن چه را که پیامبران تا خاتم پیامبران به واسطه آن بر دیگران برتری داشتند، یکجا در عترت خاتم پیامبران گرد آمده است. پس به کدامین سو خود را به هلاکت می افکنید و به کجا می روید؟ ... همانا مَثَل ما در میان شما به مانند پناه گاه است برای اصحاب کهف و به مانند باب حطّه همان باب سلم است ؛پس همگی در آن به سلامت درآیید.

این همان معنایی است که اراده شد که هر کس وارد سلم شد، مؤمن و هر که خارج شد، کافر گشت. از این رو، انسان یا باید وارد سلم شود یا در طرف مقابل آن که پیروی از گام های شیطان است، قرار گیرد.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۵۸ .

۲. الجامع الصغیر: ۲ / ۱۷۷.

۳. فیض القدیر: ۴ / ۴۶۹.

۴. سوره بقره (۲): آیه ۲۰۸.

۵. الغیبة، نعمانی: ۴۴، باب فیما جاء فی تفسیر قوله تعالی: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ...). علی باب فقه

در تعبیر دیگری آمده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

أنا مدینة الفقه وعلی بابها؛۱

من شهر فقه هستم و علی دروازه آن است.

واژه فقه در آیه «نفر» وجود دارد که به آن در علم اصول فقه در بحث خبر واحد استدلال می کنند.

(وَما کانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَة مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ؛)۲

و شایسته نیست همه مؤمنان به (میدان جهاد) کوچ کنند، پس چرا از هر گروهی از مؤمنان طایفه ای کوچ نمی کند که در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟ شاید (از مخالفت دستور امت خدا) بترسند و خودداری کنند!

تفقّه در دین یعنی چه؟ تفقّه در دین دارا بودن همان سه جهت است که بیان شد.

به عبارت دیگر:

الفقیه فی الدین کلّ الفقیه ؛من کانت عقائده صحیحة وأعماله وأفعاله صحیحة وصفاته حسنة؛

فقیه کامل در دین کسی است که عقاید، اعمال و کردارهایش صحیح و صفاتش نیکو باشد.

علی علیه السلام باب فقه است و این معنا با تعبیر «علی باب حطّه» و «باب الدین» تفاوتی ندارد ؛چرا که «فقه» در آیه «نفر» مساوی با «دین» است.

۱. مطالب السئول: ۶۱.

۲. سوره توبه (۹): آیه ۱۲۲. علی باب بهشت

بنابر تعبیری دیگر، علی علیه السلام باب بهشت است. در روایتی آمده است: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

أنا مدینهٔ الجنّهٔ وعلی بابها، فمن أراد الجنّهٔ فلیأتها من بابها؛۱

من شهر بهشتم وعلی دروازه آن است. هر که خواهان بهشت است باید از دروازه آن وارد شود.

به راستی آیا دین غیر از بهشت است؟ آیا فقه به معنای صحیح و کامل، غیر از بهشت است؟ آیا ورود از باب حطّه غیر از بهشت است؟ آیا «باب الایمان» و ایمان غیر از بهشت است؟

بدیهی است که هر کدام از این تعبیرها به اعتباری و به ظرافت خاصی صادر می شود. اینک چند تعبیر دیگر نیز در این باره می آوریم.

۱. الامالی، شیخ طوسی: ۳۰۹، حدیث ۶۲۲ و ۵۵۷، حدیث ۱۱۹۳.

علی باب شهر دانش

و این حدیث معروف و مشهوری است که در کتب فریقین نقل شده که پیامبر خدا می فرماید:

أنا مدینهٔ العلم وعلی بابها؛۱

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

پیش تر در حدیث زیبایی از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم که حضرتش فرمود: «علومی که نزد پیامبران پیشین و خاتم النبیین است در نزد عترت پیامبر است».

«أنا مدینهٔ العلم ؛»یعنی علی علیه السلام باب علوم حضرت آدم علیه السلام و دیگر پیامبران و باب علومی است که به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله اختصاص دارد. پس هر که علم می خواهد از در آن باید وارد شود. روشن است که تعبیر به علم با تعبیر سلم، ایمان، دین و فقه یکی است و هیچ فرقی ندارد.

۱. وسائل الشیعه: ۲۷ / ۳۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۶. علی باب حکمت

شیعه و سنّی حدیث زیبای دیگری را روایت کرده اند. در صحیح ترمذی و منابع معتبر اهل سنّت آمده است که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

أنا مدینهٔ الحکمهٔ وعلیٌّ بابها؛۱

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

منظور از حکمت در این جا مترادف با فقه، دین و علم است ـ به همان معنایی که بیان شد ـ و مراد از حکمت فلسفه نیست.

۱. الامالی، شیخ طوسی: ۴۸۳، حدیث ۱۰۵۵، فتح الملک العلی: ۴۲، الکامل: ۵ / ۱۷۷، تاریخ بغداد: ۱۱ / ۲۰۴، تهذیب الکمال: ۲۱ / ۲۷۷. علی باب النبی

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در تعبیر زیبای دیگری می فرماید:

یا علی! أنت بابی الّذی أوتی منه؛۱

ای علی! تو همان باب من هستی که اگر کسی بخواهد به سراغ من بیاید، باید از این باب وارد شود.

این حدیث در منابع معتبر شیعه و سنّی نقل شده است ;یعنی برای تشرّف به خدمت پیامبر خدا یک باب بیشتر نیست. بنابراین، حضرت علی علیه السلام باب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله می شود. از طرفی آیا پیامبر اکرم غیر از فقه، دین، علم، سِلْم و ایمان است؟ چنان که پیداست، تعبیرها گوناگون و الفاظ مختلف هستند اما هر کدام حسن و زیبایی خاصّی دارد و از نظر مصداق متّحد می باشند.

۱. تفسیر فرات کوفی: ۶۴، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۷۶، حدیث ۳۳۲۴۲، الکامل ابن عدی: ۴ / ۲۲۹ و منابع دیگر. علی باب اللّه

فراتر از همه این تعبیرها، در منابع شیعه و سنّی آمده که پیامبر خدا می فرماید:

یا علی! أنت حجّة اللّه وأنت باب اللّه؛۱

ای علی! تو حجّت و باب خدا هستی.

به راستی اگر کسی می خواهد به خدا برسد، فقط از طریق امیر مؤمنان علی علیه السلام می تواند. برای رسیدن به خدا غیر از اهل بیت علیهم السلام راهی نیست. اگر کسانی به راه های دیگر سوق می دهند و تبلیغ می کنند، دروغ می گویند. آنان یا متوجّه دروغ خود هستند یا جاهلند و توجّهی ندارند.

راه، در اهل بیت علیهم السلام منحصر است و رسیدن به خدا، دین خدا، پیامبر خدا، احکام، قواعد و معارف این دین، فقط در مکتب اهل بیت علیهم السلام.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹، حدیث ۱۳.

اهل بیت و امتحان مردم

اهل بیت و امتحان مردم

چنان که بیان شد، همه این عناوین متّحدند و فقط تعابیر مختلف است. در زیارت جامعه آمده که ائمّه علیهم السلام «الباب المبتلی به الناس» هستند. ابتلاء یعنی اختبار و امتحان. آن گاه که خداوند متعال بخواهد در این عالَم مردم را امتحان نماید و اختبار کند، صالح را از غیر صالح، محسن و نیکوکار را از معصیت کار و مؤمن را از غیر مؤمن جدا کند، بایستی ضابطه ای قرار دهد که همه این ها بر اساس آن امتحان شوند، باید طریقی برای امتحان آن ها معیّن نماید و آن طریق و ضابطه ائمّه علیهم السلام هستند که مردم به وسیله آن ها امتحان و اختبار می شوند.

اکنون این پرسش مطرح است که خداوند سبحان چگونه به وسیله اهل بیت علیهم السلام مردم را امتحان می نماید؟

پاسخ روشن است، و آن اطاعت است، این که مردم اهل بیت رسول اللّه را دوست داشته و پیروی کنند، آن چه را که از آنان خواسته اند انجام دهند و آن چه را نهی کرده اند انجام ندهند، همان امتحان الهی است.

به سخن دیگر، اهل بیت علیهم السلام به مردم گفته اند اعتقاداتتان صحیح باشد، به واجبات عمل کنید، از محرّمات اجتناب نمایید، جود و کرم، علم و حلم و صفات حسنه را دارا باشید، از حسد و حقد، سخن چینی و صفات سیئه دوری کنید، این ها مواد آزمون الهی هستند که در قرآن و فرمایشات اهل بیت آمده است.

بنابراین ائمه علیهم السلام میزان و سنجش اعمال خواهند بود، آنان وسیله امتحان مردم هستند ؛هر که از آنان پیروی کند اهل بهشت و هر که از فرمان آنان سرپیچی نماید در دوزخ خواهد بود که بر این معنا حدیث «ثقلین» و نظایر آن دلالت دارد.

از این رو امیر مؤمنان علی و اهل بیت از مردم جز آن که قرآن و پیامبر اکرم خواسته، چیز دیگری نخواسته اند.

بنابراین، می توان گفت سرّ این که حضرت صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام پس از پیامبر خدا اندک زمانی در این عالم ماندند و نخستین فرد از خاندانش بودند که به حضرتش ملحق شدند ـ با این که پاره تن پیامبر بودند و بایستی با پیامبر خدا می رفتند ـ امتحان این اُمّت بود که بایستی مردم آزمایش می شدند سپس ایشان از این جهان می رفتند و چنین هم شد.

امینان خدای رحمان

وَاُمَناءَ الرَّحْمانِ ؛

و (سلام بر شما) ای امینان رازهای خدای رحمان.

ائمّه علیهم السلام امانت داران خدای رحمان هستند. واژه «امناء» جمع «امین» به معنای امانت دار است، کسی که به او اطمینان دارند و چیزی به او می سپارند. در این عبارت، خداونـد متعال به وصف رحمانیّت موصوف شـده و واژه «امناء» به «الرحمان» اضافه شـده است که نکته ای دارد.

معنای امانت

معنای امانت

امـانت از مفـاهیمی است که تقوّم به جهـاتی دارد که بایستی آن جهات تحقّق پیـدا کننـد تا این مفهوم پدیـد آیـد. به عبارت دیگر، امانت از مفاهیم ذات اضافه است. امانت سه طرف دارد:

۱ . امانت گزار، اگر نباشد، امانت پیدا نمی شود.

۲ . امانت پذیر، که امانت را تحویل می گیرد و تا کسی مورد اطمینان و اعتماد نباشد عقلا چیزی نزد او نمی سپارند.

۳ . شـیء امانتی، البته لازم نیست عینی از اعیان باشـد. چنان چه مطلبی به کسـی گفته شود و از او بخواهنـد آن را حفظ کنـد ;یعنی فاش نشود آن مطلب نزد آن کس امانت است، همان گونه که می فرماینـد: «إنّ المجالس بالأمانات».۱ بنابراین شیء امانتی گفتاری یا مالی می تواند باشد. به عبارت دیگر، معنوی یا مادی باشد.

نتیجه این که تا این سه طرف جمع نشود، عنوان امانت تحقق نخواهد پذیرفت.

در جمله «امناء الرحمان» دو طرف ذکر شده است، «أئمه» و «الرحمان». پس طرف سوم چیست؟

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۸۰، التوحید، شیخ صدوق: ۲۵۳.

امانت خدا نزد اهل بیت

به راستی خداوند چه چیزی را نزد اهل بیت علیهم السلام به امانت گذاشته است که آنان امینان شده اند؟

چنان که پیداست، عبارت «امناء الرحمان» اطلاق دارد و تا قرینه ای در بین نباشد بر اطلاق باقی است و می توان به آن تمسّک کرد. این یـک جهت و جهت دوم این که به «رحمـانیت» خـدا اضافه شـده و جهت سوم لحاظ معتمَـد بودن ائمه نزد خـدا، با توجه به این امور باید آن شـیء سپرده شده امور همه عالم بوده باشد که تدبیر همه امور به ائمه سپرده شده و آنان مظهر رحمانیت خدا می باشند چنان که خواهد آمد.

برای این که کسی توهّم غلو نکند، باید گفت:

یکم. در قرآن مجید آمده که (فَالْمُدَبِّراتِ أَمْرًا)۱ و به اتّفاق همه مفسّران مقصود فرشتگان الهی هستند و شکّی نیست که ائمه علیهم السلام از فرشتگان افضل هستند.

دوم. خداونـد متعـال که چنین مقـامی را به ائمه علیهم السـلام داده، پیش تر آنان را تربیت کرده و برای تصـدّی این مقام مهیّا نموده است.

سوم. اصولاً ائمه علیهم السـلام کاری را جز به اراده خداونـد متعال انجام نمی دهنـد و روایات در این باره فراوان است ;از جمله آن چه در ذیل آیه مبارکه (وَما تَشاؤُنَ إِلّا أنْ یَشاءَ اللّهُ)۲ آمده است. برای نمونه، حضرت امام هادی علیه السلام فرموده:

إنّ اللّه تبارک وتعالی جعل قلوب الأئمهٔ مورداً لإرادته وإذا شاء شیئاً شاؤه ;وهو قول اللّه: (وَمَا تَشاءُونَ إلا أن یَشاءَ اللّهُ;)۳

همانا خدای تعالی قلب های ائمه علیهم السلام محل ورود اراده خود قرار داده است ;از این رو آن هنگام که خدا چیزی را بخواهد، آنان نیز می خواهند و این همان کلام خدای تعالی است که «شما نمی خواهید مگر آن چه را که خدا بخواهد».

و برای این مطلب توضیح بیشتری خواهد آمد.

البته اگر در موردی تصریح و یا قرینه باشد که خداوند متعال چیز خاصّی را نزد اهل بیت علیهم السلام ننهاده، اطلاق نسبت به آن منعقد نخواهد بود.

۱. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

۲. سوره انسان (۷۶): آیه ۳۰.

۳. بصائر الدرجات: ۵۳۷، حدیث ۴۷. اضافه «امناء» به «الرحمان»

همان گونه که اشاره شد، در این عبارت واژه «امناء» به واژه «الرحمان» افزوده شده است. چرا نفرمود: «اُمناء اللّه»، «اُمناء الربّ» و...؟ به نظر می رسد این وصف جهت افاده همان اطلاق بیان شده است ;یعنی از اطلاق کلام استفاده می شود که آنان امینان خدای رحمان هستند، نه فقط در جهات مادّی و معنوی ;بلکه بدون هیچ قیدی آنان معتمَدین خدای رحمان هستند. چرا؟ چون ما در توضیح واژه «الرحمان» وصف رحمانیّت باری تعالی را شرح دادیم که با توجّه به این آیه که می فرماید:

(وَرَحْمَتی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْء;)۱

و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

و با عنایت به این گستره رحمت، ائمّه علیهم السلام امینان خدای رحمان بر هر چیز هستند ;یعنی این امانت وسعت دارد که شاید بتوان معنای سعه و توسعه دایره امانت را از اضافه واژه «امناء» به واژه «الرحمان» و خصوصیّت «الرحمان» در این وصف استفاده کرد.

افزون بر این، عبارت هیچ قیدی ندارد و هیچ متعلّقی بر آن ذکر نشده است که شاید همین حذف متعلق، بیان گر عموم باشد.

بنابر گستره رحمت الهی، خداوند همه چیز را به دست ائمّه علیهم السلام سپرده است و آنان امینان خداوند متعال در هر چیز هستند.

البتّه پیش تر بیان شد که تمام هستی بر اساس رحمت الهی است. اصل وجود، متفرّعات و آثار آن همگی از رحمت خدای سبحان است. آن جا که می فرماید:

(وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهارَ لِتَسْكُنُوا فیهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ;)۲

و از رحمت اوست که برای شما شب و روز را قرار داد تا در آن آرامش یابید و در جست و جوی فضل و فزونی خداوند باشید.

بنابراین، رحمت واسعه الهی که همه هستی به آن بستگی دارد، اقتضا کرده که همه هستی با همه ابعاد و جزئیّاتش به دست ائمّه علیهم السلام سپرده شود. این، از ظاهر اطلاق کلام به دست می آید و از این جا سومین طرف امانت روشن می شود.

ائمه علیهم السلام چه صفات و حالاتی را دارا هستند که خداوند متعال آنان را امنای رحمان برگزید و جهان هستی را با همه گستره اش به آنان سپرد؟

اگر انسان بخواهد یک کتاب هزار تومانی را به دست کسی امانت بسپارد، در حد ارزش هزار تومان تحقیق می کند تا به آن شخص مطمئن شود و آن گاه کتاب را به او به امانت می سپارد.

اگر کتابی صد هزار تومان ارزش داشته باشد و انسان بخواهد به کسی امانت بدهد، آیا همان فردی که در حدّ هزار تومان مورد اطمینان است لیاقت دارد که کتاب صد هزار تومانی را به او به امانت بدهد، یا نه؟

حال اگر فرض کنید که کتاب نفیس خطّی به ارزش یک میلیون تومان باشد، باید فردی باشد که ظرفیّت امانت داری چنین شیء نفیس را داشته باشد و انسان به طور طبیعی چنین اثری را به فردی که ظرفیّت هزار تومانی دارد، نمی سپارد.

ناموس انسان عزیزترین اشیا نزد اوست و انسان چه قدر در مورد آن حسّاس است. در زمان های قدیم که مسافرت های طولانی انجام می شد و امنیّت آن چنانی در شهرها نبود ;برای این که با خیال راحت مسافرت کنند، خانواده خود را به نزد افراد مطمئن می سپردند.

آری، انسان وقتی می خواهد چیزی را در جایی به امانت بسپارد، به تناسب جایگاه و ارزش آن، ملاحظات، رعایت ها و دقّت هایی

انجام می دهد.

با این مقدّمه می خواهیم بـدانیم که ائمّه علیهم السلام چگونه امنای خدا شدند و آن بزرگواران را در همه جهان هستی، هر چه که عنوان شيء بر آن اطلاق می شود چنان که در روایت نیز آمده است،۳ امین خود قرار می دهد.

ائمّه علیهم السـلام دارای چه حالات و صـفاتی بودنـد که این گونه مورد اعتماد خداوند متعال قرار گرفتند ;آن هم در چنین اشـیای نفیسی که همان وجود و متعلّقات و متفرّعات آن و اسرار الهی و حقایق معنوی است.

وحی، قرآن مجیـد، شـریعت اسـلام، معـارف دینی و دیگر امور معنوی و از جهت مـادّی نیز همه کائنـات، امانت الهی هسـتند که به دست ائمّه علیهم السلام سپرده شده اند.

۱. سوره اعراف (۷): آیه ۱۵۶.

۲. سوره قصص (۲۸): آیه ۷۳.

۳. ر.ک: بصائر الدرجات: ۲۱۹، باب انّهم أمناء اللّه علی خلقه... .

اشاره ای به عصمت ائمّه

اشاره ای به عصمت ائمّه

پیش تر گذشت که ائمه علیهم السـلام تربیت شده خداوند متعال هستند. علاوه بر آن از خود این عبارت به دست می آید ـ قطع نظر از دیگر ادلّه ـ که امام بایستی معصوم باشـد. چرا بایـد امام معصوم باشد؟ چون ضدّ امانت، خیانت است. روشن است امام به عمد در امانت خیانت نمی کند. از نظر سهو و نسیان چطور؟

امام باید دارای عصـمتی باشد که او را از خطا، نسـیان، معصـیت، سهو و آن چه منافات دارد، با همه ابعاد و خصوصیاتش باز دارد تا خداوند متعال تمام این هستی را به دست او بسپارد.

بنابراین، چون خداوند متعال ائمّه علیهم السـلام را آفریده و آن ها را تربیت کرده، از عصمت آنان آگاهی دارد ;چرا که عصمت از امور خفی است و «لا یعلم بها إلاّ اللّه سـبحانه تعالی» و این یکی از دلایل آن است که در بحث های امامت بیان کرده ایم که نصـب امام به دست خداست و امّت هرگز در نصب او نقشی ندارند.۱

پس تا امام عصمت نداشته باشد، اهلیّت، لیاقت و قدرت حفظ چنین امانتی را نخواهد داشت.

۱. گفتنی است که در مـورد عصـمت، پژوهش گسـترده ای انجـام داده ایم که در شـمار سلسـله پژوهش هـای اعتقـادی چـاپ و در دسترس پژوهندگان قرار خواهد گرفت.

چگونگی امانت سپاری

چگونگی امانت سپاری

لازم است بیان شود که نحوه سپردن امانت به چند صورت ممکن است:

۱ . سپردن امانت فقط برای نگه داری: گاهی انسان امانتی را نزد امینی قرار می دهـد و فقط از او می خواهـد آن شـیء را از حوادث حفظ کند و دوباره به صاحب آن باز گرداند.

۲ . سپردن امـانت بـا اذن تصـرّف: گاهی انسان امانتی را نزد شخصـی قرار می دهـد و به او اجازه نیز می دهـد که به نفع خودش می تواند در آن تصرّف کند.

۳ . سپردن امانت و اجازه تصرّف به صورت مطلق: گاهی انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد هر گونه

که صلاح می داند در آن تصرّف کند.

۴ . سپردن امانت با اجازه تصرّف خاصّی: انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد که در جهت خاصّی که مورد نظر است در آن تصرّف نماید سپس تحویل دهد.

گفتنی است که ائمّه علیهم السلام از جهاتی دارای مقام امانت داری هستند:

۱ . عصمت: آنان معصوم هستند;

۲ . علم: آنان به همه ملاکات عالمند;

۳ . رحمت: آنان مظاهر رحمت واسعه الهی هستند.

از طرفی، آنان از رذایل اخلاقی هم چون بخل، حسدورزی، حقد و کینه توزی به دور هستند. گاهی بخل سبب خیانت در امانت می شود و گاهی حسادت و گاهی حقد و کینه توزی. بنابر روایتی امام سجّاد علیه السلام فرمود:

لو أنّ قاتل أبی الحسین بن علی ائتمننی علی السیف الّذی قتله به لأدّیته إلیه;۱

اگر قاتل پـدرم همان شمشـیری را که پـدرم را به آن به قتل رسانـد، به من امانت دهـد، هرگز در آن خیانت نمی کنم و حتماً آن را برمی گردانم!

معلوم است که آن حضرت از شمر خوشش نمی آمد ;امّا در امانت خیانت نمی کرد.

بنابراین بایستی در امام عصـمت و علم به حقایق و ملاکات احکام باشد تا شایسته سپردن آن امانت الهی باشد. در این زمینه روایات فراوانی در کتاب بصائر الدرجات نقل شده است. در روایتی حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

إنّ اللّه أحکم وأکرم وأجل وأعظم وأعدل من یحتج بحجّهٔ ثمّ یغیب عنهم شیئاً من اُمورهم;۲

به راسـتی خداونـد حکیم تر، گرامی تر، بزرگوارتر، عظیم تر و دادگرتر از آن است که برای مردم به حجّتی احتجـاج کنـد آن گـاه چیزی از امور آن ها را از آن حجّت پنهان دارد.

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام در پاسخ حسن بن سرّی کرخی فرمود:

أتری من جعله اللّه حجّهٔ علی خلقه یخفی علیه شیء من اُمورهم؟۳

آیا به نظر تو کسی را که خداوند برای آفریدگانش حجت قرار داد چیزی از امور آن ها را از او پنهان می دارد؟

آری ائمّه علیهم السلام مظاهر رحمت واسعه الهی و رحمانیت خدا می باشند و همه موجودات رعایای آن ها هستند و تمام فیوضات و نعمت های الهی باید از این راه به دست آنان برسد. در روایتی آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

ما من شیء ولا من آدمی ولا إنسی ولا جنّی ولا ملک فی السماوات إلاّ ونحن الحجج علیهم، وما خلق اللّه خلقاً إلاّ وقد عرض ولایتنا واحتجّ بنا علیه، فمؤمن بنا وکافر جاحد، حتی السماوات والأرض والجبال;۴

هیـچ چیز از جمله آدم، انسان، جن و ملک در آسـمان ها نیست مگر این که ما حجت های خداونـد بر آن ها هستیم و هیچ مخلوقی را خداونـد خلق نکرده مگر این که ولایـت مـا را بر آنـان عرض کرده و به واسـطه مـا بر آنـان احتجاج کرده است. پس برخی به ما ایمان آورده و مؤمن شده (و برخی) کافر و منکر شده اند، حتی بر آسمان ها و زمین و کوه ها نیز این احتجاج را کرده است.

در روایاتی که از اهل بیت در دست داریم تأکید بسیاری به امر امانت شده است. در روایتی می فرمایند:

لا تغترّوا بصـلاتهم ولا بصـیامهم فإنّ الرجل ربما لهـج بالصـلاهٔ والصوم حتی لو ترکه اسـتوحش ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث وأداء الأمانهٔ;۵

فریب نماز و روزه افراد را نخورید ;چرا که گاهی انسان به نماز و روزه عادت می کند که اگر آن را ترک کند به وحشت می افتد; بلکه افراد را با راستی در گفتار و ادای امانت بیازمایید.

عبارت خیلی بلند است. می فرماید:

إنّ اللّه عزوجل لم یبعث نبیّاً إلاّ بصدق الحدیث وأداء الأمانهٔ إلی البرّ والفاجر ;۶

به راستی که خداوند متعال هیچ پیامبری را جز به راستی در گفتار و ادای امانت به نیکوکار و بدکار نفرستاده است.

این موضوع به پیامبران اختصاص ندارد و ائمّه علیهم السلام نیز چنین هستند.

جالب است که ما علماء اهل تسنّن را در موارد بسیاری امتحان کرده ایم، آن گاه که به کتاب های آنان مراجعه می کنیم یا با آنان در موردی بحث می شود، از بزرگان سابقین تا علمای امروزی، در نقل کلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله امانت دار نیستند و حقایق قضایا را کتمان می کنند یا به طور دقیق روایت نمی کنند. آری، نماز می خوانند، روزه می گیرند، ولی امانت دار نیستند.

در روایت دیگری آمده است که راوی به امام صادق علیه السلام عرضه می دارد: پدرم به شما سلام می رساند. حضرتش فرمود:

علیک وعلیه السلام، إذا أتیت عبداللّه فاقرأهُ السلام وقل له: إنّ جعفر بن محمّد یقول لک: انظر ما بلغ به علی عند رسول اللّه فالزمه ;

بر تو و بر او سلام باد. هر گاه نزد او رفتی سلام مرا ابلاغ کن و بگو: جعفر بن محمّد می گوید: بنگر امیر مؤمنان علی علیه السلام چگونه به این مقام نزد رسول خدا صلی اللّه علیه وآله رسید و چه ویژگی داشت ;به آن بچسب و ملتزم باش.

آن گاه حضرتش ادامه می دهد:

فإنّ علیّاً إنّما بلغ ما بلغ به عند رسول اللّه بصدق الحدیث وأداء الأمانهٔ ;۷

به راستی حضرت علی علیه السلام با راستی در گفتار و ادای امانت به آن مقام والا در پیش گاه پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله دست یافت.

و هر کس در نزد پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به مقامی نایل شده، به یقین آن مقام را در نزد خداوند متعال دارا است که در این جهت میان خدا و رسول فرقی نیست.

تا این جا به طور اجمال معلوم شد:

۱ . امانت گذاشته نزد ائمه همه هستی است.

۲ . همه فیوضات به خلایق به توسّط آن ها است.

۳ . جز رسول خدا و اهل بیت کسی شایستگی این مقام را ندارد، زیرا در اسلام احدی جز آنان معصوم نیست و صفات و حالاتشان اختصاص به آن ها دارد.

و از این جا معلوم می شود که آنان دارای ولایت تکوینی و بین خدا و آفریدگانش واسطه فیض هستند. آنان هم چنین دارای ولایت تشریعی هستند که در روایت آمده است:

فهم یحلّون ما یشاؤون ویحرّمون ما یشاؤون ولن یشاؤوا إلاّ أن یشاء اللّه تبارک وتعالی ;۸

پس آنان هر آن چه را که خواهند حلال کنند و هر آن چه را خواهند حرام ;ولی هرگز چیزی را نمی خواهند مگر آن چه را که خداوند تبارک و تعالی بخواهد.

پس هم تکوین و هم تشریع نزد ائمه علیهم السلام است.

۱. الامالی، شیخ صدوق: ۸ / ۳، حدیث ۳۷۴.

۲. بصائر الدرجات: ۱۴۲، حدیث ۱، باب ما لا یحجب من الأئمّهٔ شیء... .

۳. همان: حدیث ۲.

۴. مستطرفات السرائر: ۵۷۵.

۵. الکافی: ۲ / ۱۰۴، حدیث ۲.

۶. همان: حدیث ۱.

۷. همان: حدیث ۵.

۸. الکافی: ۱ / ۴۴۱، حدیث ۵.

خلاصه دودمان پیامبران

خلاصه دودمان پیامبران

وَسُلالَةَ النَّبِيّينَ ;

و (سلام بر شما) ای خلاصه دودمان پیامبران.

ائمّه علیهم السلام چکیده و خلاصه پیامبران هستند. درباره واژه «سلاله» در مجمع البحرین آمده است:

السلالة: الخلاصة، لأنّها تسلّ من الکدر ویکنّی بها عن النطفة أو ما ینسل من الشیء القلیل... وسلالة الوصیین: أولادهم;۱

سلاله به معنای چکیده و بیرون کشیده شده از ناخالصی است... و منظور از سلاله اوصیا، فرزندان آن هاست.

پس از بیان معنای این واژه ذکر چند نکته در توضیح این عبارت ضروری است:

نکته نخست: در مورد حقیقت روح در مواردی از جمله در بحث معاد سخن به میان آمده که حقیقت هر انسانی به نفس اوست; یعنی همان که در فارسی از آن به «من» تعبیر می کنند و می گویند: دست من، سر من و پای من.

و در جای خود در علم فلسفه، در مسائل اعتقادی و کلامی مطرح می شود که بین روح و بدن چه نسبتی است؟

بی گمان، بدن در خدمت روح است، روح انسانی بدن را در مقاصد و اهدافش استخدام می کند ;ولی از آن جا که بدن نیز در انجام عبادت ها، معصیت ها، خوبی ها و بدی ها با نفس شریک است، بایستی در روز معاد هم بدن باز گردد ;چرا که روز حساب رسی و پاداش و عقاب است. این بحث در معاد جسمانی مطرح شده است.

کوتاه سخن این که اگر حقیقت انسان روح باشد، وجود ائمّه علیهم السلام بر وجود پیامبران پیشی گرفته است، گرچه آنان از سلاله پیامبران هستند.

نکته دوم: پیش تر گذشت که نبوّت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله پیش از نبوّت پیامبران دیگر بوده است. در این باره احادیثی معتبر داریم، و بر این اساس علما گفته اند که آمدنِ پیامبران سلف و اجداد پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله به جهان هستی مقدّمه آمدن آن حضرت بوده است.

چنان که بیان شد، در هر عالَم و جهانی که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله وجود داشته، امیر مؤمنان علی و ائمّه اطهار علیهم السلام نیز بوده اند و از آن حضرت جدا نبوده اند.

به رغم احترامی که برای همه پیامبران به ویژه اجداد گرامی پیامبر اکرم باید گزارد، اشرفیّت و افضلیّت پیامبر اکرم و ائمّه علیهم السلام از آن ها، با این که «سلالة النبیین» هستند، منافات ندارد.

نکته سوم: با توجّه به مقتضای حدیث نور که همه فرق اسلامی روایت نموده و همه مسلمانان درباره صحّت آن اتفاق دارند ـ که در آینده در این مورد سخن خواهیم گفت ـ اجداد رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بی تردید صاحبان مقاماتی بزرگ بوده اند. اینان وسیله ای برای آمدنِ آن حضرت به این جهان بوده اند و همین طور مادرانشان. امّا ظرف یا وسیله بودن صُلب یا رحم برای آمدنِ پیامبر اکرم و ائمّه اطهار علیهم السلام به این جهان هستی هرگز دلیل افضلیّت آن ها از پیامبر اکرم و ائمّه اطهار نمی تواند باشد.

نکته چهارم: گاهی فرزندی به مراتب از پدرش افضل است. پس خود فرزند بودن به تنهایی دلیل مفضولیت نسبت به پدر و یا پدر بودن دلیل بر افضلیّت او نسبت به فرزند نیست.

این موضوع در خصوص پیـامبر خـدا صـلی اللّه علیه وآله امری ضـروری است که آن حضـرت به طور اطلاـق از همه پیامبران، آبا و اجداد خود، و از همه خلایق اشرف و برتر بوده است.

وقتی این مطلب در مورد پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله تمام شود، گرچه از سلاله آن هاست، در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز تمام خواهد بود.

البته در بحث هـای خود بیـان کرده ایم که به مقتضای آیه مباهله امیر مؤمنان علی و پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله در همه فضایل، کمالات و مناقب جز نبوّت، مساوات و برابری دارند.

از طرفی بنابر حدیث تشبیه۲ که توضـیحش خواهـد آمد، امیر مؤمنان علی و ائمّه اطهار مجمع فضایل، مناقب و کمالاتی بوده اند که در بین انبیا پراکنده بوده است. از این رو این که ائمّه علیهم السـلام «سـلالهٔ النبیین» هستند، هرگز با افضلیّت پیامبر اکرم و ائمّه اطهار علیهم السلام از پیامبران منافاتی ندارد.

مطلب مهم این که افرادی که بـا امیر مؤمنـان علی مقـابله و معـارضه کرده انـد و کسـانی که در هر زمـانی در مقابل اهل بیت علیهم السلام عَلَم شده اند، نه تنها از سلاله پیامبران نبوده اند ;بلکه خود، آبا و انسابشان آلوده بوده اند.

بنـابراین سـلاله پیامبران فقط به اهل بیت علیهم السـلام نسبت داده می شود و این از فضایل بلکه خصایص آنان به شـمار می رود و موجب برتری آنان در مسائل امامت، ولایت و شایستگی برای پیروی و اقتدا به آنان است.

۱. مجمع البحرین: ۲ / ۴۰۳.

۲. گفتنی است که این حـدیث در کتاب های شـیعه و سنّی نقل شـده است. ما نیز در این زمینه پژوهشـی داریم که در جلد نوزدهم نفحات الازهار چاپ شده است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

زبدگان فرستادگان

زبدگان فرستادگان

وَصَفْوَةَ الْمُرْسَلینَ ;

و (سلام بر شما) ای برگزیده فرستادگان.

ائمّه علیهم السلام برگزیدگان پیامبران هستند. واژه «صفوهٔ» با فتح، کسر و ضمّ حرف «ص» خوانده می شود. «صفوهٔ» از نظر لغوی به معنای خلاصه و زبده است. برای مثال: چون از چیزی مثل روغن و حبوبات، آشغال ها و سایر اشیا اجنبی را جدا می کنند و دور می ریزند به آن زبده و خالص می گویند.

اهل بیت علیهم السـلام زبده و خلاصه مرسـلین هستند ;یعنی اگر بخواهیم کمالات، حالات، صفات، مقامات، فضایل و مناقب انبیای مرسل را در یک جا گرد آوریم، آن جا ائمّه علیهم السلام هستند.

به عبـارت دیگر، همه شـئونات آن هـا در ائمّه علیهم السـلام جمـع و خلاـصه است، نه فقـط چنین است ;بلکه آن چه در ائمّه وجود دارد، در اعلا مرتبه آن صفات و حالات است.

به نظر می رسد اضافه واژه «صـفوه» به واژه «مرسلین» اشاره به نکته ای باشد که همان گونه که پیامبران مرسل موظف و مکلّف بوده انـد و رسالت داشـته اند که مردم را به آن حالات، صـفات و جهات معنوی فراخوانند، چنین رسالتی پس از آنان به عهده ائمّه اطهار گذاشته شده است. بنابراین ائمّه علیهم السلام هم دارای حالات انبیای مرسلند و هم دارای رسالت آنان.

این که ائمه علیهم السلام «سلالهٔ النبیّین» و «صفوهٔ المرسلین» هستند، واقعیتی است که هم، زندگی آنان حکایت از این جهت دارد و هم احادیث نبوی به ویژه روایات اهل سنّت، و با عنایت به این که ائمّه علیهم السـلام در همه عوالم و حالات همراه رسول اللّه صلی

اللّه علیه وآله بوده اند.

اینک یک حدیث در این باره می آوریم و در بحث های دیگر، شماری دیگر از این احادیث خواهد آمد. حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله می فرمایند:

إنّ اللّه خلق الخلق، فجعلنی من خیر فرقهم وخیر الفریقین، ثمّ خیّر القبائل، فجعلنی من خیر القبیلهٔ، ثمّ خیّر البیوت فجعلنی من خیر بیوتهم. فأنا خیرهم نفساً وخیرهم بیتاً؛۱

همانا خداوند مخلوق را آفرید، آن گاه مرا از بهترین فرقه های آنان قرار داد و پس از آن بهترین قبایل را انتخاب کرد و مرا از بهترین قبیله ها قرار داد، سپس بهترین خانه ها را انتخاب کرد و مرا از بهترین خانه ها برگزید ؛از این رو من بهترین اشخاص و خاندان من برترین خاندان هاست.

۱. سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۳.

عترت پیامبر

عترت پیامبر

وعِتْرَهَ خِیَرَهِ رَبِّ الْعالَمینَ ؛

و (سلام بر شما) ای عترت برگزیده پروردگار جهانیان.

ائمّه علیهم السلام عترت برگزیده پروردگار جهانیان هستند. واژه «عترت» اشاره به حدیث ثقلین دارد که ائمّه علیهم السلام عترتِ پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند. پیامبر خدا فرمود:

یـا أیّها الناس! إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی ما إن تمسّـکتم بهما لن تضـلّوا بعـدی وأنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ؛...۱

ای مردم! من پس از خود برای شما دو چیز گران بهایی باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم. مادامی که به آن ها تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. آن دو از من جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند... .

در نقل دیگری آمده است که حضرتش فرمود:

ألا وإنّی سائلکم کیف خلفتمونی فی کتاب اللّه وأهل بیتی ؛۲

هان که من از شما خواهم پرسید که چگونه پس از من با آنان رفتار کردید؟

حدیث ثقلین با عبارات و متون گوناگونی نقل شده و از بهترین دلیل های امامت بلافصل اهل بیت پس از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است.

البتّه حدیث ثقلین از دیرزمان هم از نظر سندی و هم از نظر دلالت بررسی شده و از آن جا که این حدیث از محکم ترین دلیل های امامت اهل بیت علیهم السلام است، ناگزیر مخالفان نیز به آن اهمیّت داده اند و کوشیده اند استدلال به آن را خدشه دار کنند.

۱. ر.ک: نفحات الازهار: ۲ / ۲۷۴.

۲. همان: ۱ / ۴۵۵. واژه عترت

برخی از اهل تسنّن به استدلال به حدیث مذکور از جهت معنای «عترت» خدشه می کنند. آنان می گویند: واژه «عترت» به معنای اقربا و خویشان است. در این صورت، حدیث به ائمّه علیهم السلام اختصاص نـدارد و مطلق خویشان پیامبر اکرم را در بر می گیرد. بنـابراین، پیـامبر به تمسّک به همه اقربا امر فرموده انـد. از طرفی چون همه آن ها معصوم نیستند، پس این حـدیث بیان گر عصمت نخواهد بود.

این اشکال در کتاب های کلامی و مباحث امامت درباره این حدیث گفته شده است.۱

پاسخ به شبهه

یکی از مباحثی که درباره حدیث ثقلین در کتاب نفحات الأزهار مطرح شده، همین مسئله است که در آن جا به تفصیل پاسخ داده شده است.۲ چکیده تحقیق را در چند محور می توان بیان کرد:

۱ . بررسی کلمه «عترت» از نظر لغوی ؛این واژه در لغت عرب به چه معناست؟ لغویان اهل تسنّن در این مورد چه می گویند؟

جوهری در کتاب صحاح می نویسد: عترة الرجل: نسله ورهطه الادنون.۳

ابن سیده در کتاب المخصص می نویسد: عترة الرجل وأسرته وفصیلته ورهطه الأدنون.۴

ابن اثیر در کتاب النهایه پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: مراد از عترت اخص اقارب پیامبر صلی اللّه علیه وآله است.۵

ابن منظور نیز پس از نقل حدیث ثَقَلین۶ در واژه «ثقل» در کتاب لسان العرب می نویسد:

قال ابن الأعرابی: العترة: ولد الرجل وذریّته وعقبه من صلبه، قال: فعترة النبی صلی اللّه علیه وآله ولد فاطمهٔ البتول علیها السلام؛۷

ابن اعرابی گوید: منظور از عترت فرزندان و نسل انسان هستند... پس عترت پیامبر صلی اللّه علیه وآله فرزندان فاطمه بتول علیها السلام است.

ملاحظه می کنید که معنای واژه «عترت» با چه تعبیر زیبایی بیان شده است؟ آیا بهتر از این تعبیر می خواهند؟!

فیروزآبادی نیز در قاموس المحیط می نویسد: العترهٔ ـ بالکسر ـ :... نسل الرجل ورهطه وعشیرته الأدنون.۸

این مطالب را زبیدی نیز در تاج العروس آورده و نظر فیروزآبادی را تأیید کرده که منظور از عترت اخصّ اقارب است و همین سخن ابن اعرابی است.۹

با توجّه به آن چه بیان شد، مراد از «عترت» مطلق اقارب و خویشاوندان نیست، افزون بر این که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در حدیث ثقلین «عترت» را به اهل بیت تخصیص داده اند و فرموده اند:

إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی؛۱۰

همانا من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

از طرفی، در جای خود ثابت شده که اهل بیت در زمان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله فقط امیر مؤمنان علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند و کسی جز این ها نیست. پیامبر اکرم نیز در رأس اهل بیت است.

۲ . استفاده از قراین: قراین داخلی حدیث بر فهم مدلول آن و تشخیص مفهوم «عترت» کمک می نماید، و هر یک از آن ها در استدلال نقش دارد:

قرینه یکم: این حدیث بیان گر وجوب تمسّک به عترت اهل بیت علیهم السلام است.

ما بارها در مباحث خود بیان کرده ایم که «امر مطلق» بالتمسّک والاتباع والاخذ والطّاعهٔ با عصمت ملازمه دارد. امکان ندارد که بی قید و شرط امر کنند که از کسی اطاعت و اقتدا شود در حالی که او معصوم نباشد، چنین چیز محال و غیر ممکن است. بنابراین، خود امر به طور مطلق به تمسّک که در حدیث آمده، کاشف از عصمت عترت است.

از سوی دیگر، به یقین برای کسی جز امیر مؤمنان علی، صدّیقه طاهره فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام ادّعای عصمت نشده، تا چه برسد به بحث از ثبوت این ادّعا و عدم ثبوت آن. از این رو ناگزیر این حدیث با ائمّه علیهم السلام انطباق می کند و به غیر ائمه معصومین اصلاً ربطی ندارد.

قرینه دوم: این حدیث بیان گر اعلمیّت عترت است ؛چون افزون بر این که در این حدیث عترت به قرآن مجید مقترن شده و مساوات بین آن ها واقع شده، در عبارتی از حدیث آمده که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فرمود:

فلا تقدموهم فتهلکوا ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم؛۱۱

بر آنان مقدم نشوید که هلاک می شوید و به آنان چیزی تعلیم ندهید ؛چرا که آنان از شما عالم ترند.

در متن دیگری آمده است: فلا تتقدموهم فتهلکوا.۱۲

این الفاظ با سندهای متعدّد در کتاب های بزرگان و متقدّمان از محدّثان اهل تسنّن نیز آمده که نسبت به عترت، هم فعل امر به کار رفته است و هم فعل نهی. بنابراین منظور از عترت، اقارب و خویشانی است که اعلم هستند، نه مطلق اقارب و بدین وسیله، حدیث ثقلین در ائمّه علیهم السلام تعیّن پیدا می کند.

۳. قرائن خارجی: و آن احادیث فراوانی است که از امیر مؤمنان علی و ائمّه علیهم السلام نقل شده که تصریح دارند که منظور از عترت ما هستیم.

افزون بر این، اقرار بزرگان از لغویان را بر این معنا بیان کردیم، و در این زمینه محدّثان و شارحان حدیث نیز سخن به میان آورده اند.

البته پژوهندگان و محقّقان بایستی همواره سعی کنند که در مباحث علمی با اهل سنّت به آن چه در متون کتاب های آنان آمده اکتفا نکنند ؛بلکه به شروح و حواشی بسیار بنگرند ؛چرا که به مرور زمان انصاف علمایشان بیشتر شده است ؛به این معنا که هر چه از زمان صدر اسلام دورتر می شویم، حقایق در گفتارهایشان بیشتر ظاهر شده است. مطالبی در شروح صحیح بُخاری وجود دارد که در صحیح بُخاری نیست، و علمای متأخّر در شروح المشکاهٔ، الجامع الصغیر، شفا، صحاح سته و حواشی آن ها و نیز در مسانید به مواردی اشاره کرده اند که متقدّمان در کتمان آن ها کوشیده اند.

حکیم تِرمذی با همه تعصبش در کتابی که به نام نوادر الاصول دارد در ذیل حدیث یاد شده می نویسد:

فقول رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: «لن یفترقا حتّی یردا علی الحوض...» واقع علی الأئمّهٔ منهم السادهٔ لا علی غیرهم؛۱۳

گفتار پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله که می فرماید: «آن دو هرگز از هم جدا نخواهد شد تا کنار حوض کوثر نزد من آینـد...» منطبق بر ائمّه سادات است نه دیگران.

ابن حجر مکّی در الصواعق المحرقه می نویسد:

فأهل البیت منهم أولی منهم بذلک لأنّهم امتازوا عنهم بخصوصیّات لا ـ یشارکهم فیه بقیّهٔ قریش... ثمّ أحق من یتمسّک به منهم إمامهم وعالمهم علی بن أبی طالب کرم اللّه وجهه... وکذلک خصّه صلی اللّه علیه وآله بما مرّ یوم غدیر خم؛۱۴

پس اهل بیت بر این امر از دیگر قریش شایسته ترند ؛چرا که آنان دارای ویژگی هایی هستند که بقیه قریش دارای آن ها نیستند... آن گاه شایسته ترین فرد بر این امر پیشوا و دانشمند آنان علی بن ابی طالب است که پیامبر صلی اللّه علیه وآله در روز غدیر خم به این امر اختصاص داد.

ملّا علی قاری در این زمینه می نویسد:

الأظهر هو أنّ أهل البیت غالباً یکونون أعرف بصاحب البیت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطّلعون علی سیرته؛۱۵

به نظر می رسد که بیشتر اوقات اهل بیت، از صاحب خانه و احوال او آگاه ترند. پس منظور از اهل بیت عالمان آن هاست که از سیره و روش پیامبر اکرم آگاهی دارند.

تا آن جا که گوید:

وبهذا یصلح أن یکون مقابلاً لکتاب اللّه تعالی؛۱۶

و با این بیان اهل بیت شایستگی می یابند که مساوی با کتاب خدای متعال قرار گیرند.

عبدالحق دهلوی نیز در این مورد اظهار نظر کرده است. وی در اشعهٔ اللمعات فی شرح المشکاهٔ می نویسد:

مراده هنا من العترة أخص عشيرته وأقاربه أى أولاده وذريّته ؛۱۷

منظور پیامبر صلی اللّه علیه وآله در این جا از عترت، خویشان و عشیره خاص ایشان یعنی فرزندان و ذریه اوست.

مناوی در شرح الجامع الصغیر می نویسد:

وهم أصحاب الكساء الّذين أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً ؛۱۸

اهل بیت همان اصحاب کساء هستند که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان زدود و آنان را پاک و پاکیزه ساخت.

آن چه بیان شد، نظریه ها و گفتارهای شارحان حدیث ثقلین در مورد واژه «عترت» بود که روشن شد مراد از «عترت» اقربا نیستند.

البتّه دلیل ما در اعتقادات کتاب و سنت است و هر گاه به کلمات علما مراجعه می کنیم منظور اثبات صحّت استدلالمان می باشد، وگرنه نباید در بحث به اقوال مجرَّد از دلیل تکیه کرد ؛چرا که اقوال اشخاص حجّت نیستند و تا به قول فردی استدلال کنید در مقابل او، قول فرد دیگری می آورند که با آن تعارض دارد.

اساساً قول کسی، دلیل نیست، ولیکن علما به آن چه می گوییم اقرار کرده اند و ما از گفتار آنان استفاده کردیم. شخصی مانند مناوی از بزرگان از علمای اهل تسنّن است چنین اقرار می کند: «وهم أصحاب الكساء الّذين أذهب اللّه عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً».۱۹

پیش تر گذشت که در مناظره با یکی از بزرگان وهّابی ها در مکّه، امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آیه ولایت ثابت کردم. وقتی خوب به استدلال گوش فرا داد، گفت: بر شما یک اشکال وارد است.

گفتم: کدام اشکال؟

گفت: اگر واژه «إنّما» بیان گر حصر است، فقط امامت امیر مؤمنان را ثابت می کند، امامت یازده امام دیگرتان چگونه ثابت می شود؟

گفتم: چون «إنّما» بر حصر دلالت می کند، پس اطاعت ابوبکر نفی شده، وظیفه شما دفاع از امامت ابوبکر است، من بر امامت دیگر ائمّه علیهم السلام دلیل دارم و آن را ثابت می نمایم.

بنابراین، از حدیث ثقلین عصمت و اعلمیّت اهل بیت علیهم السلام ثابت می شود.

اما ابن تیمیّه وقتی درباره ابن عباس سخن می گوید شاگردی او را نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منکر می شود، تا این که گویا او را در ردیف آن حضرت قلمداد می کند، و بنابراین ناگزیر ابن عبّاس از امام باقر و امام صادق علیهما السلام افضل می شود.۲۰

اما منظور از عترت اخصّ اقارب است، و این عنوان شامل ابن عباس نخواهد بود، و بر فرض کسی ادّعا کند که ابن عبّاس را نیز در بر می گیرد ؛می بینیم خود ابن عبّاس اقرار می کند که هر چه دارد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام است.۲۱

افزون بر این هرگز کسی برای ابن عبّاس ادّعای عصمت نکرده است. فقط ابن تیمیّه گوید: ابن عبّاس از بزرگان علمای اهل بیت است و یا می گوید: «من أعلمهم» یا «أعلمهم بالقرآن» و تعابیر دیگر.

یکی از روش های متعصّبین آن ها بزرگ کردن فردی از داخل است تا به خیال خود بزرگان را کوچک نمایند.

از معاصران ما که در حوزه او را به عنوان مفسّر معرّفی می کنند، وقتی به او گفتم: چرا این قدر از عکرمه دفاع می کنی؟

پاسخ داد: می خواهم حرمت عبداللّه بن عبّاس حفظ شود(!) اگر عکرمه را از دست بدهیم، ابن عبّاس را نیز از دست خواهیم داد، چون شاگرد و راوی انظار اوست.

در پاسخ او گفتم:

۱ . اگر عکرمه را از دست بدهیم، ابن عبّاس را از دست نخواهیم داد ؛

۲ . اگر ابن عبّاس را هم از دست بدهیم، هیچ مصیبتی بر ما وارد نخواهد شد؛

۳ . اگر شما می خواهید حرمت ابن عباس را حفظ کنید، سعید بن جبیر را ترویج کنید. او را توثیق و تقویت کنید، نه عکرمه خارجی را.

۱. ر.ک: بحار الانوار: ۷۲ / ۱۱۷.

۲. ر.ک: همان: ۲ / ۳۳۷.

۳. صحاح اللّغه: ۲ / ۷۳۵.

۴. لسان العرب: ۴ / ۵۳۸.

۵. النهایهٔ فی غریب الحدیث: ۳ / ۱۷۷.

۶. قرائت لفظ «ثَقَلَیْن» به فتح ثاء و قاف و به کسر ثاء و سکون قاف صحیح و اوّلی بهتر است.

۷. لسان العرب: ۴ / ۵۳۸.

۸. قاموس المحیط: ۲ / ۸۴ .

۹. تاج العروس: ۷ / ۱۸۶.

۱۰. ذخائر العقبی: ۱۶، المعجم الاوسط: ۴ / ۳۳.

۱۱. ر.ک: مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: ۲ / ۳۷۶، حدیث ۸۴۹ .

۱۲. ر.ک: کمال الدین: ۲۷۸، غایهٔ المرام: ۲ / ۳۱۰.

۱۳. نوادر الاصول: ۶۹، به نقل از نفحات الأزهار: ۲ / ۳۴۱.

۱۴. الصواعق المحرقه: ۲ / ۴۴۲ ـ ۴۴۳.

۱۵. المرقاهٔ فی شرح المشکاهٔ: ۵ / ۱۳۹.

۱۶. همان: ۵ / ۶۰۰، به نقل از تشیید المراجعات: ۱ / ۱۲۸.

۱۷. اشعهٔ اللمعات فی شرح المشکاهٔ: ۴ / ۶۸۱، به نقل از تشیید المراجعات: ۱ / ۱۱۲.

۱۸. فیض القدیر: ۳ / ۱۹.

۱۹. همان.

۲۰. منهاج السنه: ۸ / ۴۲.

۲۱. فیض القدیر: ۴ / ۴۷۰.

واژه «خیرهٔ»

واژه «خیرهٔ»

اکنون پس از روشن شدن حقیقت «عترت» به واژه «خیرهٔ» می پردازیم. مفهوم این واژه چیست و چرا فرمود: «عترهٔ خیرهٔ ربّ العالمین»؟

چرا نفرمود: «عترهٔ رسول اللّه» و «عترهٔ محمّد»؟

حتماً نکته دارد ؛چرا که شخص بزرگ حکیمانه سخن می گوید، انتخاب واژگانش حساب دارد.

ائمّه عترت چه کسی هستند؟ پیامبر اکرم کیست؟

پیامبر اکرم «خیرهٔ ربّ العالمین» است.

واژه «خیرة» در لغت عرب به معنای «اصطفاء ;»یعنی جدا کردن و انتخاب نمودن آمده است;۱ پس رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله برگزیده همه خلایق از سوی خداوند متعال است ;در احادیث شیعه و سنّی بیان شده که خداوند متعال نخست خلقی آفرید، بعد عدّه ای را از این خلق برگزید، آن گاه گروهی را از میان آن ها انتخاب کرد، باز عدّه دیگر را از این عدّه و همین طور عدّه ای دیگر.

این حدیث به طرق صحیح بسیار عجیبی نقل شده است. در صحیح مسلم آمده است: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

إنّ اللّه عزوجل اصطفی کنانهْ من ولد إسماعیل واصطفی قریشاً من کنانهْ واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم;۲

به راستی که خداوند متعال از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و قریش را از فرزندان کنانه انتخاب کرد و از بین قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از فرزندان هاشم برگزید.

این همان معنای «خیرة» است که در کلام پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نیز آمده است.

اکنون طبق روشی که قبلاً گفتیم، به سراغ شروح می رویم. نَوَوی در شرح صحیح مسلم می نویسد:

قوله صلی اللّه علیه وآله: «إنّ اللّه اصطفی کنانهْ» استدلّ به أصحابنا علی أنّ غیر قریش من العرب لیس بکفء لهم ولا غیر بنی هاشم کفؤٌ لهم إلّا بنی المطّلب;۳

با توجّه به این گفتار پیامبر صلی اللّه علیه وآله که «خدای تعالی کنانه را برگزید» اصحاب ما استدلال کرده اند که غیر قریش از عرب همتای آن ها نیستند و غیر بنی هاشم نیز جز فرزندان عبدالمطّلب با آنان همتا نیستند.

به نظر می رسد که عبارت نووی تشویش دارد که در ادامه می نویسد: فإنّهم هم وبنو هاشم شیء واحد کما صرّح به فی الحدیث الصحیح.۴

در این باره حدیث دیگری را تِرمذی روایت می کند که آن حضرت فرمود:

إنّ اللّه اصطفی من ولد إبراهیم إسماعیل واصطفی من ولد إسماعیل بنی کنانهْ واصطفی من بنی کنانهْ قریشاً واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم;۵

به راستی خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل، کنانه را برگزید و از فرزندان کنانه، قریش را انتخاب کرد و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از فرزندان هاشم برگزید.

تِرمذی در ذیل این حدیث گوید:

هذا حدیث حسن صحیح;

این حدیث، معتبر و صحیح است.

در حدیثی دیگر حضرتش فرمود:

إنّ اللّه خلق الخلق فجعلنی من خیر فرقهم وخیر الفریقین، ثمّ خیر القبایل فجعلنی من خیر القبیلهْ، ثمّ خیر البیوت، فجعلنی من خیر بیوتهم، فأنا خیرهم نفساً وخیرهم بیتاً;۶

همانا خداوند خلقی را آفرید و مرا از بهترین گروه ها و قبیله ها و برترین خاندان ها قرار داد. پس من، بهترین فرد از جهت شخصیت و از برترین خاندان هستم.

در این زمینه واقدی گفت و گوی عمرو بن عاص را با فردی به نام فلسطین۷این گونه بیان کرده است:

إنّ اللّه تعالی اختار لنبیّنا خیر أنساب من لدن آدم إلی أن أخرج من صلب أبیه عبداللّه، فجعل خیر الناس من ولد إسماعیل، فتکلّم بالعربیّهْ وتکلّم اسحاق علی لسان أبیه، فولد إسماعیل العرب ثمّ جعل خیر الناس کنانهْ، ثمّ جعل خیر العرب قریشاً وخیر قریش بنی هاشم، ثمّ جعل خیر بنی هاشم بنی عبدالمطّلب ثمّ خیر بنی عبدالمطّلب نبیّنا محمّد صلی اللّه علیه، فبعثه رسولاً واتّخذه نبیّاً وأهبط علیه

جبریل بالوحی وقال له: طفت مشارق الأرض ومغاربها فلم أر أفضل منک;۸

خدای متعال بهترین نسب ها را از زمان حضرت آدم تا زمانی که از صلب پدر بزرگوارشان حضرت عبداللّه خارج شدند را انتخاب کرد. پس بهترین مردم را از فرزندان اسماعیل قرار داد. اسماعیل به زبان عربی تکلم می نمود و اسحاق به زبان پدرش حضرت ابراهیم ;از این رو عرب از اسماعیل زاده شدند ;سپس خداوند کنانه را بهترینِ مردم قرار داد و زان پس قریش را بهترین عرب قرار داد و بنی هاشم را بهترین قبیله قریش ;سپس بنی عبدالمطلب را بهترین بنی هاشم و بهترین از عبدالمطلب را محمّد صلی اللّه علیه وآله قرار داد ;پس از آن وی را به عنوان رسول مبعوث کرد و او را نبی قرار داد و جبرئیل را برای آوردن وحی برای او فرستاد و به او فرمود: اگر در مشرق ها و مغرب های زمین بگردی بهتر از تو کسی را نمی یابی.

در روایت دیگری که سندش به امیر مؤمنان علی علیه السلام منتهی می شود آمده است: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فرمود:

قسّم اللّه الأرض نصفین فجعلنی فی خیرهما، ثمّ قسّم النصف علی ثلاثهٔ فکنت فی خیر ثلث منها، ثمّ اختار العرب من الناس، ثمّ اختار قریشاً من العرب، ثمّ اختار بنی هاشم من قریش، ثمّ اختار بنی عبدالمطّلب من بنی هاشم ثمّ اختارنی من بنی عبدالمطّلب;

خداوند زمین را به دو بخش تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد. آن گاه همان نیمه را به سه قسمت تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد، سپس عرب را از مردم برگزید، آن گاه قریش را از بین عرب انتخاب کرد، سپس بنی هاشم را از قریش برگزید، آن گاه فرزندان عبدالمطّلب را از بنی هاشم انتخاب کرد، سپس مرا از فرزندان عبدالمطّلب برگزید.

تا آن جا که در روایت دیگر می فرماید:

فأنا من خیار إلی خیار;۹

پس من برگزیده از برگزیدگانم.

آری پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله مرحله به مرحله در عالم گزینش شده و جهان هستی در رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله خلاصه شده است ;چرا که انسان اشرف خلایق است. آن جا که قرآن می فرماید:

(وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ) ۱۰;

و ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

پس خداوند متعال بنی آدم را با طی این مراحل به مرور برگزید، تا آن جا که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

فأنا من خیار إلی خیار.

من برگزیده از برگزیدگانم.

۱. مجمع البحرین: ۱ / ۷۱۸ «;الاختیار: الاصطفاء».

۲. صحیح مسلم: ۷ / ۵۸.

۳. شرح صحیح مسلم، نَوَوی: ۱۵ / ۳۶.

۴. همان.

۵. سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۳، حدیث ۳۶۸۴.

۶. همان: حدیث ۳۶۸۵.

۷. در کتاب فتوح الشام چاپ بیروت، نشر دار الجیل «فلسطین» آمده است ;ولی در نفحات الازهار به نقل از فتوح الشام «قسطنطین» ذکر شده است.

۸. فتوح الشام: ۲ / ۲۳، نفحات الازهار: ۱۵ / ۳۱۷.

۹. الدرّ المنثور: ۳ / ۲۹۵، مجمع الزوائد: ۸ / ۲۱۵، المستدرک علی الصحیحین: ۴ / ۷۳، کنز العمّال: ۱۲ / ۴۳، حدیث ۳۳۹۱۸،

نفحات الازهار: ۵ / ۳۱۷، با اختلاف در الفاظ.

۱۰. سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۰.

معنای ربّ

معنای ربّ

اکنون پس از روشن شدن دو واژه مهم «عترت» و «خیرهٔ» به بررسی واژه «ربّ» می پردازیم.

واژه «ربّ» از نظر لغوی به معنای پرورش دهنده است. راغب اصفهانی می گوید: الربّ فی الأصل التربیهٔ وهو إنشاء الشیء حالاً فحالاً إلی حدّ التمام.۱

بنابراین واژه «ربّ» در زبان فارسی چنین می شود: کسی که به کمال رساندن چیزی را به گونه ای که مناسب اوست به عهده گیرد، ربّ گویند.

برای نمونه کمال یک شاخه گل به این است که برگ هایش همواره سبز باشد، رشد کند و گل های کامل و زیبایی به ثمر نشیند.

از طرفی پرورش دهنده گل همواره مراقب است که چه قدر آب دهد، کی آب دهد، در تاریکی، در روشنایی، برابر آفتاب، در سایه، چگونه کود دهد، چگونه خاکش را عوض کند، چنین فردی پرورش دهنده گل است که آن را تا سرحدّ کمال پرورش می دهد که به رشد برسد و ثمر دهد.

این واژه درباره حیوانات نیز به کار می رود، مثل «ربّ الإبل ؛پرورش دهنده شتران»، که نگه دارنده و مواظبت کننده از شتر را گویند.

در زبان عرب نیز به زن خانه دار می گویند: «ربّهٔ البیت ؛»یعنی کسی که نظم و کارهای خانه و اهل خانه را به عهده می گیرد و به خوبی اداره می کند و پیش می برد.

خداوند متعال که ربّ و پرورش دهنده همه خلایق است پیامبر اکرم را با عنایت خاصّی پرورش داده است آن گاه همه موجوداتی که نیاز به تربیت دارند، به برکت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله تربیت می شوند چنان که خداوند متعال خورشید را آفریده که همه موجودات به آن نیاز دارند و هر موجودی به اندازه استعدادش از نور آن استفاده می کند و رشد می یابد.

بنابراین، مربّی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله خود خداوند متعال است که آن حضرت می فرماید:

أدّبنی ربّی فأحسن تأدیبی؛۲

پروردگار من مرا تربیت و پرورش کرد و نیکو پرورشم داد.

سلاطین در روزگاران کهن برای فرزندان خود مربّی قرار می دادند تا آن حکیم بزرگ یا دانشمند اخلاقی فرزندشان را به رشد مناسب خود پرورش دهد ؛چرا که قرار بود ولی عهد بشود و صاحب تاج سلطنت گردد و باید بداند چگونه مدیریّت کند، چگونگی برخورد با دوست، دشمن در حال صلح و جنگ را بداند و وظایف خود را بشناسد.

اکنون اگر اندکی در آداب و کمالات پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فکر کنیم که خداوند متعال مربّی اوست، می فهمیم وقتی مربّی خداوند متعال و پرورش یافته پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله باشد، «خیرهٔ ربّ العالمین» خواهد شد.

و نیز فهم روایات برای ما آسان می شود که فضیل بن یسار گوید:

«سمعت أبا عبداللّه علیه السلام یقول لبعض أصحاب قیس الماصر: إنّ اللّه عز وجل أدّب نبیّه فأحسن أدبه، فلمّا أکمل له الأدب قال: (إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم) ثمّ فوض إلیه أمر الدین والأُمّهٔ لیسوس عباده فقال عز وجل: (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)وإنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله کان مسدداً موفقاً مؤیّداً بروح القدس لا یزل ولا یخطئ فی شیء ممّا یسوس به الخلق

فتأدّب بآداب اللّه...».۳

بنابراین، وقتی کسی تربیت شده و برگزیده خداوند متعال گشت و عصاره وجود گردید، اگر احکام حلال و حرام از جانب خدا به آن بزرگوار تفویض شود بعید نخواهد بود ؛چرا که او از پیش به این امر مهیّا شده و اهلیت این مقام را دارا شده است. در مثال پیشین گذشت که به سان فرزند پادشاهی است که از کودکی تربیت می کنند تا ولی عهد گردد ؛چرا که می خواهند مسئولیّت پادشاهی را به او بسپارند.

با توجّه به آن چه بیان شد، روشن می گردد که سخن پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله که سیّد و اشرف الخلایق والأنبیاء والمرسلین است چه معنایی دارد، آن جا که می فرماید: أدّبنی ربّی فأحسن تأدیبی.۴

از این جاست که مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز روشن می گردد، آن جا که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

علیٌّ منّی بمنزلتی من ربّی ؛۵

علی نسبت به من به منزله من نسبت به پروردگار من است.

این همان معنای تربیت است که همه هستی به اسباب و اشکال گوناگون تربیت ـ به هر معنایی که عنوان تربیت صدق کند ـ مربّا و تربیت یافته خداوند متعال هستند.۶

و تربیت گاهی روحی است و گاهی جسمی. امروزه معلّم ورزشی را مربّی می گویند.

خداوند متعال «ربّ العالمین» است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۳۴.

۲. بحار الانوار: ۱۶ / ۲۱۰ و ۶۸ / ۳۸۲، الجامع الصغیر: ۱ / ۵۱، حدیث ۳۱۰.

۳. الکافی: ۱ / ۲۶۶، حدیث ۴.

۴. تفسیر نور الثقلین: ۵ / ۳۹۲، بحار الانوار: ۱۶ / ۲۱۰، کنز العمّال: ۷ / ۲۱۴.

۵. ذخائر العقبی: ۶۴، ریاض النضره: ۲ / ۱۶۳، المناقب: ۲۹۷، سیرة الحلبیة: ۳ / ۳۹۱.

۶. گفتنی است که واژه «تربیت» در زبان عربی با واژه فارسی آن از یک ریشه اند ؛ولی در تعبیر اندکی مسامحه وجود دارد ؛چرا که در فارسی می گویند: فلانی آدم با تربیتی است ؛یعنی خوش اخلاق است و این بخشی از تربیت است. منظور از عالمین

واژه «عالمین» جمع عالَم است و منظور از عالَم می تواند عالَم ذر، دنیا، آخرت و یا عوالم دیگری نیز باشد. سخن در این است که خداوند متعال «ربّ العالمین» است و هر موجودی که در عالَمی از این عوالَم به تربیت نیاز داشته باشد، مربّی او خداوند متعال است. و ائمه عترت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله چون خود آن حضرت تربیت شده خاصِّ «ربّ العالمین» و برگزیده او که آن ها نیز به همان سان تربیت شده هستند، پس دارای تمام کمالات پیامبر اکرم و بعد از او مربّیان خلائق می باشند.

ورَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ ؛

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ)۱.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

امامان هدایت گر

امامان هدایت گر

اَلسَّلامُ عَلی اَئِمَّهِٔ الْهُدی وَمَصابیحِ الدُّجی وَاَعْلامِ التُّقی ;

سلام بر پیشوایان هدایت گر، چراغ های فروزان در تاریکی ها و نشانه های پرهیزکاری.

این سه عبارت از نظر معنا تقارب دارند.

امامان هدایت گر هستند، هم چنان که خدا هدایت گر است که (اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ)۱، رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله هدایت گر است که (وَإِنَّکَ لَتَهْدی إِلی صِراط مُسْتَقیم;)۲ «همانا تو به راه راست هدایت می کنی» و قرآن هدایت گر است که (إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ;)۳ «به یقین این قرآن به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می کند».

هدایت ائمه علیهم السلام همان هدایت خدا، رسول و قرآن است.

در مقابل ائمّه هدی علیهم السلام، ائمّه دیگری هستند که از این ها منقطع هستند ;چرا که اگر امامی در طول ائمّه ما علیهم السلام باشد، به سهم خود چون برآمده از نور اهل بیت علیهم السلام می باشد، امام است ;ولی در مقابل آن ها کسانی هستند که ادّعای امامت برای آن ها شده و یا به تعبیر قرآن امام هستند، امّا امام ضلالت و گم راهی، پس دو نوع امام وجود دارد:

۱. امام هدایت گر;

۲. امام ضلالت و گم راه کننده.

در کتاب کافی روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّ الأئمّه فی کتاب اللّه عز وجل إمامان: قال اللّه تبارک وتعالی: (وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا)۴ لا بأمر الناس، یقدّمون أمر اللّه قبل أمرهم وحکم اللّه قبل حکمهم، قال: (وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ)۵ یقدّمون أمرهم قبل أمر اللّه وحکمهم قبل حکم اللّه، ویأخذون بأهوائهم خلاف ما فی کتاب اللّه عز وجل;۶

امامان و پیشوایان در قرآن دو گروهند: (گروه نخست) کسانی اند که خدای تعالی در قرآن درباره آنان می فرماید: «آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند». آنان به امر مردم هدایت نمی کنند ;بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم داشته و حکم خدا را پیش از حکم مردم می دانند.

(و گروه دوم کسانی هستند که) خدای تعالی درباره آنان می فرماید: «آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش فرا می خوانند». اینان خواست مردم را بر خواست خدا مقدم داشته و حکم مردم را پیش از حکم خدا می دانند و بر طبق هوا و هوس خود; بر خلاف آن چه در قرآن آمده است رفتار می کنند».

امامان در قرآن بر دو گروهند: امامان هدایت گر و امامان گمراه کننده. این هدایت و یا ضلالت تشریعی است. در مورد امامان هدایت گر دو آیه آمده است:

۱. خداوند متعال در سوره انبیاء می فرماید:

(وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا;)۷

و آنان را پیشوایی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند.

۲. و در سوره سجده می فرماید:

(وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّهً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا;)۸

و از آنان پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.

در هر دو آیه عبارت (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) مشترک است. شاهد این است که هر دو در جعل (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا) مشترکند.

در مقابل امامان هدایت گر کسانی هستند که (یَدْعُونَ إِلَی النّارِ). این جا نیز جعل است. در آینده خواهد آمد که این عالَم، عالَم تکلیف است و انسان فاعلِ مختار است و اینان دو گروه متصوّرند:

۱ . کسانی که با اختیار و به دست خود گم راه می شوند؛

۲ . کسانی که نه فقط گم راهند ؛بلکه به دست خود دیگران را نیز گم راه می کنند و باعث ضلالت دیگران می شوند.

خداوند متعال به مقتضای قاعده لطف بایستی کسانی را امام و پیشوا قرار دهد که آن ها مقرِّب مردم و بندگان به سوی خداوند متعال باشند و آنان را از معصیت حضرت احدیت و گم راهی باز دارند و به جهت همین جعل، خداوند متعال می فرماید: (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا؛)۹ «به امر ما (مردم را) هدایت می کردند.»

۱. سوره حمد (۱): آیه ۵.

۲. سوره شورا (۴۲): آیه ۵۲.

۳. سوره اسراء (۱۷): آیه ۹.

۴. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

۵. سوره قصص (۲۸): آیه ۴۱.

۶. الکافی: ۱ / ۲۱۶، حدیث ۲، الاختصاص: ۲۱، بحار الانوار: ۲۴ / ۱۵۶، حدیث ۱۳.

۷. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

۸. سوره سجده (۳۲): آیه ۲۴.

۹. همان و سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳. انواع هدایت

بزرگان می فرمایند: ما دو نوع هدایت داریم:

۱ . ارائه طریق و راهنمایی ؛در این نوع از هدایت، هدایت گر فقط راه را برای فرد نشان می دهد.

۲ . ایصال به مطلوب ؛در این هدایت افزون بر این که راهنما راه را به انسان نشان می دهد، دست او را نیز می گیرد و به مقصد می رساند.

برای نمونه اگر کسی راه حرم حضرت معصومه علیها السلام را از فردی بپرسد، او می تواند هم راه را به او نشان دهد و هم علاوه بر نشان دادن راه، دست او را بگیرد و به حرم برساند. در نوع نخست از هدایت احتمال دارد که آن فرد راه را گم کند و به مقصد نرسد.

انبیا و ائمّه علیهم السلام در نوع نخست از هدایت با هم شریک هستند ؛از این رو در قرآن مجید خطاب به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فراوان آمده است که خداوند متعال می فرماید:

(إِنْ عَلَیْکَ إِلاَّ الْبَلاغُ ؛)۱

وظیفه تو فقط رساندن (پیام به مردم) است.

در مورد دیگری می فرماید:

(إِنْ أَنْتَ إِلاّ نَذیرٌ ؛)۲

تو فقط انذارگر و بیم دهنده ای.

این گونه هدایت همان نشان دادن راه و بازداشتن از ضلالت و گم راهی است ؛ولی ایصال به مطلوب نیست. پیشوایان ما در این نوع هدایت با پیامبران الهی شریک هستند.

نشان دادن راه گونه ای از هدایت و راهنمایی است ؛چرا که اگر سکوت کند و راه را نشان ندهد، ناگزیر آن فرد متحیّر خواهد ماند.

۱. سوره شوری (۴۲): آیه ۴۸.

۲. سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۳.

برتری ائمّه بر پیامبران

برتری ائمّه بر پیامبران

امامان ما از انبیای سلف جز پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و حتّی از پیامبران اولوالعزم افضل هستند. در این باره به تفصیل در پژوهش های خود سخن گفته ایم. این برتری به طور علمی و با اسلوبی برآمده از کتاب و سنّت ثابت شده و در این راه از عقل هم می توان یاری گرفت که خود به بحث مستقلی نیاز دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الأنبیاء والمرسلون علی أربع طبقات... وقد کان إبراهیم علیه السلام نبیّاً ولیس بإمام حتّی قال اللّه: (إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِمامًا؛)۱

پیامبران و فرستادگان چهار طبقه اند... و ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و امام نبود تا این که خداوند فرمود: «همانا من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم».

دست کم در خصوص حضرت ابراهیم امامت، مقام بالاتری از نبوّت بوده است. اگر ابراهیم علیه السلام مقام هدایت را داشته که همان ارائه طریق باشد ؛وقتی به مقام امامت رسید، ناگزیر بایستی هدایتش یک درجه بالاتر برود که گفتیم ایصال به مطلوب بالاتر است. پس ایصال به مطلوب از شئون امامت می شود. با توجّه به مقدّماتی که بیان شد، هر که مأموم چنین امامی شود، به برکت امام علیه السلام به همان مقام مطلوب یا کمال مناسب خواهد رسید.

پس این هدایت، هدایت تکوینی می شود ؛چرا که می فرماید: (یَهْدُونَ بِأَمْرِنا؛)۲ «به امر ما (مردم را) هدایت می کردند».

پس ائمه علیهم السلام هم از نظر تکوینی هدایت گرند و هم از نظر تشریعی ؛چون امر خداوند دو نوع است:

۱ . امر تکوینی ؛

۲ . امر تشریعی.

از سوی دیگر فعل مضارع «یهدون» ظهور در استمرار دارد. ائمّه هم اکنون نیز که در این عالم نیستند، باز هم «یهدون بأمرنا» هستند.

با این بیان، ائمّه علیهم السلام هم راهنمای بشر به سوی حقّ و معلّم معارف و حقایق و احکام هستند تا انسان را از شرک و دیگر گم راهی ها نجات دهند، و هم واسطه فیض الهی در عالم تکوین که به برکت وجودشان انسان و دیگر موجودات به کمال مناسب شأن و حالشان برسند.

اینک این پرسش مطرح است که اگر جعل و قرار از ناحیه باری تعالی در مورد امامان هدایت گر است، این جعل و قرار در امامان ضلال و گم راه نیز هست و هر دو به خدا برمی گردد. پس امام هدایت گر و امام گم راه کننده هر دو از جانب خدا هستند و این چگونه خواهد شد؟

جعل و قرار دو نوع است:

۱ . جعل ابتدایی ؛

۲ . جعل غیر ابتدایی.

آیه ای که درباره امامان هدایت گر آمده جعل ابتدایی است و به چیزی مسبوق نیست ؛امّا در آیه مربوط به امامان ضلال و گم راه گر چنین نیست ؛چرا که خود آن ها گم راه شده اند و گم راه کننده بوده اند. آیه درباره امامان ضلال در سیاق قصّه فرعون و هامان است. آن جا که خداوند می فرماید:

(فَلَمّا جاءَهُمْ مُوسی بِآیاتِنا بَیِّنات قالُوا ما هذا إِلّا سِحْرٌ مُفْتَرىً وَما سَمِعْنا بِهذا فی آبائِنَا الْأَوَّلینَ * وَقالَ مُوسی رَبّی أَعْلَمُ بِمَنْ جاءَ

بِالْهُدی مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَکُونُ لَهُ عاقِبَةُ الدّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ * وَقالَ فِرْعَوْنُ یا أَیُّهَا الْمَلَا ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِله غَیْری فَأَوْقِدْ لی یا هامانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَلْ لی صَرْحًا لَعَلّی أَطَّلِعُ إِلی إِلهِ مُوسی وَإِنّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکاذِبِینَ * وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنا لا یُرْجَعُونَ * فَأَخَذْناهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْناهُمْ فِی الْیَمِّ فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الظّالِمینَ * وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ وَیَوْمَ الْقِیامَةِ لا یُنْصَرُونَ * وَأَتْبَعْناهُمْ فی هذِهِ الدُّنْیا لَعْنَةً وَیَوْمَ الْقِیامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحینَ ;)۳

هنگامی که موسی با معجزه های روشن ما به سوی آنان آمد، گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده. ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان خود نشنیده ایم. موسی گفت: پروردگارم از حال کسی که هدایت را از نزد او آورده و کسی که فرجام نیک جهان (هستی و آخرت) از آن اوست، آگاه تر است. به یقین او ستم گران را رستگار نخواهد کرد. فرعون گفت: ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. پس ای هامان! برای من آتشی بر گِل بیفروز (و آجرهایی بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم ;و هر چند من گمان می کنم که او از دروغ گویان است. فرعون و سپاهیانش به ناحق در زمین تکبّر ورزیدند و گمان کردند که به سوی ما باز گردانده نمی شوند. پس ما نیز او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریا افکندیم. پس بنگر سرانجام ستم گران چگونه بود. و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد و در این دنیا لعنت در پی آنان قرار دادیم و روز رستاخیز از زشت رویان خواهند بود.

آن گاه که هدایت های حضرت موسی علیه السلام در آن ها تأثیر نکرد و گوش فرا ندادند و ضلالت و گم راهی را برگزیدند، خود امام برای گم راهان شدند. روشن است که این جعل و قرار غیر از آن جعل و قرار به قاعده لطف است که می فرماید:

(أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا ;)۴

پیشوایانی که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند.

و در ادامه می فرماید:

(وَأَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَإِقامَ الصَّلاةِ وَإِیتاءَ الزَّکاةِ وَکانُوا لَنا عابِدینَ ;)۲

به آنان انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان تنها ما را عبادت می کردند.

چرا که وحی بر ائمّه علیهم السلام نازل می شده است که در توضیح عبارت «ومهبط الوحی» گفتیم که آیا بر خود امام علیه السلام وحی نازل می شده و یا نه وحی نبوده الهام بوده که بخشی از وحی است؟ اگر وحی بوده، این چه وحیی بوده که بر آن بزرگواران نازل می شده است. و به طور قطع منظور وحی نبوّت نبوده است ;چرا که بعد از پیامبر اسلام، پیامبری نمی باشد.

کوتاه سخن این که ائمّه علیهم السلام ائمّه هدایت گرند که خداوند آن ها را جعل و نصب کرده است تا به توسّط آنان همه فیوضات، معنویّات، ارشادات، هدایات و برکات بر انسان و دیگر خلایق برسد، به ویژه اگر حرف «باء» در «بأمرنا» به معنای سببیّت بوده باشد که هر چه هست از خداست ;اما به توسّط ائمه هدی، در نتیجه این مقام از مقامات ویژه امامان معصوم علیهم السلام خواهد بود.

پس با توجّه به آن چه در زیارت جامعه آمده، بحث ولایت تکوینی و تشریعی و ولایت بر احکام مطرح می شود، و با توجّه به این عبارات و روایات، مختصری با مسئله ولایت آشنا شدیم و ولایت تکوینی و تشریعی را به طور مفصل و جداگانه بحث خواهیم کرد.

۱. بصائر الدرجات: ۳۹۳ و ۳۹۴، الکافی: ۱ / ۱۷۴ ـ ۱۷۵، حدیث ۱، الاختصاص: ۲۳، بحار الانوار: ۱۱ / ۵۵، حدیث ۵۲.

۲. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳ و سوره سجده (۳۲): آیه ۲۴.

۳. سوره قصص (۲۸): آیات ۳۶ ـ ۴۲.

۴ و ۲. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

هدایت گر هر گروهی

هدایت گر هر گروهی

بنابرآن چه مطرح شد، راه هدایت منحصـر به راهی است که ائمّه علیهم السلام ارائه کنند و یا به آن جا که ایصال نمایند. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْم هاد;)۱

تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

واژه «إنّما» حصـر را در پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله در مورد منـذر بودن افاده می کنـد. احادیث بسـیاری در کتاب های شـیعه و سنّی در ذیل این آیه نقل شده که بی تردید احادیث معتبری هستند که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

أنا المنذر وعلی الهادی من بعدی. یا علی! بک یهتدی المهتدون;۲

من بیم دهنده هستم و علی هدایت گر پس از من است. ای علی! هدایت شوندگان به برکت تو هدایت خواهند شد.

۱. سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۲. الکافی: ۱ / ۱۹۲، مجمع البیان: ۶ / ۱۵، تفسیر نور الثقلین: ۲ / ۴۸۲، حدیث ۱۶، بحار الانوار: ۲۳ / ۲، فتح الباری: ۸ / ۲۸۶، نظم درر السمطین: ۹۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۴۰۰ ـ ۳۹۸، تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۳۵۹.

اختلاف اُمّت

اختلاف اُمّت

آن گاه که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله از دنیا رفت، بین اُمّت اختلافی شدید واقع شد و اُمّت پراکنده شدند. پیامبر خدا در حدیثی که شیعه و سنّی بر آن اتّفاق دارند می فرماید:

ستفترق اُمّتی علی ثلاثهٔ وسبعین فرقهٔ، منها فرقهٔ ناجیهٔ والباقون هالکون;۱

به زودی اُمّت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که یک فرقه از آن نجات یافته و بقیّه هلاک خواهند شد.

به مقتضای این حـدیث در بین این فرقه ها یک فرقه نجات می یابـد و فرقه های دیگر هلاک می شونـد. وقتی پیامبر خـدا صـلی اللّه علیه وآله در ذیل آیه می فرمایند:

یا علی! بک یهتدی المهتدون;

ای علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت خواهند یافت.

معلوم می شود که فرقه راه یافته و به نجات رسیده، فرقه ای است که به وسیله هدایت امیر مؤمنان علیه السلام راه یافته اند.

حاکم نیشابوری این حدیث را که ذیل آیه مبارکه آمده نقل کرده و می گوید: این حدیث، حدیث صحیح و معتبری است.۲

احمد بن حنبل نیز این حدیث را در مسـند خود نقل می کند.۳ ابوبکر هیثمی محدّث بزرگ اهل سنّت بعد از نقل حدیث احمد بن حنبل می گوید: «رجال المسند ثقات».۴

ابن عساکر به چند طریق این حدیث را نقل کرده است که بی تردید برخی از اسانید او و دیگر محدّثان صحیح و معتبر هستند.۵

بنابراین معلوم می شود که امامان هـدایت گر پس از پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله علی و فرزنـدان پیشوای آن حضـرت هسـتند. و کسانی که پس از پیامبر خدا هدایت شدند و راه آن حضرت را ادامه دادند، شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند.

وقتی راه هدایت فقط راه ائمّه اهل بیت است ;پس ائمّه دیگر ـ دانسـته یا ندانسـته ـ ائمّه ضـلال و گم راهی خواهند بود. این موضوع روشن و بدیهی است.

متأسّفانه امروزه افرادی در دانشگاه ها میان جوانان شبهه می افکنند که چگونه می شود همه مردم گم راه باشند و فقط ما، اهل بهشت باشیم؟

در پاسخ این شبهه باید گفت: مگر نه این است که همه ارباب ادیان و غیر آنان گم راهند و اهل دوزخ جز اهل اسلام؟! پس همه یهودیان، مسیحیان، مجوسیان، مشرکان و ملحدان در طول تاریخ اهل دوزخند. با پیوند حدیث افتراق به این آیه مبارکه و مراجعه به روایاتی که از طریق اهل تسنّن در این باره نقل شده است، این نتیجه به دست می آید که در بین اهل اسلام نیز فقط فرقه شیعه دوازده امامی اهل نجات هستند و این یک موضوع بدیهی است، مگر این که ـ نعوذ باللّه ـ گفته شود: قرآن در این جا مبالغه دارد و همه این احادیث دروغند.

سخن ما، همواره بر کتاب و سنّت مستند و مبتنی است و در مصادر اهل تسنّن نیز این گونه آمده است و ما بارها بیان کرده ایم که ادلّه امامت و حقّانیت اهل بیت علیهم السلام در کتاب های اهل تسنّن موجود است و خواهانِ حقیقت باید تحقیق کند.

اگر در ذیل آیه ای احادیث با سندهای معتبر متّفق علیه بین فریقین از پیامبر اکرم نقل شود و آیه را تفسیر کند، در واقع کلام رسول خدا در حکم تتمّه کلام خدا خواهد بود، گویی آن هم جزو آیه است.

خداوند متعال می فرماید:

(وَلِکُلِّ قَوْم هاد;)۶

و برای هر گروهی هدایت گری است.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در ذیل این آیه می فرماید:

... وعلی الهادی، بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی;۷

... علی آن هدایت گر است و ای علی به واسطه تو پس از من هدایت شوندگان راه می یابند.

کوتاه سخن این که ائمّه علیهم السلام یگانه پیشوایان هدایت گرند و امّا بزرگان فرقه های دیگر ـ دانسته یا ندانسته ـ ائمّه و پیشوایان ضلال و گم راهی هستند.

۱. الصراط المستقیم: ۲ / ۹۶، بحار الانوار: ۳۶ / ۳۳۶، حدیث ۱۹۸. این روایت در منابع اهل سنّت از جمله: عمدة القاری: ۱۸ / ۲۲۴، المواقف: ۳ / ۶۴۹، با اندک تفاوتی آمده است.

۲. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۹. در این منبع این گونه آمده است: «بسنده عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبداللّه الأسدی، عن علی: (إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْم هاد)، قال علی: رسول اللّه المنذر وأنا الهادی. هذا الحدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.»

۳. مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۱۲۶.

۴. «قوله تعالی: (إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ) عن علی رضی اللّه عنه فی قوله: (إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْم هاد) قال: رسول اللّه: المنذر والهادی رجل من بنی هاشم. رواه عبداللّه بن أحمد والطبرانی فی الصغیر والأوسط ورجال المسند ثقات.» (مجمع الزوائد: ۷ / ۴۱).

۵. ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۵۸ و ۳۵۹.

۶. سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۷. مجمع البیان: ۶ / ۱۵، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۴۰۰، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۵۹، تفسیر جامع البیان: ۱۳ / ۱۴۲.

چراغ های تاریکی

چراغ های تاریکی

وَمَصابيحِ الدُّجى؛

و (سلام بر) چراغ های فروزان در تاریکی ها.

ائمّه علیهم السلام چراغ هـای فروزان در تـاریکی ها هسـتند. کلمه «مصابیـح» جمع «مصبـاح» است و کلمه «دجی» به معنای تاریکی است و این جمله مطلق است ؛یعنی ائمّه ما علیهم السلام روشن گر و برطرف کننده همه تاریکی ها هستند.

چنان که در کتاب های لغت آمده، به هر چراغی مصباح نمی گویند ؛بلکه مصباح در لغت عرب به این معناست: هو السراج الثاقب المضیئ.۱

مصباح آن چراغ و وسیله روشن گری است که در یک جا استقرار و ثبوت دارد و به ذات خود روشن گر است، نه این که نورش را از جایی دریافت کند.

برای مثـال: روشـن گری لامـپ از نیروگـاه برق است ؛ولی خورشـید نـور است و روشن گری در ذات آن است و بین این دو مـورد تفاوت بسیار است.

بنابراین ائمّه علیهم السـلام خود وجودشان نور است و ذاتاً روشن گرند. پرسـش این که آیا وجود مادّی امام علیه السلام یعنی همین گوشت، پوست و اسـتخوان او که قرآن می فرمایـد: (قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ؛)۲ «بگو: من فقط بشـری همانند شـما هستم» این روشن گری را دارد؟

در این مورد به کتاب های حـدیثی و تفسیری در ذیل آیه شـریفه آن جا که می فرمایـد: (وَأَشْـرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها؛)۳ «و (در آن روز) زمین به نور پروردگارش روشن می گردد» باید مراجعه نمود.

و نظیر ایـن بحـث نسبت به آن ذوات مطهّره و سـایر مؤمنـان در آخرت نیز وجـود دارد که به تفاسـیر در ذیـل آیه مبـاکه (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِنـاتِ يَسْـعى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْـديهِمْ وَبِأَيْمـانِهِمْ بُشْـراكُمُ الْيَوْمَ جَنّاتٌ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِـدينَ فيها ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ * يَوْمَ يَقُولُ الْمُنـافِقُونَ وَالْمُنافِقاتُ لِلَّذينَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قيلَ ارْجِعُوا وَراءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُـرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بابٌ باطِنُهُ فيهِ الرَّحْمَةُ وَظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ)۴ باید مراجعه نمود.

۱. تفسیر غریب القرآن: ۱۶۹، مجمع البحرین: ۲ / ۵۷۶.

۲. سوره کهف (۱۸): آیه ۱۱۰.

۳. سوره زمر (۳۹): آیه ۶۹.

۴. سوره حدید (۵۷): آیه ۱۲ ـ ۱۳. تاریکی های معنوی

بی گمان روشن گری ائمّه علیهم السلام جنبه معنوی دارد ؛یعنی آنان تاریکی های معنوی را می زدایند.

نخستین تـاریکی، تـاریکی عـدم است و عـدم تـاریکی و وجود نور است. بنـابراین می توان گفت که همه اشیا به برکت ائمّه علیهم السـلام از تاریکی عدم به نور وجود منتقل شده اند ؛و چنان که پیش تر بیان شد ائمّه واسـطه نخستین نعمت هسـتند که نعمت وجود است و نعمت های دیگر بر آن مترتّب می گردند.

دومین تاریکی، تاریکی شرک است. در زیارت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله چنین می خوانیم:

الحمد للّه الّذی استنقذنا بک من الشرک والضلالهٔ؛۱

شکر و سپاس خدایی را که به وسیله تو ای رسول خدا ما را از شرک و ضلالت نجات داد.

و در زیـارت سیدالشـهداء علیـه السـلام می خـوانیم: «وبـذل مهجته فیـک لیسـتنقذ عبـادک من الجهالـهٔ وحیرهٔ الضـلالهٔ»۲ بلکـه همه معصومین علیهم السـلام چنین هسـتند که در زیارت جامعه خواهـد آمـد که «وأنقـذنا من شـفا جرف الهلکات». آری، رسول اکرم و ائمه علیهم السلام ما را از پرتگاه هلاکت نجات دادند.

سومین تـاریکی معنوی، تـاریکی جهل و نادانی است که هیـچ ظلمت و تاریکی بالاتر از این نیست و این تاریکی منشأ همه شـرور و مفاسد است. ائمّه علیهم السلام وسیله خروج و رهایی از تاریکی جهل و جهالت هستند.

تـاریکی چهـارم معنوی که خیلی مهم است، تاریکی فتنه است. این تاریکی در هر عصـری برای اُمّت ها پیش آمـده است و در اُمّت اسلام نیز خدا داند چندین بار پیش آمده و هنوز هم پیش می آید و در آینده نیز پیش خواهد آمد.

تـاریکی فتنه بـدین گونه است که انسـان در برهه ای از زمـان در شـرایطی قرار می گیرد که راه هـا متعـدّد شـده و همه ظـاهرِ خوب دارند، انسان متحیّر می شود که راه نجات کدام است. همه افراد خوب و بد از نظر ظاهر به هم شـباهت دارند، ولی سـخنانشان با هم تضاد و تناقض دارد. انسان سر در گم است که کدام راه را طی کند.

برای نمونه همه مکّه رفته انـد، نماز می خوانند، نه فقط نماز واجب ;بلکه نماز شب می خوانند، همه عمّامه دارند، ریش دارند ;ولی حرف ها با هم در تضاد و تناقض است و امر ملتبس می شود، به راستی انسان در چنین شـرایطی چه وظیفه ای دارد؟ از این رو پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در حدیثی می فرماید:

فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن;۳

آن گاه که فتنه ها بر شما روی آورد و به مانند قسمتی از شب تاریک گشت به قرآن چنگ بزنید.

و در حدیث دیگری که جمعی از محدّثان عامّه آورده و بعضی در سندش خدشه کرده اند فرموده:

ستکون بعدی فتنهٔ، فإذا کان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب،... .۴

و از طرفی می فرماید:

علی مع القرآن والقرآن مع علی.۵

و در احادیث بسیاری به قرآن و عترت هر دو توصیه نموده.

آری، انسـان نـاگزیر است که در تـاریکی فتنه راه برود و به طرفی حرکت کنـد. چه کسـی راه صـحیح را پیش روی انسان می تواند بگـذارد جز قرآن و ائمّه علیهم السـلام که در چنین شـرایطی موجب نجات و هدایت انسان هسـتند؟ از این رو گفتیم که این عبارت ها: «ائمّهٔ الهدی ومصابیح الدجی وأعلام التقی» با هم تقارب دارند.

آیا افرادی که با ائمّه علیهم السـلام در هر عصـر و زمانی ارتباط داشته اند و ملازم آن بزرگواران بوده اند، همواره در شرایط فتنه ها متحیّر می مانده اند، یا ایشان نیز به سهم خود و به اندازه توانشان چراغ های روشن گر و پیشوایان هدایت دیگران شده اند؟

آری، تربیت شـدگان مکتب اهل بیت علیهم السـلام که در خـدمتشان بوده انـد، در هر شـرایطی موجب نجات و رهایی دیگران می شده اند و وجودشان واقعاً وجود مؤثّری بوده است.

۱. الکافی: ۴ / ۵۵۱، حدیث ۱، مصباح المتهجد: ۷۰۹.

۲. مصباح المتهجد: ۷۸۷.

۳. الکافی: ۲ / ۵۹۸ و ۵۹۹، حدیث ۲، وسائل الشیعه: ۴ / ۸۲۸، حدیث ۳، بحار الانوار: ۸۹ / ۱۷، حدیث ۱۶.

۴. الاصابه و الاستیعاب و اُسد الغابه در احوالات أبولیلی الغفاری.

۵. این حدیث نزد عامه و خاصه مشـهور است و جمعی به صـحّت آن حکم کرده اند ;از جمله حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۴.

نگاهی به وصایای پیامبر خدا

نگاهی به وصایای پیامبر خدا

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله وصایا و سفارش های بسیاری دارند. در یک جمع بندی می توان وصایای آن حضرت را به دو بخش تقسیم کرد:

۱ . وصایای عمومی ;

۲ . وصایای خصوصی.

وصایای عمومی سفارش هایی است که برای عموم مردم بوده است ;از جمله «حدیث ثقلین» که برای عموم مردم و به ویژه برای اصحابی که در حضورش بودند، بیان فرمودند.

وصایای خصوصی برای افراد خاصی از اصحابشان بود. در روایتی آمده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به عمّار چنین سفارش فرمود:

یا عمّار! إذا رأیت علیّاً سلک وادیاً وسلک الناس وادیاً غیره فاسلک مع علی ودع الناس;۱

ای عمّار! هر گاه دیدی علی راهی را می پیماید و مردم راه دیگری را، تو با علی باش و با مردم کاری نداشته باش!

این وصیّت که به طور مشروح آمده، در کتاب ها و منابع معتبر نقل شده است. این وصیّت به جهت خاصّی به طور خصوصی به عمّار گفته شده است. از طرفی حضرتش در بین عموم درباره عمّار فرموده اند:

تقتلک فئة باغیة;۲

تو را گروهی ستم کار به قتل می رسانند.

اگر آن حضرت به صورت عمومی چنین فرموده اند که عمّار را گروهی ستم گر به قتل می رسانند و از طرفی به عمّار آن وصیّت خصوصی را فرموده و او عمل نموده، در نتیجه خود عمّار میزان گشته، از این رو آن گاه که در صفّین آتش جنگ روشن شد و بعضی از مردم متحیّر بودند که راه حق کجاست، عمّار میزان شناخت حق از باطل شد.

البته تحیّر آن مردم در آن شرایط به خاطر نقص آن ها بوده، وگرنه با وجود آن حضرت امیر نباید تحیّر، شکّ و فتنه ای باشد.

در چنین شرایطی آنان که در معرض فتنه قرار گرفتند، گفتند: صبر می کنیم تا ببینیم عمّار در کدام طرف است. وقتی فهمیدند عمّار در سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام است ـ چه پیش از شهادتش و چه بعد از آن ـ به طرف لشکر آن حضرت آمدند و جزو یاران حضرتش شدند و از فتنه رهایی یافتند.

بنابراین عمّار در این مورد به برکت وصیّت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله از مصادیق «ائمة الهدی، ومصابیح الدجی» شد.

این ثمره ملازمت عمّار با امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام بود که در شرایطی به اندازه توانش چراغ هدایت شد.

این امر در همه زمان ها قابل تصوّر است. مراجع تقلید نایبان امام زمان علیه السلام هستند. هر کدام از ایشان در شرایطی که ارتباطش با ائمّه علیهم السلام و ادب و تربیتش در مکتب امیر مؤمنان و ائمّه بیشتر باشد، در مواقع حسّاسی آثاری بر وجودشان مترتّب می شود.

البته مؤمنان دیگر نیز در هر زمان، و هر یک به سهم خود چنین هستند ;ولیکن همه هدایت ها به رسول اللّه و امیرالمؤمنین برمی گردد که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

یا علی! بک یهتدی المهتدون;۳

ای علی! هدایت شدگان به وسیله تو راه می یابند.

۱. کنز العمّال: ۱۱ / ۶۱۳، حدیث ۳۲۹۷۲، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۱۸۸.

۲. صحیح مسلم: ۸ / ۱۸۵، الطبقات الکبری: ۳ / ۲۵۳، تاریخ مدینة دمشق: ۴۳ / ۴۲۹، البدایة والنهایه: ۳ / ۲۶۴، بحار الانوار: ۳۳ / ۲۲، حدیث ۳۷۸. در بحار الانوار چنین آمده است: «عن أبی سعید الخدری قال: أخبرنی من هو خیر منّی: أنّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه

وآله قال لعمّار حین جعل یحفر الخندق وجعل یمسح رأسه ویقول: أبشر ابن سمیّة! تقتلک فئة باغیة».

۳. شواهد التنزیل: ۱ / ۳۸۳، حدیث ۴۰۰، مجمع البیان: ۶ / ۱۵، تفسیر نور الثقلین: ۲ / ۴۸۲، حدیث ۱۶، بحار الانوار: ۲۳ / ۲.

پرچم های تقوا

پرچم های تقوا

وَاَعْلامِ التُّقی;

و (سلام بر) نشانه های پرهیزکاری.

ائمّه علیهم السلام پرچم های تقوا هستند. واژه «اعلام» جمع «عَلَم» است. از نظر لغوی «عَلَم» به چیزی می گویند که آن را در جای بلندی جهت راهنمایی نصب می کنند. مثل «اعلام الحرم» که ستون هایی بلند هستند برای مشخص کردن حدود حرم که انسان بدون لباس احرام نباید وارد حرم شود. نمونه دیگر پرچم هایی هستند که برای عزاداری نصب می کنند که نشان وجود مجلس عزا و سوگواری در آن مکان است.

قرآن مجید می فرماید:

(فِی الْبَحْرِ کَالاَْعْلامِ;)۱

در دریا به سان کوه ها هستند.

واژه «اعلام» در این آیه به جبال تفسیر شده که کوه بلند به سان پرچم است.

از این رو عَلَم باید به دو قسم تقسیم شود:

۱. یا ذاتاً بلند باشد و جنبه علامت بودن را داشته باشد;

۲. یا در جای بلندی نصب شود و جنبه علامت بودن به آن دهند.

آری ائمّه علیهم السلام به هر دو معنا اعلام هستند که ذاتاً بزرگند و مثل کوه بلند و استوار و پابرجا هستند و هم خداوند متعال آنان را برای تقوا الگو و نشان و راهنما قرار داده است.

واژه «تُقی» همان تقواست و از «وقایه» گرفته شده است که انسان خود و دیگران را از خطرها و ضررها مانع و بر حذر بدارد و البته این معنا دو جور است.

وقتی بخواهید از فرزندتان مراقبت کنید و او را از خطر و ضرر حفظ نمایید، گاهی دستش را از آتش می کشید و یا دست او را می گیرید و نمی گذارید در چاله بیفتد و گاهی از اوّل دست او را محکم می گیرید و از او نگهداری می کنید تا به طرف آتش و یا چاه و چاله نرود. این دو رفتار در خارج بین پدران و فرزندان وجود دارد.

ائمّه علیهم السلام هر دو روش را با مردم داشته اند ;یعنی هم زشتی ها را معرّفی کرده اند و از زشتی ها بر حذر داشته اند و هم در جهت تربیت افراد به طوری که اصلاً به طرف زشتی حرکت نکنند کار کرده اند. در بحث «عصمت» گذشت که لفظ «عصم» برای روش دوم وضع شده ;امّا مفهوم «مسک» و «منع» برای روش نخست است.

پس ائمه علیهم السلام به هر دو معنا نشانه های تقوا هستند ;زیرا تقوا امری باطنی است و تقوا نشانه می خواهد و از طریق نشانه شناخته می شود. ائمه علیهم السلام خودشان «عَلَم تقوا» هستند، نه این که عَلَم تقوا به دست آنان باشد. خودشان میزان هستند ;یعنی اگر کسی تقوا می خواهد باید به آنان نگاه کند، هم چنان که اگر بخواهد به وسیله کوهی یا پرچمی و یا هر نشانه دیگری، راهی را پیدا می کند.

هر دو نوع وقایت را ائمّه علیهم السلام انجام می دهند. ما باید لیاقت و اهلیّت داشته باشیم. اهل بیت علیهم السلام گاهی ما را به

گونه ای وقایت می کنند که اساساً چنان تربیت شویم که فکر ضرر نکنیم و تقوا در وجود ما ملکه شود و گاهی به سوی ضرر حرکت می کنیم و ائمّه علیهم السلام از قرار گرفتن ما در ضرر مانع می شوند که البته ضرر واقعی همانا ضرر معنوی و اخروی است. این ها مطالب دقیقی هستند که می توان گفت کمتر در جایی مطرح شده اند.

آری، مکتب اهل بیت علیهم السلام طوری است که هر که وارد شود و در آن قرار گیرد، به اندازه وسعش بهره می برد و آدمیّت می یابد. البتّه مراتب آدمیّت فرق می کند ؛حتی در اصحاب پیامبر و امیر مؤمنان و ائمّه علیهم السلام این تفاوت در مراتب تقوا وجود داشته است. در روایتی آمده است که امام سجّاد علیه السلام فرمود:

واللّه، لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله ؛۲

به خدا سوگند! اگر ابوذر به آن چه در دل سلمان بود آگاه بود، او را می کشت.

پس ائمّه علیهم السلام از جانب خداوند متعال نصب شده اند و چنین مقام هایی به آنان داده شده است که

من اتّبعکم نجی ومن خالفکم هلك ؛

هر کس از شما پیروی کند نجات می یابد و هر که با شما مخالفت نماید هلاك می گردد.

متابعت و پیروی از ائمّه علیهم السلام این نتیجه را دارد. آنان چه در اقوال و افعال و چه در تربیت به دنبال صلاح افراد و نجات امت از مهلکه بوده اند، به گونه ای که گاهی در همان لحظات پایانی انسان، در سکرات مرگ، امام بر سر بالین فردی آمده و همان مقدار حضور، آن انسان را که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد، به طور کلّی عوض کرده است. البته این جهت به مقدار استعداد و لیاقت اشخاص نیز بستگی دارد.

باید توجه داشت که ائمّه علیهم السلام به طور مطلق پرچم های تقوا هستند و این مقام هیچ قیدی ندارد، هم در جهات معنوی و نجات از مهلکه های معنوی و هم در جهات مادّی و دنیوی. آنان هم برای شیعیان و مسلمانان به طور مطلق پرچم تقوا هستند و هم برای دیگر افراد بشر، از بت پرست، مشرك، ملحد و از دیگر ادیان. هر که بیاید و جهت راهنمایی و علامت بودن آن بزرگواران را اخذ کند و این راه را بپیماید، راه را خواهد یافت که آنان برای همه «اعلام التقی» و پرچم های هدایت هستند.

زبان حال این است که ای انسان! تو این جا بیا و از این تعلیمات پیروی کن و بنگر این علامت کجا را نشان می دهد. هر که خواهی باش! ما تو را راهنمایی می کنیم.

ائمّه علیهم السلام به راستی پرچم های تقوا و هدایت هستند. در تعلیم و هدایت خلایق، منع آنان از وقوع در ضرر و زدودن تاریکی مظهر صفات خداوند متعال هستند.

آری، این مراتب والا ـ و این حالات کجا و آن هایی که در برابر ائمّه علیهم السلام قد برافراشتند و با آنان معارضه نمودند کجا؟! کسانی که چنین افرادی را بر این اُمت تحمیل کردند چه جنایتی در حق این اُمّت روا داشتند!

مرحوم پدرم۳ در یادداشت هایش از یکی از علمای هند این گونه نقل کرده: یکی از مردم هند که بت پرست بود مشکلی برایش پیش آمد. تمام راه های نجات به رویش بسته شد و راه خلاصی نداشت. او مرد متمکّن و باشخصیّتی بود.

فردی او را به یکی از علمای شیعه که سیّد بزرگواری بوده راهنمایی می کند. مرد هندی نزد آن سیّد بزرگوار رفت و مشکل خود را مطرح کرد.

سیّد بزرگوار پیش خود فکر کرد و گفت: درست است که این مرد بت پرست است ؛ولی امام زمان علیه السلام واسطه فیض برای همه خلایق است، این فرد نیز نان خور امام زمان می باشد و جزو رعیّت آن حضرت است ؛از این رو به آن مرد هندی گفت که لباس تمیز بپوشد و به قبرستان شیعیان برود و در آن جا فریاد بزند:

یا مهدی! یا مهدی! یا اباصالح! و... .

آن فرد هندی به دستور آن سیّد بزرگوار عمل کرد ;آن گاه شخصی پیدا شد که یا خود حضرت بودند و یا از خدّام و یاران. از او می پرسد: چه می خواهی؟ مشکل تو چیست؟

می گوید: من در دادگاهی به جنایتی متّهم و محکوم به اعدام شده ام.

آن بزرگوار می فرمایند: برو و مشکل تو حل شد.

چون جلسه بعدی دادگاه تشکیل می شود همان قاضی که او را محکوم کرده بود، رأیش برمی گردد ;و حکم برائت او را صادر می نماید.

و در روایات آمده است که حتی حاکمان بنی اُمیّه و بنی عبّاس در مشکلاتشان به حضرات ائمه علیهم السلام مراجعه می کردند.

۱. سوره رحمان (۵۵): آیه ۲۴، سوره شوری (۴۲): آیه ۳۲.

۲. بصائر الدرجات: ۴۵، باب ۱۱، حدیث ۲۱، در این منبع آمده است: «مسعدهٔ بن صدقهٔ، عن جعفر، عن أبیه قال: ذکرت التقیهٔ یوماً عند علی بن الحسین علیهما السلام، فقال: واللّه، لو علم أبو ذر ما فی قلب سلمان لقتله، ولقد أخا رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بینهما فما ظنّکم بسائر الخلق. إنّ علم العالم صعب مستصعب لا یحتمله إلاّ نبی مرسل أو ملک مقرّب أو عبد امتحن اللّه قلبه للایمان. قال: وانّما صار سلمان من العلماء لأنه امرؤ منّا أهل البیت، فلذلک نسبه إلینا». (ر.ک: الکافی: ۱ / ۴۰۱، حدیث ۲، بحار الانوار: ۲ / ۱۹۰، حدیث ۲۵).

۳. آیت اللّه حاج سید نورالدین (درگذشته سال ۱۴۲۵ هـ) فرزند ارشد آیت اللّه العظمی سید محمّد هادی میلانی رضوان اللّه علیهما.

صاحبان خرد در اعلا درجه

صاحبان خرد در اعلا درجه

وَذَوِی النُّهی وَاُولِی الْحِجی;

و (سلام بر) صاحبان خرد و دارندگان عقل.

ائمّه علیهم السلام صاحبان خرد و دارندگان عقل هستند. کلمه «نهی» از «نهیه» یعنی: عقل و «ذوی» جمع ذی، یعنی صاحب و همین طور کلمه «حجی» به معنای عقل است.۱ یعنی دارندگان عقل، برخی گفته اند: «حجی» به معنای هوش و فهم می باشد.

ائمّه علیهم السلام که پیشوایان هدایت و چراغ های تاریکی و پرچم های تقوا هستند بایستی در اعلا مراحل و مراتب عقل و کمال باشند. از این جهت، ما ائمّه را به این وصف می ستاییم.

بایستی چنین باشد ;چرا که بر حسب روایات، معیار در طاعت و عبادت خداوند و ثواب و عقاب «عقل» است. «عقل» فرقان بین حق و باطل است، «عقل» نور است که انسان به واسطه آن از تاریکی شرک و جهل رهایی می یابد و ائمّه علیهم السلام که برای شناساندن خداوند متعال و هدایت بشر به سوی حق نصب شده اند، باید در درجه اعلای عقل، معرفت، نورانیت و هدایت باشند تا بتوانند رساننده بشریّت به بالاترین درجات هدایت و معرفت باشند و فاقد شیء معطی شیء نمی تواند باشد.

۱. ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۵۰۷. پناه گاه های خلایق

وَکَهْفِ الْوَری;

و (سلام بر) پناه گاه خلایق.

ائمّه علیهم السلام پناه گاه های خلایق هستند. این وصف هم چنان که گذشت یک حقیقت است.

واژه «کهف» به معنای غار بزرگ است و اگر کوچک باشد، «غار» گویند.

منظور معنای مجازی است ;یعنی آن اثری که غار برای انسان دارد که همان محفوظ ماندن انسان از خطرها و آفات است. ائمّه علیهم السلام نیز همین حکم را دارند.

جوهری می گوید: الکهف کالبیت المنقور فی الجبل، والجمع: الکهوف ویقال: فلان کهف أی ملجأ.۱

و کلمه «وری» به معنای خلایق است.۲

پس ائمّه علیهم السلام پناه گاه و ملجأ همه خلایق هستند ;از این رو از آن ها به «کهف» تعبیر شده است.

لفظ «وری» عام و مطلق است ;بنابراین ائمّه علیهم السلام فقط ملجأ و پناه گاه شیعیان یا مسلمانان نیستند. به طور قطع، بهترین مردم در این عالم شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند. ملجأ بهترین مردم و حتی مشرکان، ائمّه اطهار علیهم السلام هستند. و این حقیقتی است و مجاز نمی باشد، چون به دلیل نقلی و برهان عقلی ثابت شده که آن حضرات واسطه فیض بر همه موجودات هستند و حدوث و بقاء همه به برکت آنان است.

امّا اگر به واقع خارجی نگاه کنیم می بینیم مصداق حقیقی «اصحاب الکهف» در اسلام فقط شیعیان هستند، زیرا آن ها هستند که از اهل بیت علیهم السلام پیروی کردند، و به برکتشان از خطرات نجات یافته اند.

خداوند متعال در قصّه اصحاب کهف می فرماید:

(إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقالُوا رَبَّنا آتِنا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنا مِنْ أَمْرِنا رَشَدًا;)۳

یاد آور آن زمانی را که آن جوانان به غار پناه برده و عرضه داشتند: پروردگارا! به ما از جانب خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز.

آیا در امّت اسلام کسانی که آن ها را مصداق «فتوّت» می شود قرار داد غیر از شیعیان هستند؟ آیا حقیقت این دعا نزد غیر شیعیان وجود دارد؟ لسان حال شیعیان در امّت اسلام این است که:

(هؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطان بَيِّن فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللّهِ كَذِبًا;)۴

اینان قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند. چرا آنان دلیل آشکار و روشنی نمی آورند؟! پس چه کسی ظالم تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می بندد؟

شیعیان از جمهور این امت فاصله گرفتند و به ائمه اطهار پناه بردند، هم چون اهل کهف که (وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَما يَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ;)۵ «زمانی که از آنان و آن چه را ـ جز خدا ـ می پرستند کناره گیری کردید، به غار پناه برید» آن گاه شدند مورد (يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرفَقًا;)۶ «پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند و در این امر آرامشی برای شما فراهم می سازد».

از طرفی ائمّه علیهم السلام ملجأ و پناه پیامبران نیز بوده اند که پناه پیامبران در زمان خودشان در گرفتاری ها آن بزرگواران بوده است.

در این زمینه در کتاب ها و منابع شیعی و اهل تسنّن روایات بسیاری آمده است. داستان حضرت آدم ابوالأنبیاء وابوالبشر علیه السلام خواندنی است. به او دستور داده شد که از آن درخت چیزی استفاده نکند ;ولی به هر حال آن قضیّه واقع شد و به هبوط حضرت آدم علیه السلام به زمین انجامید و ناگزیر مشکلی برای او شد که می خواست به گونه ای آن را جبران کند.

خطاب آمد: برای حل این مشکل به محمّد و آل محمّد علیهم السلام توسّل کن.۷

از این گونه روایات در منابع فریقین بسیار است.۸

اهل بیت علیهم السلام در داستان حضرت نوح علیه السلام و چگونگی ساخت کشتی آن حضرت و نجات آن بزرگوار و ساکنان کشتی نیز نقش داشته اند. از جمله احادیثی که در این باره نقل شده، حدیثی است که انس بن مالک نقل می کند. وی می گوید:

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در ضمن حدیثی با استناد به آیه شریفه (وَحَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَدُسُرٍ؛)۹ «او را بر مرکبی ساخته شده از چوب ها و میخ ها حمل کردیم». فرمود:

الألواح: خشب السفینهٔ، ونحن الدسر، لولانا ما سارت السفینهٔ بأهلها؛۱۰

منظور از الواح چوب های کشتی است و ما همان میخ ها و وسایل اتصال این الواح هستیم. اگر ما نبودیم کشتی با سرنشینان خود حرکت نمی کرد.

این حدیث را برخی از بزرگان اهل تسنّن نیز در کتاب هایشان از انس بن مالک از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نقل کرده اند۱۱ و البتّه پیامبران دیگر الهی نیز چنین بودند که در مشکلاتشان ائمّه علیهم السلام ـ در هر عالَمی بودند ـ به کمک آنان می شتافتند.

پس عموم و اطلاق «الوری» انبیا را هم در بر می گیرد.

از جمله ادلّه بر این مدّعا روایتی است که شیخ صدوق رحمه اللّه آورده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

أتی یهودی النبی صلی اللّه علیه وآله، فقام بین یدیه یحدّ النظر إلیه، فقال: یا یهودی! ما حاجتک؟

قال: أنت أفضل أم موسی بن عمران النبی الّذی کلّمه اللّه، وأنزل علیه التوراهٔ والعصا، وفلق له البحر، وأظله بالغمام؟

فقال له النبی صلی اللّه علیه وآله: إنّه یکره للعبد أن یزکّی نفسه، ولکنّی أقول: إنّ آدم علیه السلام لمّا أصاب الخطیئهٔ کانت توبته أن قال: اللهمّ إنّی أسألک بحق محمّد وآل محمّد، لما غفرت لی، فغفرها اللّه له.

وإنّ نوحاً علیه السلام لمّا رکب فی السفینهٔ وخاف الغرق، قال: اللهمّ إنّی أسألک بحق محمّد وآل محمّد، لما أنجیتنی من الغرق. فنجاه اللّه منه.

وإنّ إبراهیم علیه السلام: لمّا ألقی فی النار قال: اللهمّ إنّی أسألک بحق محمّد وآل محمّد، لما أنجیتنی منها، فجعلها اللّه علیه برداً وسلاماً.

وإنّ موسی علیه السلام لمّا ألقی عصاه وأوجس فی نفسه خیفهٔ قال: اللهمّ إنّی أسألک بحق محمّد وآل محمّد، لما أمنتنی منها. فقال اللّه جل جلاله: (لا تَخَفْ إِنَّکَ أَنْتَ الْأَعْلی).۱۲

یا یهودی! إنّ موسی لو أدرکنی ثمّ لم یؤمن بی وبنبوّتی، ما نفعه إیمانه شیئاً، ولا نفعته النبوّهٔ.

یا یهودی! ومن ذرّیتی المهدی، إذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته، فقدمه وصلّی خلفه؛۱۳

فردی یهودی به خدمت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله رسید و در مقابل آن حضرت ایستاد و مدتی به آن حضرت نگریست.

آن حضرت به او فرمود: ای یهودی! حاجت تو چیست؟

عرض کرد: آیا تو با فضیلت تر و برتری یا موسی بن عمران ؛آن پیامبری که خداوند با او صحبت کرد، تورات را بر او نازل فرمود و عصا را در اختیار او قرار داد، دریا را برای او شکافت و با ابر برای او سایه افکند؟

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فرمود: خوب نیست که بنده ای خود را خوب معرفی کرده و خود را پاک جلوه دهد ؛اما در جواب تو می گویم:

همانا آدم علیه السلام آن گاه که آن خطا را مرتکب شد، در هنگام توبه عرضه داشت: خدایا! از تو می خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد، مرا ببخشی ؛خداوند نیز او را به خاطر محمّد و آل او بخشید.

و آن هنگام که نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد و به خاطر غرق شدن ترسید، عرضه داشت: خدایا! از تو می خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد که مرا از غرق شدن نجات دهی ؛خداوند نیز وی را از غرق شدن نجات داد.

و همانا ابراهیم علیه السلام، آن هنگام که در آتش انداخته شد عرضه داشت: خداوندا! از تو می خواهم به حقّ محمّد و آل محمّد مرا از آتش نجات دهی ؛در این هنگام بود که خدای تعالی آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد.

و موسی علیه السلام نیز آن هنگام که عصایش را انداخت و در خویش احساس ترس نمود عرضه داشت: خداوندا! همانا من از تو می خواهم به حق محمّد و آل محمّد مرا از شر این اژدها ایمن گردانی ;آن گاه خداوند به او فرمود که «نترس! به یقین تو برتر و پیروزی».۱۴

ای یهودی! اگر موسی مرا درک کند سپس به من و نبوت من ایمان نیاورد، ایمان او برایش سودی نمی بخشد و نبوّت وی نیز برای او نفعی نخواهد داشت.

ای یهودی! از فرزندان من مهدی است ;آن گاه که خروج کند، عیسی بن مریم برای یاری وی از آسمان پایین می آید و در خدمت او خواهد بود و پشت سر او نیز نماز خواهد خواند.

آیا این عموم، فرشتگان را نیز در بر می گیرد؟

اگر واژه «وری» در لغت عرب فرشتگان را هم شامل شود، همان قضیّه معروف فطرس خواهد بود که مورد غضب خداوند قرار گرفت و سیّدالشهدا علیه السلام به دادش رسید.۱۵ به هر حال در مورد سؤال روایت داریم.۱۶

از طرفی اگر واژه «وری» حیوانات را هم شامل شود، در این مورد نیز روایات و قضایای زیادی نقل شده است. برخی از روایات جای تأمّل و اندیشه دارند ;ولی در مجموع یقین داریم که حیوانات در مشکلاتشان به ائمّه اطهار علیهم السلام مراجعه کرده اند; چرا که آن بزرگواران از لغات و گویش های حیوانات آگاه بوده اند، آن سان که در روایات متعدّدی نقل شده است.۱۷

بنابراین اگر واژه «الوری» شامل فرشتگان و حیوانات هم شود، باز معنا همان خواهد بود.

علاوه بر این که شما و ما در زندگی روزمرّه خود عنایات حضرات ائمه را درک کرده و نیز داستان های بسیار شنیده ایم که سینه به سینه با سندهای معتبر و شناخته شده به دست ما رسیده است، داستان هایی که هنوز در هیچ کتابی منعکس نشده است.

ائمّه علیهم السلام و هم چنین شخص حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف انسان های غیر مسلمان را در مشکلاتشان بسیار نجات داده اند و گرفتاری آن ها را برطرف کرده اند و بیماری لاعلاج آنان را که پزشکان ناامید کرده بودند شفا داده اند.

با توجّه به اطلاق «کهف الوری» آنان در هر زمانی که باشند، در هر عالَمی از عوالم باشند، چه در زمان وجودشان در این عالَم یا بعد از آن، پناه همه خلایق هستند. به راستی می یابیم و کاملاً محسوس و روشن است که عنایاتشان چه قدر مؤثر است؟ چگونه مردم به آنان پناه می برند و نتیجه می گیرند؟

مگر فقط یک یا دو یا چند قضیه است که بتوان منکر شد. این موارد انکار شدنی نیستند. کسانی که هرگز با دستگاه های غیبی ارتباط نداشته اند، می کوشند این حقایق را منکر شوند ;چرا که آن ها با این امور سنخیّت ندارند و نمی توانند درک کنند.

آری، اهل بیت علیهم السلام برای عموم خلایق پناه هستند. البتّه قاعدتاً باید عنایتشان به شیعیان و دوستدارانشان و هر شخصی که لیاقت داشته باشد بیشتر باشد.

و در خصوص مشکلات علمی نیز اجمالاً علم داریم که بزرگان ما در برخی از مسائل که پس از فکر و تحقیق به نتیجه نرسیدند در بارگاه باشکوه علوی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و یا حضرت ولی عصر رسیدند و حاجت خود را مطرح کردند و حضرتش مشکل آن ها را در بیداری یا در خواب بیان فرمودند.

این امور قابل انکار نیستند.

خلاصه این که ائمه علیهم السلام ملجأ شیعیان هستند، هم از نظر وساطت در فیض، هم در گرفتاری ها و هم در حلّ مشکلات علمی.

از طرفی، وقتی کسی در چنین کهفی مستقر شده و از حمایت ائمه علیهم السلام برخوردار باشد، هرگز مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد و گم راه نخواهد شد. چنان که در فراز «فاز من تمسّک بکم وأمن من لجأ إلیکم وسلم من صدّقکم وهدی من اعتصم بکم»

خواهیم خواند.

۱. الصحاح: ۴ / ۴۲۵.

۲. لسان العرب: ۱۴ / ۷۲ در این منبع آمـده است: «البری والوری واحـد، یقال: هو خیر الوری والبری، أی خیر البریـة، والبریة: الخلق، والواو تبدل من الباء».

۳. سوره کهف (۱۸): آیه ۱۰.

۴. همان: آیه ۱۵.

۵. همان: آیه ۱۶.

۶. همان: آیه ۱۶.

۷. در تفسیر آیه شریفه (فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ)]سوره بقره (۲): آیه ۳۷[آمده است: «أنّه رأی ساق العرش وأسماء النبی والأئمة علیهم السـلام فلقّنه جبرئیل قل: یا حمیـد بحق محمّـد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمة، یا محسن بحق الحسن والحسـین ومنک الإحسان... (بحار الانوار: ۴۴ / ۲۴۵، حدیث ۴۴).

۸. ر.ک: الدرّ المنثور: ۱ / ۶۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۰۱، بحار الانوار: ۱۰۹ / ۸۵ .

۹. سوره قمر (۵۴): آیه ۱۳.

۱۰. بحار الانوار: ۲۶ / ۳۳۲، حدیث ۱۴، نوادر المعجزات: ۶۴، حدیث ۲۹.

۱۱. نفحات الازهار: ۴ / ۲۸۴، ذیل اللآلی سیوطی: ۶۸ به نقل از ذیل تاریخ بغداد.

۱۲. سوره طه (۲۰): آیه ۶۸.

۱۳. الامالی، شیخ صدوق: ۲۸۷ و ۲۸۸، مجلس ۳۹، حدیث ۴.

۱۴. سوره طه (۲۰): آیه ۶۸ .

۱۵. ر.ک: کامل الزیارات: ۱۴۰، الامالی، شیخ صدوق: ۲۰۰ و ۲۰۱، بحار الانوار: ۴۳ / ۲۴۳، حدیث ۱۸.

۱۶. ر.ک: صفحه ۲۰۲، به نقل از مستطرفات السرائر: ۵۷۵.

۱۷. ابن حمزه طوسـی در الثـاقب فی المنـاقب فصل هایی را در گفت و گوی ائمّه علیهم السـلام با حیوانات و جمادات آورده است. ر.ک: الارشاد: ۲ / ۲۲۵ و بحـار الانوار: ۴۸ / ۴۷، حدیث ۳۴ و ابن شـهرآشوب در المنـاقب در احوال حضـرت امیر فصـلی دارد به عنوان «انقیاد الحیوانات له». ر.ک: ۲ / ۳۱۴.

وارثان پیامبران

وارثان پیامبران

وَوَرَثَةِ الاْنْبِیآءِ;

و (سلام بر) وارثان پیامبران.

ائمّه علیهم السلام وارثان پیامبران الهی هستند. این جمله هم اطلاق دارد و هم عموم. اطلاق از حیث «ارث» و عموم از حیث «انبیاء». دربـاره واژه «ارث» بایـد دقّت بیشتری نمود. این واژه در قرآن مجیـد در موارد بسـیاری به کـار رفته است و لغویـان نظرهای متفاوتی دارند و همین نشان گر دقّت معنای آن است.

ارث از نظر راغب اصفهانی به این معنا آمده است:

انتقال قنیة إلیک عن غیرک من غیر عقد;...۱

ارث: انتقال چیزی از کسی به کسی دیگر نه از طریق معامله… .

ابن فارس که از بزرگان علمای لغت است در معنای ارث می نویسد:

أن یکون الشیء لقوم ثمّ یصیر إلی آخرین بنسب أو سبب؛۲

انتقال چیزی از گروهی به گروه دیگر به واسطه نسبی یا سببی.

وی سپس به این بیت شعر استشهاد می کند و می گوید:

ورثناهن عن آباء صدق *** ونورثها إذا متنا بنینا۲

ما این اشیا را از پدران خود به ارث بردیم که برای فرزندانمان به ارث خواهیم گذاشت.

روشن است که در فقه اسلام نیز ارث به همین معناست ؛ضوابط، احکام و حدودی تعیین شده است که بایستی مطابق آن ها ماتَرَک تقسیم و به ورّاث منتقل گردد.

ولی چنان که گفتیم، این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ * الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُونَ؛)۳

اینان (مؤمنانی که عمل صالح انجام دادند) همان وارثان هستند ؛وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند.

در آیه دیگری آمده است:

(وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَمَغارِبَها؛)۴

و ما مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن گروهی که به ضعف کشانده شده بودند به ارث واگذار کردیم.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ؛)۵

ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که بندگان شایسته ام وارث زمین خواهند شد.

با توجّه به این آیات باید تأمّل کنیم که «ارث» یعنی چه؟ آیا «الفردوس» که به جاهای خاصّی از بهشت گفته می شود ملک کسی بوده و می خواهند به دیگری منتقل شود که می فرماید: «اینان همان وارثان هستند ؛وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند»؟

در آیه دیگری می فرماید:

(إِنّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَیْها؛)۶

ما، زمین و همه افرادی را که بر آن هستند به ارث می بریم.

و از این روست که یکی از نام های خداوند «الوارث» است؛

یعنی خداوند اشیاء و مالکان آن ها را که انسان ها باشند، به ارث می برد. مگر انسان در ملک خدا نبوده که حالا به ملک خداوند متعال منتقل می شود؟ بدیهی است که ملکیت خداوند حقیقی است ؛خداوند متعال در هر لحظه ای و هم زمان مالک وارث و موروث و مورّث می باشد ؛از این رو بایستی در معنای ارث دقّت بیشتری کرد ؛چرا که معنای دقیق تری دارد.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن۷ درباره واژه «ارث» می نویسد:

الوراثة والإرث، انتقال قنیة إلیک عن غیرک من غیر عقد ولا ما یجری مجری العقد وسمّی بذلک المنتقل عن المیّت فیقال للقنیة الموروثة: میراث وإرث.۸

انتقال چیز ارزشمندی بدون عقد و مانند آن را ارث گویند… .

این انتقال در کلام راغب اطلاق دارد. موت در ماده ارث و مفهوم آن مدخلیّت ندارد. چون پس از بیان معنای کلمه می گوید: «وسمّی بذلک المنتقل عن المیت...» و آیات قرآن نیز بر این جهت دلالت داشت. شاهد این مطلب این است که در دوران حیات پدر می گویند این پسر از پدرش، جود، سخا و حسن اخلاق را به ارث برده است و هر چند این تعبیر مجازی است ;امّا لازم نیست حتماً مرگی در کار باشد.

این دقّت ها بایستی در لغات بشود و ثمره هم دارد که ارث انتقال بدون موت و در غیر عقد باشد، یعنی انتقال است ;ولی خرید و فروش و اجاره و معامله ای در کار نیست و چه منقولٌ عنه مرده یا حیات داشته باشد.

۱. ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: ۵۱۸.

۲ و ۲. معجم مقاییس اللغه: ۶ / ۱۰۵.

۳. سوره مؤمنون (۲۳): آیات ۱۰ و ۱۱.

۴. سوره اعراف (۷): آیه ۱۳۷.

۵. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۱۰۵.

۶. سوره مریم (۱۹): آیه ۴۰.

۷. کتاب لغت المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، تا حدّی فرهنگ دقیقی است ;از این رو برخی از بزرگان و اساتید ما در موارد بسیاری به این کتاب مراجعه می کردند.

۸. المفردات فی غریب القرآن: ۵۱۸.

ارث پیامبران الهی

با تأمّل در آیات و روایات، از مجموع آن ها این گونه استفاده می شود که پیامبران الهی اموری را به ارث می گذارند:

۱ . مقامات و منازل آنان در پیش گاه خدا: در موردی که دلیل قائم بشود اشخاصی که بعدها آمدند وارثان انبیا در مقامات و منازل آن ها در پیش گاه خدای سبحان هستند. برای مثال، ولایت های انبیا، وساطت آنان در فیض، معجزه های آنان، به ائمّه علیهم السلام ارث می رسد.

۲ . ملکات و صفات حمیده: ائمّه علیهم السلام در علوم، ملکات، صفات حمیده، عصمت و جهات معنوی دیگر که انبیا داشتند وارث آن ها هستند.

۳ . اشیای اختصاصی انبیا: صحیفه ها، کتاب ها و اشیای ویژه انبیا را ائمّه به ارث می برند و آن ها نزد ائمّه علیهم السلام است.

۴ . حکومت ظاهری: برخی از پیامبران الهی در این عالَم دارای نفوذ کلمه و حکومت ظاهری و مبسوط الید بوده اند. این مورد بعد از آن ها از آنِ ائمّه علیهم السلام است ;از این رو لازم و واجب است که امّت های مطیع انبیا، مطیع ائمّه علیهم السلام نیز باشند. به عبارت دیگر، اطاعت مطلقه ای که برای پیامبران الهی بوده، برای ائمّه نیز ثابت است.

۵ . اموال و دارایی ها: ائمه علیهم السلام ـ که «سلالهٔ النبیین» بوده اند ـ دارای همه خصایص انبیا حتی رسول اکرم و وارث آن ها هستند، و در خصوص حضرت رسول ـ به توسط صدیقه طاهره ـ وارث ماتَرَک ایشان می باشند.

از مجموع دقّت هایی که در آیات، روایات و سخنان لغویان شد، معنای ارث در «ورثهٔ الانبیاء» چنین است که جایگاهی که پیامبران دارند، با همه خصوصیّاتش از ملکات، علوم، مراتب و منازل، قرب من اللّه سبحانه وتعالی و... عصمت، معجزات، اموال شخصی و تصرّف در امور مردم، وجوب اطاعت مطلق به مردم، از آنِ ائمّه ما است، چون پرکننده خلأـ حاصل از فقدان انبیا هستند و بحث انتقال در بین نیست، نه این که این امور از پیامبران به آن ها منتقل شود، همانند انتقال خانه از ملک پدر به ملک فرزند. به همین جهت به نظر نگارنده معنای ارث دقیق است و به تأمّل بیشتری نیاز دارد.

آیا پیامبران الهی پس از خود اموالی را به ارث می گذارند یا نه؟ آری، اگر انبیا مال شخصی داشته باشند، پس از مرگ خود به وارثشان منتقل می گردد وگرنه آیه ای که در قرآن آمده، معنا نخواهد داشت. آن جا که می فرماید:

(وَإِنّی خِفْتُ الْمَوالِیَ مِنْ وَرائی وَکانَتِ امْرَأَتی عاقِرًا؛)۱

و من از بستگانم بعد از خود بیمناکم، و در حالی که همسرم نازا و عقیم است.

هم چنین در آیه دیگر می فرماید:

(وَوَرِثَ سُلَیْمانُ داوُودَ؛)۲

و سلیمان وارث داوود شد.

اهل تسنّن می گویند: منظور از ارث در این موارد فقط علم است. این کلام باطل است، اگر منظور فقط علم باشد، مگر بستگان می توانند علم آن پیامبر را که از دنیا رفته است غصب کنند؟

البتّه قراین دیگری در آیات قرآنی است که با توجّه به آن ها معلوم می شود پیامبران نیز مثل دیگر مردم مال به ارث می گذارند. ما در مورد ارث پیامبر اکرم و مسئله فدک و حدیث انحصاری ابوبکر تحقیق و پژوهش مستقلی انجام داده و نکاتی را در آن نوشتار بیان نموده ایم.۳

در آن جا حتی از کتاب های اهل سنّت ثابت کرده ایم که رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله از خود اموالی را از قبیل شمشیر، اسب و غیر ذلک باقی گذاشتند و در روایات خودمان نیز آمده است که شیخ کلینی رحمه اللّه به سند خود روایتی را از ابان نقل می کند.

ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لمّا حضرت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله الوفاة دعا العباس بن عبدالمطلب وأمیر المؤمنین علیه السلام فقال للعباس: یا عم محمّد! تأخذ تراث محمّد وتقضی دینه وتنجز عداته؟

فردّ علیه فقال: یا رسول اللّه بأبی أنت وأمی إنّی شیخ کثیر العیال قلیل المال من یطیقك وأنت تباری الریح؟

قال: فأطرق صلی اللّه علیه وآله هنیئة، ثمّ قال: یا عباس! أتأخذ تراث محمّد وتنجز عداته وتقضی دینه؟

فقال: بأبی أنت وأمی، إنّی شیخ کثیر العیال قلیل المال وأنت تباری الریح.

قال: أما إنّی سأعطیها من یأخذها بحقّها.

ثمّ قال: یا علی! یا أخا محمّد! أتنجز عدات محمّد وتقضی دینه وتقبض تراثه؟

فقال: نعم بأبی أنت وأمّی ذاک علی ولی.

قال: فنظرت إلیه حتّی نزع خاتمه من أصبعه فقال: تختم بهذا فی حیاتی.

قال: فنظرت إلی الخاتم حین وضعته فی أصبعی فتمنیت من جمیع ما ترك الخاتم.

ثمّ صاح: یا بلال! علی بالمغفر والدرع والرایة والقمیص وذی الفقار والسحاب والبرد والأبرقة والقضیب.

قال: فواللّه ما رأیتها غیر ساعتی تلك ـ یعنی الأبرقة ـ فجیئ بشقة کادت تخطف الأبصار فإذا هی من أبرق الجنّة، فقال: یا علی! إنّ جبرئیل أتانی بها وقال: یا محمّد! اجعلها فی حلقة الدرع واستدفر بها مکان المنطقة.

ثمّ دعا بزوجی نعال عربیین جمیعاً أحدهما مخصوف والآخر غیر مخصوف والقمیصین: القمیص الّذی أسری به فیه والقمیص الّذی خرج فیه یوم أحد، والقلانس الثلاث: قلنسوة السفر وقلنسوة العیدین والجمع، وقلنسوة کان یلبسها ویقعد مع أصحابه.

ثمّ قال: یا بلال! علی بالبغلتین: الشهباء والدلدل، والناقتین: العضباء والقصوی والفرسین: الجناح کانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله یبعث الرجل فی حاجته فیرکبه فیرکضه فی حاجة رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وحیزوم وهو الّذی کان یقول: أقدم حیزوم، والحمار عفیر فقال: أقبضها فی حیاتی؛۴

هنگامی که وفات رسول خـدا صـلی اللّه علیه وآله فرا رسـید، عباس بن عبدالمطلب و امیر مؤمنان علیه السـلام را خواست و به عباس فرمود: ای عموی محمد! قبول می کنی که ارث محمّد را ببری و قرضش را بپردازی و به وعده هایش وفا کنی؟

او نپـذیرفت و گفت: ای رسول خـدا! پـدر و مـادرم قربـانت ;من پیرمردم و عیـالم بسیار و مالم انـدك است و تو در سـخاوت با باد مسابقه گذاشته ای. چه کسی توان وصایت تو را دارد؟

حضـرت انـدکی سـر پایین انـداخت سـپس فرمود: عباس! می پذیری که ارث محمّد را ببری و قرضـش را ادا کنی و وعده هایش را عملی کنی؟

عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! پیرمردی عیال مند و مالم اندك است و تو در سخاوت با باد مسابقه داری.

فرمود: همانا این وصیت را به کسی می سپارم که شایسته دریافت آن است.

سپس فرمود: ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که به وعده های محمد عمل کنی و قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری؟

علی علیه السلام عرض کرد: آری پدر و مادرم به قربانت. سود و زیانش با من.

علی علیه السـلام فرمود: من به پیامبر نظر می کردم، دیدم انگشتر خویش را از انگشت بیرون کرد و فرمود: تا من زنده ام این انگشتر را به دست کن ;چون در انگشتم نهادم، به آن نظر کردم آرزو بردم که از تمام میراث آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم.

سپس فریاد زد: ای بلال! آن کلاه، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، جامه بُرد، کمربند و عصا را بیاور.

علی علیه السـلام فرمود: من تا آن ساعت آن کمربند را ندیده بودم. قطعه و رشته ای آورد که چشم ها را خیره می کرد و معلوم شد که از کمربنـدهای بهشتی است. پیـامبر خـدا صـلی اللّه علیه وآله فرمود: این را جبرئیل برای من آورد و گفت: ای محمـد! این را در حلقه های زره بگذار و در جای کمربند به کمر ببند.

سپس دو جفت نعلین عربی طلبیـد که یکی وصـله داشت و دیگری بیوصـله بـود و پیراهن خـواست یکی پیراهنی که بـا آن به معراج رفته بـود و دیگر پیراهنی که بـا آن به جنـگ اُحـد رفته بود و سه کلاـه را طلب کرد: کلاـه مسـافرت، کلاـه روز عیـد فطر، قربـان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می گذاشت و با اصحابش مجلس تشکیل می داد.

سپس فرمود: ای بلال! دو استر شهباء و دلدل و دو شتر عضباء و قصوی و دو اسب جناح و حیزوم را بیاور. حیزوم اسبی بود که پیامبر به او می فرمود: پیش برو ای خیزوم و الاغی را که عفیر نام داشت آورد. پیامبر فرمود: ای علی! تا من زنده ام این ها را بگیر.

امروزه برخی از اهل تسنّن در این مورد مناقشه می کنند و به روایتی که در اصول کافی آمده اشاره می کنند، آن جا که امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا فرمود:

وإنّ العلماء ورثهٔ الأنبیاء. إنّ الأنبیاء لم یورّثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورّثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظّ وافر;۵

به راستی علما از پیامبران ارث می برند. همانا پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشـته اند ;بلکه علم به ارث گذاشـته اند. پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است.

البتّه اینان مغرض هستند و می خواهند به گمان و پندار استدلال ما را باطل کنند. گرچه متأسّفانه برخی از خودی ها نیز در این مورد خوب دقّت نمی کنند.

در پاسـخ این اشـکال این نکته جـالب توجّه است که در روایتی که ابوبکر نقل کرده آمـده است: «لا نورّث ;ارث نمی گـذاریم;»۶ ولی در این روایت آمده است: «لم یورّثوا ;به ارث نگذاشتند» و بین این دو عبارت تفاوت است.

معنای حـدیث اصول کافی این است که پیامبران آن چه را داشـتند در دوران زنـدگی خویش در راه خـدا خرج کردنـد و چیزی جز علم باقی نگذاشتند، نه این که ارث باقی نمی گذارند.

باید به این نکته دقّت کرد، گرچه برخی از بزرگان ما نیز از این نکته غافل شده و در صدد تأمّل در سـند این حدیث درآمده اند که

اگر سند حدیث صحیح باشد، این اشکال وارد است. نه، ما در سند حدیث خدشه وارد نمی کنیم ;چرا که پرواضح است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله اصحابشان را طوری تربیت کردند که مال جمع نکنند و جمع کننده اموال نباشند. افرادی هم چون امیر مؤمنان علی علیه السلام توسّط پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله تربیت شده اند. امام مجتبی علیه السلام در اولین خطبه خود بعد از شهادت حضرت امیر در وصف ایشان فرمودند:

ما ترک صفراء ولا بیضاء ;۷

آن بزرگوار هیچ سیم و زری از خود باقی نگذاشت.

این در تاریخ ثبت شده و حتّی اهل تسنّن نیز نوشته اند. کسانی که در مکتب پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله تربیت نشدند، گرچه با آن حضرت معاشرت داشتند و ملازم بودند، اخلاق و آداب آن حضرت را نگرفتند. مگر فرزندانی که با پدران خود معاشرت دارند، واقعاً آداب پدرها را می گیرند و تربیت می شوند؟

از این رو افرادی چون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف که با پیامبر اکرم معاشرت داشتند، پس از مرگ خود آن قدر شمش طلا از خود به جا گذاشتند که وقتی ورّاث می خواستند بین خود تقسیم کنند ناگزیر شدند که طلاها را با کلنگ بشکنند!۸

بنابراین، معنای «لم یورثوا ;»یعنی در راه خدا مصرف کنند و پس از خودشان برای وارث چیزی به جا نگذارند، نه این که کسی از آن ها ارث نمی برد.

و طبع قضیه هم همین است، نه فقط پیامبران الهی ;بلکه بندگان صالح و شایسته خدا و انسان های وارسته، همواره می کوشند اموال و دارایی خود را در راه خدا مصرف کنند و چنین نبوده که به فکر ورثه باشند و برای آنان مال جمع کنند. بسیارند کسانی که در دوران زندگی اموال زیادی داشتند و پس از مرگشان چیزی نداشتند ;زیرا همه چیز را در راه خدا مصرف کرده بودند.

چنین افرادی در بین علما و دانشمندان ما نیز بوده اند. یکی از آنان عالم بزرگوار حاج شیخ محمّد حسین اصفهانی رحمه اللّه است. این محقّق بزرگ به کمپانی معروف است ;چون پدر او صاحب کارخانه بوده و ثروت زیادی داشت و همه اموال و دارایی ها به ارث به این عالم بزرگوار رسید. او نیز همه این اموال را در راه خدا مصرف کرد تا جایی که حتی یک خانه محقّر هم نداشت. این موضوع معروف است و پدر ما رحمه اللّه که به خدمت آن عالم بزرگ می رسیدند و جدّ ما رحمه اللّه نیز که شاگرد ایشان بودند، این قضیّه را نقل می کردند.

نقل کرده اند که این دانشمند محقّق، تسبیحی ارزشمند داشت که دانه هایش از عقیق یا سنگ گران بهای دیگری بود. روزی بند تسبیحش پاره شد. او خم نشد تا آن ها را جمع کند ;بلکه رها کرد تا مردم آمدند و هر کس برای خود از دانه های گران بها برداشت، در حالی که نقل می کنند روزی همین عالم گران قدر از بازار پیاز خریده بود و در لای عبایش به منزل می برد، ناگاه عبا باز شد و پیازها به زمین ریخت و او نشست و پیازها را جمع کرد.

البتّه معلوم است که ارث علوم و معنویّات ارزشمند است و ائمه علیهم السلام بدان جهت افتخار می کنند و از امتیازات آنان شمرده می شود ;از این رو امیر مؤمنان وارث رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بود، هم چنان که وصیّ آن حضرت نیز بود. در حدیثی آمده است که بریده گوید: از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لکلّ نبی وصی ووارث وإنّ علیاً وصیّی ووارثی ;۹

برای هر پیامبری وصی و وارثی است. به راستی که وصی و وارث من علی است.

به عبارت کوتاه، وارث بودن در اموال، حکم است و وارث بودن در جهات معنوی، مقام است.

۱. سوره مریم (۱۹): آیه ۵.

۲. سوره نمل (۲۷): آیه ۱۶.

۳. برای آگاهی بیشتر به کتاب فدک در فراز و نشیب از همین نگارنده که در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی به چاپ رسیده، مراجعه شود.

۴. الکافی: ۱ / ۲۳۶، حدیث ۹.

۵. همان: ۱ / ۳۴، حدیث ۱.

۶. این در صورتی است که «نُورّث» یا «نُورِث» بدون تشدید خوانده شود، و اگر «نُورَث» به فتح راء بدون تشدید خوانده شود: یعنی از ما ارث برده نمی شود.

۷. الامالی، شیخ صدوق: ۳۹۷، حدیث ۵۱۰، مسند احمد بن حنبل: ۵ / ۱۶۸.

۸. ر.ک: سیر اعلام النبلاء: ۱ / ۶۵.

۹. ذخائر العقبی: ۷۱، تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۳۹۲.

نمونه های برتر

نمونه های برتر

وَالْمَثَلِ الاْعْلی;

و (سلام بر) نمونه برتر.

ائمّه علیهم السلام نمونه های برتر هستند. برای واژه «مَثَل» سه معنا می شود ذکر کرد: یکی این که راغب اصفهانی گفته:

المثل عبارهٔ عن قول فی شیء یشبه قولاً فی شیء آخر، بینهما مشابههٔ لیبیّن أحدهما الآخر ویصوّره;۱

مَثَل عبارت است از سخنی که در موردی به سخن دیگر شباهت دارد تا سخن دیگر را بیان کند.

مَثَل در هر زبانی وجود دارد ;در زبان عربی، فارسی، ترکی و زبان های دیگر. برای نمونه، فرض کنید در زمانی قضیّه ای رخ می دهد که در آن رخداد سخنی گفته می شود که از نظر ادبی کلام قوی است و عبارت کوتاهی دارد که در طول تاریخ ماندگار می شود و در وقایع مشابه همان مطلب گفته می شود. در زبان عربی مَثَلی است که می گویند: «فی الصیف ضیّعت اللبن».

جریان این گونه بوده که عربی در فصل گرما در شهری، شیر خنک داشته. او این شیر را به عللی از دست داده و ضایع کرده بود. فردی به او می گوید: تو در این فصل گرما که انسان به شیر خنک نیاز دارد، آن را ضایع و حرام کردی.

این جریان ضرب المثل شده برای کسی که کاری را در زمان خود ضایع کند ;یعنی در وقتی که مغتنم برای انجام آن کار بوده و زمینه فراهم بوده که انجام شود، آن کار را انجام ندهد می گویند: «فی الصیف ضیّعت اللبن».

جمع «مثل» به این معنا «امثال» است.

به یقین مقصود از «المثل الأعلی» این نیست و قطعاً در خطاب به ائمّه علیهم السلام این معنا مراد نیست ;بلکه معنای دیگری مراد است.

مَثَل معنای دیگری دارد که در کتاب ها نیز آمده است و در ادبیّات و سایر علوم در بحث های گوناگون مثال می زنند. مثلاً در علم نحو، آن گاه که مبتدا و خبر را تعریف می کنند، مثال می زنند و می گویند: «کزیدٌ قائم». این گونه مَثَل برای تقریب مطلب و تطبیق کبری است.

جمع «مثل» به این معنا «أمثله» است.

این معنا نیز در خطاب به ائمّه علیهم السلام مراد نیست.

به تصوّر ما مراد معنای سوم از معانی واژه «مَثَل» است که همانا «نمونه» و به اصطلاح عربی «نموذج» است و جمع آن «مُثُل» می

باشد.

هر گاه انسان می خواهد حقیقت و واقعیّتی را بیان کند و برای این که امر معقول، خوب و درست فهمیده شود، نام امر محسوسی را می آورد و می گوید: مَثَل آن چنین است.

برای تقریب به ذهن می گوییم: اگر بخواهیم جود، سخاوت و کرم را که از امور محسوسه نیستند تعریف کنیم و آثار و ویژگی های خوبِ آن را بیان نماییم می گوییم: مَثَلش حاتم طایی است.

به گمان من ـ واللّه العالم ـ مراد از «مَثَل» در این عبارت، همین است.

در قرآن مجید در دو مورد «المثل الأعلی» آمده است.

۱ . در سوره نحل می فرماید:

(لِلَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاْلآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلّهِ الْمَثَلُ اْلأَعْلى وَهُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ;)۲

برای کسانی که به جهان آخرت ایمان نمی آورند، مَثَل و صفات زشت است و صفات و نمونه های والا برای خداوند است و او توانا و حکیم است.

۲ . و در سوره روم نیز این گونه آمده است:

(وَلَهُ الْمَثَلُ اْلأَعْلى فِى السَّماواتِ وَاْلأَرْضِ وَهُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ;)۳

و برترین و والاترین صفات در آسمان ها و زمین برای اوست و او توانا و حکیم است.

در یک مورد آمده: (وَلِلّهِ الْمَثَلُ اْلأَعْلى) و در مورد دیگر: (وَلَهُ الْمَثَلُ اْلأَعْلى). دست کم این که در هر دو مورد حرف «لام» برای اختصاص آمده و بعد از آن، هر دو مورد در عبارت (وَهُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ) مشترکند.

از طرفی واژه «الاعلی» از اسمای خداوند سبحان است، آن جا که قرآن می فرماید:

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ اْلأَعْلَى * الَّذى خَلَقَ فَسَوّى ;)۴

پروردگار بلندمرتبه ات را منزّه و پاک شمار ;همو که آفرید و موزون ساخت.

در آیه دیگر می فرماید:

(إِلاَّ ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ اْلأَعْلى ;)۵

مگر جلب رضایت و خشنودی پروردگار والا مرتبه اش.

بنابراین، اگر این معنا را برای واژه «مَثَل» بپذیریم و واژه «الأعلی» که از نام های خدای سبحان است ;گمان می کنم که معنای «المثل الأعلی» این گونه باشد که ائمّه نمونه خداوند متعال هستند ;یعنی آنان مظاهر ذات احدیت هستند که اگر کسی امام علیه السلام را شناخت، حضرتش را دوست داشت و از آن بزرگوار اطاعت کرد، خدا را شناخته و از او اطاعت کرده است.

به سخن دیگر، «المثل الأعلی» به این معناست که ائمّه علیهم السلام معرّف خداوند متعال هستند ;یعنی انسان از طریق ائمّه علیهم السلام خدا را می شناسد. اگر کسی می خواهد خدا را بشناسد، بایستی ائمّه علیهم السلام را شناسایی کند. اگر کسی می خواهد خدا را عبادت کند، باید ائمّه علیهم السلام را بشناسد و اگر فردی بخواهد از خدا اطاعت کند، بایستی از ائمّه علیهم السلام اطاعت نماید که برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود:

بنا عبداللّه وبنا عرف اللّه ;۶

به وسیله ما خداوند مورد پرسش قرار گرفت و به توسّط ما خداوند شناخته شد.

در مورد دیگری پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

من أطاع عليّاً فقد أطاعنى ومن أطاعنى فقد أطاع اللّه ;۷

کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده است و کسی که از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

و به معنای دقیق تر این که خداوند فراتر و والاتر از آن است که دیده شود و یا به کُنه شناخته شود ;امّا ائمه علیهم السلام در عالَم امکان نمونه آن ذات و صفات هستند، که اگر کسی آن ها را ببیند انگار خدا را دیده است ;از این رو است که از امام علیه السلام به عناوین مختلفه که همگی دلالت بر این معنا دارند تعبیر شده است. مثلاً در روایتی حضرت سیدالشهداء می فرماید: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

یا علی! أنت حجّة اللّه، وأنت باب اللّه، وأنت الطریق إلی اللّه، وأنت النبأ العظیم، وأنت الصراط المستقیم، وأنت المثل الأعلی;۸

ای علی! تو حجّت خدا و باب خدا هستی و تو همان راه به سوی خدایی و تو خبر بزرگ، صراط مستقیم و مثل اعلا هستی.

به هر حال، این هم یکی از مقامات انحصاری ائمّه علیهم السلام است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۶۲.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۶۰.

۳. سوره روم (۳۰): آیه ۲۷.

۴. سوره اعلی (۸۷): آیه ۱ و ۲.

۵. سوره لیل (۹۲): آیه ۲۰.

۶. الکافی: ۱ / ۱۴۵، حدیث ۲، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۰۲، حدیث ۸ .

۷. معانی الأخبار: ۳۷۳، بحار الانوار: ۳۸ / ۱۲۹، تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۲۷۰ با اندکی تفاوت.

۸. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۹، حدیث ۱۳.

صاحبان دعوت نیکو

وَالدَّعْوَةِ الْحُسْنی ;

و (سلام بر) دعوت نیکو.

ائمّه علیهم السلام صاحبان دعوت نیکو هستند.

به نظر می رسد همان معنایی که در عبارت پیشین بیان شد، در این عبارت نیز می توان گفت.

آن بزرگواران اهل و صاحب دعوت حَسَن و نیکو به سوی خدا هستند. بلکه صرف وجود امام و خود ذات او دعوت حسن است که هر کس او را ببیند یا به فکر او بیفتد به یاد خدا می افتد.

هر دو وجه درست است. البتّه وجه سومی نیز وجود دارد که خواهیم گفت.

معنای دعوت

معنای دعوت

کتاب معجم مقاییس اللغه از معتبرترین کتاب های لغت است. نگارنده این فرهنگ، ابن فارس شیعی است. وی از قدمای لغویان و از محقّقان در لغت بوده و نزد همگان مورد قبول واقع شده است. وی به تعبیر امروزی، در این فرهنگ نخست ریشه واژه را ـ ثلاثی مجرّد ـ معنا کرده، آن گاه تمام اشتقاقات را به آن معنا برگردانده است و این روش در معنای لغت خیلی مهم است و تحقیقی در این فن است و فواید بسیاری دارد. در واقع به معنای مشترک معنوی برمی گردد ;همان مطلبی که ما ـ مثلاً ـ در عبارت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله می گوییم، آن جا که حضرتش فرمود:

من کنت مولاه فعلی مولاه;۱

هر که من مولای و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست.

یعنی نخست در معنای واژه «مولا» ادّعای اشتراک معنوی می کنیم ;سپس اشتراک لفظی که بیشتر علما گفته اند.

ابن فارس در معنای واژه «دعوت» می گوید:

الدال والعین والحرف المعتل أصل واحد وهو أن تمیل الشیء إلیک بصوت وکلام یکون منک;۲

دال، عین و حرف معتل که قلب به الف شده، یک ریشه بیشتر ندارد و همه مشتقات به این ریشه برمی گردد. این واژه به معنای دعا کردن است که انسان کاری بکند که آن طرف مورد خطاب برگردد و به او نگاه کند و تمایل نماید و توجّه پیدا کند.

بیان این لغوی خیلی دقیق و درست است. برای مثال، وقتی شما فردی را به صرف غذا به منزلتان دعوت می کنید ;کاری می کنید که او به سوی شما بیاید. اگر به سوی خدا عرض حاجتی داشتید، دعا می کنید و هدف این است که خداوند متعال به شما نگاه کند که همه الطاف در این نگاه کردن است. در دعای ندبه می خوانیم:

اُنظر إلینا نظرة رحیمة;۳

به ما به دید مهر و رحمت بنگر.

آن چه بیان شد، لُبّ و ریشه معنای دعا و دعوت کردن است.

بنابراین ذات و وجود ائمّه علیهم السلام دعوت است، حتّی اگر امام ساکت باشد و هیچ مطلبی نفرماید وجود آن حضرت دعوت به سوی اللّه است ;یعنی مذکِّر و یادآور خداوند متعال است که انسان را به یاد خدا می اندازد و او را متوجّه حضرت حق می نماید.

آری، ائمّه علیهم السلام وسیله میل، توجّه و انعطاف مردم به سوی خداوند متعال هستند. گرچه ابن فارس می گوید: «بصوت و کلام ;این فراخوانی به وسیله صدا و سخنی باشد»، امّا این از باب مثال است، مگر نه این است که الفاظ وسیله رساندن حقایق هستند، ائمه علیهم السلام خود وجود خارجی حقایق هستند.

افزون بر این که خود ائمّه علیهم السلام «کلمة اللّه» هستند. مگر حضرت عیسی علیه السلام «کلمة اللّه» نبود؟

پس ائمه ذاتاً و وجوداً، چه سخن بگویند چه ساکت باشند، دعوت به سوی خدا هستند. سکوت آنان دعوت به سوی خدا و درس و عبرت برای ماست، همان گونه که کلامشان درس است و عبرت. این معنا کاملاً صحیح و حمل لفظ بر آن مقتضای اخذ به أصالة الحقیقة است.

ائمّه علیهم السلام دعوت هستند ;دعوت با سخن و سکوت. اگر آزاد باشند یا زندانی شوند. مثل امام کاظم علیه السلام حضورشان در زندان است، ولی دعوت کننده الی اللّه هستند.

امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت نیز «الدعوة الحسنی» هستند و از این بیان، پاسخ پرسش معروف داده می شود که فایده امام غایب چیست؟ چرا که امام علیه السلام در همه حالات «الدعوة الحسنی» است.

البتّه این معنا بارها در قرآن کریم آمده است.۴

معنای دوم این که «دعوه» را بر «داعی» حمل کنیم و این معنا هر چند مجاز است، از قبیل «زید عدل ;»ولی صحیح است. ما به طور معمول در این موارد نخست به المفردات فی غریب الحدیث راغب اصفهانی مراجعه می کنیم. وی می گوید:

والدعاء إلی الشیء الحثّ علی قصده;۵

این که کسی را به سوی چیزی دعا می کنید ;یعنی او را به سوی آن چیز وادار می نمایید.

قرآن کریم می فرماید:

(قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ;)۶

(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من از آن چه مرا به سوی آن فرا می خوانند محبوب تر است.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وَاللّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ;)۷

و خداوند به سرای صلح و آرامش فرا می خواند.

در آیه دیگری آمده است:

(وَيا قَوْمِ ما لى أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَتَدْعُونَنى إِلَى النّارِ;)۸

و ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات و رهایی فرا می خوانم و شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟

این ها مواردی است که راغب اصفهانی درباره واژه «دعوت» به آن ها استشهاد کرده است.

ائمه علیهم السلام «داعی إلی اللّه» هستند که در آینده در عبارت «الأئمّة الدعاة» خواهیم خواند، هم چنان که خود رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله نیز (داعِيًا إِلَى اللّهِ)۹هستند.

معنای سومی نیز محتمل است، به لحاظ این که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فرموده اند:

أنا دعوة أبی إبراهیم;۱۰

من همان دعوت پدرم ابراهیم هستم.

از طرفی در تفاسیر، در ذیل آیه مبارکه: (وَاجْعَلْ لى لِسانَ صِدْق فِي الْآخِرينَ;)۱۱ «و در میان امت های آینده برای من زبان صدق قرار بده». آمده که «هو أمیر المؤمنین;۱۲ منظور از «لسان صدق» امیر مؤمنان علی علیه السلام است».

۱. بصائر الدرجات: ۹۷، قرب الاسناد: ۵۷، حدیث ۱۸۶، الکافی: ۱ / ۲۸۷ و منابع دیگر.

۲. معجم مقاییس اللغه: ۲ / ۲۷۹.

۳. بحار الانوار: ۹۹ / ۱۱۰.

۴. برای نمونه در سوره رعد (۱۳): آیه ۱۴ آمده است: (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ).

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۰.

۶. سوره یوسف (۱۲): آیه ۳۳.

۷. سوره یونس (۱۰): آیه ۲۵.

۸. سوره غافر (۴۰): آیه ۴۱.

۹. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۶.

۱۰. من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۳۶۹.

۱۱. سوره شعراء (۲۶): آیه ۸۴ .

۱۲. ر.ک: تفسیر الصافی: ۳ / ۲۸۴ و تفسیر نور الثقلین: ۴ / ۵۷، حدیث ۴۴.

معنای دعوت حسنی

دعوت حسنی، دعوتی است که هیچ نقصی و قبحی در آن نیست ;بلکه کمال محض است ;از این رو گاهی اصحاب ائمّه علیهم السلام از سکوت آن حضرات مطالب بسیاری را استفاده می کردند و این نکته بر افراد آشنا به حالات آنان مخفی نیست ;نه فقط سکوت، بلکه حتی زندانی شدن، این که امام کاظم علیه السلام در زندان عباسی، به سر می برد با آن همه زجر و شکنجه خود دعوت «الی اللّه» بود، و زندانی کردن آن حضرت جنگ با خدا است و دعوت الی الطاغوت، وگرنه آن حضرت چه کار کرده بود که در زندان باشد؟

آری، آنان در همه حالاتشان چنین هستند. آنان حُسنِ تمام و تمامِ حسن هستند و از هر سوء، نقص و قبحی به دورند. هر کس چنین

باشد، اصلِ وجودش دعوت می شود و باید در همه حالاتش ـ علی الاطلاق ـ به او اقتدا کرد.

بنابراین کسی که مقتدای علی الاطلاق باشد و در همه حالاتِ او هیچ گونه نقص، قبح و سویی وجود نداشته باشد، جز معصوم نخواهد بود و کسی که معصوم باشد «المثل الأعلی» است.

حجّت های خدا

حجّت های خدا

وَحُجَجِ اللّهِ عَلی أَهْلِ الدُّنْیا وَالْاخِرَةِ وَالْاُولی;

و (سلام بر) حجّت های خدا بر مردم دنیا، آخرت و اولی.

ائمّه علیهم السلام حجّت های خدا بر اهل دنیا، آخرت و اولی هستند. «حجج» جمع حجّت و به معنای برهان است. آری، اگر کسی دارای ویژگی های یاد شده باشد البته حجّت خدا بر اهل دنیا، آخرت و اولی خواهد بود.

این چه شأن و منزلتی است که کسی برهان خدا باشد؟ خداوند در هر عالَمی از عوالم، چه در دنیا و چه قبل و بعد دنیا به ائمه اطهار علیهم السلام احتجاج می کند و آیا کسی قدرت ایستادگی در مقابل برهان الهی را دارد؟

احتجاج برای چیست؟ بدیهی است که خداوند متعال به احتجاج، استدلال و اقامه شهود نیاز ندارد. اگر بخواهد کسی را مؤاخذه کند، مطابق علمش حکم می کند ;چرا که به همه امور احاطه دارد. پس آوردن برهان و اقامه شهود برای چیست؟

مگر کسی می تواند بر حکم خداوند متعال اعتراض کند؟۱ مگر عدل الهی، حکم الهی و علم الهی خدشه بردار است؟ مگر خودش در آخرت به حساب بندگانش رسیدگی نمی کند؟

آری، قاعده لطف این را اقتضا می کند که حق تعالی کسانی را در این عالَم برهان قرار دهد که از طریق آن ها احتجاج نماید و انسان را مؤاخذه کند.

بحثی در فقه اسلامی مطرح است که اگر دو نفر مثلاً بر سر ملکی نزاع داشته باشند و به حاکمی مراجعه کنند که می داند حق با کیست، آیا می تواند طبق علم خود داوری کند یا نه؟ این بحث هم در حقوق الهی و هم در حقّ مردم مطرح شده است.۲

هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

إنّما اقضی بینکم بالبیّنات والأیمان;

من فقط با دلیل و سوگند داوری می نمایم.

حضرتش در پایان حدیث فرمودند:

وبعضکم ألحن بحجّته من بعض، فأیّما رجل قطعت له من مال أخیه شیئاً فإنّما قطعت له به قطعهٔ من النار;۳

باید بر حسب قواعد باب قضاوت و حکومت داوری شود. پس هر که از راه قضاوت و حکمِ حاکم، چیزی از مال برادرش به ناحق بردارد، در واقع قطعه آتشی برای او مهیّا شده است.

مگر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله بر قضایا محیط، عالم و آگاه نیستند؟ بیان شد که حاکم شرع معمولی نیز از قضیّه ای امکان دارد آگاهی داشته باشد و بگوید من می دانم این خانه از آنِ فلانی بوده و اکنون به ارث رسیده است و طرف مقابل بی خود می گوید. این موضوع در جای خود بحث می شود.

وقتی پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله چنین باشد، آیا خدای سبحان به احتجاج نیاز دارد؟ نه، امّا به مقتضای قاعده لطف کار به جایی می رسد که امام علیه السلام را برهان یا شاهد می آورند و اگر لازم باشد انطاق جوارح می نمایند.۴ اگر پای او انکار کرد، دستش به سخن می آید. این امور برای احتجاج است و برای آن است که انسان کمی شرم و حیا نماید.

وقتی خداوند متعال به همه امور محیط و آگاه است و با وجود این از باب لطف کسی را قرار دهد که راهنمایی کند، ارشاد نماید و تعلیم دهد، آن گاه هم به دستورهای او گوش فرا ندهیم، فردا به او احتجاج خواهد کرد.

۱. در آیـه ۲۳ سوره انبیـاء (۲۱) می خوانیم: (لا ـ يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ ;)از آن چه انجام می دهـد بازخواست نمی شود در حالی که آنان بازخواست می شوند.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: القضاء والشهادات: ۱ / ۱۴۱ از همین نگارنده.

۳. الکافی: ۷ / ۴۱۴، حدیث ۱، تهذیب الاحکام: ۶ / ۲۲۹، حدیث ۳، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۲۳۲، حدیث ۱.

۴. نگارنده رساله ای در مورد انطاق جوارح در جهان آخرت تألیف نموده است.

لزوم حجّت به قاعده لطف

لزوم حجّت به قاعده لطف

اساساً مقتضای قاعده لطف این است که سه چیز بایستی باشد:

۱ . چون غرض از خلقت بشـر به کمال رسیدن او است، پس باید برنامه ای برای این جهت وجود داشـته و کسی رساننده آن به بشر باشد. از برنامه به «شریعت» تعبیر می شود و رسول حامل آن است.

و این کار را خداوند متعال انجام داده است.

۲ . رسول الهی، که وقتی خداوند متعال او را جهت ابلاغ شریعت و هدایت مردم انتخاب و نصب نمود، این مسئولیت را بپذیرد.

و این کار از ناحیه حضرت رسول تمام است.

۳ . امام الهی بعـد از رسول، چون رسول از دنیا رود باید زمین خالی از حجت نباشد و هدایت گر بین مردم از جانب خدا و به نیابت از رسول وجود داشته و پذیرای این مسئولیت بوده باشد.

و این کار از طرف امام تمام است.

پس از این مراحل که به قاعده لطف تحقق یافته، خداوند در احتجاج بر مکلّفان می فرماید: مگر برای شما شریعت نفرستادم؟

ـ آری، فرستادی.

آیا حامل این شریعت محمّد بن عبداللّه صلی اللّه علیه وآله شما را دعوت نکرد و به وظایفش عمل ننمود؟

ـ چرا، و خیلی زحمت هم کشید.

آیا پس از او برای شما حجّت هایی قرار ندادم و آن ها هدایت شما را به عهده نگرفتند؟

ـ چرا قرار دادی، و به تکلیفشان عمل کردند.

پس چرا گوش ندادید؟ چه کسی مقصّر است؟

این همان احتجاج الهی است. بنابراین، اگر غیر از این باشد، مؤاخذه و بازخواست قبیح خواهد بود ;از این رو عقل می گوید: عقاب بدون بیان، قبیح است و شرع هم همین را می گوید، آن جا که می خوانیم:

(وَما كُنّا مُعَذِّبينَ حَتّى نَبْعَثَ رَسُولاً ;)۱

و ما هرگز (گروهی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برانگیزیم.

طبق این بیان، شأن و منزلت ائمّه علیهم السـلام در این جهان چنین می شود که «اللّه یحتجّ بهم علی عباده ;خداوند سـبحان به وسـیله آنـان بر بنـدگانش احتجـاج می کنـد» تا فردی معصوم نباشـد، قابلیّت احتجاج نـدارد وگرنه هر عالمی در جامعه در حـدّ خود که به وظـایفش عمـل می کنـد حجّت است. مگر نمی گوینـد: حجّةُ الاسـلام؟ هر فرد متّقی و متـدیّنی در جـامعه در حـدّ خود بر دیگران

حجّت است ;ولی هیچ کدام از این ها معصوم نیستند. معصوم حجّت خداوند سبحان است بر جمیع خلایق. این که در مورد غیر معصوم گفته شود: «حجّهٔ اللّه» این سخن غلط است، یا مجاز است، یا تعارف... آری، آن مقام ائمّه علیهم السلام است.

و طبق شرحی که گفته شد صلاح جامعه به سه پایه نیاز دارد:

پایه نخستین بر خداست ;پایه دوم بر مرسَل، و پایه سوم بر امام بعد از رسول، که با این سه اصل، زمینه صلاح یک جامعه تحقّق پیدا می کند. پس اگر چنین نشود خود مردم مقصرند، و این واقعیّتی است و به این معنا برهان قائم است.

برید بن معاویه گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

لیس للّه علی خلقه أن یعرفوا قبل أن یعرّفهم وللخلق علی اللّه أن یعرّفهم وللّه علی الخلق إذا عرّفهم أن یقبلوا;۲

برای خدا بر مردم حقی نیست تا بشناسند ;بلکه حق مردم نسبت به خداوند این است که خداوند به آن ها بشناساند و آن گاه حق خدا بر مردم این می شود که آنان پس از شناخت بپذیرند.

پس خدا معرّف را باید نصب کند و او را به مردم معرّفی نماید و تا این امر تحقّق نیابد، احتجاج معنا ندارد. از طرفی معرفت این معرّف بایستی از طریق خاصّی باشد ;چرا که خداوند متعال معرفت خود را نیز از طریق خاصّی معیّن کرده است، نه هر کسی که عقلش هر چه گفت و نه هر شیخ یا مرشدی در عالم ادّعا کند. در این صورت، همه این راه ها انحرافی می شود ;از این رو ائمّه علیهم السلام فقط بعد از رسول اللّه حجّت های خداوند متعال هستند.

آری، این بیان واضح و برهانی گویا است که اگر خداوند در این عالم حجّت قرار نداده بود، مردم بر خدا حجّت داشتند و محاجّه می کردند که کسی را برای ما نفرستادی. پس چه می خواهی؟ این همان معنای آیه است که می فرماید:

(لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ;)۳

تا پس از آمدن پیامبران حجّتی برای مردم در برابر خدا نباشد.

تمام آن چه گفته شد، درباره قیام ائمه علیهم السلام به وظیفه الهی خویش در برابر شریعت از جهتی و در برابر مکلّفان از جهت دیگر است که خداوند متعال به نقش آنان در حفظ و ابلاغ شریعت و هدایت امّت احتجاج خواهد کرد.

ظاهر عبارت این است که ائمه علیهم السلام خودشان «حجج» خداوند متعال هستند و این شأن و منزلت بالاتری از مقام یاد شده است.

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۵.

۲. الکافی: ۱ / ۱۶۴، حدیث ۱، التوحید، شیخ صدوق: ۴۱۲.

۳. سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

ائمّه ;حجّت در دنیا

پس ائمه علیهم السلام به هر دو وجه در همه عوالم حجّت خدا هستند. امّا در عالم دنیا ـ یعنی همین جهانی که در آن زندگی می کنیم. به آن «دنیا» می گویند یا برای این که پایین و بی ارزش است و یا برای این که از عوالم دیگر به ما نزدیک تر است ـ پرواضح است که وجودشان بر وجود خالق متعال برهان است و آثار وجودشان بر همه خلایق حجّت است، به طوری که احدی نمی تواند در برابر احتجاج خداوند به صفات و حالاتشان مقاومت کند. ائمّه ;حجّت در عالم قبل

در عالم قبل که به «الاولی» ـ یعنی عالم ذر ـ تعبیر شده است، ائمّه علیهم السلام حجّت خداوند متعال بر اهل آن عالم هستند و خداوند در آن عالم، میثاق با اهل بیت علیهم السلام را از آنان اخذ کرده است. در این زمینه روایات فراوان است ;از جمله روایتی که مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

إنّ اللّه عز وجل خلق الخلق فخلق من أحب مما أحب وکان ما أحب أن خلقه من طینهٔ الجنهٔ وخلق من أبغض مما أبغض وکان ما

أبغض أن خلقه من طينة النار، ثمّ بعثهم فی الظلال. فقلت: وأی شیء الظلال؟ فقال: ألم تر إلی ظلك فی الشمس شیئاً ولیس بشیء. ثمّ بعث منهم النبیین فدعوهم إلی الإقرار باللّه عز وجل وهو قوله عز وجل: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّهُ).۱ ثمّ دعوهم إلی الإقرار بالنبیین فأقرّ بعضهم وأنكر بعض.

ثمّ دعوهم إلی ولایتنا فأقرّ بها واللّه من أحب وأنكرها من أبغض، وهو قوله: (فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ).۲

ثمّ قال أبو جعفر (علیه السلام): كان التكذیب ثمّ.۳

همانا خدای عز وجل خلق را آفرید و هر كه را دوست داشت، از ماده ای كه دوست داشت كه همان خاك بهشتی بود آفرید، و هر كه را دشمن داشت، از آن چه نزدش مبغوض بود كه همان خاك دوزخی است آفرید ;سپس آن ها را در ظلال برانگیخت.

راوی گوید: عرض كردم: ظلال چیست؟

فرمود: مگر سایه خود را در پرتو خورشید نمی بینی كه چیزی هست ;ولی چیزی نیست.

سپس از میان آن ها پیامبران را برانگیخت و ایشان را به اقرار به خدای عز وجل دعوت كرد. این است معنای گفتار خدای عز وجل كه می فرماید: «اگر از آن ها بپرسی چه كسی خلقشان كرده به یقین خواهند گفت: خدا». سپس آن ها را به اقرار پیامبران دعوت كرد. برخی اقرار كردند و برخی انكار ورزیدند.

آن گاه به ولایت ما دعوتشان فرمود. به خدا سوگند، كسی به آن اقرار كرد كه خدا او را دوست داشت و هر كه را دشمن داشت انكار ورزید و همین است معنای گفتار خدای تعالی كه می فرماید: «آن ها به آن چه در گذشته تكذیب كرده بودند، ایمان نخواهند آورد».

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تكذیب در آن جا واقع شد.

ائمّه علیهم السلام در آن عالم حجّت الهی بر تمام انبیا و ملائكه مقرّب بوده اند، و حتّی ملائكه عبادت خداوند متعال را از ائمه علیهم السلام یاد گرفته اند.

۱. سوره زخرف (۴۳): آیه ۸۷ .

۲. سوره اعراف (۷): آیه ۱۰۱.

۳. الكافی: ۱ / ۴۳۶، حدیث ۲ و ۲ / ۱۰، حدیث ۳.

ائمّه ;حجّت در عالم آخرت

ائمّه علیهم السلام در عالم آخرت نیز هم شاهد خداوند متعال هستند و هم حساب رس مردم به اذن او. امیر مؤمنان علی علیه السلام «قسیم الجنّة والنار» است و در احادیث فریقین چنین آمده است:

لا یدخل الجنّة إلاّ من جاء بجواز من علی بن أبی طالب;۱

كسی نمی تواند به بهشت وارد شود مگر جوازی از جانب علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد.

ما در آینده در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

خلاصه این كه ائمّه علیهم السلام به تمام معنا و در تمام عوالم و در همه احوال حجّت های خداوند متعال هستند.

۱. المناقب، ابن مغازلی: ۱۱۹. وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ ;

و رحمت خدا و بركات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان كه دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و بركات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده كه (رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ)۱.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

جایگاه های شناخت خدا

جایگاه های شناخت خدا

اَلسَّلامُ عَلی مَحالِّ مَعْرِفَةِ اللّهِ;

سلام بر جایگاه های معرفت و شناخت خدا.

ائمّه علیهم السلام جایگاه های معرفت و شناخت خدا هستند. واژه «محال» جمع محل، به معنای جای حلول است که چیزی در مکانی قرار می گیرد و به هر مکانی که چیزی در آن حلول کند، محل گویند. بنابراین، دو طرف وجود دارد: «محل» و آن چه در آن محلّ قرار می گیرد. در این جا محل «ائمّه» هستند و «معرفت خدا» در ائمّه است. «معرفت» بالا‌ترین مراتب ادراک است، به طوری که هرگز مورد شک و شبهه نخواهد بود ;ولی ذات باری تعالی درک شدنی نیست ;پس باید ائمّه را شناخت تا معرفت خدا حاصل شود.

غرض اصلی از نصب ائمّه علیهم السلام معرفت است و نخستین کار آن ها دعوت و فراخوانی حَسَن و نیکوست. خداوند متعال، ائمّه علیهم السلام را داعی به معرفت خویش قرار داده است ;یعنی شما انسان هایی که معرفت خدا را لازم دارید، چه در اصل آن و چه در مراتب آن بایستی به کجا مراجعه کنید؟ باید به محل ها و جایگاه های معرفت خدا که ائمّه علیهم السلام هستند مراجعه کرد; چرا که آنان خود محلّ معرفت خداوند متعال هستند، نه در جایی هستند که آن جا محلّ معرفت الهی است.

به همین جهت، اگر کسی امام را شناخت خدا را شناخته است، نه این که ـ نعوذ باللّه ـ اینان خدا هستند. این بزرگواران عباد خداوند متعال و مخلوق او هستند ;امّا معرفت خداوند متعال در ائمّه علیهم السلام است ;بلکه بایستی حرف «در» نیز حذف شود ;یعنی خودشان و وجودشان معرفت خداوند متعال است. ائمّه علیهم السلام چنان خدا را شناخته اند که غیر خدا در وجودشان نیست.

در روایتی آمده است که حضرت سیّدالشهداء سلام اللّه علیه فرمودند:

أیّها الناس! إنّ اللّه جل ذکره ما خلق العباد إلاّ لیعرفوه فإذا عرفوه عبدوه، فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه.

فقال له رجل: یابن رسول اللّه! بأبی أنت واُمّی! فما معرفة اللّه؟

قال: معرفة أهل کلّ زمان إمامهم الّذی یجب علیهم طاعته;۱

ای مردم! به راستی خداوند متعال مردم را نیافرید مگر او را بشناسند. پس هر گاه او را بشناسند، عبادتش کنند و آن گاه که عبادتش کردند از عبادت غیر او بی نیاز می گردند.

مردی گفت: ای فرزند پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای شما گردد! شناخت خدا چگونه است؟

حضرتش فرمود: شناخت خدا به این است که مردم هر عصری امام واجب الاطاعه خود را بشناسند.

از این رو جمله «یعبدون» در آیه شریفه ای که می فرماید: (وَما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ;)۲ «و من جن و انسان را نیافریدم مگر این که مرا بپرستند». به «یعرفون» تفسیر شده است.۳

امام حسین علیه السلام می فرماید: «ما خلق العباد إلاّ لیعرفوه...»، این جمله مبارکه با «ماء» نافیه و «إلاّ» استثنائیه آمده است. معلوم می شود که عبادت، فرع معرفت است ;هر چه معرفت بیشتر، عبادت و بندگی بیشتر خواهد شد ;از این رو از همین زیارت جامعه مقامات اهل بیت علیهم السلام هم در معرفت و هم در عبادت به خوبی به دست می آید.

هر چه خداوند متعال به ائمّه علیهم السلام مقام بیشتر داده، عبادت آن بزرگواران بیشتر شده است. در فرازی از این زیارت می خوانیم:

عصمکم اللّه من الزلل وآمنکم من الفتن وطهّرکم من الدنس وأذهب عنکم الرجس وطهّرکم تطهیراً فعظّمتم جلاله وأکبرتم شأنه

ومجّدتم کرمه، وأدمتم ذکره ووکّدتم میثاقه وأحکمتم عقد طاعته و؛...

خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت، از فتنه ها ایمن ساخت و از آلودگی ها پاک نمود و پلیدی ها را از شما دور کرد و شما را پاک و پاکیزه ساخت. پس شما نیز شکوه و جلال او را با عظمت و شأن او را بزرگ و کرم او را تمجید کردید، یاد او را ادامه دادید و پیمان او را محکم و استوار نمودید و... .

آری، هر چه از آن طرف عنایت باشد، از این طرف بندگی بالاتر می رود. کجای زیارت جامعه غلو است؟ آنان که چنین ادّعایی دارند، از کجا می گویند؟ آیا می توانند ادّعای خود را ثابت کنند؟

بنابراین معرفت و شناخت امام زمان، همان معرفت و شناخت خداوند متعال است. پس معرفت و شناخت هر که به امام زمان ـ که واجب الاطاعه است ـ بیشتر شود، اطاعت و عبادتش بیشتر خواهد بود.

ما معرفت و اطاعت را از امام علیه السلام اخذ می کنیم و نسبت به خداوند متعال عبادت می کنیم. پس معرفت امام، معرفت خداوند متعال است که عبادت او را در پی دارد و طبق سخنی که عبادت، فرع معرفت باشد، هر چه معرفت بیشتر شد، عبادت بیشتر می شود. آن وقت که امام را شناختیم، خدا را شناخته و او را عبادت می کنیم و آن گاه که امام را اطاعت می نماییم، خدا را عبادت می کنیم. حال این سخن غلو است؟!

بنابراین در روایتی آمده است که مروان بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

الإمام عَلَم فیما بین اللّه عزوجل وبین خلقه، فمن عرفه کان مؤمناً ومن أنکره کان کافراً؛۴

امام نشانه بین خداوند متعال و آفریدگان اوست. پس هر که او را شناخت مؤمن و هر که او را انکار کرد، کافر خواهد بود.

پیش تر بیان شد که ائمّه علیهم السلام پیشوایان هدایت، چراغ های تاریکی ها و نشانه های تقوا هستند. با این بیانات به طور کامل روشن می شود که امام یک شاخص، نشانه و علامت است. پس ائمّه علیهم السلام بین خدا و خلق نشانه و راهنما هستند. اگر از آن ها پیروی کردید، مؤمن خواهید بود.

آری، آن بزرگواران عَلَم و نشانه بین خدا و همه خلایق اند. آنان نه تنها حجّت های خداوند بر مسلمانان و شیعیان هستند ؛بلکه حجّت های خدا بر اهل دنیا و آخرت هستند. بنابراین، فردای قیامت هیچ فردی نمی تواند بگوید مرا راهنمایی نکردید؟ که می گویند مگر نشانه و عَلَمی بین تو و خداوند نبود؟

ولیس لعباده یوم القیامهٔ حجّهٔ علی اللّه بل حجّهٔ تامّهٔ کاملهٔ للّه علی الخلق؛

در روز رستاخیز حجّتی برای بندگان در برابر خداوند نیست ؛بلکه حجّت کامل و تمام از آنِ خداوند در برابر همه آفریدگان است. آن جا که می فرماید:

(لِئَلّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ؛)۵

تا پس از فرستادن پیامبران حجّتی برای مردم در برابر خداوند نباشد.

از این رو، این عَلَم و نشانه بیّنه برای همه است ؛چون عَلَم دعوت کننده است و لسان حالش این است که به طرف من بیا. راه معرفت خداوند از این جا است. اگر کسی روی گرداند و نیامد، خود نیامده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

فمن عرفه کان مؤمناً ومن أنکره کان کافراً؛

هر که آن را شناخت مؤمن و هر که آن را انکار کرد، کافر خواهد بود.

آری، تمام معنای حجّت این است و هیچ گونه جبری در کار نیست.

۱. علل الشرایع: ۱ / ۹، حدیث ۱، تفسیر نور الثقلین: ۵ / ۱۳۲، حدیث ۵۸، تفسیر الصافی: ۵ / ۷۵.

۲. سوره ذاریات (۵۱): آیه ۵۶.

۳. الرواشح السماویه: ۴۵، تفسیر ابوالسعود: ۲ / ۱۳۰.

۴. کمال الدین: ۴۱۲، حدیث ۹، وسائل الشیعه: ۲۸ / ۳۴۴، حدیث ۱۸، بحار الانوار: ۲۳ / ۸۸ ، حدیث ۳۲.

۵. سوره نساء (۴): آیه ۷۶. جایگاه های برکت خدا

وَمَساکِنِ بَرَکَةِ اللّه؛

و (سلام بر) مساکن برکت خدا.

ائمّه علیهم السلام مساکن برکت خدا هستند. واژه «مساکن» جمع مسکن است. مسکن محلّ سکون و استقرار است که انسان و یا هر چیز دیگر در آن جا نه به طور موقّت، بلکه به طور دائم سکونت دارد ؛از این رو استعمال مسکن برای خانه مجازی است ؛چرا که خانه منزل و محل نزول است که انسان چند صباحی در آن زندگی می کند.

مسکن از نظر لغوی جایگاه استقرار دائمی است که انسان از آن انتقال پیدا نمی کند و این فرق، بین منزل، مسکن و مأوی وجود دارد.

در این عبارت می فرماید: ائمّه علیهم السلام مسکن برکت الهی هستند که باید از همین جا و به برکت این مکان که مرکز آن است، به مکان های دیگر برسد و دیگران استفاده کنند.

معنای برکت

معنای برکت

راغب اصفهانی در معنای «برکت» می نویسد:

ثبوت الخیر الالهیّ فی الشیء؛۱

برکت یعنی ثابت شدن خیر الهی در چیزی.

بنابراین، ائمّه علیهم السلام محلّ ثبوت خیر الهی هستند. اطلاق و گستره واژه «خیر»، اصل وجود و تمام آثار و توابع آن را از ناحیه خداوند متعال در بر می گیرد. ائمّه علیهم السلام محل سکون و وجود و استقرار آن هستند.

واژه «برکت» در قرآن مجید نیز آمده است. در آیه ای می خوانیم:

(وَنَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکًا؛)۲

و ما از آسمان آبی پربرکت فرو فرستادیم.

وصف آب به مبارک درست است. از طرفی، در آیه دیگر نزول این آب و استقرار آن را در زمین مطرح می کند و می فرماید:

(وَأَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَر فَأَسْکَنّاهُ فِی الْأَرْضِ؛)۳

و ما از آسمان آبی به اندازه معیّن فرو فرستادیم، پس آن را در زمین قرار و ساکن نمودیم.

پس این آب مبارک در زمین سکون پیدا کرد و همین منشأ خیرات برای بشر شد، آن جا که می فرماید:

(أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابیعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ یُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوانُهُ؛)۴

آیا ندیدی که خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و آن را چشمه هایی در زمین روان ساخت، آن گاه با آن، زراعتی را می رویاند که رنگ های گوناگونی دارد.

فراتر این که در آیه دیگری می فرماید:

(وَجَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْء حَیّ؛)۵

و ما هر چیزی زنده ای را از آب قرار دادیم.

در آیه دیگر آب را با «معین» توصیف می کند و می فرماید:

(فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماء مَعین؛)۶

پس چه کسی آب گوارا در دسترس شما قرار می دهد؟

«ماء معین» به امام علیه السلام تفسیر شده است ;پس امام علیه السلام منبع حیات و زندگی است. بنابراین، ائمّه علیهم السلام مساکن و منابع خیر الهی به جمیع اصناف خیر و انواع و اشکال آن هستند و همه خیر از همین جا به جاهای دیگر منتقل می شود.

راغب اصفهانی در ادامه درباره واژه «خیر» می نویسد:

ولمّا کان الخیر الإلهی یصدر من حیث لا یحسّ وعلی وجه لا یحصی ولا یحصر قیل لکلّ ما یشاهد منه زیادة غیر محسوسة: هو مبارك وفیه برکة.۷

خیر به هر چیزی که قابل شمارش و حصر نیست و زیادتی و برکتی غیر محسوس دارد گفته می شود.

آری، این واقعیّت است که قرآن می فرماید:

(وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها;)۸

و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز نمی توانید آن را احصا کنید.

ما خیر را درك نمی کنیم ;زیرا غیر محسوس است و کیفیّت صدور خیرات از ائمّه علیهم السلام برای ما محسوس نیست، مگر آن قدر واضح باشد که حس شود، یا معرفت کسی قدری بالا رود. وگرنه خیری که از ائمّه علیهم السلام و به واسطه آن بزرگواران صادر می شود، شمردنی نیست. پس چگونه چیزی را که شمردنی و حصر شدنی نیست احساس بکنیم؟

البتّه ما در توضیح عبارت های «اولیاء النعم» و«اصول الکرم» مطالبی را در این زمینه بیان کردیم که برای آگاهی بیشتر مفید است.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴.

۲. سوره ق (۵۰): آیه ۹.

۳. سوره مؤمنون (۲۳): آیه ۱۸.

۴. سوره زمر (۳۹): آیه ۲۱.

۵. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۳۰.

۶. سوره ملك (۶۷): ۳۰.

۷. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴.

۸. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۳۴. معدن های حکمت الهی

وَمَعادِنِ حِکْمَةِ اللّهِ;

و (سلام بر) معدن های حکمت خدا.

ائمّه علیهم السلام معدن های حکمت خدا هستند. واژه «معادن» جمع «معدن» است که ما پیش تر در عبارت «ومعدن الرحمة» توضیح دادیم. در این جا فقط تذکّر می دهیم که در مفهوم واژه «معدن» «تولّد و نشأت گرفتن» اخذ شده است.

معنای حکمت

معنای حکمت

راغب اصفهانی در معنای «حکمت» این گونه می نویسد:

إصابة الحق بالعلم والعقل;۱

رسیدن به حقّ از طریق علم و عقل را حکمت گویند.

انسان برخی از حقایق را از طریق علم و دانش و برخی دیگر را از طریق عقل و خرد به دست می آورد و این را حکمت گویند، امّا مصداق «حق» چیست؟ اکنون طرح چند نکته لازم است:

نکته نخست: حکمت از واژه «حکم» گرفته شده که در لغت عرب به معنای «مَنَع» آمده است.۲ حکم می کند ;یعنی منع می نماید. برای مثال می گوییم: این چیز محکمی است ;یعنی «یمتنع الفتح» است. و یا این در محکم است ;یعنی شکستن و باز کردن و وارد شدن از این در ممتنع است و یا این مطلب، مطلب محکمی است ;یعنی نمی توان در آن اشکال وارد کرد و باطلش نمود. بطلان و ابطال آن ممتنع است.

بنابراین، همه مشتقّات حکم به منع برمی گردد و آیات محکمات قرآن مجید نیز آیاتی هستند که هیچ شک و شبهه ای در معانی آن ها راه ندارد و ممتنع است. درباره حکم حاکم نیز همین گونه آمده است۳ که وقتی حاکم، حکم می کند که این کتاب از آنِ زید است ;یعنی دیگران از تصرّف در این کتاب ممنوع هستند و نزاع عَمْرو با زید بر سر آن قطع می شود.

در عبارت راغب اصفهانی، کلمه «إصابة» بود ;یعنی رسیدن به حق به طور حتم و قطع.

نکته دوم: پیش تر بیان شد که برخی از امور ثابت و محکم هستند که ابطال آن ها ممتنع است. ما از این امور به حقایق تعبیر می کنیم. دست یابی به این حقایق به دو طریق ممکن است:

۱ . طریق علمی: برخی از حقایق با ترتیب دادن بعضی از مقدّمات علمی به نتیجه می رسد و حقیقت به دست می آید.

۲ . طریق عقلی: در مواردی علم منتج نیست ;بلکه باید از طریق عقل کار کرد و انسان بایستی از طریق فهم، عقل، تفکّر و تدبّر به آن حقایق برسد که فرق بین عقل و علم نیز واضح است.

نکته سوم: عبارت «معادن حکمة اللّه» به ظاهر، مطلق است ;یعنی مطلق حکمت الهی در نزد ائمّه علیهم السلام است. تمام آن حقایق که خداوند متعال به آن ها علم دارد و هر چه عنداللّه حقیقت است در نزد ائمّه علیهم السلام وجود دارد.

البته گفتن این سخن مشکل است ;چرا که ناگزیر ائمّه علیهم السلام محدود هستند و خداوند متعال نامحدود. این قضیّه در عین اطلاق، مقیّد است، به این معنا که هر چه به علم می تواند به آن تعلّق داشته باشد و خداوند متعال به بشر عطا کرده، بالاترین مرتبه و وسیع ترین درجه اش نزد ائمّه علیهم السلام وجود دارد و چنین سخنی را به راحتی می توان گفت ;چرا که خواهد آمد که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرموده:

أنا مدینة الحکمة وعلیٌّ بابها;

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

أنا مدینة العلم وعلی بابها;

من شهر علم و دانشم و علی دروازه آن است.

نکته چهارم: با استفاده از آیات قرآن، حکمت الهی نزد هر کس و به هر مقدار باشد از جانب خداوند متعال است ;یعنی حکمت الهی چیزی اعطایی است که «لا ینال إلاّ من اللّه». در آیه ای از قرآن آمده است:

(وَلَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ;)۴

و ما به لقمان حکمت عطا نمودیم.

در آیه دیگر آمده است:

(وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَالْحِکْمَةِ;)۵

و نعمت خدا را بر خود به یاد بیاورید و کتاب و حکمتی که برای شما فرو فرستاد.

در آیه دیگری از قرآن این گونه آمده است:

(وآتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَالْحِکْمَةَ ;)۶

و خداوند به او حکومت و حکمت عطا فرمود.

در آیه دیگری می فرماید:

(یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ ;)۷

حکمت را به هر کس بخواهد عطا می کند.

از آن چه بیان شـد، روشن می شود که حکمت، اعطـایی از ناحیه خداونـد متعال است و همین حکمت اعطایی ـ بنابرآن معنایی که شد ـ محکم و مستحکم است و همه حقایقی که از طریق علم یا عقل به دست می آید، به طور مطلق در نزد ائمّه علیهم السلام ثبوت دارد که آن ها معـدن های حکمت الهی هسـتند ;یعنی تمام آن حقایقی را که خداوند متعال اعطا فرموده، همه در این جا جمع شده و در هر جـا که باشـد، بـایستی از این جـا رفته و برود. البته این به اسـتفاده کننـدگان از حکمت بسـتگی دارد که به انـدازه گسترده و استعدادشان می توانند از آن بهره ببرند.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲. همان: ۱۲۶. در این منبع آمده است: «حکم: حکم أصـله منع منعاً لإصلاح ومنه سمّیت اللجام حکمهٔ الدابهٔ، فقیل حکمته وحکمت الدابّهٔ، منعتها بالحکمهٔ وأحکمتها جعلت لها حکمهٔ...».

۳. همان: ۱۲۶ و ۱۲۷. در این منبع آمـده است: «والحکم بالشـیء وأن تقضـی بأنّه کذا أو لیس بکذا سواء ألزمت ذلک غیرک أو لم تلزمه، قـال تعـالی: (وَإِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَـدْلِ ;)سورهٔ نساء (۴): ۵۸ (یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَـدْل مِنْکُمْ ;)سورهٔ مائـدهٔ (۵): ۹۵».

۴. سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۲.

۵. سوره بقره (۲): آیه ۲۳۱.

۶. همان: آیه ۲۵۱.

۷. همان: آیه ۲۶۹. سرفصل های حکمت

مصادیق، سرفصل ها و سرخط های حکمت چیست؟

معرفت خداوند متعال، حقایق قرآن، علم به ملاکات احکام، علم به تمام اموری که مایه صلاح و سعادت دنیا و آخرت بندگان است و هم چنین علم به تمـام آن چه مایه فساد و خسـران بنـدگان در دنیا و آخرت است، همه و همه نزد ائمّه علیهم السـلام وجود دارد و همه این ها سرفصل های حکمت هستند.

در گذشـته به طبیب، حکیم می گفتنـد ;چرا که موضوع علم حکیم بـدن انسان بود و او به چیزهای مفیـد و مضـر برای بدن آگاهی دارد و راه علاج بیماری های آن را می داند. از این رو، چنین فردی به حکیم ملقّب شد.

امّا «حکمت» از نظر ائمه علیهم السـلام بر طبق روایات در ذیل آیه مبارکه (یُؤْتِی الْحِکْمَـةَ مَنْ یَشاءُ وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا ;)۱ «حکمت را به هر که بخواهد عطا می کند و به هر کس حکمت داده شود، خیر فراوانی داده است ;»پس در تفسیر عیّاشـی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

هی طاعهٔ اللّه ومعرفهٔ الإمام;۲

منظور از حکمت، طاعت خدا و معرفت امام است.

و نیز در کتاب کافی آمده است:

طاعة اللّه ومعرفة الإمام.۳

و نیز در تفسیر عیّاشی آمده است:

إنّ الحکمة المعرفة والتفقّه فی الدین;۴

به راستی حکمت شناخت و تفقه در دین است.

و در تفسیر قمی می خوانیم:

الخیر الکثیر، معرفة أمیر المؤمنین والأئمّة علیهم السلام;۵

منظور از خیر کثیر، شناخت امیر مؤمنان و ائمّه علیهم السلام است.

وقتی حدیث: «أنا مدینة الحکمة وعلی بابها» را خواندیم، می بینیم خود حضرت رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله فرموده اند:

إنّ اللّه تعالی آتانی القرآن وآتانی من الحکمة مثل القرآن;۶

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود.

بنابرآن چه بیان شد تمام حکمت نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

۱. همان.

۲. تفسیر العیّاشی: ۱ / ۱۵۱، حدیث ۴۹۶.

۳. الکافی: ۱ / ۱۸۵، حدیث ۱۱.

۴. تفسیر العیّاشی: ۱ / ۱۵۱، حدیث ۴۹۸، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۲۸۷، حدیث ۱۱۳۵.

۵. تفسیر القمی: ۱ / ۹۲، تفسیر الصافی: ۱ / ۲۹۹، تفسیر کنز الدقائق: ۱ / ۶۵۳.

۶. مجمع البیان: ۲ / ۱۹۴، تفسیر الصافی: ۱ / ۲۹۹، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۲۸۷، حدیث ۱۱۳۷.

حافظان سرّ خدا

حافظان سرّ خدا

وَحَفَظَةِ سِرِّ اللّه;

و (سلام بر) حافظان سرّ خدا.

ائمّه علیهم السلام حافظان سرّ الهی هستند.

بدون تردید، قضایا، حقایق و اموری که ماورای قدرت علم و درک عقل انسان وجود دارد و سرانجام بشر به هر جا از نظر علمی و عقلی برسد، باز ماورای آن، اموری است که بر بشر پنهان است و شاید برخی موارد تا روز رستاخیز مخفی بماند.

سخن در این است که این امور نزد ائمّه علیهم السلام هستند، نه این که علم امام به جمیع آن چه معلوم و معقول بشر است در این عالم احاطه دارد که آن ها در اعلا مراتب آن هستند ;بلکه آن چه از علوم و عقول بشری مخفی است و از اسرار شمرده می شود در نزد ائمّه علیهم السلام وجود دارد و آن بزرگواران حافظان آن اسرار می باشند.

انسان از معدن که در اعماق زمین قرار دارد می تواند استفاده کند ;یعنی آن را جست و جو نماید و حفر کند و به آن برسد و از آن بهره ببرد ;امّا ائمه علیهم السلام معادنِ حکمت خدا هستند و هر کس با ائمّه علیهم السلام معاشرت و رفت و آمد کند و شاگردی و ملازمت نماید، سرانجام به قدر وسع خود از حکمت می تواند تحصیل کند.

امّا در مورد اسرار هم همین طور است؟ آیا به راستی ائمّه علیهم السلام کسی را یافته اند که اسرار الهی را در نزد او به ودیعت

بسپارند؟ یا اساساً مطالب را به کسی نگفته اند و به صورت «سرّ اللّه» مانده است؟

این مقام ائمّه علیهم السلام است، چنین نیست که علوم به همین علوم و حقایقی منحصر باشد که اکنون بشر به آن دست یافته یا نیافته است، مگر الآن اموری یافت نشده که پنجاه سال پیش نبوده و آن موقع این حقایق بر بشر مخفی بوده است؟

پس معلوم می شود که ماورای حقایق این عالم که بشر به بخشی از آن ها دست یافته حقایقی هست که نزد ائمّه علیهم السلام وجود دارد ;امّا آیا بشر همه حقایق این عالم را کشف خواهد کرد، به طوری که چیزی باقی نماند تا چه رسد به ماورا؟

گاهی از آن حقایق به سرّ تعبیر شده است. در روایتی آمده که ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

یا أبا محمّد! إنّ عندنا واللّه سرّاً من سرّ اللّه، وعلماً من علم اللّه، واللّه ما یحتمله ملك مقرّب ولا نبی مرسل ولا مؤمن امتحن اللّه قلبه للإیمان، واللّه ما کلّف اللّه ذلک أحداً غیرنا ولا استعبد بذلک أحداً غیرنا ;...۱

ای ابامحمّد! به خدا سوگند، همانا نزد ما سرّی از اسرار خدا، دانشی از دانش خداست. به خدا سوگند، کسی را توان تحمّل آن نیست حتی فرشته مقرّب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نفرموده است و عبادت آن را از احدی جز از ما نخواسته است.

و گاهی به عنوان «صعب مستصعب» آمده است، آن جا که ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

حدیثنا صعب مستصعب ;لا یؤمن به إلاّ ملك مقرّب أو نبی مرسل أو عبد امتحن اللّه قلبه للإیمان ;۲

حدیث ما سخت و دشوار است ;کسی نمی تواند به آن ایمان بیاورد جز فرشته مقرّب، یا پیامبر مرسل، یا بنده ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد.

و گاهی به عنوان علم مکنون آمده است. در روایتی می خوانیم که به پیامبر خدا گفته شد: ای رسول خدا! نظر شما درباره آیه ای که می فرماید: «به راستی خدا و فرشتگان به پیامبر صلوات می فرستند» چیست و این چگونه است؟

آن حضرت فرمود:

هذا من العلم المکنون ولولا أنّکم سئلتمونی ما أخبرتکم ;۳

این از علم مکنون است و اگر شما نمی پرسیدید پاسخ نمی دادم.

بنابراین، علم خداوند متعال محدود نیست. ورای این امور، امور دیگری است که ما درک نمی کنیم ;امّا از روایات معلوم می شود که از بندگان خدا کسانی هستند که از اسرار آگاه می شوند. در قرآن آمده است:

(وَکُلَّ شَیْء أَحْصَیْناهُ فِی إِمام مُبین ;)۴

و همه چیز را در کتاب روشن گری برشمرده ایم.

و «امام مبین» به امیر مؤمنان و دیگر ائمه تفسیر شده است.۵ از طرفی حدیثی از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله بیان شد که از طریق اهل تسنّن نیز نقل شده است. ایشان می فرماید:

أنا مدینهٔ الحکمهٔ وعلی بابها ;

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در مورد دیگری می فرماید:

أنا مدینهٔ العلم وعلی بابها ;

من شهر دانشم و علی دروازه آن است.

پس همه حقایق نزد رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام موجود است که البته اذن بیان بخشی از آن ها را داشته اند.

و این چیز فوق العاده ای درباره ائمّه علیهم السلام نیست تا گفته شود غلو است. حقایق و اموری نزد آن ها وجود دارد که اذن

ندارند به دیگران بگویند ;از این رو حافظان و سر نگهداران خدا هستند.

از طرفی، اگر بخواهند سرّی از اسرار را بگویند، نخست آن فرد را امتحان می نمایند ;چرا که در طرف مقابل ظرفیّت لازم است. در روایاتی که پیش تر گذشت، گفته شد که فقط سه گروه تحمّل این اسرار را دارند: فرشته مقرّب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان بیازماید ;از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام به سینه مبارک اشاره می کرد و می فرمود:

إنّ هاهنا لعلماً جمّاً لو أصبتُ له حملة;۶

همانا در این جا علمی انباشته شده که اگر حاملانی می یافتم بازگو می کردم.

آن حضرت نفرمود: متحمّل نمی شوند، یا صعب و دشوار است ;بلکه فرمود: اگر حاملانی پیدا کنم و اهلیّت داشته باشند، چیزی به آن ها می سپارم.

آری، بایستی اهلیّت و لیاقت باشد وگرنه به هر کسی علم داده نمی شود و به هر کسی هر چیزی را نمی توان گفت. در بین اصحاب ائمّه علیهم السلام کسانی بودند که برخی از اسرار را نتوانستند نگهداری کنند و اسباب زحمت خود و ائمّه علیهم السلام شدند.

کوتاه سخن این که این عبارت از زیارت جامعه بیان گر این است که ائمّه محرم اسرار خداوند متعال هستند و این، از مقامات ویژه آن هاست.

از طرفی حقایق عالم یا آشکار هستند، یا نهان. آن چه آشکار است و یا خواهد شد، نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و هر کسی از مردم به مقدار وسع خود بر این حقایق آگاه می شود و بهره مند می گردد و آن چه پنهان است، نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد که بخشی از آن را برای اشخاص به گونه حساب شده، فاش کرده اند و بخشی را فاش نکرده اند. این اشعار از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است:

إنّی لأکتم من علمی جواهره *** کی لا یری الحق ذو جهل فیفتننا

وقد تقدّم فی هذا أبو حسن *** إلی الحسین وأوصی قبله الحسنا

ورُبّ جوهر علم لو أبوح به *** لقیل لی أنت ممّن یعبد الوثنا;۷

۱. الکافی: ۱ / ۴۰۲، حدیث ۵.

۲. بصائر الدرجات: ۴۱، حدیث ۴. در این کتاب شریف بیش از چهل روایت در مورد صعب و مستصعب بودن احادیث و امر اهل بیت علیه السلام نقل شده است. الکافی: ۱ / ۴۰۱ ـ ۴۰۳، باب «فیما جاء أنّ حدیثهم صعب مستصعب»، بحار الانوار: ۲ / ۱۸۲ ـ ۱۹۷، باب «إنّ حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وأنّ کلامهم ذو وجوه کثیرهٔ».

۳. عوالی اللآلی: ۲ / ۳۸، حدیث ۹۷، بحار الانوار: ۹۱ / ۶۷، حدیث ۵۷.

۴. سوره یس (۳۶): آیه ۱۲.

۵. بحار الانوار: ۲۴ / ۱۵۸، حدیث ۲۴ و ۴۷ / ۱۳۰، حدیث ۱۷۹.

۶. نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷.

۷. ینابیع المودهٔ: ۱ / ۷۶، حدیث ۱۳. حاملان کتاب الهی

وَحَمَلَهِٔ کِتابِ اللّهِ;

و (سلام بر) حاملان کتاب خدا.

ائمّه علیهم السلام حاملان کتاب خدا هستند. واژه «حمل» به معنای برداشتن است ;ولی در معانی گوناگون استعمال شده است; برداشتن و قرار دادن و سوار کردن چیزی را حمل گویند. اما می توان معنای حقیقی «حمل» برداشتن است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَحَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَدُسُرٍ ;)۱

و او را بر کشتی ساخته شده از الواح و میخ ها حمل کردیم.

از طرفی، مفهوم حمل وقتی تحقّق پیدا می کند که حامل و محمولی وجود داشته باشد وگرنه حمل مصداق نمی یابد. این گونه مفاهیم در زبان عربی بسیار است.

از سوی دیگر حمل به چند صورت تحقّق پیدا می کند:

گاهی انسان چیزی را به دست حمل می کند و گاهی به پشت;

گاهی چیزی را روی کتف خود، گاهی بر بالای سرش.

امّا قسم دیگری هست و آن این که انسان شیء را در سینه اش حمل می کند. قرآن کریم می فرماید:

(بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ;)۲

بلکه این آیات روشنی است که در سینه کسانی که به آن ها دانش داده شده، جای دارد.

به نظر می رسد واژه «حمل» در جایی استعمال می شود که سنگینی باشد. در برداشتن چیز سبک استعمال لفظ «حمل» درست نیست مگر عنایتی در کار باشد، خلاصه می توان ادّعا کرد که واژه «حمل» به طور حقیقت فقط در مواردی که ثقل وجود دارد به کار می رود.

از طرفی ثقل و سنگینی بر دو قسم است:

۱ . ظاهر محسوس;

۲ . غیر محسوس معقول.

اگر انسان باری برمی دارد، می گویند که فلان شیء را حمل کرد. اگر خانمی باردار شود می گویند: حامله است. اگر حیوان باری را از جایی به جایی حمل کند، که قرآن می فرماید:

(وَتَحْمِلُ أَثْقالَكُمْ ;)۳

و آن ها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند.

اگر کشتی انسان را حمل کند، که قرآن می فرماید:

(وَحَمَلْناهُ عَلی ذاتِ أَلْواحٍ وَدُسُرٍ ;)۴

و او را بر کشتی ساخته شده از الواح و میخ ها حمل کردیم.

و آن گاه که درختی پر از میوه باشد، می گویند: این درخت بار دارد. اما اگر فقط یک عدد سیب بدهد، بعید است که بگویند بار برداشته است. وقتی ابر از باران پر باشد تا زمین را سیراب کند، می گویند: بار دارد، نه ابری که چهار قطره باران داشته باشد.

این ها مواردی از حمل است که هم محسوس است و هم ثقل دارد.

خداوند متعال ائمّه اطهار علیهم السلام را حاملان کتاب خودش در آیه مبارکه (بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَما یَجْحَدُ بِآیاتِنا إِلاَّ الظّالِمُونَ) قرار داده است. به یقین، این حملِ ظاهری نیست ;بلکه حملِ معنوی است که قرآن ثقل دارد و سنگین است.

شیء دیگری که هم سنگین است و هم معنوی، گناه است. در قرآن مجید در چند مورد به این حمل اشاره شده است. آن جا که می فرماید:

(وَما هُمْ بِحامِلِینَ مِنْ خَطایاهُمْ مِنْ شَیْء ;)۵

و آنان هرگز چیزی از گناهان اینان را حمل نخواهند کرد.

این حمل سنگینی معقول است نه محسوس.

خداوند متعال به هنگام سرزنش علمای یهود می فرماید:

(مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفارًا;)۶

مَثل کسانی که تورات را حمل می کنند ;ولی به آن عمل نمی کنند به سان اُلاغی است که کتاب هایی را حمل می کند.

خداوند متعال در این آیه معقول را به محسوس تشبیه کرده است. در هر دو مورد حمل هست و سنگین ;ولی آن یکی معقول و این یکی محسوس است. وقتی به تورات عمل نکنند، مثل حیواناتی خواهند بود که باری را حمل می کنند و نمی دانند این بار چیست.

معلوم شد که «حمل» یعنی برداشتن شیء، اعمّ از محسوس و معقول و محمول که معمولاً سنگین است ;سنگینی مادّی و معنوی را در بر می گیرد.

حال باید دید که مراد از «کتاب اللّه» چیست و این که چه سنگینی ای در کتاب اللّه وجود دارد و ائمه علیهم السلام که حاملان کتاب اللّه هستند، چه صفت و وظیفه ای دارند.

۱. سوره قمر (۵۴): آیه ۱۳.

۲. سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۴۹.

۳. سوره نحل (۱۶): آیه ۷.

۴. سوره قمر (۵۴): آیه ۱۳.

۵. سوره عنکبوت (۲۹): آیه ۱۲.

۶. سوره جمعه (۶۲): آیه ۵.

منظور از کتاب خدا

منظور از کتاب خدا

به نظر می رسد که «کتاب اللّه» وسیع تر از «قرآن مجید» است. ائمّه علیهم السلام حاملان کتاب اللّه هستند که شامل کتاب های پیامبران پیشین می باشد که خداوند متعال می فرماید:

(لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَأَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْکِتابَ وَالْمیزانَ;)۱

ما رسولان خود را با برهان ها و دلیل های روشن فرو فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم.

و در قرآن کریم از کتاب های آسمانی گذشته به «صحف» نیز تعبیر شده است، آن جا که می فرماید:

(إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إِبْراهیمَ وَمُوسی;)۲

این دستورات در کتاب های آسمانی پیشین آمده است ;در کتاب ابراهیم و موسی.

ائمه علیهم السلام حاملان علمی و معنوی همه این کتاب ها و صحف هستند.

و نیز آنان حاملان آن چه به رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله غیر از قرآن نازل شده می باشند، که حضرت رسول فرمودند:

إنّ اللّه تعالی آتانی القرآن وآتانی من الحکمهٔ مثل القرآن;۳

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود.

بلکه می شود «کتاب اللّه» را این جا به معنای «کتاب تکوین» اخذ کرد;

اما قدر متیقّن قرآن مجید است که ائمه علیهم السلام حقیقت و واقع قرآن را دارا هستند و نزد آن هاست، همان قرآنی که فرموده:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ * فی کِتاب مَکْنُون * لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ;)۴

آن قرآن کریم و ارزشمندی است که در کتابی محفوظ جای گرفته است و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند.

همان قرآنی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

وإنّ القرآن ظاهره أنیق وباطنه عمیق، لا تفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبه ولا تکشف الظلمات إلاّ به;۵

همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و عمیق است. مطالب شگفت آورش تمام نمی شود و اسرار نهفته اش پایان نمی یابد و تاریکی ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد.

همه حقایق قرآنی را ائمه علیهم السلام به حملِ علمی معنوی حامل هستند ;از این رو آیه مبارکه (وَلا رَطْب وَلا یابِس إِلاّ فی کِتاب مُبین;)۶ «هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی آشکار ثبت است» و آیه (وَکُلَّ شَیْء أَحْصَیْناهُ فی إِمام مُبین;)۷ «همه چیز را در امامی آشکار برشمرده ایم» به «امام» تفسیر شده است.۸

همه حقایق قرآن که فرمود: «کتاب اللّه عز وجل علی أربعهٔ أشیاء: علی العبارهٔ والإشارهٔ واللطائف والحقائق»۹ نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد.

همه مردم با قرآن سر و کار دارند ;ولی هر کسی به اندازه ظرفیت خود از قرآن مجید بهره می برد.

اما ائمّه علیهم السلام حاملان علی الاطلاق کتاب اللّه هستند، همان گونه که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله حامل کتاب اللّه بوده است.

حال اگر امر دائر شود بین رجوع به کسی که چنین شأن و مقامی نسبت به قرآن مجید و عنداللّه سبحانه دارد و کسی که از او در مورد معنای لفظی ساده از قرآن بپرسند و نتواند پاسخ دهد، چه باید کرد؟

بنابر روایات: وقتی از شیوخ ثلاثه به خصوص اوّلی درباره معنای لفظی از الفاظ قرآن می پرسیدند از پاسخ ناتوان می ماندند. آن گاه که از اوّلی پرسیدند معنای آیه شریفه (وَفاکِهَةً وَأَبًّا)۱۰ چیست؟

پاسخ داد: چه بگویم؟ از خودم بگویم، یا چیزی از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله شنیده باشم؟ آیا شما چیزی از پیامبر نشنیده اید؟ ۱۱

شما را به خدا! عقل و عقلا در مقایسه بین کسی که چنین ناتوان می ماند و بین کسی که در حضور مردم فرمود:

سلونی قبل أن تفقدونی;۱۲

«از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید» چه می گویند؟!

شگفت انگیز این که حتّی یک نفر پیدا نشد که بگوید: چنین نیست، ما فلان مطلب را پرسیدیم و او ندانست ;بلکه همه اقرار کردند که امیر مؤمنان علی علیه السلام همین گونه بوده است. با این حال آمدند و در مقابل چنین شخصیّتی عَلَم شدند و مردم را تا قیامت گمراه و بدبخت کردند.

۱. سوره حدید (۵۷): آیه ۲۵.

۲. سوره اعلی (۸۷): آیه ۱۸ و ۱۹.

۳. مجمع البیان: ۲ / ۱۹۴، تفسیر الصافی: ۱ / ۲۹۹، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۲۸۷، حدیث ۱۱۳۷.

۴. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷ ـ ۷۹.

۵. نهج البلاغه: ۵۵۰.

۶. سوره انعام (۶): آیه ۵۹.

۷. سوره یس (۳۶): آیه ۱۲.

۸. تفسیر العیّاشی: ۱ / ۳۶۱، تفسیر القمی: ۲ / ۲۱۲، معانی الاخبار: ۹۵، الاحتجاج: ۲ / ۳۷۵.

۹. عوالی اللآلی: ۴ / ۱۰۵، حدیث ۱۵۵، بحار الانوار: ۷۵ / ۲۷۸.

۱۰. سوره عبس (۸۰): آیه ۳۱.

۱۱. ر.ک: فتح الباری: ۱۳ / ۲۲۹، بحار الانوار: ۳۰ / ۶۹۲.

۱۲. ر.ک: بصائر الدرجات: ۲۸۶، حدیث ۱، الاحتجاج: ۱ / ۳۸۴، الخرائج والجرائح: ۳ / ۱۱۳۳، بحار الانوار: ۲۶ / ۶۴، تاریخ مدینهٔ دمشق: ۱۷ / ۳۳۵، فتح الملک العلی: ۷۶. کنز العمال: ۱۳ / ۱۶۵، حدیث ۳۶۵۰۲.

اوصیای پیامبر خدا

اوصیای پیامبر خدا

وَاَوْصِیاءِ نَبِیِّ اللّهِ;

و (سلام بر) جانشینان پیامبر خدا.

ائمّه علیهم السلام اوصیا و جانشینان پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله هستند. ابن فارس درباره واژه «وصی» می نویسد:

وصی... أصل یدلّ علی وصل شیء بشیء، ووصیت الشیء: وصلته... والوصیّة من هذا القیاس کأنّه کلام یوصی أی یوصل;۱

وصی، بیان گر وصل و پیوند چیزی به چیزی است... وصیّت نیز از این قیاس است، گویی سخنی که وصیّت می شود به چیزی وصل می گردد.

در تاج العروس پس از این بیان که همه بر آن اتّفاق نظر دارند، می نویسد: وأوصاه إیصاء ووصاه توصیةً: إذا عهد إلیه.۲

در دو کتاب لسان العرب و تاج العروس آمده است:

الوصی... لقب علی رضی اللّه عنه;۳

وصی لقب علی علیه السلام است.

در تاج العروس می افزاید:

سمّی به، لاتّصال سببه ونسبه وسمته بنسب رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسببه وسمته;۴

چرا به امیر مؤمنان علی علیه السلام وصی گفتند، چون که سبب، نسب و سمت او به نسب، سبب و سمت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله متّصل بود.

ما این سخن را از عالم، محدّث و لغوی اهل تسنّن می پذیریم که در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین می گوید، هر چند واقعیّت را به طور کامل نگفته است چنان که واضح خواهد شد.

البتّه با دقّت معلوم می شود که همان معنای لغوی «وصی» که در علم فقه اراده شده، در قرآن نیز اراده شده است،۵ در علم فقه در کتاب الوصیّه ضوابط برای وصیّت روشن شده و احکامی از ناحیه شارع مقدّس اعتبار شده است ;اما به هر حال همان مفهوم لغوی از واژه «وصی» اراده شده است.۶

با توجّه به معنای وصیّ و وصیّت، مطلب فراتر از این است که فقط در اتّصال سبب، نسب و سمت باشد ;ولی مجموع کلمات اهل لغت دلالت دارد بر این که وصیّت هنگامی مصداق می یابد که بنا باشد چیزی ادامه پیدا کند، و منقطع نشود.

به عبارت دیگر، اگر بنا باشد که راه و خواسته وصیّت کننده به وسیله وصیّ او ادامه پیدا کند و با رفتن او منقطع نگردد، آن گاه وصیّت مصداق می یابد.

از طرفی واژه «عهد» نیز همان وصیّت است. چنین تعبیری به گونه خاص در سخنان اهل تسنّن بسیار به کار رفته است. آنان کلامی را این گونه از عمر بن خطّاب نقل می کنند که به او گفتند: وصیّت کن، گفت:

إن أعهد فقد عهد من هو خير منّی، یعنی أبا بکر وإن اترک فقد ترک من هو خير منّی، یعنی رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله;۷
اگر وصیت کنم بهتر از من یعنی ابوبکر پیش از من وصیت کرده است و اگر وصیت نکنم بهتر از من یعنی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله وصیت نکرده است.

بنابراین معنا، وصیّت در اصل لغت به معنای عهد نیز آمده که در استعمالات عربی فصیح موجود است. از آن رو که وصیّت به معنای عهد باشد، به معنای ادامه یافتن مقام، حیثیت خاص، فکر، اندیشه، اعتقاد و یا منزلت خواهد بود.

به تعبیر دیگر، اگر پادشاهی در زمان خود کسی را به ولی عهدی معیّن می کرد، به زبان عربی به او وصی نیز می گفتند ;یعنی او ادامه دهنده تاج و تخت و ریاست و سلطنت پادشاه است.

۱. معجم مقاییس اللغه: ۶ / ۱۱۶.

۲. تاج العروس: ۲۰ / ۲۹۶.

۳. همان: ۲۰ / ۲۹۷، لسان العرب: ۱۵ / ۳۹۴.

۴. همان: ۲۰ / ۲۹۷.

۵. در قرآن کریم از ماده (وصی ـ یوصی) در بیش از سی مورد اشاره شده است. به عنوان نمونه در سوره بقره (۲): آیه ۱۳۲ آمده است: (وَوَصّی بِها إِبْراهیمُ بَنیهِ).

۶. الدروس شهید اول: ۲ / ۲۹۳ ;در این منبع در کتاب الوصیهٔ چنین آمده است: «وهی فعیلهٔ من وصی یصی إذا وصل الشیء بغیره، لأنّ الموصی یصل تصرّفه بعد الموت بما قبله ویقال: وصی للموصی وللموصی له، وفی الشرع هی تملیك العین أو المنفعهٔ بعد الوفاهٔ أو جعلها فی جههٔ مباحهٔ».

۷. تمهید الاوائل وتلخیص الدلائل: ۵۰۸. ضرورت وجود وصیّ پیامبر در هر زمان

وقتی پیامبری می آمد و شریعتی را ابلاغ می کرد، تا آن شریعت نسخ نمی شد، فردی یا افرادی بعد از او ادامه دهنده ابلاغ آن شریعت می باشند ;و این مقتضای قاعده لطف است چنان که گذشت و از آن فرد به وصی تعبیر می شود و این سنّت الهی همواره ادامه داشته است. شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما اللّه هر یک به سند خود از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: أنا سیّد النبیین ووصیی سیّد الوصیین وأوصیاؤه سادهٔ الأوصیاء.

إنّ آدم علیه السلام سأل اللّه عز وجل أن یجعل له وصیّاً صالحاً فأوحی اللّه عز وجل إلیه أنّی أکرمت الأنبیاء بالنبوّهٔ، ثمّ اخترت خلقی فجعلت خیارهم الأوصیاء.

فقال آدم علیه السلام: یا ربّ! فاجعل وصیی خیر الأوصیاء.

فأوحی اللّه عز وجل إلیه: یا آدم! أوص إلی شیث وهو هبهٔ اللّه بن آدم.

فأوصی آدم إلی شیث وأوصی شیث إلی ابنه شبان وهو ابن نزلهٔ الحوراء الّتی أنزلها اللّه عز وجل علی آدم من الجنّهٔ فزوجها شیثاً، وأوصی شبان إلی ابنه مجلث، وأوصی مجلث إلی محوق، وأوصی محوق إلی غثمیشا، وأوصی غثمیشا إلی أخنوخ وهو إدریس النبی علیه السلام، وأوصی إدریس إلی ناخور ودفعها ناخور إلی نوح علیه السلام، وأوصی نوح إلی سام، وأوصی سام إلی عثامر وأوصی عثامر إلی برعیثاشا، وأوصی برعیثاشا إلی یافث.

وأوصی یافث إلی برهٔ، وأوصی برهٔ إلی جفیسهٔ وأوصی جفیسهٔ إلی عمران.

ودفعها عمران إلی ابراهیم الخلیل علیه السلام، وأوصی إبراهیم إلی ابنه إسماعیل، وأوصی إسماعیل إلی إسحاق، وأوصی إسحاق إلی یعقوب، وأوصی یعقوب إلی یوسف، وأوصی یوسف إلی بثریاء، وأوصی بثریاء إلی شعیب.

وأوصى شعيب إلى موسى بن عمران، وأوصى موسى إلى يوشع بن نون وأوصى يوشع إلى داود وأوصى داود إلى سليمان، وأوصى سليمان إلى آصف بن برخيا، وأوصى آصف بن برخيا إلى زكريا، ودفعها زكريا إلى عيسى بن مريم عليه السلام وأوصى عيسى إلى شمعون ابن حمون الصفا، وأوصى شمعون إلى يحيى بن زكريا وأوصى يحيى بن زكريا إلى منذر، وأوصى منذر إلى سليمة، وأوصى سليمة إلى بردة.

ثمّ قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله: ودفعها إلى بردة وأنا أدفعها إليك يا علي! وأنت تدفعها إلى وصيك ويدفعها وصيك إلى أوصيائك من ولدك، واحداً بعد واحد حتّى تدفع إلى خير أهل الأرض بعدك.

ولتكفرن بك الأمة ولتختلفن عليك اختلافاً شديداً، الثابت عليك كالمقيم معي والشاذ عنك في النار، والنار مثوى للكافرين؛۱

رسول خدا صلى اللّه عليه وآله فرمود: من سيد و سرور پيامبران الهى هستم و وصى من سيد اوصيا و اوصياى وصى من نيز آقايان اوصياى الهى هستند.

همانا آدم عليه السلام از خدا خواست تا براى او وصيى صالح قرار دهد. خداوند به او وحى كرد كه همانا من پيامبران را به نبوت گرامى داشتم ;سپس جانشين خود در زمين را انتخاب كردم و از ميان برگزيدگان اوصيا را انتخاب كردم.

آدم عليه السلام عرضه داشت: پروردگارا! پس وصى مرا بهترين اوصيا قرار ده.

خداوند به او وحى كرد: اى آدم! پس از خود به شيث وصيت كن كه او همان هبة اللّه فرزند آدم بود.

آدم نيز به شيث وصيت كرد. شيث نيز به پسرش شبان كه او فرزند مادرى بود كه حوريان بهشتى كه خداى تعالى وى را از بهشت براى آدم فرستاد و او نيز آن را به تزويج شيث درآورد.

و شبان نيز وصيت كرد به فرزندش مجلث، مجلث وصيت كرد به محوق، محوق وصيت به غثميشا، غثميشا وصيت كرد به اختوخ كه همان ادريس نبى عليه السلام است، ادريس نيز به ناخور وصيت كرد و او نيز وصايتش را به نوح عليه السلام ارائه نمود. نوح نيز به سام، سام به عثامر، عثامر به برعيثاشا، برعيثاشا به يافث، يافث به برة، برة به جفيسة وجفيسه به عمران وصيت كردند. عمران نيز به ابراهيم خليل عليه السلام وصيت نمود. ابراهيم عليه السلام نيز به پسرش اسماعيل و وى به اسحاق و اسحاق به يعقوب و يعقوب به يوسف و يوسف به بثرياء و بثرياء به شعيب و شعيب به موسى بن عمران وصيت نمودند.

موسى بن عمران عليه السلام نيز به يوشع بن نون، يوشع بن نون به داوود و داوود به سليمان و سليمان به آصف بن برخيا و آصف بن برخيا به زكريا و زكريا نيز آن را به عيسى بن مريم عليه السلام واگذار نمود.

عيسى بن مريم نيز آن را به شمعون بن حمون الصفا، او نيز به يحيى بن زكريا، يحيى به منذر و منذر به سليمة و او نيز به برده وصيت نمود.

سپس پيامبر خدا صلى اللّه عليه وآله فرمود: و اين وصايت را برده به من داد و من آن را به تو اى على مى دهم و تو نيز آن را به وصى خود بده و او نيز به وصى خود و آن وصى نيز به اوصيا تو از فرزندانت يكى پس از ديگرى بدهد تا آن زمان كه اين وصايت به بهترين اهل زمين پس از تو داده شود.

اى على، به واسطه (مخالفت با) توست كه امت من كافر مى شوند و درباره تو دچار اختلافى شديد خواهند شد. اما كسى كه بر اعتقاد وصايت تو پس از من ثابت قدم باشد با من خواهد بود و كسى كه از تو روى گرداند و تو را كنار گذارد در آتش است و آتش نيز براى كافران بدجايگاهى است.

پس چنان كه پيداست، وجود وصى بعد از هر نبى برهانى است و سنّت الهى بر همين بوده است.

۱. كمال الدين: ۱ / ۲۱۱ و ۲۱۲، الامالى، شيخ طوسى: ۲ / ۵۷.

ضرورت وجود وصى در اسلام

بنابراین اگر بخواهیم همین موضوع را به پیامبر خدا و ائمّه علیهم السلام تطبیق دهیم، وصیّت پیامبر اکرم به ائمّه و وصی بودن آنان این گونه خواهد شد که عهد الهی نزد آن بزرگواران بماند و این همان عهدی است که قرآن می فرماید:

(قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِمامًا قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ؛)۱

خداوند فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمان من (نیز پیشوایانی قرار ده). خداوند فرمود: پیمان و عهد من به ستم گران نمی رسد.

پرواضح است که همه مفسّران و دانشمندان در ذیل این آیه منظور از عهد را امامت دانسته اند.۲

با توجّه به آن چه بیان شد، مفهوم وصیّت متقوّم به این خواهد بود که سه طرف موجود باشد:

۱. موصی (وصیت کننده؛)

۲. وصیّ؛

۳. مورد وصیّت (من به الوصیّه) یا (ما به الوصیّة؛)

و موصی له است، در صورتی که وصیت شود وصی چیزی را به کسی بدهد.

پس در تحقّق عنوان وصیّت وجود این اطراف ضروری است.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۱۲۴.

۲. ر.ک: تفسیر القمی: ۲ / ۲۲۶، تفسیر العیّاشی: ۱ / ۵۷ ـ ۵۸، حدیث ۸۸ و از تفاسیر اهل سنّت: تفسیر ابن ابی حاتم: ۱ / ۲۲۳، حدیث ۱۱۷۸، احکام القرآن: ۱ / ۸۳، تفسیر فخر رازی: ۴ / ۴۰. دوازده امام ؛اوصیای رسول اللّه

این که اوصیای پیامبر اسلام صلی اللّه علیه وآله دوازده شخص هستند، مطلبی است که از روایات فریقین استفاده می شود. برای مثال وقتی «حدیث ثقلین» را به حدیث «الائمة بعدی اثنا عشر» ضمیمه کنیم که هر دو متواتر هستند، نتیجه همان می شود و «روایت لوح» جابر با اسناد شیعه نیز قطعیّ الصدور است.

شیخ کلینی رحمه اللّه در کافی به سند خود از ابوبصیر نقل می کند. وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

قال أبی لجابر بن عبداللّه الأنصاری: إنّ لی إلیک حاجة فمتی یخف علیک أن أخلو بک فأسألک عنها؟

فقال له جابر: أیّ الأوقات أحببته؟ فخلا به فی بعض الأیام.

فقال له: یا جابر! أخبرنی عن اللوح الّذی رأیته فی ید أمی فاطمة علیها السلام بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وما أخبرتک به أمی أنّه فی ذلک اللوح مکتوب؟

فقال جابر: أشهد باللّه أنّی دخلت علی أمک فاطمة علیها السلام فی حیاة رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله فهنیتها بولادة الحسین علیه السلام ورأیت فی یدیها لوحاً أخضر، ظننت أنّه من زمرّد ورأیت فیه کتاباً أبیض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبی وأمی یا بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله ما هذا اللوح؟

فقالت: هذا لوح أهداه اللّه إلی رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله فیه اسم أبی واسم بعلی واسم ابنیّ واسم الأوصیاء من ولدی وأعطانیه أبی لیبشرنی بذلک.

قال جابر: فأعطتنیه أمک فاطمة علیها السلام فقرأته واستنسخته.

فقال له أبی: فهل لک یا جابر! أن تعرضه علی؟

قال: نعم.

فمشی معه أبی إلی منزل جابر فأخرج صحیفة من رق.

فقال: یا جابر! انظر فی کتابک لأقرأ]أنا[علیک.

فنظر جابر فی نسخته فقرأه أبی فما خالف حرف حرفاً.

فقال جابر: فأشهد باللّه أنّی هکذا رأیته فی اللوح مکتوباً:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

هـذا کتاب من اللّه العزیز الحکیم لمحمّد نبیّه ونوره وسفیره وحجابه ودلیله نزل به الروح الأمین من عند ربّ العالمین، عظم یا محمّد! أسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد آلائی، إنّی أنا اللّه إله إلاّ أنا قاصم الجبّارین ومدیل المظلومین ودیّان الدین، إنّی أنا اللّه لا إله إلاّ أنا، فمن رجا غیر فضلی أو خاف غیر عدلی، عذبته عذاباً لا أعذبه أحداً من العالمین فإیّای فاعبد وعلی فتوکّل.

إنّی لم أبعث نبیّاً فأکملت أیامه وانقضت مدّته إلاّ ـ جعلت له وصیّاً وإنّی فضلتک علی الأنبیاء وفضلت وصیک علی الأوصیاء وأکرمتک بشبلیک وسبطیک حسن وحسین، فجعلت حسناً معدن علمی، بعد انقضاء مدّة أبیه وجعلت حسیناً خازن وحیی وأکرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت کلمتی التامّة معه وحجتی البالغة عنده، بعترته أثیب وأعاقب، أولهم علی سید العابدین وزین أولیائی الماضین وابنه شبه جدّه المحمود محمّد الباقر علمی والمعدن لحکمتی.

سیهلک المرتابون فی جعفر، الراد علیه کالراد علی، حق القول منّی لأکرمن مثوی جعفر ولاسرنه فی أشیاعه وأنصاره وأولیائه، أتیحت بعده موسی فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لا ینقطع وحجتی لا تخفی وأنّ أولیائی یسقون بالکأس الأوفی، من جحد واحداً منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر آیة من کتابی فقد افتری علی.

ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدّة موسی عبدی وحبیبی وخیرتی فی علی ولیی وناصری ومن أضع علیه أعباء النبوة وأمتحنه بالاضطلاع بها یقتله عفریت مستکبر یدفن فی المدینة التی بناها العبد الصالح إلی جنب شر خلقی.

حق القول منّی لأسرنه بمحمّد ابنه وخلیفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمی وموضع سری وحجتی علی خلقی لا یؤمن عبد به إلاّ جعلت الجنّة مثواه وشفعته فی سبعین من أهل بیته کلّهم قد استوجبوا النار.

وأختم بالسعادة لابنه علی ولیی وناصری والشاهد فی خلقی وأمینی علی وحیی، أخرج منه الداعی إلی سبیلی والخازن لعلمی الحسن.

وأکمل ذلک بابنه «م ح م د» رحمة للعالمین، علیه کمال موسی وبهاء عیسی وصبر أیّوب فیذلّ أولیائی فی زمانه وتتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس الترک والدیلم فیقتلون ویحرقون ویکونون خائفین، مرعوبین، وجلین، تصبغ الأرض بدمائهم ویفشو الویل والرنا فی نسائهم أولئک أولیائی حقاً، بهم أدفع کل فتنة عمیاء حندس وبهم أکشف الزلازل وأدفع الآصار والاغلال أولئک علیهم صلوات من ربّهم ورحمة وأولئک هم المهتدون.

قال عبدالرحمان بن سالم: قال أبو بصیر: لو لم تسمع فی دهرک، إلاّ هذا الحدیث لکفاک، فصنه إلاّ عن أهله؛ ۱

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبداللّه انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برای تو آسان تر است که تو را تنها ببینم و از تو سؤال کنم؟ جابر عرض کرد: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله دیده ای و آن چه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده.

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی اللّه علیه وآله خدمت مادرت فاطمه علیهما السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم. در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرّد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم: دختر رسول خدا! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟

فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسولش صلی اللّه علیه وآله اهدا فرمود. اسم پدرم، شوهرم، دو پسرم و اسم اوصیای از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده است.

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم.

پدرم به او فرمود: ای جابر! آن را بر من عرضه می داری؟

عرض کرد: آری!

آن گاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت. جابر صحیفه ای بیرون آورد.

پدرم فرمود: ای جابر! تو در نوشته ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم.

جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی از آن اختلاف نداشت.

آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیامبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمّد! اسم های مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدایی که جز من شایان پرستش نیست. منم شکننده جبّاران و دولت رساننده مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز. همانا منم خدایی که جز من کسی شایان پرستش نیست. هر که جز فضل مرا امیدوار باشد و از غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم ;پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکّل نما.

من هیچ پیامبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدّتش تمام گردد جز این که برای او وصی و جانشینی مقرّر کردم و من تو را بر پیامبران دیگر برتری دادم و وصی تو را بر اوصیای دیگر و تو را به دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم. او برترین شهداست و مقامش از همه آن ها عالی تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم.

نخستین آن ها سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسر او که مانند جدّ محمود (پسندیده) خود محمّد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

و جعفر است که شک کنندگان درباره او هلاک می شوند. هر که او را نپذیرد مرا نپذیرفته. سخن و وعده پا برجای من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد ;زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجّت من پنهان نشود و همانا اولیای من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آن ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن که یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکران علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوّت را به دوش او گذارم و به وسیله انجام دادن آن ها امتحانش کنم. او را مردی پلید و گردن کش (مأمون) می کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) به خاک سپرده می شود.

فرمان و وعده من ثابت شده که او را به وجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمّد مسرور سازم. او کانون علم من و محلّ راز من و حجّت من بر خلقم خواهد بود. هر بنده ای به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را بر هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند، بپذیرم.

و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و شاهد و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است، به سعادت رسانم.

از او دعوت کننده به سوی را هم و خزانه دار علمم حسن علیه السلام را به وجود آورم.

و این رشته را به وجود پسر او «م، ح، م، د» که رحمت برای جهانیان است کامل کنم. او کمال موسی، رونق عیسی و صبر ایّوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستم گران) سرهای آن ها را برای یک دیگر هدیه فرستند، چنان که سرهای ترک و دیلم (کفّار) را به هدیه فرستند. ایشان را بکشند و بسوزانند و آن ها ترسان و بیم ناک و هراسان باشند. زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آن ها دوستان حقیقی من هستند. به وسیله آن ها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آن ها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم. درودها و رحمت پروردگارشان بر آن ها باد و آنان هدایت شدگان هستند.

عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیدی باشی تو را کفایت کند ;پس آن را از نااهلش پنهان دار.

اینک می پرسیم که ائمّه علیهم السلام در چه جهتی وصی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند؟

از نظر فقهی، ممکن است کسی مثلاً پنج نفر وصی داشته باشد که هر کدام برای جهتی باشد. ائمّه علیهم السلام آن ارتباطی را ادامه می دهند که بین خدا و پیامبر اکرم موجود است. این ارتباط به توسّط ائمّه ادامه می یابد و با رفتن پیامبر اکرم قطع نخواهد شد و پیوسته ادامه پیدا خواهد کرد. البتّه این بزرگواران، پیامبر و نبی نیستند.

چرا واژه «وصی» در این عبارت به «نبی» و واژه «ذرّیّه» به «رسول اللّه» افزوده شده است؟ می فرماید: «وأوصیاء نبی اللّه وذریّة رسول اللّه».

این نبأ که به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله نازل می شود ـ آن سان که ابن فارس گفت: گویی کلام است ـ می خواهد ادامه پیدا کند ;یعنی نبأ، کلام، خبر و مطلبی که از ناحیه خداوند متعال بر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله نازل می شود، بایستی به توسّط ائمّه ـ که انبیا نیستند ـ ادامه یابد، ادامه یافتن این کلام یعنی چه؟

یعنی ائمّه علیهم السلام حافظ و ناشر آن إنباء خواهند بود که آن خطّ ارتباطی باقی است، بی آن که نبوّتی در کار باشد ;چرا که بعد از پیامبر اکرم اسلام صلی اللّه علیه وآله که خاتم پیامبران است، پیامبری نیست. امّا این نبوّت ادامه دارد ;به این گونه که ائمّه همان کار پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله را در ابقای معارف و شریعت با اصول و فروع و همه جوانبش بر عهده دارند. بنابراین، آنان در همه کمالات و مراتب آن بزرگوار جز نبوّت، جانشین او خواهند بود. همان طور که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله دارای ولایت تکوینی و تشریعی است، صاحبان این ولایت ها بعد از ایشان ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

همین معنا در علم فقه نیز به کار می رود ;انسان تصرّفاتی را که خود در حقوق و املاک خود انجام می دهد، بعد از خود به کسی واگذار می کند که به او وصی می گویند.

مالک کیست؟ مالکِ ترکه، ورثه هستند ;ولی تصرّفات مورد نظر در وصیت از آنِ وصیّ است.

این ها ظرایف و دقایقی است که کسانی که طالب هستند، در این موارد بیشتر تأمل کنند و بیندیشند.

۱. الکافی: ۱ / ۵۲۷ و ۵۲۸، حدیث ۳. وصیّ؛ لقب امیر مؤمنان

به طور مسلّم «وصیّ» در اسلام لقب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. این مطلب در سخنان پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله، ائمّه علیهم السلام، صحابه و دیگران در نثر و شعر در کتاب های شیعه و سنّی فراوان آمده است.۱

در جلد چهارم تشیید المراجعات به طور مفصّل در مورد وصایت بحث کرده ایم.۲وجه این بحث سه موضوع است:

۱ . ثبوت این که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله بدون وصیّت از دنیا نرفته اند. این موضوع ریشه اصلی و اساسی بحث امامت است.

یعنی اگر مسئله در این جا تنقیح نشود در تمام فروع جای اشکال خواهد بود، پس لازم است این موضوع کاملاً تنقیح گردد و آن گاه مسائل به آن مترتّب شود؛

۲ . امیر مؤمنان علی علیه السلام وصی پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند. در این مورد اشاره کردیم که معنای وصیّت چیست و در این زمینه احادیث، کلمات و شواهد بسیاری است؛

۳ . عایشه منکر وصایت است. البتّه او حق دارد منکر وصایت شود و همه این «ابن ها ؛»ابن خلدون، ابن عساکر، ابن کثیر و ابن فلان از ناصبی ها از او پیروی کرده و وی را امام خود قرار داده و منکر وصایت شده اند!! به سبب انکار عایشه توجه کنید! او می گوید: وصیّتی در کار نبوده است ؛چون وقتی پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله از دنیا رفتند در دامن من بودند!۳

این ادّعا هر چند در کتب معتبره نزد آنان آمده است از دو جهت مردود است:

۱ . دروغ است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در دامن او از دنیا رفته اند؛

۲ . پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در دامن امیر مؤمنان علی علیه السلام از دنیا رفته اند و وصیّت هایی را فرموده اند.

افزون بر این که آن حضرت در طول دوران نبوّت و رسالتشان بارها وصیّت فرموده اند. بنابر تحقیقی، آن حضرت فقط حدیث ثقلین را در پنج مورد مطرح فرموده اند که می فرماید:

إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی؛۴

من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

همه دانشمندان شیعه و اهل تسنّن از حدیث ثقلین به وصیّت تعبیر می کنند.

بنابراین امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمّه اطهار علیهم السلام وصیّ هستند، ضمن این که بنابر روایات شیعی در دعاها و سخنان اهل بیت علیهم السلام، وصایت یکی از مقامات آن بزرگواران است.

آن گاه که آیه «(وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ)؛۵ «و خویشان نزدیکت را بیم ده» نازل شد، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله بزرگان قریش و بنی هاشم را جمع کرد و در آن جمع فرمود:

أیّکم یکون أخی ووارثی ووزیری وخلیفتی فیکم من بعدی؛؟۶

چه کسی مرا در این امر یاری می نماید تا برادر، وصی و جانشین و وزیر من پس از من گردد؟

چه واژه «وصی» در این قضیّه آمده باشد و چه نباشد، فرمایش حضرت در آن روز وصیّت است و بنابر تحقیق، این قضیّه از نظر سندی صحیح است و مصادر و منابع بسیاری آن را نقل کرده اند. طبری، ابن اسحاق، ابن عساکر، ابن ابی حاتم، بغوی در تفسیر خود و متّقی هندی در کنز العمّال از جمله راویان آن هستند.۷

در آغاز بعثت، هم توحید، هم نبوّت و هم امامت پس از پیامبر صلی اللّه علیه وآله، هر سه در یک جلسه مطرح شده است.

در حدیث دیگری آمده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به سلمان می فرمایند:

یا سلمان! من کان وصیّ موسی؟

ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟

عرض کرد: یوشع بن نون. پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

فإنّ وصیّی ووارثی علی بن أبی طالب علیهما السلام؛۸

وصیّ و وارث من علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

احمد بن حنبل این حدیث را روایت می کند، اگر دروغ روایت کرده، ربطی به ما ندارد، شما نباید از یک امام دروغ گو پیروی کنید! ولی این دروغ نیست ؛بلکه اینان شانه خالی می کنند ؛چرا که آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید:

لکلّ نبی وصی ووارث وإنّ علیّاً وصیی ووارثی؛

برای هر پیامبری وصیّ و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است.

این سخن مهم را تاریخ مدینه دمشق، فتح الباری و مصادر دیگر نیز آورده اند.۹

در مسند احمد و المعجم الکبیر طبرانی و منابع دیگر آمده است که پیامبر اکرم فرمود:

یا فاطمة! نبیّنا أفضل الأنبیاء وهو أبوکِ ووصیّنا خیر الأوصیاء وهو بعلک؛۱۰

ای فاطمه! همانا پیامبر ما برترین پیامبران است و آن پدر توست و وصیّ ما بهترین اوصیاست و او همسر توست.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

إنّ وصیّی وموضع سرّی وخیر من اترک بعدی وینجز عدتی ویقضی دینی علی بن أبی طالب.

طبرانی، ابن کثیر و صاحب مجمع الزوائد این حدیث را نقل کرده اند.۱۱

این ها بخشی از احادیثی هستند که در کتاب های ما و اهل تسنّن آمده است و ما تنها از منابع خودمان نقل نمی کنیم.

از طرفی، در زمان خود پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در جنگ های صدر اسلام، در جنگ صفّین، جنگ جمل و در مراحل بعدی، بزرگان صحابه و تابعین در اشعار و رجزهایشان از امیر مؤمنان علی علیه السلام به وصی تعبیر می کردند.

علّامه امینی رحمه اللّه این اشعار را در کتاب ارزشمند الغدیر جمع کرده و بخشی از آن ها نیز در کتاب تشیید المراجعات موجود است.۱۲

بنابرآن چه بیان شد، ائمّه علیهم السلام اوصیای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند و سرّ این که در این عبارت واژه «نبی» به کار رفته این است که آن خط و ارتباط و به تعبیر امروزی آن پیام بایستی ادامه یابد که ادامه دهندگان آن، اهل بیت علیهم السلام هستند. اگر کسی می خواهد از آن پیام ها آگاهی یابد و ببیند بر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله چه نازل شده، بایستی به ائمّه علیهم السلام مراجعه کند و پیرو این راه باشد.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: الکامل: ۴ / ۱۴، میزان الاعتدال: ۲ / ۲۴۰ و ۲۷۳، تاریخ مدینة دمشق: ۴۲ / ۳۹۲، المناقب، خوارزمی: ۸۵، حدیث ۷۴، وقعة صفّین: ۴۸۱، ینابیع المودّه: ۱ / ۲۳۵ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۱۴۵.

۲. ر.ک: تشیید المراجعات: ۴ / ۹۵ ـ ۱۸۹، باب علی وصی النبی صلی اللّه علیه وآله وباب حول عائشة وإنکارها للوصیة.

۳. ر.ک: صحیح بخاری: ۳ / ۱۸۶، صحیح مسلم: ۵ / ۷۵، مسند احمد بن حنبل: ۶ / ۳۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۵۱۹، شرح صحیح مسلم، نَوَوی: ۱۱ / ۸۸، المصنّف: ۷ / ۳۰۹.

۴. پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله این حدیث شریف را در موارد متعددی بیان فرموده اند:

۱ . به هنگام بازگشت از طائف (؛الصواعق المحرقه: ۶۴).

۲ . در حجّة الوداع و در عرفه (؛المعجم الکبیر: ۳ / ۶۳، حدیث ۲۶۷۹، سنن ترمذی: ۶ / ۶۲۱، جامع الاصول: ۱ / ۲۷۷، کنز العمّال: ۱ / ۱۴۸).

۳ . روز غدیر خم و در خطبه آن (؛مسند احمد بن حنبل: ۳ / ۱۷، سنن دارمی: ۲ / ۳۱۰، السنن الکبری: ۲ / ۱۴۸، البدایة والنهایه: ۵ / ۲۰۹).

۴ . به هنگام بیماری حضرتش که از دنیا رفت و مردم در اتاق حضرتش پر بودند. ر.ک: (سمط النجوم العوالی: ۲ / ۵۰۲، حدیث ۱۳۶، کشف الاستار: ۳ / ۲۲۱، حدیث ۲۶۱۲، الصواعق المحرقه: ۸۹).

۵. سوره شعرا (۲۶): آیه ۲۱۴.

۶. علل الشرایع: ۱ / ۱۷۰، حدیث ۲، المناقب، محمّد بن سلیمان کوفی: ۱ / ۳۷۱، حدیث ۲۹۴.

۷. این حدیث را طبری در تفسیر خود: ۱۹ / ۱۴۹ از ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابونعیم نقل کرده است; تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۴۹، معالم التنزیل: ۴ / ۲۷۸، السنن الکبری: ۹ / ۷، تفسیر ابن ابی حاتم: ۹ / ۲۸۲۶، حدیث ۱۶۰۱۵.

۸. شواهد التنزیل: ۱ / ۹۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۳، فضائل الصحابه (احمد بن حنبل): ۲ / ۶۱۵، حدیث ۱۰۵۲، المعجم الکبیر: ۶ / ۲۲۱، میزان الاعتدال: ۴ / ۲۴۰، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مردویه): ۱۰۳، حدیث ۱۱۳ و ۱۱۴.

۹. المعجم الکبیر: ۶ / ۲۲۱، تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۳۹۲، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مردویه): ۱۰۳، حدیث ۱۱۳، فتح الباری: ۸ / ۱۱۴.

۱۰. الامالی، شیخ طوسی: ۱۵۵، حدیث ۲۵۶، الطرائف: ۱۳۴، حدیث ۲۱۲، بحار الانوار: ۳۷ / ۴۲، حدیث ۱۶، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۶، ینابیع المودّه: ۱ / ۲۴۱.

۱۱. کنز العمال: ۱۱ / ۶۱۰، المعجم الکبیر: ۶ / ۲۲۱، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۳، فتح الباری: ۸ / ۱۱۴، شواهد التنزیل: ۱ / ۹۸، تهذیب التهذیب: ۳ / ۹۱.

۱۲. ر.ک: الغدیر: جلد ۶ و ۷ و تشیید المراجعات: ۴ / ۲۷۸ ـ ۲۸۵. ذریّه رسول خدا

وَذُرِّیَّةِ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وآلِهِ;

و (سلام بر) ذریّه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمّه علیهم السلام ذریه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله هستند. چند نکته در توضیح این عبارت قابل تذکّر است:

۱ . ذریه از نظر لغوی و عرفی به چه معناست؟

۲ . چگونه ائمّه ذرّیه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله هستند؟

۳ . چرا در این مورد «رسول اللّه» آمده و در مورد وصیّت «نبی اللّه»؟

۴ . چرا واژه «ذرّیه» آمده است، نه واژه «اولاد»؟

فهم این مطالب به اندکی تأمّل و ذوق نیاز دارد.

ذریّه در لغت و عرف

ذریّه در لغت و عرف

اکنون واژه «ذریه» را از نظر لغوی بررسی می نماییم.

ابن فارس در معنای واژه «ذریه» می گوید:

ذرّ: الذال والراء المشدّدهٔ أصل واحد یدلّ علی لطافهٔ وانتشار، ومن ذلک الذرّ صغار النمل، الواحدهٔ ذرّهٔ...، ومن الباب ذرت الشمس ذروراً إذا طلعت وهو ضوء لطیف منتشر.۱

ظرافتی در این کلام وجود دارد که اهل دقّت متوجّه می شوند و آن این که در واژه «ذرّ» دو ویژگی اخذ شده است:

یکم. لطافت، ریز بودن، کوچکیِ نسبی;

دوم. انتشار و پخش.

پس آن چه در واژه «ذریّه» وجود دارد در واژه «اولاد» نیست، گرچه به حسب ظاهر بعضی استعمالات مترادف هستند; از این رو راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الذریّهٔ أصلها الصغار من الأولاد، وإن کان قد یقع علی الصغار والکبار معاً فی التعارف، ویستعمل للواحد والجمع وأصله الجمع. قال تعالی: (ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْض)۲وقال: (ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنا مَعَ نُوح)۳ وقال: (إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِمامًا قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتی)۴.۵

بنابراین، «ذرّیه» اخصّ از «اولاد» است ;یعنی ذریّه شخص اولاد او هستند ;ولی صغار از اولاد را که در بلاد منتشر و پراکنده هستند، گویند. البته منظور از صغار، صغار سنّی نیست، هر چند بایستی در این مطلب تأمّل شود. به اولادی ذریّه می گویند که با شخص فاصله داشته باشد و هر چه فاصله نسلی بیشتر باشد، عنوان ذریّه بیشتر صدق می کند ;لذا بر فرزند بلافاصله «اولاد» گویند، یعنی از او متولّد شده اند ;اما اولادِ اولاد ذریّه هستند که هم از او متولّد شده اند و هم بلافاصله نیستند.

پس «صغار» از جهت سنّی مطرح نیست. ممکن است نوه از پدرش بیشتر عمر کند ;امّا وقتی فاصله شد می گویند: فلانی از ذریه فلانی است. پس بین دو واژه «ذرّیه» و «اولاد» از این جهت هم تفاوت وجود دارد.

۱. معجم مقاییس اللغه: ۲ / ۳۴۳.

۲. سوره آل عمران (۳): آیه ۳۴.

۳. سوره اسراء (۱۷): آیه ۳.

۴. سوره بقره (۲): آیه ۱۲۴.

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۸.

اولاد پیامبر خدا و آیه مباهله

اولاد پیامبر خدا و آیه مباهله

بنابرآن چه در معنای «ذرّیه» و «اولاد» در لغت و عرف بیان شد، ائمّه علیهم السلام ذرّیه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و اولاد آن حضرت هستند. این موضوع از قرآن مجید، سنّت و استعمالات نیز به دست می آید. فراتر این که می توان گفت که اطلاق این دو عنوان بر آنان از حدّ و مرز لغت گذشته و اصطلاح شده است.

نخستین دلیل بر این معنا آیه مباهله است ;آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَی الْکاذِبینَ ;)۱

هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، کسانی درباره مسیح با تو محاجّه کنند و به ستیز برخیزند. بگو: بیایید ما فرزندان خود را فرا خوانیم و شما نیز فرزندان خود را ;ما زنان خویش را دعوت کنیم شما نیز زنان خود را ;ما نفوس خود و شما نیز نفوس خود را بخوانید ;آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

واژه «أبناءنا» در این آیه برای حسنین علیهما السلام آمده است. پیامبر اکرم این آیه را به طور عملی تفسیر کردند ;یعنی چون در آیه مبارکه به آوردن «أنفسنا» مأمور شدند امیر مؤمنان علی علیه السلام را آوردند و این تفسیر «أنفسنا» شد. و در امتثال امر به آوردن «نساءنا» پیامبر صلی اللّه علیه وآله حضرت صدّیقه طاهره علیها السلام را آوردند و «نساءنا» تفسیر شد و در اطاعت امر به آوردن «أبناءنا» حسنین علیهما السلام را آوردند.

فرق «ذرّیه» و «اولاد» معلوم گشت ;ولی دو کلمه «أبناء» و «أولاد» در خصوص فرزندان علی و فاطمه نسبت به رسول اللّه سلام اللّه علیهم أجمعین ترادف دارند. این ترادف از استدلال هایی که ائمّه علیهم السلام در این زمینه نموده اند کاملاً هویداست.

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج می نویسد:

روزی هارون الرشید از امام کاظم علیه السلام پرسید: به چه دلیل شما ذرّیه یا اولاد پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستید؟

حضرتش مطالبی را بیان داشت و آن گاه فرمود:

لو أنّ النبی نشر فخطب إلیک کریمتک، هل کنت تجیبه؟

اگر هم اکنون پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله دخترت را از تو خواستگاری کنند، پاسخ مثبت می دهی؟

هارون گفت: سبحان اللّه! چرا موافق نباشم ;بلکه بدین وسیله به عرب و عجم و قریش فخر می کنم.

حضرت امام کاظم علیه السلام ضمن جواب از هارون به آیه مباهله استدلال می کنند.۲

این روایت معروف است و از این جا ترادف بین واژه «ابن» و «ولد» یا «ابن» و «ذریه» نیز معلوم می شود.

البتّه احادیث بسیاری در این مورد وجود دارد که شاید واقعاً شمردنی نباشند و تعبیرهای: «الحسن ابنی»، «الحسین ابنی»، «والحسن والحسین ابنای» یا «ولدای» و امثال این ها به وفور در موارد مختلف از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله شنیده شده است.۳

۱. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

۲. الاحتجاج: ۲ / ۱۶۴.

۳. بحار الانوار: ۳۵ / ۲۱۰، حدیث ۱۱، و ۳۷ / ۴۸، حدیث ۲۷، الامالی، شیخ صدوق: ۱۳۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۶ و منابع دیگر.

انکار دشمنان

انکار دشمنان

از روایات استفاده می شود که دشمنان اهل بیت علیهم السلام از روی بغض و حسد منکر اولاد و ذریّه بودن ائمه را نسبت به رسول خدا صلی اللّه علیه وآله می شده اند. در کتاب روضه کافی از ابوالجارود این گونه روایت شده است:

ابوالجارود گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

یا أبا الجارود! ما یقولون لکم فی الحسن والحسین؟

قلت: ینکرون علینا أنّهما ابنا رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله.

قال: فأیّ شیء احتججتم علیهم؟

قلت: احتججنا علیهم بقول اللّه عز وجل فی عیسی ابن مریم علیهما السلام: (وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُودَ وَسُلَیْمانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسی وَهارُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَعیسی).۱

فجعل عیسی بن مریم من ذریّهٔ نوح علیه السلام.

قال: فأیّ شیء قالوا لکم؟

قلت: قالوا: قد یکون ولد الابنهٔ من الولد ولا یکون من الصلب.

قال: فأیّ شیء احتججتم علیهم؟

قلت: احتججنا علیهم بقول اللّه تعالی لرسوله صلی اللّه علیه وآله: (فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَأَنْفُسَنا وَأَنْفُسَکُمْ).۲

قال: فأیّ شیء قالوا؟

قلت: قالوا: قد یکون فی کلام العرب «أبناء رجل» وآخر یقول: «أبناؤنا».

قال: فقال أبو جعفر علیه السلام: یا أبا الجارود! لأعطینکها من کتاب اللّه جل وتعالی، إنّهما من صلب رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله لا یردها إلاّ الکافر.

قلت: وأین ذلک جعلت فداک؟

قال: من حیث قال اللّه تعالی: (حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَبَناتُکُمْ وَأَخَواتُکُمْ)۳الآیهٔ... إلی أن انتهی إلی قوله تبارک وتعالی: (وَحَلائِلُ

أَبْنائِكُمُ الَّذينَ مِنْ أَصْلابِكَمْ)۴ فسلهم یا أبا الجارود! هل کان یحلّ لرسول اللّه صلی اللّه علیه وآله نکاح حلیلتهما؟ فإن قالوا: نعم، کذبوا وفجروا وإن قالوا: لا، فهما ابناه لصلبه.۵

ای ابوالجارود! دیگران درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شما چه می گویند؟

گفتم: این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو پسر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله هستند را انکار می کنند.

فرمود: شما در مقام احتجاج با آنان به چه چیزی احتجاج می کنید؟

عرضه داشتم: به آنان به واسطه این آیه ها که درباره عیسی بن مریم نازل شده است که «و از فرزندان او داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را هدایت کردیم و این گونه ما نیکوکاران را پاداش می دهیم. و هم چنین زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را» احتجاج می کنیم که این آیه شریفه عیسی بن مریم را از فرزندان نوح می داند.

حضرت فرمود: آنان در پاسخ شما چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند که گاهی فرزند مادر در زمره فرزندان حساب می شود ;ولی از صلب محسوب نمی شود.

فرمود: شما در جواب آنان به چه چیزی استدلال می کنید؟

عرض کردم: ما به آیه «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم و شما فرزندان خود را ;ما زنان خود را دعوت کنیم و شما زنان خود را و ما نفوس خود را دعوت کنیم و شما نیز نفوس خود را» بر رد آنان استدلال کردیم.

فرمود: آنان در پاسخ شما چه می گویند؟

گفتم: آنان می گویند که گاهی در کلام عرب مرسوم است که به فرزندان می گویند «فرزندان مرد» و گاهی می گویند «فرزندان ما».

راوی گوید امام علیه السلام فرمود: ای ابوالجارود! از کتاب خدا برای تو دلیلی می آورم که دلالت می کند بر این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از صلب رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بودند و این مطلب را انکار نخواهد کرد مگر کافر.

عرض کردم: فدایت شوم! آن آیه کجاست؟

فرمود: آن جا که خداوند متعال می فرماید: «حرام شده است بر شما، مادرانتان، دختران برادرتان و دختران خواهرتان... و همسران پسرانتان که از نسل شما هستند» ای اباالجارود! از آنان بپرس که آیا ازدواج پیامبر صلی اللّه علیه وآله با دختران و یا زنان امام حسن و امام حسین علیهما السلام رواست یا نه؟ اگر گفتند: آری! آنان دروغ گو و فاسقند، و اگر گفتند: نه ;پس آن دو، فرزندان صلبی پیامبر هستند.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه (ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْض)۶می نویسد:

شعبی ـ که یکی از بزرگان محدّثان عامه از تابعین ـ گوید:

کنت عند الحجّاج، فأُتی بیحیی بن یعمر فقیه خراسان من بلخ مکبّلاً بالحدید.

فقال له الحجّاج: أنت زعمت أنّ الحسن والحسین من ذریّة رسول اللّه!

فقال: بلی.

فقال الحجّاج: لتأتینی بها واضحة بیّنة من کتاب اللّه أو لأقطعنّك عضواً عضواً.

فقال: آتیك بها واضحة بیّنة من کتاب اللّه یا حجاج!

قال: فتعجبت من جرأته بقوله: یا حجّاج!

فقال له: ولا تأتینی بهذه الآیة: (نَدْعُ أَبْناءَنا وَأَبْناءَکُمْ)؟!۷

فقال: آتیك بها واضحة بیّنة من کتاب اللّه وهو قوله: (وَنُوحًا هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُودَ وَسُلَیْمانَ;)۸

در نزد حجاج بودم که یحیی بن یعمر، فقیه خراسان را از بلخ در حالی که دستانش با زنجیر بسته شده بود آوردند.

حجاج به او گفت: آیا تو گمان می کنی که حسن و حسین از فرزندان و ذریه رسول خدا هستند؟

گفت: آری!

حجّاج گفت: باید دلیل روشنی از قرآن بیاوری که حسنین، از فرزندان رسول اللّه هستند ـ گویی سنّت هم قبول نیست، باید دلیل از قرآن باشد ـ یا تو را تکّه تکّه می نمایم.

گفت: آری ای حجّاج! برای تو از قرآن دلیل روشنی می آورم.

راوی گوید: از جرأت او که به حجاج خطاب کرد و گفت: ای حجاج! تعجب کردم.

حجّاج گفت: آیه مباهله را به عنوان دلیل ارائه نکنی.

(آری آنان از ادلّه ای که بیان گر مقامات، منازل و فضایل اهل بیت علیهم السلام هستند، حتی قرآن خوششان نمی آید ;از این رو می گوید: دلیلی غیر از آیه مباهله باشد).

گفت: آری، آیه ای جز این برای تو می خوانم که خیلی واضح است.

آن گاه این آیه را خواند: «... و نوح را پیش از آن هدایت نمود و از فرزندان او داوود، سلیمان و ایّوب...».

تا رسید به زکریا، یحیی و عیسی. عیسی پدر نداشت، با وجود این، از ذریّه نوح خوانده شده است.

پرسید: «من کان أبو عیسی؟ پدر عیسی چه کسی بوده که به ذریه ملحق شده است؟»

حجّاج مدّتی سرش را پایین افکند، شرمنده شد ;آن گاه سرش را بلند کرد و گفت:

کأنی لم أقرء هذه الآیة من کتاب اللّه ;۹

گویی من این آیه را از قرآن نخوانده بودم.

آری! ممکن است حجّاج قرآن را خوانده باشد ;ولی قرآن خواندن او با فهم و تدبّر نبوده که اگر قرآن را با فهم و تدبّر می خواند حجّاج نمی شد!

از این داستان، به یاد قصّه ای مشابه و مناسب دیگری افتادم. آن گاه که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله از دار دنیا رفتند، نقشه بود که ابوبکر را بعد از پیامبر اکرم سر کار بیاورند و جانشین آن حضرت بکنند. آن موقع ابوبکر خارج شهر مدینه بود.

در این هنگام عمر سر و صدا به راه انداخت که نه، پیامبر از دنیا نرفته است، اگر کسی بگوید: محمّد از دنیا رفته، سر از تنش جدا می کنم، کسی چنین سخنی نگوید!

این وضعیّت ادامه داشت تا ابوبکر آمد و در جواب حرف های عمر این آیه را خواند که

(إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَیِّتُونَ ;)۱۰

به یقین تو می میری و آن ها نیز خواهند مرد.

آن گاه عمر ساکت شد و گفت:

کأنّی لم أسمع هذه الآیة ;۱۱

گویی این آیه را نخوانده بودم.

آری، یا واقعاً آیه را نخوانده بود، یا به دروغ چنین گفته و بدین سان از آن همه سر و صدا عذرخواهی کرده، اما به هر حال غرض چیز دیگری بوده که در جای خود به تفصیل شرح داده شده است.

به هر حال، این استدلال تمام است که حسنین علیهما السلام به حکم قرآن مجید فرزندان رسول اللّه و از طریق صدّیقه طاهره سلام اللّه علیها ذرّیه پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله می باشند، آن سان که عیسی علیه السلام پدر نداشته و در قرآن مجید از طریق

مادرش از ذرّیه حضرت نوح علیه السلام خوانده شده است و البته بیان قرآن حق است (فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ)۱۲.

۱. سوره انعام: آیه ۸۴ و ۸۵ .

۲. سوره آل عمران (۳): آیه ۶۱.

۳. سوره نساء: آیه ۲۳.

۴. همان.

۵. روضهٔ الکافی: ۳۱۷ و ۳۱۸، حدیث ۱.

۶. سوره آل عمران (۲): آیه ۳۴.

۷. همان: آیه ۶۱.

۸. سوره انعام (۶): آیه ۸۴ .

۹. تفسیر فخر رازی: ۲ / ۱۹۴.

۱۰. سوره زمر (۳۹): آیه ۳۰.

۱۱. ر.ک: الصراط المستقیم: ۳ / ۱۸، شرح الأخبار: ۱ / ۱۴۶، الدرر ابن عبدالبر: ۲۷۲ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲ / ۱۹۵.

۱۲. سوره یونس (۱۰): آیه ۳۲.

اضافه واژه «ذرّیه» به «رسول اللّه»

اضافه واژه «ذرّیه» به «رسول اللّه»

با توجّه به آن چه بیان شد، پاسخ پرسش دیگر که چرا در عبارت پیشین لفظ «اوصیاء» به «نبی اللّه» اضافه شده است ;اما در این جا «ذریّه» به «رسول اللّه» اضافه شده؟ و این دو تعبیر چه فرقی با هم دارند، داده می شود.

واژه «ذریه» به معنای اولاد منتشر در بلاد و شهرهاست ;انتشار و پخش شدن و متفرّق شدن اینان در این شهرها برای چیست؟ چه تأثیری دارد؟

در جواب می گوییم: مگر نه این است که رسالت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بایستی به شهرهای مختلف برسد؟ مگر رسالت، همان پیام رسانی نیست؟ آری! وظیفه رسول، ابلاغ و رساندن است. ذرّیه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله در این جهت با آن حضرت شریک هستند که رسانندگان رسالت جدّشان و ادامه دهندگان آن در شهرهای مختلف خواهند بود و این بر اثر انتشار و حضور آن ها در شهرهای مختلف تحقق یافته است.

وظیفه رسول، نشر چیزی است که به عنوان نبوّت آن را متحمّل شده است ;از این رو می گویند:

کلّ رسول نبی ولیس کل نبی برسول;۱

هر رسولی پیامبر است ;ولی هر پیامبری رسول نیست.

ائمّه علیهم السلام در شهرها منتشر شدند تا رسالت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله به وسیله اینان منتشر شود. با انتشار آن بزرگواران در شهرها، شریعت اسلام که همان رسالت است منتشر می گردد. این معنای رسالت بر خلاف معنای نبوّت از ماده «نبأ» است ;چرا که واژه «نبأ» به معنای خبر و مقصود وحی است که با رسیدن آن نبوّت متحقّق می گردد ;ولی رسالت، انتشار شریعت وحی شده است و انتشار ائمّه علیهم السلام در شهرها دارای این خاصیّت است.

برای مثال، هم چنان که اگر ما در شبی که هوا صاف است به آسمان بنگریم، خواهیم دید که ستارگان در آسمان منتشر و پخش هستند که هر کدام در حدّ خودش روشن گری دارد، اگر کسی به کره دیگری برود و نظاره گر کره زمین گردد، خواهد دید که

ذرّیه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بر روی زمین به سان ستارگان در شهرها و بلاد مختلف منتشر و پخش هستند و هر کدام به سهم خویش در هدایت خلق مؤثر است.

به راستی امروزه در جامعه ما این گنبد و بارگاه ها چه نقشی دارند؟ مگر می شود تأثیر این مشاهد مشرّفه، قبور اولاد ائمّه و ذریه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله را منکر شد؟ این ها چه آثار و برکاتی دارند؟ چه هدایت هایی از این راه به وقوع می رسد؟

بدین جهت در این عبارت واژه «ذرّیه» به «رسول اللّه» و در آن عبارت واژه «اوصیاء» به «نبی اللّه» اضافه شده است.

البتّه شاید دلیلی جز این نیز داشته باشد که خداوند عالم است.

۱. ر.ک: لسان العرب: ۱ / ۱۶۳. وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ؛

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَکاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمیدٌ مَجیدٌ)۱.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

فراخوانان به سوی خدا

فراخوانان به سوی خدا

اَلسَّلامُ عَلَی الدُّعاةِ اِلَی اللّهِ؛

سلام بر فراخوانان به سوی خداوند.

ائمّه علیهم السلام دعوت کنندگان به سوی خداوند متعال هستند. واژه «دعاة» جمع داعی، همانند واژه «هداة» جمع هادی، واژه «مشاة» جمع ماشی، واژه «قضاة» جمع قاضی و واژه «روات» جمع راوی است. در شرح و توضیح این عبارت بیان دو نکته ضروری است:

نکته نخست: از این عبارت فهمیده می شود که مقام داعویّت به سوی خدا از خصایص ائمّه اطهار علیهم السلام در هر زمان بوده و این یک واقعیّت است که دیگران را چیزی در این زمینه در تاریخ نبوده، و هر که ادعا دارد بگوید در چه زمانی و چه حادثه ای دیگران اسلام را نجات داده اند؟ حال آن که در موارد زیادی ائمه علیهم السلام بودند که اشخاص را از هلاکت نجات دادند ؛بلکه در وقایع فراوان، اسلام از اضمحلال و امّت را از ضلالت و گم راهی حفظ کردند.

نکته دوم: از این عبارت می فهمیم که ائمّه علیهم السلام هرگز مردم را به خودشان دعوت نکرده اند ؛یعنی هیچ موردی وجود ندارد که آن بزرگواران مردم را به خود دعوت کنند. چنین مطلبی در هیچ یک از حالات، افعال و اعمال ائمّه علیهم السلام یافت نمی شود که در مقابل خدا باشند. هدایت گران به سوی خدا

معنای امامت چیست؟ امامت نصب و جعلی از ناحیه خداوند متعال است.

آیا خداوند متعال در این نصب و جعل غرض و حکمتی دارد؟ و چرا خداوند متعال ائمّه را نصب کرد؟

خداوند متعال ائمّه علیهم السلام را برای هدایت مردم به سوی خودش نصب فرمود. پس هدایت مردم به عهده آن بزرگواران گذاشته شده است ؛و ائمّه این وظیفه را به بهترین وجه انجام دادند و هر کسی را به هر گونه که تشخیص دادند هدایت کردند. آنان داعی و هادی مردم به سوی خداوند متعال بودند.

بدیهی است که راه هدایت انسانِ عالم و آگاه غیر از راه هدایت فرد جاهل و نادان است. آنان هر فردی را به زبان خود و متناسب با درکش به سوی خدا فرا می خوانند که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

إنّا معاشر الأنبياء اُمرنا أن نكلّم الناس على قدر عقولهم;۱
ما گروه پیامبران مأموریم که به اندازه خرد مردم سخن بگوییم.
آن بزرگواران هر فردی را از طریق خود هدایت می کنند. یکی را از طریق قرآن به وسیله استدلال به آیه ای هدایت می کنند. دیگری را اگر لازم باشد از طریق عقلی هدایت می کنند ;برهانی برای او اقامه می نمایند. اگر لازم باشد به فردی پول بدهند، یا به خانه ببرند و از او پذیرایی کنند تا اسباب هدایت او فراهم شود.
۱. الکافی: ۱ / ۲۳، حدیث ۱۵، الامالی، شیخ صدوق: ۵۰۴، حدیث ۶۹۳.

امام حسن و هدایت مرد شامی

امام حسن و هدایت مرد شامی
به راستی ائمّه علیهم السلام در راه هدایت مردم چه مشکلاتی را تحمّل کردند؟ چه قدر در این راه صبر نمودند؟
روزی امام حسن علیه السلام در ورودی شهر مدینه بود. شخصی به او گفت:
أنت حسن بن علی؟
تو حسن بن علی هستی؟
فرمود: آری!
آن فرد شروع به فحش نمود و خود حضرتش و پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهما السلام را به ناسزا گرفت.
امام حسن علیه السلام با آن مقام و شخصیّت به همه آن فحش ها گوش دادند ـ اگر فرد عادی باشد در این مواقع برمی گردد و دو برابر فحش می دهد و راحت می شود ـ آن گاه که فحش های آن فرد تمام شد، به او فرمود:
أيّها الشيخ! اظنك غريباً؟
ای شیخ (پیرمرد) گمان می کنم در این شهر غریب هستی؟
گفت: آری!
امام حسن علیه السلام فرمود:
اگر به غذا نیاز داری به تو غذا می دهم. اگر نیازمند لباسی، برای تو لباس تهیّه می کنم. اگر مأوا و مسکن نداری، برویم مأوا و مسکن در اختیار تو قرار دهم. اگر برای جهت خاصّی به این شهر آمده ای، می خواهی تجارتی انجام دهی و مال التجاره ای تهیّه کنی، تو را راهنمایی کنم و کارهایت را سامان بدهم؟
آن مرد با امام حسن علیه السلام به راه افتاد، حضرتش مکان خوبی را با امکانات خوب در اختیار او گذاشت و از فردی که لحظاتی پیش یک دنیا فحش و ناسزا نثار او و پدر بزرگوارش نموده بود، پذیرایی کرد ;برای او لباس تهیّه نمود، به او سرمایه داد، شتر و اسبی به او عنایت کرد... در اثر این رفتار آن فرد از والاترین و بهترین محبّان اهل بیت علیهم السلام شد.۱
البتّه از این موارد نمونه های بسیاری در زندگانی اهل بیت علیهم السلام به چشم می خورد. شخصی خدمت امام کاظم علیه السلام رسید و شروع به فحش و ناسزا گفتن کرد.
یکی از اطرافیان آن حضرت گفت: اجازه می دهید همین الآن او را به قتل برسانم؟
فرمود: نه، صبر کن!
آن گاه مطالبی به او فرمود و او برگشت و عذرخواهی کرد. آن حضرت به افرادی که در خدمتشان بودند، رو کرد و فرمود:
أيّما كان خيراً؟ ما أردتم؟ أم ما أردت;؟...۲

کدام یک بهتر بود؟ آن چه شما می خواستید؟ یا آن چه من انجام دادم؟... .

آری! آن بزرگواران هر فردی را به گونه ای هدایت می کنند، هر کسی را با بیانی و شکل خاصی هدایت کرند. اگر جاهل است از راهی و اگر عالم است از راه دیگر و اگر از علمای کفّار و ملل دیگر است، با اسلوب دیگری با او سخن می گویند.

به راستی این ها چه حقایق و دقایقی در زندگی ائمّه علیهم السلام است که ما از آن ها غافل هستیم؟

زندیقی از حضرتش می پرسد: انصافاً این چه کاری است که شما انجام می دهید؟ در این هوای گرم با این وضعیّت به مکّه می روید و دور یک چهار دیواری طواف می کنید و...؟

حضرت فرمود: تو تا کنون به مسافرت رفته ای؟ اگر احتمال بدهی در مسیر از تشنگی خواهی مرد و آب پیدا نخواهد شد، چه می کنی؟ اگر کسی به تو گوید: در این جاده آب نیست، چه احتمال راست یا دروغ بدهی، جز این نیست که کوزه آبی با خود حمل خواهی کرد. اگر در بین مسیر آب نبود و به مقصد رسیدی، مشکلی نیست ;تو آب برده بودی و اگر آب بود، تو فقط مشقّت و زحمت حمل کوزه را داشتی و آن را تحمّل کرده ای و اگر احتمال ضعیف است، محتمَل قوی است ;چرا که بحث مرگ و زندگی است.

با این پاسخ آن فرد زندیق مجاب شد.۳

در کتاب اصول کافی آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر رسول خدا! به من بگو خدا کجاست؟ چرا که مجادله کنندگان در این باره بسیار سخن گفته اند و من حیران شده ام.

حضرت در پاسخ فرمود: تو تا کنون به کشتی سوار شده ای؟

گفت: آری!

فرمود: آیا تا حال اتّفاق افتاده که دریا توفانی شود و امواج آب متلاطم باشد و احساس خطر بکنی و بدانی که غرق خواهی شد؟

گفت: آری!

فرمود: آیا در آن لحظات شده که دلت به جایی توجّه کند؟

گفت: آری، چنین اتّفاقی برای من رخ داده است و در دلم کسی را صدا زدم.

فرمود: این همان خداوند متعال است.۴

ائمّه علیهم السلام هر کسی را به بیانی پاسخ می دهند. کتاب توحید شیخ صدوق، اصول کافی، احتجاج طبرسی و منابع دیگر سرشار از احتجاجات آن بزرگواران است.

وظیفه ائمه علیهم السلام این بود که داعی و فراخوان به سوی خدا باشند ;امّا هر فردی را با مناسب حالش.

بنابراین، مقام و شأن ائمّه علیهم السلام در این جامعه دعوت به سوی خدا و هدایت به او بوده است.

البتّه خداوند بی جهت کسانی را برای امامت نصب نمی کند و این مقام را بی جهت به کسانی نمی دهد. آنان با صبر و تحمّل این همه فحش و ناسزا و با حکمت و درایت و هر کسی را به اسلوبی هدایت کردن، به این مقام راه یافته اند.

امام صادق علیه السلام با تأسیس مدرسه ای امّت هایی را ـ نه افرادی را ـ باعث هدایت شدند، حد اقل ـ آن گونه که در تاریخ ضبط شده ـ چهار هزار نفر در درس آن حضرت شرکت می کردند ;اگر همه اینان آن طور که حضرت می خواستند تربیت می شدند و به شهر و دیار خود باز می گشتند و تعالیم اهل بیت را پخش می نمودند چه می شد؟

ولی به هر حال تعالیم آن بزرگواران از این طریق باقی مانده است و یکی از راه های دعوت همین تشکیل جلسه ها و تأسیس مدرسه ها در تاریخ اسلام بوده است.

خلاصه آن که ائمّه علیهم السلام همه شئون پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله را دارا بوده اند. خداوند متعال می فرماید:

(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذیرًا * وَداعِیًا إِلَی اللّهِ بِإِذْنِهِ وَسِراجًا مُنیرًا؛)۵

ای پیامبر! ما تو را گواه، بشارت گر و بیم دهنـده و دعوت کننده به سوی خداوند به فرمان او فرسـتادیم و تو را چراغی روشن بخش قرار دادیم.

و بنـابرآن چه پیش تر بیـان شـد، ائمّه علیهم السـلام از هر جهت وارث پیامبر خـدا بوده انـد. آن بزرگواران افرادی را که دعوت می کردند، موجب هدایت آنان می شدند. در جای مناسب، بعضـی از وقایع درباره نجات یافتن اسلام و امّت به دست ائمّه مانند داستان استسقاء، بیان خواهد شد.

۱. ر.ک: مناقب ابن شهرآشوب: ۳ / ۱۸۴، بحار الانوار: ۴۳ / ۳۴۴.

۲. الارشاد: ۲ / ۲۳۳، بحار الانوار: ۴۸ / ۱۰۳، حدیث ۷، تاریخ بغداد: ۱۳ / ۳۰ و منابع دیگر.

۳. علل الشرایع: ۲ / ۴۰۳، حدیث ۴.

۴. التوحید، شیخ صدوق: ۲۳۱، معانی الاخبار: ۴، حدیث ۲، بحار الانوار: ۳ / ۴۱، حدیث ۱۶.

۵. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۵ و ۴۶.

روش های دعوت مردم

روش های دعوت مردم

راه ها و روش های دعوت مردم با استفاده از قرآن کریم خلاصه می شود در:

۱ . حکمت؛

۲ . موعظه؛

۳ . جدال احسن.

خداوند متعال می فرماید: (ادْعُ إِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ).۱

ائمّه علیهم السـلام در هر سه طریق برای هـدایت جامعه و دعوت مردم از پیامبر اکرم پیروی کردند و در این مسـیر هر یک از سه راه را در جای خود اجرا کردنـد ;از این رو در ذیل این آیه کریمه که می فرمایـد: (أَدْعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنی؛)۲ «من و پیروانم بـا بصـیرت و بینش کامل به سوی خـدا فرا می خوانیم ;»جمله «ومن اتّبعنی» به ائمّه تفسـیر شـده است،۳ زیرا وقـتی دعوت به سوی خدا بایستی از روی بصـیرت باشد ;پس دعوت کننده بایستی خود دارای بصیرت و بینش باشد تا وسیله بصیرت دیگران گردد و این از خصایص ائمه علیهم السلام می باشد.

و پیش تر در توضیـح واژه های «وارث» و «وصـی» بیان شد که ائمّه علیهم السـلام در همه شئون، جانشین پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و ادامه دهنده خط آن حضـرت بودند. بنابراین هر هدایتی که در عالم وجود دارد، هر دعوت و فراخوانی از هر دانشمند و عالم به حقّی، هـدایت حقیقی و صـحیحی صورت پـذیرفته، به ائمّه علیهم السـلام منتهی می شود ;یعنی هر کس در این مسیر کـار مثبتی انجام داده و موفّق بوده، از آن بزرگواران یاد گرفته و از آنان پیروی کرده است.

البتّه ما با کسانی که خودشان را به عنوان امام نصب کردنـد و مردم را به سوی خودشان فرا خواندند کاری نداریم ;ولی همه افرادی که مردم را واقعاً به سوی خـدا دعوت کردنـد و در این امر راست گفتنـد، شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السـلام هسـتند. هر چند بعضـی از کسانی مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، خودشان متوجّه نباشـند که این هدایت گری از ائمّه علیهم السلام سرچشمه گرفته است.

در تاریخ آمده است: روزی حجّاج به چهار تن از بزرگان علمای عصرش نامه نوشت و در مورد جبر و تفویض پرسید. این چهار تن

ـ که ارتباطی با اهل بیت نداشتند ـ وقتی پاسخ دادند هر چهار تن پاسخشان کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام بود.۴

۱. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۲۵.

۲. سوره یوسف (۱۲): آیه ۱۰۸.

۳. ر.ک: الکافی: ۱ / ۳۸۴، حدیث ۸، تفسیر العیاشی: ۲ / ۲۰۱، شواهد التنزیل: ۱ / ۳۷۲.

۴. ر.ک: بحار الانوار: ۵ / ۵۸، حدیث ۱۰۸.

رسانندگان به مرضات خدا

رسانندگان به مرضات خدا

والْادِلاّءِ عَلى مَرْضاتِ اللّهِ ;

و (سلام بر) رسانندگان به مرضات خدا.

ائمّه علیهم السلام رسانندگان به مرضات خدا هستند.

واژه «ادلاّء» جمع دلیل، مانند «اخلاّء» جمع خلیل و «اجلاّء» جمع جلیل است.

در ابتـدای امر به نظر می رسـد که معنـای دلیـل در زبـان فارسـی به معنای راهنما است. ولی چنین نیست ;بلکه معنای دلیل از معنای راهنما دقیق تر است و مطلق راهنما نیست. از این رو، راغب اصـفهانی گویـد: «الدلالهٔ ما یُتوصّل به إلی معرفهٔ الشـیء کدلالهٔ الألفاظ علی المعنی».۱

و واژه «مرضات» مصدر است از «رضی یرضی»، و رضایت خداوند در این است که انسان در اوامر و نواهی او مطیع فرمان باشد.

پس ائمّه علیهم السـلام رساننـدگان بشـر به رضایت خداونـد متعال هسـتند که اگر انسان ها بر تعلیم و تربیت و ارشاد آن بزرگواران ترتیب اثر دهند، موجبات رضای خداوند را به جا آورده اند و خود مورد رضای او خواهند بود.

رضای خداوند متعال در قرآن کریم عنوان و به تحصیل آن امر شده است. در آیه ای آمده است:

(وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ یُرْضُوهُ إِنْ کانُوا مُؤْمِنینَ ;)۲

و در حالی که اگر ایمان دارند شایسته تر است که خدا و پیامبرش را راضی و خشنود کنند.

اگر انسان بخواهد مؤمن باشد، باید رضای خدا و رسول او را به دست آورد و ائمّه علیهم السـلام دلیل رسیدن مؤمنان به رضای خدا و رسول هستند.

این مقـام کمی نیست. قرآن کریم آن گـاه که ورود به بهشت و نعمت هـا و امتیـازات آن را برای مؤمنـان و اهـل بیت علیهم السـلام شرح می دهد، می فرماید:

(وَرِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ ;)۳

و رضای خدا (از همه این موارد) برتر است.

رضوان خدا در کجاست؟ هر جا باشد این ائمّه علیهم السلام هستند که مردم را به آن می رسانند. در آیه دیگری می فرماید:

(رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ ;)۴

خداوند از آنان راضی است و آن ها نیز از او راضی خشنودند. این همان رستگاری بزرگ است.

رضوان چیست؟ رضوان همـان فوز عظیم است که ائمّه علیهم السـلام برای رسـیدن به چنین مقـام و جایگـاهی دلیـل هسـتند. در آیه دیگری می فرماید:

(رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ;)۵

خداوند از آنان راضی است و آن ها نیز از او راضی هستند. اینان حزب خدا هستند ;هان که حزب خدا همان رستگارانند.

برای رسیدن به آن مقام چه چیزی لازم است و چه کنیم تا به آن جا برسیم؟ ائمّه علیهم السلام در وجود ما چه تأثیری می گذارند؟

در آیه ای دیگر آمده است:

(فَإِنَّ اللّهَ لا يَرْضى عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ ;)۶

پس به راستی خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد.

با توجه به این آیه، نقش ائمّه علیهم السلام روشن می شود. آن بزرگواران آمدند تا انسان را از فسق بیرون آورند و او را به راه عدالت بیاورند که اگر در فسق باقی باشند خداوند از فاسقان راضی نخواهد بود، سپس او را مرحله به مرحله بالا ببرند. این همان فوز عظیم و موفقیّت بزرگ است. در این زمینه آیاتی است که می فرماید:

(فَهُوَ فى عيشَةٍ راضِيَةٍ * فى جَنَّةٍ عالِيَةٍ ;)۷

پس او در یک زندگی رضایت بخش، در بهشتی عالی قرار خواهد داشت.

در آیه دیگری می فرماید:

(ارْجِعى إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً ;)۸

به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

این ها مراحلی هستند که باید ائمّه علیهم السلام دست انسان را بگیرند.

به راستی آیا می توان تصوّر کرد کسانی که دلیل برای رسیدن به این مراحل هستند، خود به چنین مقاماتی نرسیده اند؟ آیا می توان چنین چیزی را باور کرد؟ و آیا کسانی را که خود احتیاج به دلیل دارند می توان دلیل تصوّر کرد؟

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۱.

۲. سوره توبه (۹): آیه ۶۲.

۳. همان: آیه ۷۲.

۴. سوره مائده (۵): آیه ۱۱۹.

۵. سوره مجادله (۵۸): آیه ۲۲.

۶. سوره توبه (۹): آیه ۹۶.

۷. سوره حاقه (۶۹): آیه ۲۱ و ۲۲.

۸. سوره فجر (۸۹): آیه ۲۸.

خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول

خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول «;ابتغاء مرضات اللّه» بوده

امیر مؤمنان علی علیه السلام در شب هجرت در بستر پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله خوابید، قرآن مجید در این باره چنین می فرماید:

(وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَشْرى نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ ;)۱

و برخی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشد.

این چه مقامی است که خداوند متعال به این قضیّه مباهات می کند. این جریان در کتاب های اهل تسنّن نیز نقل شده است. آن ها در کتاب های تفسیری در ذیل این آیه نوشته اند که ابوسعید خدری گوید: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در ضمن حدیثی فرمود:

وجبرئیل یقول: بخّ بخّ من مثلک یابن أبی طالب! واللّه عزوجل یباهی بک الملائکهٔ ;۲

جبرئیل گفت: آفرین! آفرین! بر تو ای پسر ابی طالب! چه کسی همچو توست؟ خداوند عزوجلّ به وسیله تو به فرشتگان مباهات می کند.

طبیعی است که آن بزرگواران برای رساندن انسان ها به مقام رضای ربوبی بایستی بیانات، تعلیمات و ارشاداتی داشته باشند. آنان باید آن چه را که موجب رضای خداوند متعال است بدانند و آن را بیان کنند و آن چه را که موجب دوری انسان از خداوند متعال است بدانند و بیان نمایند و انسان را بر حذر دارند.

آری! فقط ابلاغ صرف نیست، اگر چنین بود عنوان دلیل بر آنان اطلاق نمی شد و پیش تر بیان شد که دلیل به معنای راهنما استعمال شده، ولی از آن اخصّ و ادقّ است و صرف راهنما نیست.

در ادبیات می گوییم: این لفظ دلالت بر این معنا می کند ;یعنی باید لفظ به گونه ای باشد که برای معنا قالبیّت داشته باشد تا به محض شنیدن لفظ، آن معنا به ذهن انسان بیاید، و این همان ظهور است که در اصطلاح گفته می شود: فلان لفظ در فلان معنا ظاهر است که بدون شک و شبهه به ذهن می آید.

۱. سوره بقره (۲): آیه ۲۰۷.

۲. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق: ۴۶۹، الدرّ النظیم: ۳۰۹، سیره حلبیّه: ۲ / ۱۹۲، مجمع الزوائد: ۹ / ۳۳۴، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱ / ۲۲۱، و ۱۳ / ۲۷۶، نظم درر السمطین: ۹۰، اسباب النزول: ۵۸، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۲۳، زاد المسیر: ۱ / ۲۸۶، الدرّ المنثور: ۱ / ۳۶۳، تفسیر ثعلبی: ۲ / ۱۲۶، تفسیر الکشاف: ۵ / ۲۲۴، اسد الغابه: ۴ / ۲۵.

فرق دلیل با هادی

فرق دلیل با هادی

از آن چه گفتیم، فرق کلمه «دلیل» با کلمه های «هادی»، «مرشد» و «داعی» معلوم می شود. دلیل، آن است که انسان فردی را به جایی برساند، به گونه ای که با رسیدنش در آن جا به طور کامل آرامش داشته باشد و هیچ گونه شک و شبهه ای وجود نداشته باشد. از این رو، گاهی دلالت بر قصد و جعل متوقّف است. و گاهی دلالت بدون قصد نیز صورت می گیرد.

راغب اصفهانی در این زمینه می نویسد:

الدلالهٔ ما یتوصّل به إلی معرفهٔ الشیء... وسواء کان ذلک بقصد ممّن یجعله دلالهٔ أو لم یکن بقصد کمن یری حرکهٔ إنسان فیعلم أنّه حیّ.۱

مثال عدم توقف دلالت بر قصد دلالت حرکت انسانی بر حیات اوست که وقتی به فردی که خوابیده و بی آن که قصدی داشته باشد پهلو به پهلو می شود، به ما می فهماند که زنده است.

این، معنای دلالت است، ولی امام علیه السلام اصل وجودش دلالت دارد، گرچه ساکت یا زندان یا غایب از انظار باشد.

کسی که بخواهد به چنین مقامی برسد، باید سه چیز را دارا باشد که هر سه در ائمّه علیهم السلام موجود است و در غیر آنان نیست:

۱ . باید امام خصوصیّات «مرضاهٔ اللّه» را بداند ;چرا که می خواهد دلیل باشد و در غیر این صورت نمی تواند به چیزی که نمی داند، دلیل و راهنما شود;

۲ . بایستی همه آن مراتب را دارا باشد تا بتواند به دیگران اعطا کند و باید خودش به آن مقامات برسد تا به دیگران دلیل و راهنما باشد;

۳ . وقتی می خواهد دلیل و راهنما باشد، نباید اشتباه کند، سهو نماید و نسیان داشته باشد. نمی تواند بگوید: یادم رفت ;مثلاً کسی بپرسد: آقا! این قضیّه چگونه است؟ آیا «مرضات اللّه» است یا نه؟ و پاسخ دهد: نمی دانم و... .

دلّال های خانه ها چه کار می کننـد. دست مشتری را می گیرند و به خانه می برند و تمام زوایای آن را نشان می دهند، چون طرف می خواهد عمری در آن جا زندگی کند.

آری، فقط ائمّه اهل بیت علیهم السلام «الأدلّاء علی مرضات اللّه»، مصدر ملکات عالیه و اعمال صالحه، رساننده بشر به خدا و مظاهر اسمای حسنی هستند که قهراً رهبران خطّ مقابلشان مظهر ضلالت و تاریکی هستند. از این رو، در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّ اللّه خلقنـا فـأکرم خلقنـا وفضّـلنا وجعلنـا اُمنـاءه وحفظته وخزّانه علی ما فی السـماوات وما فی الأرض. وجعل لنا أضـداداً وأعـداءاً، فسـمّانا فی کتابه وکنّی عن أسـمائنا فی کتابه وکنّی عن أسمائنا بأحسن الأسماء وأحبّها إلیه، وسمّی أضدادنا وأعداءنا فی کتابه وکنّی عن أسمائهم وضرب لهم الأمثال فی کتابه فی أبغض الأسماء إلیه وإلی عباده المتّقین؛۲

به راستی که خداونـد ما را آفرید و آفرینش ما را گرامی داشت و ما را برتری داد و امین، حافظ و خزانه داران آن چه در آسـمان ها و زمین است قرار داد و برای ما ضـد و دشـمن قرار داد. ما را در کتاب خود به بهترین و محبوب ترین نام ها در نزد خود نام برد و با بهترین کنایه ها به نام های ما در کتابش اشاره نمود و اضـداد و دشـمنان ما را در کتاب خود نام برد و با کنایه به نام آنان به بدترین نام ها اشاره کرد و برای آنان در قرآن با مبغوض ترین اسامی در نزد خود و بندگان پرهیزکارش مَثَل زد.

آن حضرت در روایتی دیگر می فرماید:

نحن أصـل کلّ خیر، ومن فروعنا کلّ بر، ومن البرّ التوحیـد والصـلاهٔ والصـیام وکظم الغیظ والعفو عن المسـیء ورحمـهٔ الفقیر وتعاهد الجار والإقرار بالفضل لأهله ؛وعدوّنا أصل کلّ شر، ومن فروعهم کلّ قبیح وفاحشهٔ ؛...۳

ما اصل و ریشه هر خیر و نیکی هستیم و هر نیکی از ما منشـعب می شود. توحیـد، نماز، روزه، فرو بردن خشم، بخشـش از گناه کار، مهرورزی به فقیر و نادار، رفتار خوب با همسایه و اعتراف به فضـیلت اهل فضل از موارد نیکی است و دشـمن ما اصل و ریشه هر شرّ و بدی است و هر عمل قبیح و زشت و فساد فحشاء... از آنان منشعب می شود.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۱۷۱.

۲. بحار الانوار: ۲۴ / ۳۰۲، حدیث ۱۴، تفسیر کنز الدقائق: ۱ / ۶۱۲.

۳. همان: ۲۴ / ۳۰۲، حدیث ۱۴.

استواران در امر خدا

استواران در امر خدا

وَالْمُسْتَقِرّینَ فی اَمْرِ اللّهِ؛

و (سلام بر) استواران در امر خدا.

ائمّه علیهم السلام اسـتواران در امر خدا هستند. واژه «مستقر» از استقرار و به معنای قرار گرفتن، آرام شدن و در یک جا ثابت ماندن است. انصافاً راغب اصفهانی در این مورد معنای زیبایی دارد. وی در واژه «قرّ» می نویسد:

قرّ فی مکان إذا ثبت ثبوتاً جامداً؛۱

یعنی به گونه ای در آن مکان قرار دارد که از آن جا به جای دیگری منتقل نمی شود. واژه «جامد»، فقط خودش است و مانند مشتق نیست که تغییر بپذیرد و از هیئتی به هیئت دیگر درآید. استقرار انسان نیز چنین است که در جایی بماند و در آن جا قرار گیرد.

از این رو، در قرآن مجیـد از آخرت به «دار القرار» تعبیر شـده ؛چون اهـل بهشت هرگز از بهشت خـارج نمی شونـد ؛بلکه (هُمْ فیها خالِدُونَ) و هم چنین اهل دوزخ که از دوزخ به «بئس القرار» تعبیر شده است. خداوند متعال درباره جهان آخرت می فرماید:

(یا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَإِنَّ ٱلآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ؛)۲

(مؤمن از قوم فرعون گفت:) ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالای زودگذر است و به راستی که جهان آخرت سرای پایدار است.

و درباره دوزخ می فرماید:

(جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها وَبِئْسَ الْقَرارُ؛)۳

دوزخی که در آتش آن وارد می شوند و چه بدجایگاهی است.

پس چیز مستقر در مقابل چیز متحرّکی است که قرار ندارد. از این روست که ایمان دو نوع است:

۱ . ایمان ثابت که در قرآن مجید آمده است:

(یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَفی الآخِرَةِ؛)۴

خداوند کسانی را که به سبب گفتار و اعتقاد راستین ایمان آورده اند در زندگی دنیا و جهان آخرت ثابت قدم می دارد.

۲ . ایمان غیر ثابت که در روایات از آن به «مستودع» ـ ودیعه گذاشته شده ـ تعبیر شده است. در روایتی فرمودند: «کسانی هستند که صبح می کنند در حالی که مؤمن هستند و در شب هنگام از ایمان خارج می شوند».۵

از طرفی قرار گرفتن نیز دوگونه است:

۱ . استقرار جسمی: این نوع قرار گرفتن در رابطه با حرکت بدن است، مانند این که انسان از جایی حرکت می کند و به وطن و جایگاه خود می رسد و در آن جا آرام و قرار می گیرد و دیگر حرکت تمام می شود.

۲ . استقرار روحی: در این نوع قرار گرفتن، فکر انسان، روح انسان در برابر فردی یا چیزی یا حادثه ای آرام می گیرد، نه عَوَض می شود و نه تغییر می یابد.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۳۹۷.

۲. سوره غافر (۴۰): آیه ۳۹.

۳. سوره ابراهیم (۱۴): آیه ۲۹.

۴. همان: آیه ۲۷.

۵. ر.ک: الغیبة، نعمانی: ۲۱۴، مسند احمد بن حنبل: ۳ / ۴۵۳، صحیح مسلم: ۱ / ۷۶.

معنای «امر اللّه»

معنای «امر اللّه»

برای واژه «امر» در کتب لغت و غیر لغت معانی متعدّدی ذکر شده، مثلاً در کتاب کفایة الاصول در آغاز بحث اوامر به آن ها اشاره شده است. آن چه در این جا می توان گفت یکی از دو معناست:

۱ . امر، همان معنایی که مقابل «نهی» است؛

۲ . اراده.

ممکن است منظور از «امر» در عبارت «المستقرّین فی أمر اللّه» همان معنای نخست باشد؛ یعنی ائمّه علیهم السلام کسانی هستند که در برابر حکم و فرمان خداوند متعال بدون چون و چرا تسلیم و مطیع هستند و اطاعت آنان مستقرّ است و هیچ گونه تزلزل ندارند.

وقتی گفته می شود: زید در برابر اوامر پدرش تسلیم است؛ یعنی هیچ گونه تزلزل در اطاعت ندارد، حرکتی بر خلاف دستور او انجام نمی دهد و از اوامر او سرپیچی نمی کند و این معنا در مورد ائمه علیهم السلام درباره اوامر خداوند متعال صادق است. چون

آنان در همه افعال و تروک مظاهر اوامر و نواهی خداوند متعال هستند که در شرح عبارت «والمظهرین لأمر اللّه ونهیه» خواهد آمد. امّا باید دقت کرد که کلمه «استقرار» در این جا با حرف «فی» تعدیه شده و ما می دانیم این حرف مفید ظرفیت است، پس باید «أمر» را بر معنای دوم حمل کنیم، یعنی «اراده». ائمه علیهم السلام در «اراده» خدا «مستقرّ» هستند، گویی اراده او ظرفی است که ائمّه در آن قرار گرفته اند و از آن جا جدا نمی شوند.

به تعبیر زیبای امروزی: ائمّه علیهم السلام در اراده خداوند متعال محو و ذوب شده اند.

از این تعبیر زیبا دو معنا به دست می آید:

۱ . ائمّه علیهم السلام در مقابل اراده خداوند متعال هیچ اراده ای ندارند;

۲ . ائمّه علیهم السلام در اراده خداوند متعال محو و ذوب شده اند به طوری که هر چه اراده کنند اراده خدا است.

این تعبیر به جایی است و با حرف «فی» مناسبت دارد که هر جا اراده خداوند متعال است، ائمّه علیهم السلام همان جا هستند و جایگاه اراده آن بزرگواران، اراده خداوند متعال است.

برای این مطلب در روایات، دعاها، زیارات و موارد دیگر شواهد بسیاری داریم. در زیارت جامعه می فرماید: «العاملون بإرادته».۱ در زیارت آل یاسین، در وصف امام زمان علیه السلام می گوییم: «ودلیل إرادته».۲

جایگاه امام علیه السلام کجاست؟ همان جایی که اراده خداوند متعال باشد که پیش تر در عبارت «والأدلاّء علی مرضات اللّه» در مورد واژه «دلیل» مطالبی بیان شد.

کوتاه سخن این که حرکات، سکنات، گفتارها و کردارهای ائمّه علیهم السلام مظهر اراده خداوند متعال است که مجرای اراده خداوند متعال آن بزرگواران هستند. پس در همان جایی که اراده خداوند متعال است، ائمّه علیهم السلام در همان جا استقرار دارند.

این معنا از معنای نخست دقیق تر است. البته آن بزرگواران در برابر امر و نهی خداوند متعال تسلیم هستند. امّا معنای دوم امتیاز ائمّه علیهم السلام می رساند وگرنه ممکن است در بین بندگان خدا، افراد صالح و شایسته ای باشند که در برابر اراده خدا ـ اوامر و نواهی او ـ تسلیم باشند در حالی که آن چه بیان شد، جزء امتیازها و مقام های ائمّه علیهم السلام است.

گفتنی است که شرح بیشتر این معنا در ذیل عبارت «والمظهرین لأمر اللّه ونهیه» خواهد آمد.

۱. عبارت «العاملون بإرادته» شاهد مطلب است. این عبارت در بحار الانوار: ۹۹ / ۱۷۷ در بخش «زیارت های جامعه» زیارت هفتم نیز آمده است.

۲. المزار، محمّد بن مشهدی: ۵۶۹، بحار الانوار: ۹۱ / ۲، حدیث ۲.

کاملان در محبّت خدا

کاملان در محبّت خدا

والتّآمّینَ فی مَحَبَّةِ اللّهِ;

و (سلام بر) کاملان در دوستی خدا.

ائمّه علیهم السلام کاملان در دوستی خدا هستند. آن بزرگواران در محبّت خداوند متعال به مرحله تمام رسیده اند و در این محبّت تامّ هستند.

واژه «تمام» در مقابل نقصان است. برای مثال، اگر ظرفی از آب پر باشد، می گویند: تمامش آب است; ولی اگر پر نباشد می گویند: این ظرف ناقص است بایستی دوباره آب بریزیم تا نقص برطرف گردد.

راغب اصفهانی در معنای واژه «تمام» کلام دقیقی دارد. وی می نویسد:

تمام الشيء انتهاؤه إلى حدّ لا يحتاج إلى شيء خارج عنه؛۱

تمام بودن چیزی به این است که به اندازه ای برسد که دیگر به چیز مازادی نیاز نباشد.

از همین جا فرق بین دو واژه «تمام» و «کمال» روشن می شود، که تمام یعنی مثلاً این ظرف به حدّی رسید که به چیزی دیگری نیاز نیست و خودش است و مازاد بر آن دیگر جا ندارد و کمال یعنی رسیدن، مثلاً این سیب تا وقتی نرسیده و کال است ناقص است. وقتی آماده بهره برداری شد می گویند: رسیده، لذا گویند: کمال الشيء حصول ما فيه الغرض منه.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۷۵. معنای محبّت خداوند

محبّت به زبان فارسی به معنای دوست داشتن و مهرورزیدن است. محبّت خداوند متعال چگونه است؟

اشخاصی یک دیگر را دوست می دارند و به هم دیگر با سلام کردن، هدیه دادن و مهمانی رفتن ابراز محبّت می کنند. به راستی محبّت خداوند متعال چگونه است؟ تمام محبّت خداوند متعال که محبّت به حدّ تمام رسیده باشد، یعنی چه؟

محبّت مفهومی است که دو طرف دارد: محبّ و محبوب و تا هر دو نباشند محبت تحقق ندارد.

به تعبیر دیگر، محبّت همانند نردبان برای رسیدن به محبوب است. فرض کنید شما در پایین نردبان هستید و محبوب شما در بالای آن. در این جا محبت وسط قرار می گیرد. همان گونه که این نردبان چند پله دارد، محبّت نیز دارای درجاتی است. ائمّه علیهم السلام در مسیر محبّت به خداوند متعال در پایانی ترین درجه و آخرین مراحل آن هستند.

از طرفی، محبّت را اسباب مختلف و به جهاتی صورت می پذیرد:

گاهی انسان به دلیل جمال کسی به او محبّت پیدا می کند و به جهت بهره بری از جمالش و تماشای آن، خود را به او می رساند.

گاهی انسان به دلیل مال کسی به او مهر میورزد تا به او برسد و از مال و دنیایش بهره بگیرد و چیزی نصیبش شود.

گاهی انسان به دلیل کمال کسی به او علاقه مند می شود تا به او نزدیک شود و از کمالاتش استفاده کند.

و گاهی انسان محبّ به کسی می گردد نه به دلیل جمال، مال و کمال او ؛بلکه افتخار دارد که مُحبّ و دوست دار فلانی است و این، نوعی عزّت برای انسان است که شخصی را فقط به دلیل خودش دوست داشته باشد، نه این که به خاطر چیزی مادّی یا معنوی، و این نوع محبت چون معمول نیست به راحتی قابل درک برای ما نیست و در ذهن جا نمی افتد.

بدیهی است که هر کدام از این محبّت ها در جای خود خوب است ؛ولی آن چه امتیاز دارد، همین محبّتی است که به دلیل چیزی نباشد ؛بلکه دوست داشتن محبوب فقط به خاطر خودش باشد و این نوع محبّت به خداوند متعال که از روی ترس از عذاب و طمع به ثواب نباشد، آثار دنیایی و معنوی دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به خداوند متعال این گونه محبّت داشتند. آن حضرت در سخنی می فرماید:

ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً فی جنّتك بل وجدتك أهلًا للعبادة فعبدتك؛۱

من تو را نه از ترس آتش تو و نه از طمع بهشتت عبادت می کنم ؛بلکه ذات تو را شایسته پرستش یافتم، از این رو تو را پرستیدم.

نکته دیگر این که محبّت و مهرورزی آن گاه ارزشمند می شود که از طرف محبوب، اقبالی باشد وگرنه اگر انسان در راه محبوب به هر مقصدی ؛مادّی یا معنوی، بلکه به قصد خودش گام بردارد و زحمت بکشد ؛امّا از طرف او نه تنها هیچ توجّهی نباشد، بلکه بی توجّه باشد، چنین محبّتی بی فایده است و نتیجه ای نخواهد داشت.

بنابراین، وقتی محبّت ثمره می دهد که از طرف محبوب نیز اقبال و محبّتی باشد. این که شخصی بگوید: «من فلانی را دوست دارم» کافی نیست ؛چرا که هر کسی می تواند ادّعا کند. این ادّعا آن گاه واقعیت پیدا می کند که محبوب نیز در مقابل به آن فرد محبت داشته باشد و این محبّت را با دادن مقداری مال، اگر به دلیل مال باشد و با بهره بری از کمال، اگر برای کمال باشد، ابراز کند و

اگر بی توجّه باشد، اثری بر این دوستی نخواهد بود و نتیجه ای نخواهد داشت.

داستان لطیفی نقل می کنند که فردی گفت: من از دختر پادشاه خواستگاری کردم و پنجاه درصد قضیّه حل شده است؟

گفتند: چطور؟

گفت: تحقّق این ازدواج به این است که هم من راضی باشم و هم او. وقتی هر دو راضی باشیم، ازدواج سر می گیرد. فعلاً ـ من راضی شده ام و پنجاه درصد قضیّه حل شده است!

روشن است که بر چنین محبّتی اثری مترتّب نیست. انسان از شب تا صبح بگوید: من داماد فلانی هستم، نمی شود. آری بایستی از آن طرف اقبالی باشد تا اثری مترتّب گردد.

در روایتی آمده است: «اگر کسی را دوست داری اظهار کن که من تو را دوست می دارم».۲

بدیهی است که این اظهار دوستی شما به او محبّت می آورد و دست کم او را به این فکر می اندازد که ببیند او نیز دوست می دارد یا نه.

در روایتی آمده است: شخصی به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: من شما را دوست می دارم!

حضرت اندکی تأمّل کرد و فرمود: راست می گویی.

از آن حضرت پرسیدند: این تأمّل برای چه بود؟

فرمود: به دلم برگشتم دیدم راست می گوید، از طرف من نیز اقبالی است.۳

آری! چنین محبّتی ارزش دارد وگرنه همه سنّی های غیر ناصبی ادّعای محبّت اهل بیت علیهم السلام دارند. ناصبی ها ادّعای محبت خدا دارند. آن گاه که به نماز می ایستند، چنان وانمود می کنند که اگر یک عوام شیعی آن منظره را ببیند، واقعاً برایش چشم گیر است و به فکر می افتد که عجب! آیا می شود خداوند همه این میلیون ها آدم را که این گونه نماز می خوانند به جهنم ببرد؟

آری! می شود ;چرا که همه این ها در مرحله ادّعاست و باید به اثبات برسد. باید دید که ادّعای محبت چگونه به اثبات و تصدیق می رسد؟ این که گفتیم تا اقبالی از محبوب نباشد، فایده ندارد، اقبال او چه شرطی دارد و راه تحصیلش چیست؟

از این رو، انسانی که می خواهد در محبّتش راست گو باشد، بایستی در این مسیر گام بردارد و همواره ثابت قدم باشد و به لوازم آن ملتزم شود و درِ این خانه را آن قدر بزند تا سرانجام به درون خانه برسد و جایی برای خود بیابد و مستقر بشود.

ائمّه علیهم السلام این گونه بودند که به پایانی ترین درجه محبّت به خداوند متعال رسیدند که دیگر حالت منتظره ای نماند ;یعنی ظرفشان از محبت خدای واحد احد پر شده و هیچ جای خالی ندارد. وقتی به این مرحله رسیدند، دیگر محبوب تمام وجودشان را گرفته و در آن جا جز محبوب وجود ندارد.

از این رو، در دعاها و مناجات امامان علیهم السلام آمده است که خدایا! در هر حال یا جایی که باشم قلب من از حبّ تو سرشار است. در دعایی می خوانیم:

إلهی، لو قرنتنی بالأصفاد، ومنعتنی سیبک من بین الأشهاد، ودللت علی فضائحی عیون العباد، وأمرت بی إلی النار، وحُلت بینی وبین الأبرار، ما قطعت رجائی منک، وما صرفت تأمیلی للعفو عنک، ولا خرج حبّک من قلبی ;۴

خدایا! اگر با بندها در بندم کشی و آشکارا لطف خود را از من باز داری و رسوایی هایم را در برابر دیدگان بندگان قرار دهی و مرا به سوی آتش فرمان دهی و میان من و نیکان حائل شوی، من امیدم را از تو نخواهم برید و آرزویم را از گذشت و عفو تو نخواهم گرداند و مهر و محبت تو از قلبم بیرون نخواهد شد.

وقتی محبّت به این مرحله رسید، ناگزیر از آن طرف نیز همین طور خواهد بود که محبوب ترین موجودات در همه عوالم نزد خدای سبحان ائمّه اطهار علیهم السلام هستند.

۱. بحار الانوار: ۶۷ / ۱۸۶.

۲. المحاسن: ۱ / ۲۶۶، حدیث ۳۴۹، بحار الانوار: ۷۱ / ۱۸۲، حدیث ۳. «عن عبداللّه بن القاسم الجعفری عن أبی عبداللّه علیه السلام عن أبیه قال: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: إذا احبّ احدکم صاحبه أو أخا فلیعلمه».

۳. ر.ک: بحار الانوار: ۲۵ / ۱۴.

۴. مصباح المتهجد: ۵۹۱، اقبال الاعمال: ۱ / ۱۶۷.

محبوب خدا و پیامبرش

محبوب خدا و پیامبرش

در تاریخ معتبر آمده است آن گاه که در خیبر ابوبکر و عمر حاضر به جنگ نشدند و با ذلّت فرار کردند و باز گشتند پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

لُاعطینّ الرایهٔ غداً رجلًا یحبّ اللّه ورسوله ویحبّه اللّه ورسوله کرّار غیر فرّار، لا یرجع حتّی یفتح اللّه علیه یدیه؛۱

فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست می دارند و او باز نمی گردد مگر این که خدای تعالی فتح و پیروزی را به دست او به انجام خواهد رسانید.

حضرت علی علیه السلام به جایی رسیده که محبّت او یک طرفه نیست ؛بلکه محبوب نیز او را دوست می دارد.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را در جنگ خیبر این گونه معرفی می نماید که من فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند. این یک طرف قضیه و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند، این هم طرف دوم قضیّه است، پس این کار ـ فتح خیبر ـ از دست چنین کسی بر می آید و کار ابوبکر و عمر و دیگر اشخاص نیست.

آری، ائمّه علیهم السلام محبّت خدا را به سرحدّ تمام رسانیده اند. وقتی محبّت به سرحدّ تمام رسید، این وجود از محبّت محبوب پر می شود و این وجود چیزی جز محبوب نیست، اصلاً با غیر محبوب کاری ندارد و جز او چیزی نمی بیند. پس محبوب این جاست و او از محبوب جدا نیست. آن وقت چنین می شود که خدا و رسول او را دوست می دارند و او نیز به خدا و رسول مهر میورزد.

از این رو، خداوند متعال می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْم یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٔ عَلَی الْمُؤْمِنینَ أَعِزَّهٔ عَلَی الْکافِرینَ ;)۲

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود باز گردد (ضرری به خدا نمی رساند) پس در زمانِ نه چندان دور خداوند گروهی را می آورد که آن ها را دوست می دارد و آن ها نیز او را دوست می دارند، در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کفرورزان عزیزند.

بعضی علمای اهل تسنّن ادّعا دارند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است ؛چرا که او بعد از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله با اهل ارتداد جنگید.۳

ما در حاشیه شرح مواقف و دیگر کتاب ها آورده ایم۴ که در این آیه جز امیر مؤمنان علی و ائمّه اطهار علیهم السلام و اصحاب خاص آن بزرگوار کسی نمی تواند منظور و مقصود باشد ؛چرا که مصداق «یحب اللّه ورسوله ویحبّه اللّه ورسوله» امیر مؤمنان علی علیه السلام است، نه ابوبکر و این امر در جنگ خیبر روشن شد.

و در حدیث «طیر مشوی» نیز که با سند صحیح نقل شده، چنین آمده است: آن گاه که برای پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله مرغ بریانی آوردند و حضرتش خواستند میل نمایند، دعا کردند:

اللّهمّ ائتنی بأحبّ خلقک إلیک وإلی، یأکل معی من هذا الطائر ;

خدایا! محبوب ترین شخص را نزد خود و رسولت بفرست تا با من در این غذا شریک شود و با هم غذا بخوریم.

حضرت در خانه بود و درِ خانه بسته بود. ابوبکر آمد و برگشت و عمر آمد و برگشت. انس بن مالک برای اذیّت علی علیه السلام و اعمال غرض خویش وقتی علی علیه السلام آمد در زد، در را باز نکرد ;ولی امیر مؤمنان علیه السلام برنگشت و انس ناچار شد، در را باز کند. حضرت وارد شد. پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله از جا برخاست و با علی علیه السلام معانقه کرد و او را بغل نمود و بدین ترتیب، یگانه مصداق بودنِ آن حضرت برای «احبّ الخلق إلی اللّه ورسوله» معلوم گردید.۵

روشن است که احب بودن دلیل افضل بودن است و افضل بودن دلیل امامت.

۱. روضهٔ الکافی: ۳۵۱، الامالی، شیخ صدوق: ۶۰۳، حدیث ۱۰، بحار الانوار: ۲۱ / ۲۷، حدیث ۲۷، صحیح بخاری: ۴ / ۵، ۱۲، ۲۰ و ۲۰۷، ۵ / ۷۶، صحیح مسلم: ۵ / ۱۹۵، ۷ / ۱۲۰ و ۱۲۲، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۵، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۲، مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۹۹ و ۱۸۵، ۴ / ۵۲، فضائل الصحابه نسائی: ۱۶ و منابع دیگر.

۲. سوره مائده (۵): آیه ۵۴.

۳. ر.ک: تفسیر فخر رازی: ۱۲ / ۱۸، تفسیر قرطبی: ۶ / ۲۲۰ و تفسیر جامع البیان: ۶ / ۳۸۲.

۴. ر.ک: الامامهٔ فی أهمّ الکتب الکلامیه.

۵. ر.ک: الامالی، شیخ صدوق: ۳۵۷، الامالی شیخ طوسی: ۳۵۳ و ۴۵۴، روضهٔ الواعظین: ۱۳۰، بحار الانوار: ۳۸ / ۳۵۵، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۳۰، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۲۶، السنن الکبری: ۵ / ۱۰۷، خصائص امیرالمؤمنین: ۵۱، المعجم الأوسط: ۲ / ۲۰۷ و ۶ / ۹۰، المعجم الکبیر: ۱ / ۲۵۳، نظم درر السمطین: ۱۰ و منابع دیگر.

چرا محبّت خدا؟

چرا نفرمود: «التامّین فی محبّهٔ الرحمان»، یا «الرحیم ;»بلکه فرمود: «التامّین فی محبّهٔ اللّه»، این عبارت چه نکته ای دارد؟

لفظ جلاله «اللّه» ـ چنان که در جای خود بیان شده و همه علمای اسلام در علوم مختلف گفته اند ـ عَلَم برای ذاتی است که مستجمع جمیع کمالات است.۱

اکنون می گوییم: ائمّه علیهم السلام «التامّین» در محبّت محبوبی هستند که مستجمع جمیع کمالات است. در این صورت با توجّه به آن چه ذکر شد، جمیع کمالات در ذات ائمّه علیهم السلام جمع هستند.

۱. در تاج العروس: ۱۹ / ۶ در ماده «أله» می نویسد: «إنّه علم للذات الواجب الوجود المستجمع لجمیع صفات الکمال غیر مشتق».

خالصان در توحید خدا

خالصان در توحید خدا

وَالْمُخْلِصینَ فی تَوْحیدِ اللّهِ ;

و (سلام بر) خالصان در توحید خدا.

ائمّه علیهم السلام خالصان در توحید خداوند متعال هستند.

کلمه «مخلصین» را هم به فتح «لام» و هم به کسر آن می توان خواند و هر دو مورد در قرآن مجید شاهدی دارد:

۱ . (وَما أُمِرُوا إِلاّ لِیَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ ;)۱

و به آن ها دستوری داده نشده، جز این که خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص کنند.

۲ . (إِلاّ عِبادَ اللّهِ الْمُخْلَصینَ ;)۲

جز بندگان خالص خدا.

در هر دو مورد سخن از عبادت است. انسان باید عبادت را از روی اخلاص به جا آورد و او از طریق عبادت به آن جا می رسد که مخلَص می شود که این عبادت باید خالص و از هر شائبه ای به دور باشد. به وسیله چنین عبادتی، انسان به آن جا می رسد که خداوند او را فقط برای خود قرار می دهد و خالص برای خداوند متعال می گردد.

۱. سوره بینه (۹۸): آیه ۵.

۲. سوره صافات: (۳۷): آیات ۴۰ و ۷۴ و ۱۲۸ و ۱۶۰.

معرفت خدا

پرواضح است که عبادت مسبوق به معرفت است و معرفت اساس دین است که حضرت علی علیه السلام فرمودند:

أوّل الدین معرفته;۱

آغاز دین معرفت و شناخت اوست.

چه کسی در معرفت خداوند متعال به رسول اللّه و اهل بیت اطهار علیهم السلام می رسد؟ آن گاه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

وکمال معرفته التصدیق به;

و کمال شناخت خدا تصدیق اوست.

ایمان قطعی و تصدیق جزمی نیز از خصایص آنان است. آن گاه می افزاید:

وکمال التصدیق به توحیده;۲

و کمال تصدیق خدا توحید و یگانگی اوست.

و کمال ایمان و تصدیق به وجود باری تعالی توحید اوست. آن حضرت در ادامه می فرماید:

وکمال توحیده الإخلاص له وکمال الإخلاص له نفی الصّفات عنه;

و کمال توحید خدا اخلاص برای اوست و کمال اخلاص او صفات را از او دور دانستن است.

۱. نهج البلاغه: ۲ / ۱۴، خطبه ۱.

۲. همان. اخلاص در عبادت

بنابرآن چه بیان شد ما بایستی عمل را خالص برای خدا انجام دهیم تا خالص برای خدا باشیم. از این رو، در کتاب های فقهی در اوایل مباحث عبادات بحث نیّت مطرح می شود و به این آیه استدلال می نمایند که خداوند متعال می فرماید:

(وَما أُمِرُوا إِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدِّينَ;)۱

و به آن ها دستوری داده نشده جز این که خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص کنند.

یعنی نیّت انسان در انجام اعمال بایستی فقط برای خدا باشد و باید قصد ریا نکند ;بلکه اخلاص کامل داشته و عمل بی شائبه باشد و به طور مطلق غیر خدایی در کار نباشد. اگر چنین شد، خداوند متعال آن بنده عابد مخلص را خالص برای خودش قرار می دهد.

با توجّه به آن چه بیان شد، اگر کسی بخواهد «مخلَصین» را با فتح «لام» بخواند، باید حرف «فی» را سببیّه بگیرد که یکی از معانی آن است ـ گرچه حرف «فی» معروف برای ظرفیّت است ـ در کتاب های ادبیّات آمده است: «إنّ امرأة دخلت النار فی هرّة قتلتها».۲

ولی معروف این است که «مخلِصین» به کسر «لام» است. به هر صورت، اخلاص در مقابل شرک و اشراک است.

۱. سوره بینه (۹۸): آیه ۵.

۲. جامع المقدمات / عوامل ملا محسن: ۱ / ۴۹۹.

اخلاص در توحید

ائمّه علیهم السلام در توحید خداوند متعال مخلص بودند ;یعنی در توحید خداوند متعال به اعلا درجه خلوص و اخلاص رسیده بودند.

از طرفی، عبادت ائمّه علیهم السلام و اطاعت آن ها از خداوند متعال و پیش از این، شناخت و معرفت آن بزرگواران به خداوند متعال به گونه ای و در حدّی بوده که فقط به خودشان اختصاص داشته و خداوند متعال به چنین افرادی که در توحیدش مخلص و در عبودیّت در اعلا درجه آن باشند، وعده هایی داده است.

البتّه مراتب پایین تر اخلاص هم آثار و برکاتی دارد که هر چه انسان در این مسیر گام بردارد و به هر درجه ای که برسد، آن درجه برای خود آثار و برکاتی دارد. چنان که در حدیث قدسی آمده است، حمّاد بن بشیر گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: قال اللّه عز وجل: من أهان لی ولیّاً فقد أرصد لمحاربتی وما تقرّب إلی عبد بشیء أحبّ إلی ممّا افترضت علیه وإنّه لیتقرّب إلی بالنافلهٔ حتّی أحبّه، فإذا أحببته کنت سمعه الّذی یسمع به وبصره الّذی یبصر به ولسانه الّذی ینطق به ویده الّتی یبطش بها، إن دعانی أجبته وإن سألنی أعطیته، وما ترددت عن شیء أنا فاعله کترددی عن موت المؤمن، یکره الموت وأکره مساءته;۱

رسول خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود: خدای عزوجل می فرماید: هر که به دوستی از دوستان من اهانت کند، همانا برای جنگ با من کمین کرده است و هیچ بنده ای به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوب تر از آن چه بر او واجب کرده ام باشد و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک می شود تا آن جا که من او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم، گوش او شوم; همان گوشی که با آن می شنود و چشم او گردم ;همان چشمی که با آن ببیند و زبانش شوم ;همان زبانی که با آن سخن گوید و دست او گردم ;همان دستی که با آن بگیرد. اگر مرا بخواند اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند به او پاسخ بدهم و من در کاری که انجام دهم، هیچ گاه تردید نداشته ام، مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم (;زیرا) او از مرگ کراهت دارد و من از ناراحت کردن او ناخرسندم.

این یک واقعیّت است و از اموری است که به سند نیاز ندارد. در حالات کسانی که در این مسیر گام برداشته اند، ائمّه علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در رأس هستند.

گفتنی است این حدیث قدسی در کتاب های اهل تسنّن نیز آمده است.۲ شارح صحیح مسلم بر اساس این حدیث بحث کرده و آن را مبنا قرار داده و از آن استفاده هایی کرده است. او به نقل از قاضی عیاض مالکی چنین می نویسد:

ومحبّهٔ اللّه تعالی لعبده تمکینه من طاعته وعصمته وتوفیقه وتیسیر ألطافه وهدایته وإفاضهٔ رحمته علیه هذه مبادیها وأمّا غایتها فکشف الحجب عن قلبه حتّی یراه ببصیرته فیکون کما قال فی الحدیث الصحیح «فإذا أحببته کنت سمعه الّذی یسمع به وبصره الذی یبصر به».۳

آری، انسان به رغم بندگی، به جایی می رسد که خداوند سبحان می فرماید:

کنت سمعه الّذی یسمع به وبصره الّذی یبصر به;

من گوش او شوم ;همان گوشی که با آن می شنود و چشم او گردم ;همان چشمی که با آن ببیند.

و کسی که به این مرحله برسد، چیزی از خودش ندارد ;بلکه تمام برکات از عبادت و خلوص در آن است.

ائمّه علیهم السلام به تمام معنا برای خداوند متعال بودند. آن بزرگواران به تمام معنا در مقام توحید باری تعالی و به تمام جهاتِ توحید ـ ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی ـ با اخلاص بودند. از این رو، آنان «صفوهٔ اللّه» شدند که خداوند متعال آنان را برای خود اصطفا کرد و برگزید و آنان را وارث پیامبران و خلیفه خود در زمین قرار داد.

این واقعیّتی است که ائمّه علیهم السلام به برکت اخلاص و خلوص در بندگی خداوند متعال بعد از معرفت و شناخت خدا، به این مقامات می رسند.

۱. الکافی: ۲ / ۳۵۲، حدیث ۷، المحاسن: ۱ / ۲۹۱، حدیث ۴۴۳، وسائل الشیعه: ۴ / ۷۲، حدیث ۴۵۴۴، بحار الانوار: ۶۷ / ۲۲، حدیث ۲۱.

۲. صحیح بخاری: ۷ / ۱۹۰، السنن الکبری: ۱۰ / ۲۱۹.

۳. شرح صحیح مسلم، نَوَوی: ۱۵ / ۱۵۱.

آشکار کنندگان امر و نهی الهی

آشکار کنندگان امر و نهی الهی

وَالْمُظْهِرینَ لِاَمْرِ اللّهِ وَنَهْیِهِ;

و (سلام بر) آشکار کنندگان امر و نهی الهی.

ائمّه علیهم السلام واسطه ظهور احکام الهی هستند ;یعنی حلال، حرام و... به توسّط ائمّه ظهور پیدا می کند. ظهور در مقابل خفاست و غیبت در مقابل شهود. و این که در دعا برای ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام می گوییم: «عجّل علی ظهورک» به جهت آن است که هر دو معنا بر آن حضرت صادق است.

در هر صورت، احکام الهی به توسّط ائمّه علیهم السلام از حالت خفا بیرون می آیند و آنان مظهر آن احکام هستند. منظور از حالت خفا بیرون آمدن، معلوم شدن است. تا وقتی که چیزی مخفی است، انسان از آن آگاهی ندارد و از حکم آن بی اطّلاع است. وقتی از حالت خفا بیرون آید، ناگزیر برای انسان معلوم می شود. بنابراین ائمّه واسطه ظهور احکام الهی هستند. راه های معلوم شدن احکام

احکام مخفی یعنی چه و چگونه ائمه علیهم السلام مظهر آن ها هستند؟

احکام الهی از حلال و حرام و... در کتاب و سنّت موجود است و آن بزرگواران مُظهِر و بیرون آورنده آن ها از خفا هستند. امّا معلوم شدن حکمی از احکام به توسّط ائمّه علیهم السلام سه راه دارد:

راه نخست: حکمی را به طور مستقیم از ائمّه علیهم السلام بشنویم ;یعنی از امام درباره حکمی بپرسند و آن حضرت پاسخ دهد، یا آن حضرت در ابتدا حکمی را بیان فرماید و ما بشنویم. البتّه شنیدن نیز اعم از این است که به لفظ باشد یا به کتابت. برای مثال، نامه ای از امام کاظم یا امام هادی علیهما السلام بخوانیم که در پاسخ کسی بنویسد و بدین وسیله، حکم آن مسئله برای ما معلوم شود.

راه دوم: امام علیه السلام کاری از امور عبادی را به طور عملی انجام بدهد و ما شاهد آن باشیم. برای مثال حضرتش طواف نماید و ما چگونگی طواف آن حضرت را مشاهده کنیم و از حکم آن آگاه شویم.

راه سوم: ما عملی را در برابر دیدگان حضرتش انجام دهیم و آن حضرت از کیفیّت عمل ما مطّلع شوند و اگر ایرادی داشته باشد، بتوانند تذکّر دهند و مانعی از تذکر دادن وجود نداشته باشد. در این صورت، حکم شرعی آن عمل معلوم می شود.

به همین جهت، در علم فقه و اصول نیز می گویند: سنّت یا قول معصوم است، یا فعل او و یا تقریر او. پس ظهور احکام به توسّط امام علیه السلام برای ما یکی از این سه راه، یا هر سه راه است.

اکنون می گوییم: خود امام علیه السلام احکام الهی را از کجا کسب می کند؟ به حسب ظاهر امام علیه السلام از دو طریق اساسی احکام را کسب می کند:

یکم. امام علیه السلام از طریق الهام یا غیر الهام، حکمی را از خداوند متعال اخذ می کند.

دوم. امام علیه السلام حکم را از طریق پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله، یا از طریق پدران گرامی اش که به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله منتهی می شود، از جبرئیل و او از خدای سبحان، اخذ می کند.

با توجّه به این دو راه اخذ احکام، امام علیه السلام به هر ترتیبی که حکم الهی را اخذ کند، بین خداوند متعال و مردم واسطه می شود ؛یعنی از جانب خداوند متعال اخذ می کند و به ما می رساند. در نتیجه، امام علیه السلام معلّم، مبیّن و به تعبیر برخی، ناقل می شود و به طور کلّی، حکایت کننده است.

در عبارت زیارت جامعه چنین نیامده است که «السلام علی الناقلین لأمر اللّه ونهیه»، «الراوین لأمر اللّه ونهیه» و «المبلّغین لأمر اللّه ونهیه». گرچه هر کدام از این موارد درست است، متن این است: «المظهرین لأمر اللّه ونهیه». در واقع امام علیه السلام کسی است که حکم الهی را از حالت خفا و پنهانی درمی آورد و به مرحله ظهور می رساند و این رسیدن به مرحله ظهور به توسّط امام صورت می پذیرد.

بدیهی است احکام کتاب و سنّت، به شرح و توضیح نیاز دارد. برای نمونه، خداوند متعال می فرماید:

(أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّيْلِ ؛)۱

نماز را از زوال آفتاب تا پایان تاریکی شب برپا دار.

این حکم بایستی روشن شود و کیفیّت نمازهای پنجگانه بیان گردد. این موارد را بایستی امام علیه السلام که مبیّن احکام الهی است، بیان کند. هم چنین اگر اجمالی در سخن پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله باشد، بایستی امام علیه السلام آن را بیان نماید. اگر چنین باشد ائمّه علیهم السلام «شارحین لأمر اللّه ونهیه» خواهند بود.

ممکن است که مواردی از احکام الهی در کتاب و سنّت وجود نداشته باشند. این ها مواردی هستند که از ناحیه امام علیه السلام به ما می رسند ؛همان مواردی که آن بزرگواران از عالم خفا بیرون آورده اند و در واقع مظهر این حکم شده اند که نه در کتاب بوده و نه در سنّت.

بنابراین، معلوم می شود که امام معصوم علیه السلام چنین مقامی دارد که حکمی را بیاورد که نه در کتاب باشد و نه در سنّت. این حکم از ناحیه امام علیه السلام به ما می رسد و البتّه حکم شرعی و الهی است.

شکّی نیست که شارع مقدّس در درجه نخست خداوند متعال است. قرآن کریم می فرماید:

(لِكُلّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهاجًا ؛)۲

ما برای هرکدام از شما آیین و راه روشنی قرار دادیم.

پس بدون تردید شارع مقدس خداوند سبحان است. چگونه می شود که برخی از احکام از ناحیه امام علیه السلام به ما رسیده است در کتاب و سنّت نباشد و حال آن که قرآن مجید می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَرَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دينًا ؛)۳

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پذیرفتم.

پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نیز در غدیر خم و پیش از آن، این موضوع را بیان فرمودند. آن حضرت در خطبه غدیر فرمود:

یا أیّها الناس! واللّه ما من شیء یقرّبکم من الجنّة ویباعدکم عن النار إلاّ وقد أمرتکم به، وما من شیء یقرّبکم من النار ویباعدکم من الجنّة إلاّ وقد نهیتکم عنه ؛۴

ای مردم! به خدا سوگند، هر چیزی که شما را به بهشت برساند و هر چیزی که شما را از دوزخ دور کند برای شما بیان کردم.

آری! امام علیه السلام مظهر حکم خداوند است، به معنایی غیر از شارح، حاکی، ناقل و مبیّن بودن، و توضیح مطلب این است که:

از قدیم الایّام بین علمای ما در کتاب های اعتقادی، حدیثی، فقهی و اصولی بحث شده که آیا خداوند متعال به معصوم علیه السلام

ولایت به معنای اذن در تصـرّف، داده است یا نه؟ آیا ولایت تکوینی، به این معنا که امام علیه السـلام از جانب خداوند متعال مأذون باشد که در کون و تکوینیّات تصرّف کند، دارد یا نه؟ آیا ولایت تشریعی، به این معنا که معصوم علیه السلام از ناحیه خداوند متعال مـأذون باشـد که در اموال و انفس مردم تصـرّف کنـد، دارد یـا نه؟ آیا خداونـد متعال اذن به امام یا معصوم داده است که در احکام شرعی تصرّف کند یا نه؟

اگر به این پرسش ها، پاسخ داده شود و به اثبات برسند، به خوبی معنای «والمظهرین لأمر اللّه ونهیه» روشن خواهد شد.

بخشـی با عنوان «باب التفویض إلی رسول اللّه وإلی الأئمّهٔ علیهم السلام فی أمر الدین» در کتاب اصول کافی آمده است که روایاتی چنـد در ذیل آن نقل شده است.۵منظور از طرح این بخش این است که خداونـد متعال احکام شـرعی را به پیامبر اکرم و ائمّه علیهم السـلام واگذار کرده است. علما و دانشـمندان در شـرح این روایات نوشته اند که منظور از «تفویض احکام» واگذار کردن احکام به معصوم و در اختیار او قرار دادن و به عبارت دیگر: إذن تصرّف کردن اوست.۶

چگونه می شود که معصوم علیه السـلام به اذن خداونـد متعال در کلّ کون تصـرّف کند و در اموال و انفس تصـرّف نماید، ولی در احکام شرعی که سلسله امور اعتباری هستند، از ناحیه شارح مقدّس اذن در تصرّف نداشته باشد؟

بنابر بررسـی ها، هیـچ فردی در این مورد درباره پیامبر اکرم صـلی اللّه علیه وآله اشـکال نکرده است که حلال و حرام و سایر احکام شرعی به دست آن حضـرت صـلی اللّه علیه وآله سپرده شـده و آن بزرگوار می توانـد در احکام شـرعی کم یا زیاد نمایـد. به همین جهت، مواردی هم در این باره نقل شده است. از جمله عدد رکعات نمازهای فریضه و نافله و اجناس زکات... .

آری! زیـارت جـامعه مقامـات و منـازل ائمّه علیهم السـلام را بیـان می کنـد که آن گاه که انسان می خواهـد معصوم را زیارت کند اعتقاداتش را و بالخصوص ایمان خود را به مقاماتشان بر امام علیه السلام عرضه می دارد و می گوید:

اُشهد اللّه وأشهدکم أنّی مؤمن بکم وبما آمنتم به کافر بعدوّکم وبما کفرتم به؛

خـدا و شـما را گواه می گیرم که به شـما و به آن چه شـما ایمـان داریـد، ایمـان دارم و به دشـمن شـما و به آن چه شـما به آن کفر میورزید، کفر میورزم.

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۷۸.

۲. سوره مائده (۵): آیه ۴۸.

۳. همان: آیه ۳.

۴. الکافی: ۲ / ۷۴، حدیث ۲، وسائل الشیعه: ۱۷ / ۴۵، حدیث ۲۱۹۳۹، بحار الانوار: ۶۷ / ۹۶، حدیث ۳.

۵. الکافی: ۱ / ۲۶۵، باب التفویض إلی رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وإلی الائمهٔ علیهم السلام فی أمر الدین.

۶. گفتنی است که کتـابی بـا عنوان عموم ولایـهٔ المعصوم نوشـته ام که شامـل ولاـیت تکوینیّه و تشـریعیه و ولاـیت بر احکام است و خلاصه ولایت سوم را به مناسبتی در کتاب تحقیق الاصول: ۲ / ۵۹ ـ ۶۴ ذکر نموده ام.

ولایت ائمه بر احکام شرعی

ولایت ائمه بر احکام شرعی

به نظر می رسـد بهترین جـا برای ارائه این قسم از ولاـیت همین جـاست که امام علیه السـلام مظهر احکام الهی است، نه فقط ناقل یا راوی باشند. به عبارت دیگر، امام علیه السلام فقط مسئله گو نیست.

همان گونه که پیش تر گفتیم، ولایت ها در مورد پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله ثابت شده و هیچ گونه خدشه ای در آن وارد نشده است و از جمله دلایل روایتی به سند صحیح است. این روایت را به دقّت بررسی می کنیم تا معرفت و شناختمان به پیامبر اکرم صلی

اللّه علیه وآله بیشتر شود، گرچه زیارت جامعه، زیارت ائمّه علیهم السلام است ;ولی آن چه ائمّه علیهم السلام دارند، همه از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله است.

در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید:

إنّ اللّه أدّب نبیّه فأحسن أدبه، فلمّا أکمل له الأدب قال: (إِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم)۱ثمّ فوّض إلیه أمر الدین والاُمّة لیسوس عباده فقال عزّ وجلّ: (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)۲ فإنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله کان مسدّداً موفّقاً ومؤیّداً بروح القدس لا یزلّ ولا یخطئ فی شیء ممّا یسوس به الخلق... ثمّ إنّ اللّه عزوجل فرض الصلاة رکعتین، رکعتین، رکعتین، عشر رکعات، فأضاف رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله إلی الرکعتین رکعتین... فأجاز اللّه عزّ وجلّ له ذلک.۳

خلاصه معنای این روایت را این گونه ترجمه می کنیم.

آن گاه که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله را تربیت کرد چه خوب تربیت نمود. پس از این که او را به سرحدّ کمال مطلوب رساند به او خطاب کرد که: «به راستی تو دارای خلق و خوی عظیم هستی».

آن گاه امر دین و امّت را به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله تفویض کرد سپس فرمود: «و آن چه پیامبر برای شما آورده، انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید ;»چرا که از ابتدای خلقت پیامبر اکرم روح القدس همراهش بود. این روح القدس همراه پیامبر بوده و در جمیع شئونات حضرتش را تسدید و استوار می نمود.

پس کسی که خدا او را مؤدّب کرده باشد و از ابتدا روح القدس همراه او قرار داده تا او را تسدید کند، مواظبت و مراقبت نماید و به تعبیر ما در همه شئون هوای او را داشته باشد هیچ لغزشی از او حاصل نمی شود و واگذار کردن امر دین و اداره امور خلائق به چنین کسی چه مانعی دارد؟

به عبارت دیگر طبق این روایت حالات پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله خدایی شده. آن وقت اگر به چنین کسی بگویند: نماز و سایر احکام خدا و اداره امور بندگان خدا و سرپرستی آنان را به تو سپردیم آیا جای تعجّب است؟

سند این روایت بلا اشکال صحیح است و البتّه در این باب روایات دیگری نیز وجود دارد، و در ذیل آیه مبارکه (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ;)۴ «آن چه پیامبر برای شما آورده انجام دهید» در تفاسیر شیعه و سنّی روایاتی آمده است۵ که همه مفسّرین تصریح دارند به این که تمام دستوراتی که از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله صادر شده است ـ نه دستوراتی که خداوند فرموده و پیامبر ابلاغ کرده که بین این دو مورد فرق است ـ واجب الاطاعه است ;چرا که خداوند متعال اوامر و نواهی آن حضرت را امضا کرده است.

آن چه بیان شد، در مورد ولایت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله از دیدگاه شیعه و سنّی از نظر دلیل قرآنی و حدیثی بود.

اکنون می گوییم: امام که هم چون پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله ساخته شده خدا و تربیت یافته او تا سرحد کمال است دقیقاً همین مقام و منزلت را دارا است.

این مقام و منزلت از دو راه برای ائمّه علیهم السلام نیز به اثبات می رسد:

۱ . دلایل عمومی بر این که ائمّه علیهم السلام به منزله پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هستند مگر در نبوّت ;

طبق این ادلّه جمیع مناصب و منازل، مقام ها و ولایت هایی که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله عطا کرده در نزد ائمّه علیهم السلام است.

در این باره از طُرق عامه و خاصه روایات فراوانی وجود دارد که به یقین، برخی از آن ها لفظاً متواترند و بقیّه روی هم رفته تواتر معنوی و اجمالی دارند. یکی از آن احادیث «حدیث منزلت» است که خود بحث جداگانه ای می طلبد. پیامبر خدا در سخنی به علی علیه السلام فرمود:

أنت منّی بمنزلة هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبی بعدی ;۶

تو برای من به سان هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.

این حدیث تواتر لفظی دارد. عجیب این که در زمان های گذشته علما و محدّثان اهل تسنّن برای جمع آوری سندهای این حدیث از علمای شیعه بیشتر می کوشیدند. شاید علمای ما نیز در این زمینه زحمت کشیده اند و به دست ما نرسیده است.

یکی از محدّثان بزرگ اهل تسنّن که شخصیّت بزرگی است و اهل گزافه گویی نیست، می گوید: من پنج هزار سند برای «حدیث منزلت» دارم.۷ به راستی که پنج هزار سند خیلی حرف است!

کوتاه سخن این که این حدیث به طور واضح و آشکار بیان می کند که همه مراتب و منازل پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت بوده، مگر نبوّت و پیامبری.

از طرفی در وجوب اطاعت نسبت به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله، امیرالمؤمنین و سایر ائمّه اطهار علیهم السلام مساوی و برابر با آن حضرت هستند.

نتیجه این که برای اثبات این امر دلیل های عمومی داریم.

۲ . روایاتی که در خصوص تفویض احکام آمده است که ائمّه علیهم السلام نازل منزله پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در این جهت می باشند.

افزون براین روایاتی در کتاب بصائر الدرجات آمده است که ائمّه علیهم السلام در جمیع جهات وارثان پیامبر هستند مگر در نبوّت.۸ و در کتاب کافی آمده است که امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی می فرمایند: إنّ طاعتنا مفترضهٔ علیهم کطاعهٔ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله؛۹

در روایات خاصّه ای نیز این معنا آمده است که برخی از بزرگان هم چون علاّمه مجلسی رحمه اللّه تصریح دارد که این روایات مستفیض هستند، مانند روایتی که سندش صحیح است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

إنّ اللّه عزوجل أدّب نبیّه علی محبّته فقال: (إِنَّکَ لَعَلی خُلُق عَظیم)،۱۰ ثمّ فوّض إلیه فقال عزوجل: (ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)۱۱ وقال عزوجل: (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ)۱۲ ثمّ قال: وإنّ نبی اللّه فوّض إلی علی علیه السلام وائتمنه فسلّمتم وجحد الناس. فواللّه لنحبّکم أن تقولوا إذا قلنا، وتصمتوا إذا صمتنا ونحن فیما بینکم وبین اللّه عزوجل، ما جعل اللّه لأحد خیراً فی خلاف أمرنا؛۱۳

به راستی خدای عزوجل پیامبرش را بر محبت خود تربیت نمود و پس از آن فرمود: «تو خلق و خوی برجسته و بزرگی داری». سپس تشریع را به او تفویض کرد و فرمود: «آن چه را که رسول خدا برای شما آورده است انجام دهید و از آن چه شما را نهی کرده است دوری گزینید». هم چنین فرمود: «کسی که از رسول خدا اطاعت نماید، همانا خدا را اطاعت نموده است».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله آن چه خداوند متعال به او تفویض کرده بود به امیر مؤمنان علی علیه السلام تفویض و واگذار کرد و آن حضرت را (در جمیع این مقامات، منازل و حیثیّات) امین قرار داد. پس شما (شیعیان) این امر را پذیرفتید و تسلیم شدید ;ولی مردم نپذیرفتند و انکار کردند. به خدا سوگند! ما شما را دوست داریم که هر گاه بگوییم بگویید و هر گاه سکوت کنیم سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدای عز وجل هستیم. خدا برای هیچ کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.

واژه «جحد» یعنی انسان در قلب ایمان دارد، ولی به زبان انکار می کند.

با توجه به مطالب مذکور، معلوم شد که: ائمّه علیهم السلام از خداوند متعال اذن دارند که حکمی را خود تشریع کنند، نه فقط حکم الهی را به عنوان «قال اللّه» و «یقول اللّه» بیان کنند و یا به عنوان «قال رسول اللّه» یا از آبا و اجدادشان نقل کنند و بفرمایند: «سمعت أبی یقول».

و این نکته آن است که در این جا فرمودند: «والمظهرین لأمر اللّه» و نفرمودند: «والراوین لأمر اللّه» یا «والناقلین لأمر اللّه».

و نیز معلوم شد که اوامر و نواهی ائمه علیهم السلام احکام الهیه هستند که ارشادی، و حکم آن ها حکم مسأله گو نیست.

و اگر لفظ «أمر» را در این جا اعم از تکوین و تشریع بگیریم باز هم درست است، چنان که در بحث ولایت تکوینی خواهد آمد،۱۴ که امام علیه السلام به اذن خداوند متعال، در عالم کون می تواند تصرّف کند. این تصرّف به استقلال و شراکت نیست ;بلکه به برکت عبودیّت و بندگی در درگاه خداوند متعال است که امام در این مسیر پیشرفت می کند و تقرّب می یابد تا می رسد بدان جا که خداوند متعال چنین اذنی به او عطا می فرماید.

البته این موضوع عجیب و غریب نیست ;چرا که در زندگی عادی انسان نیز گاهی اتّفاق می افتد. گاهی یک نوکر و خادم به ارباب خود به خوبی خوش خدمتی می نماید و امور را چنان به دست می گیرد و تمام وظایف و خواسته های او را در نظر دارد، در کارها، اوقات، حالات معیّن تمام وظایف را با دقّت و ظرافت انجام می دهد. نه تنها اربابش او را بیرون نمی کند ;بلکه بر اثر این عملکرد مقرّب می گردد و کلیدهای اتاق مخصوص و صندوق اموالش را به او می سپارد و اسرار بیت خود را در اختیار او می نهد و کوچک ترین خیانتی از او تا پایان عمرش سر نمی زند.

چنین مقامی برای امام علیه السلام نیز از ناحیه خداوند متعال بوده.

و خدای سبحان چنین اذنی را در مورد احکامش به امام علیه السلام داده است.

قبلاً بیان شد که این شأن و مقام و این اذن الهی به طور قطع برای پیامبر خدا ثابت است ;چرا که از قرآن و سنّت دلیل داریم و هم چنین اتّفاق نظر مسلمانان و علمای شیعه و اهل تسنن بر این معناست، به گونه ای که انسان یقین پیدا می کند. افزون بر وجودش، این امر واقع نیز شده است ;زیرا «ادلّ دلیل علی إمکان الشیء وقوعه».

از این رو، این امر برای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله ثابت و تمام شده و ما در مورد اهل بیت علیهم السلام برای این معنا نیز قطع و یقین داریم ;چرا که دلیل های بسیاری در این زمینه ارائه شده است.

گرچه برای برخی قابل تحمّل نباشد ;ولی اگر اندکی مطالب را بررسی کنند و در این مورد گفت و گو شود، روشن خواهد شد که تمام منازل و مقاماتی که از ناحیه خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله داده شده، جز نبوّت، برای امیر مؤمنان علی و ائمّه اطهار علیهم السلام ثابت است.

آری، اینان خلفا و نایبان پیامبر اکرم هستند. پیامبر اکرم خاتم پیامبران است و باب نبوّت و پیامبری به وسیله آن حضرت بسته شد; ولی تمام مناصب و مقامات آن حضرت که از ناحیه خداوند متعال بوده، برای ائمّه ثابت است.

۱. سوره قلم (۶۸): آیه ۴.

۲. سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۳. الکافی: ۱ / ۲۶۷، حدیث ۴، بحار الانوار: ۱۷ / ۴، حدیث ۳. در انتهای حدیث چنین آمده است: «ولم یرخص رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله لأحد تقصیر الرکعتین اللتین ضمّهما إلی ما فرض اللّه عز وجل، بل ألزمهم ذلک إلزاماً واجباً، لم یرخص لأحد فی شیء من ذلک إلاّ للمسافر، ولیس لاحد أن یرخص]شیئاً [ما لم یرخصه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله، فوافق أمر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله أمر اللّه عز وجل ونهیه نهی اللّه عز وجل ووجب علی العباد التسلیم له کالتسلیم للّه تبارک وتعالی».

۴. سوره حشر (۵۹): آیه ۷.

۵. برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: تفسیر منهج الصادقین: ۹ / ۲۲۶، تفسیر الصافی: ۵ / ۱۵۶، تفسیر المیزان: ۱۹ / ۲۰۴، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۵۲۰، حدیث ۴۱۹، تفسیر کنز الدقائق: ۲ / ۵۴۴ تفسیر الکشاف: ۴ / ۵۰۳، تفسیر قرطبی: ۱۸ / ۱۷، تفسیر فخر رازی: ۲۹ / ۲۸۶، تفسیر نیشابوری (چاپ شده با تفسیر جامع البیان): ۲۸ / ۳۹.

۶. این حدیث شریف در منابع بسیاری از شیعه و سنّی نقل شده است. از جمله: الامالی، شیخ مفید: ۵۷، الامالی، شیخ طوسی: ۱۷۰، حدیث ۲۸۷، کنز الفوائد: ۲۷۴، کشف الغمه: ۱ / ۶۳، بشارهٔ المصطفی: ۲۴۶، تفسیر نور الثقلین: ۱ / ۴۹، بحار الانوار: ۸ / ۱، حدیث ۱، صحیح بخاری: ۴ / ۲۰۸ و ۵ / ۱۲۹، صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰، مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۱۷۰، سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۲، حدیث ۵۱۱، سنن ترمذی: ۵ / ۳۰۲، حلیهٔ الاولیاء: ۷ / ۱۹۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۱۰، السنن الکبری: ۹ / ۴۰، شواهد التنزیل: ۱ / ۱۹۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۸ و ۱۳۳، الطبقات الکبری: ۳ / ۲۳، کنز العمال: ۱۱ / ۵۹۹، اسد الغابه: ۴ / ۲۷، شرح مسلم نَوَوی: ۱ / ۱۹۵.

۷. در شواهد التنزیل: ۱ / ۱۹۵ آمده است: «وهذا حدیث المنزلهٔ الّذی کان شیخنا أبو حازم الحافظ یقول: خرّجته بخمسهٔ آلاف إسناد».

۸. بصائر الدرجات: ۱۶۸، باب فی الأئمهٔ أنّهم ورثوا علم اُولی العزم من الرسل وجمیع الأنبیاء... .

۹. الکافی: ۱ / ۲۱۶، حدیث ۴.

۱۰. سوره قلم (۶۸): آیه ۴.

۱۱. سوره حشر: آیه ۷.

۱۲. سوره نساء (۴): آیه ۸۰ .

۱۳. الکافی: ۱ / ۲۶۵، حدیث ۱، فصول المهمهٔ فی أصول الأئمهٔ: ۱ / ۶۴۵ و ۶۴۶، حدیث ۱، بحار الانوار: ۱۷ / ۲، حدیث ۱.

۱۴. ر.ک: شرح: «وبکم ینزّل الغیث وبکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض».

دیدگاه بزرگان و دانشمندان

دیدگاه بزرگان و دانشمندان

پس از ذکر ادلّه مساوات بین رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و ائمّه علیهم السلام در همه منازل و مقامات ـ مگر نبوّت ـ و این که وقتی رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بر تشریع ولایت دارند، پس ائمّه علیهم السلام نیز دارای این ولایت هستند، باید دید که بزرگان علما و دانشمندان در این باره چه گفته اند. چرا که پس از استشهاد به کلام قدما و علمای بزرگ شبهه ای باقی نمی ماند.

پیش تر بیان شد که این بحث در کتاب های حدیثی، رجالی، اعتقادی و اصولی مطرح شده است. هدایهٔ المسترشدین از کتاب های تحقیقی در علم اصول است. نویسنده این کتاب عالم محقق شیخ محمّد تقی اصفهانی رحمه اللّه است که این اثر را در شرح معالم الاصول که یکی از کتاب های مهم علم اصول به شمار می رود، نگاشته است. مطالب این کتاب علمی و فهم عبارات آن اندکی سنگین است. وی در بحث حقیقت شرعیه این قضیه را تحت این عنوان مطرح می کند که در اصل، «شارع» خداوند متعال است، چنان که می فرماید:

(لِکُلّ جَعَلْنا شِرْعَهً وَمِنْهاجًا؛)۱

ما برای هر کدام از شما آیین و راه روشنی قرار دادیم.

و به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله نیز شارع گفته می شود.۲

آیا عنوان شارع بر امام علیه السلام نیز صادق یا نه؟

۱. سوره مائده (۵): آیه ۴۸.

۲. در هدایهٔ المسترشدین: ۱ / ۴۰۸ و ۴۰۹ این گونه آمده است: «وحیث إنّ الحقیقهٔ الشرعیّهٔ منسوبهٔ إلی وضع الشارع ـ کما هو قضیّهٔ حدها المذکور وغیرها ـ أو ما هو أعم منه حسب ما مرّ فبالحری أن نشیر إلی معناه. فنقول: قد نصّ بعضهم بأنّ الشارع هو النبی (صلی اللّه علیه وآله). بل عزی ذلک بعض الأفاضل إلی ظاهر کلام القوم، وهو قضیهٔ ما ذکروه فی المقام وغیره، فإن ثبت کونه حقیقهٔ عرفیهٔ

فیه (صلی اللّه علیه وآله) کما ادّعاه بعضهم فلا کلام، وإلاّ فإن أخذ اللفظ علی مقتضی وضعه اللغوی فصدقه علیه (صلی اللّه علیه وآله) لاـ یخلو عن إشکال، إذ ظاهر معناه بحسب اللغهٔ: هو جاعل الشرع وواضعه، کما هو المتبادر منه، فیختص به تعالی، وقد قال تعالی: (لِکُلّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَهً وَمِنْهاجًا). وقال: (شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحًا...)]سوره شوری (۱۳): آیه ۱۳[». دیدگاه وحید بهبهانی

مرحوم وحید بهبهانی در کتاب رجالی خود برای تفویض چند معنا ذکر کرده، ایشان می فرماید:

الرابع: تفویض الأحکام والأفعال بأن یثبت ما رآه حسناً ویراه قبیحاً فیجیز اللّه تعالی إثباته وردّه مثل إطعام الجدّ السدس وإضافهٔ الرکعتین فی الرباعیات والواحدهٔ فی المغرب وفی النوافل أربعاً وثلاثین سنهٔ وتحریم کلّ مسکر عند تحریم الخمر إلی غیر ذلک؛

رسول خدا و امام می تواند حکمی را که صلاح بداند مقرّر کند و حکمی را که صلاح ندارد بردارد و خدای تعالی هم حکم او را امضا می نماید.

این است خلاصه فرمایش ایشان سپس مواردی را ذکر می کنند.۱

محقق بهبهانی در شرحی که بر کتاب مجمع الفائدهٔ والبرهان نوشته مقدّس اردبیلی رحمه اللّه دارد می نویسد:

وقد حقّقنا فی تعلیقتنا علی رجال المیرزا ضعف تضعیفات القمیین، فإنّهم کانوا یعتقدون ـ بسبب اجتهادهم ـ اعتقادات من تعدّی عنها نسبوه إلی الغلوّ مثل نفی السهو عن النبی صلی اللّه علیه وآله وسلم أو إلی التفویض مثل تفویض بعض الأحکام إلیه؛۲

این گفتار در ردّ محدّثان قمی است که در قدیم الأیام برخی از احادیث یا راویان را به دلیل قول به تفویض تضعیف می کردند.

۱. الفوائد الرجالیه: ۳۹ و ۴۰، تعلیقهٔ علی منهج المقال: ۲۲.

۲. حاشیهٔ علی مجمع الفائدهٔ والبرهان: ۷۰۰.

دیدگاه شیخ بحرانی

شیخ بحرانی نویسنده کتاب الحدائق الناضره فقیهی ارزشمند و محدّثی بزرگ است. او در بحث منزوحات بئر می نویسد:

احتمل بعض محقّقی المحدّثین من المتأخّرین کون هذا الاختلاف من باب تفویض الخصوصیّات لهم علیهم السلام لتضمّن کثیر من الأخبار أنّ خصوصیّات کثیر من الأحکام مفوّضهٔ إلیهم علیهم السلام کما کانت مفوّضهٔ إلیه صلی اللّه علیه وآله؛۱

خلاصه ترجمه: بعضی از محدثین احتمال داده اند که اختلاف روایات در منزوحات بئر از باب تفویض احکام به ائمه علیهم السلام بوده باشد.

۱. الحدائق الناضرهٔ: ۱ / ۳۶۵. دیدگاه سیّد عبداللّه شبّر

سیّد عبداللّه شبّر رحمه اللّه فقیه و محدّث بزرگی بوده. وی در یکی از کتاب های خود به نام مصابیح الانوار می نویسد:

والأخبار بهذه المضمونهٔ کثیرهٔ رواه المحدّثون فی کتبهم کالکلینی فی الکافی والصفّار فی البصائر وغیرهما: أنّ اللّه سبحانه فوّض أحکام الشریعهٔ إلی نبیّه بعد أن أیّده واجتباه وسدّده وأکمل له محامده وأبلغه إلی غایهٔ إکمال؛۱

روایات تفویض احکام شریعت به نبیّ اکرم فراوان است... .

۱. مصابیح الانوار: ۱ / ۳۶۹. دیدگاه شیخ محمّد حسن نجفی

شیخ محمّد حسن نجفی نویسنده جواهر الکلام و فقیه عظیم الشأن می نویسد:

بل فی المسالک روی العامّهٔ والخاصّهٔ أنّ النبی صلی اللّه علیه وآله کان یضرب الشارب بالأیدی والنعال ولم یقدّره بعدد، فلمّا کان فی زمن عمر استشار أمیر المؤمنین علیه السلام فی حدّه فأشار علیه بأن یضربه ثمانین معلّلاًـ له... وکان التقدیر المزبور عن أمیر المؤمنین علیه السلام من التفویض الجائز لهم؛۱

شهید ثانی در مسالک فرموده که خاصه و عامه روایت کرده اند که حدّ شرب خمر در زمان رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله معین

نشده بود، در زمان عمر به توسّط امیرالمؤمنین علیه السلام معین شد و آن از باب تفویض احکام به ائمه بوده است.

۱. جواهر الکلام: ۴۱ / ۴۵۷. دیدگاه مجلسی اوّل و دوم

مجلسی اوّل رحمه اللّه نیز در این مورد می فرماید: کما یظهر من الأخبار الکثیرهٔ الواردهٔ فی التفویض إلی النبی والأئمّهٔ علیهم السلام.

علاّمه مجلسی دوم رحمه اللّه نیز می نویسد:

وألزم علی جمیع الأشیاء طاعتهم حتّی الجمادات من السماویّات والأرضیّات کشقّ القمر وإقبال الشجر وتسبیح الحصی وأمثالها ممّا لا یحصی وفوّض أمورها إلیهم من التحلیل والتحریم والعطاء والمنع.۱

۱. بحار الانوار: ۲۵ / ۳۴۲ و ۳۴۳. دیدگاه مرحوم آقای گلپایگانی

استاد ما مرحوم آقای گلپایگانی قدس سره در کتاب حدود در بحث «حدّ شارب الخمر» مطلب شهید ثانی و صاحب جواهر الکلام را متعرّض شدند و قبول فرمودند.

آری اهل بیت علیهم السلام اظهار کنندگان خواسته ها یا اوامر و نواهی خداوند متعال هستند. ما معتقدیم که آن بزرگواران تربیت شده مکتب خداوند متعال هستند و او خودش تربیت ائمّه علیهم السلام را به عهده گرفته است. پیش تر در روایتی خواندیم که آنان مربّی و تربیت شده خداوند سبحان هستند. کسانی که آن گاه که به سرحدّ کمال می رسند، روح القدس به امر خداوند متعال ملازم آن هاست و در جمیع امور متوجّه آن بزرگواران است و آن ها را تسدید می نماید.

سپس امام علیه السلام با حرف «ثمّ» می فرماید:

ثمّ فوّض إلیه;۱

آن گاه امور را به آنان تفویض می کند.

به چنین وجودی اذن تصرّف در کون داده می شود که همان ولایت تکوینی است و به چنین شخصیّتی اذن تصرّف در اموال و اَنْفس داده می شود که در اصطلاح، به آن ولایت تشریعی می گویند و به چنین فردی تصرّف در احکام می دهند که همان ولایت بر احکام است.

مطالب یاد شده، درباره مراحل بالای شناخت و معرفت است که بایستی بکوشیم تا شناختمان به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله و ائمّه علیهم السلام بیشتر شود و اگر کسی در آن حد نبود و آن ظرفیّت را نداشت و نتوانست این معنا را خوب دریابد، معذور است ولی نباید انکار کند.

۱. ر.ک: بصائر الدرجات: ۴۰۵، الکافی: ۱ / ۲۶۵.

بندگان گرامی خدا

بندگان گرامی خدا

وَعِبادِهِ الْمُکْرَمینَ الَّذینَ لایَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِاَمْرِهِ یَعْمَلُونَ;

و (سلام بر) بندگان گرامی او که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به امر او عمل کنند.

واژه «عباد» جمع عبد است ;یعنی ائمّه علیهم السلام بنده حق تعالی هستند، امّا عباد مکرمین، عبادی که «لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون».

پیش تر در توضیح عبارت «واُصول الکرم» معنای کرم بیان شد.

وقتی واژه «کرم» به معنای جود و بخشش و سخاوت و در مقابل بخل به کار می رود. امّا در لغت و استعمالات قرآن مجید و سنّت، معنایی بهتر و وسیع تر دارد که معنای مذکور یکی از افراد و مصادیق آن می شود.

اکنون برخی از موارد استعمال واژه کرم، در قرآن مجید را بیان می نماییم.

گاهی واژه «کریم» برای خودِ قرآن به کار رفته است، آن جا که می فرماید:

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ;)۱

به راستی که آن قرآن گرامی و پرارزش است.

گاهی برای برخی از فرشتگان به کار رفته است، آن جا که می خوانیم:

(كِرامًا كاتِبِينَ ;)۲

(فرشتگان) گرامی و نویسنده.

در مورد دیگری می فرماید:

(بِأَيْدِى سَفَرَة * كِرام بَرَرَة ;)۳

به دست سفیرانی والا مقام و نیکوکار.

و گاهی برای برخی از مخلوقات آمده است، آن جا که می فرماید:

(أَ وَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْج كَريم ;)۴

آیا آنان به زمین ننگریستند که چه قدر از گیاهان پرارزش در آن رویانیدیم؟

و گاهی در مورد برخی از مقامات به کار رفته است، آن جا که می فرماید:

(وَكُنُوز وَمَقام كَريم ;)۵

و از گنج ها و قصرهای باشکوه.

با توجّه به این آیات و با کمک کتاب المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی و برخی دیگر از کتاب های لغوی در این زمینه، می فهمیم که واژه «کرم» به معنای شرافت، جلالت و عظمت است. راغب اصفهانی می نویسد:

وكلّ شیء شرف فی بابه فإنّه یوصف بالكرم ;۶

هر چیزی که در باب خودش باشرف، جلالت و عظمت باشد به «کرم» موصوف می شود.

به سنگ های قیمتی مثل زبرجد، زمرّد و...، احجار کریمه می گویند ;چون این ها در بین سنگ ها شرافت و قیمت دارند. به دست آوردن این ها آسان نیست و بایستی آن ها را با پرداخت هزینه و کند و کاو و سختی به دست آورد. در برخی از کشورها این سنگ ها را از اعماق کوه ها به دست می آورند ;چرا که کم یاب هستند و در دسترس عموم مردم نیستند. از این رو، هم قیمت و شرافت دارند و هم به کسانی که این ها را می پوشند و همراه دارند، شرافت و زینت می بخشند.

در برخی کتاب ها حدیثی نقل شده که:

من أحبّ كريمتاه لم يكتب بعد العصر ;

کسی که چشمان خود را دوست بدارد، بعد از عصر نمی نویسد.

و حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ما سلب أحد كريمته إلّا عوّضه اللّه منه الجنّة».۷

و در روایت دیگری آمده است که حضرت فرمود: من زوّج كريمته من شارب الخمر فقد قطع رحمها ;۸

منظور از «کریمه» در این روایت دختر انسان است که عزیز اوست و برای او زحمت کشیده، تربیتش نموده و برای او ارزش دارد. از این رو، نباید دخترش را به شراب خوار بدهد.

بنابراین، استعمال ماده «کرم» در موارد مختلف بیان گر ارزش، شرف، مقام و جلالت است.

واژه «کرم» به همان تعبیری است که صاحب المفردات گفته که به معنای شرافت، عظمت و جلالت است. تشکیک پذیر است و

مراتب دارد. برای مثال، مرتبه شرافت احجار کریمه با مرتبه شرافت چشم انسان یا دختر او و یا با فرشتگانی که «کرام بررة» هستند، فرق دارد و دارای مراتب است.

این واژه در زیارت جامعه درباره ائمّه علیهم السلام به کار رفته، آن جا که می فرماید: «وعباده المکرمین». روشن است که این عبارت از آیه ای در قرآن مجید اقتباس شده است، آن جا که می فرماید:

(وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدًا سُبْحانَهُ بَلْ عِبادٌ مُکْرَمُونَ * لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ * یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَلا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضی وَهُمْ مِنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنّی إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِکَ نَجْزیهِ جَهَنَّمَ کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ؛)۹

و آن ها گفتند: خدای رحمان فرزندی برای خود برگزیده است! او منزّه است ؛بلکه فرشتگان بندگان شایسته او هستند که هیچ گاه در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند. او آن چه را پیش رو و پشت سر آن هاست، می داند و آن ها جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند و هر که از آنان بگوید: من معبود جز او هستم، او را با دوزخ کیفر می دهیم و این گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

این ها آیاتی هستند که واژه «کرم» را در بر گرفته اند. شأن نزول این آیات در ردّ یهود و نصاری است. در تفاسیر، ذیل این آیات این گونه آمده است:

یهودیان برخی از پیامبران بنی اسرائیل را فرزند خداوند می خواندند که قرآن می فرماید:

(وَقالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ؛)۱۰

یهود گفتند: عزیر پسر خداوند است.

مسیحیان نیز همین ادّعا را درباره حضرت عیسی علیه السلام داشتند که در این هنگام این آیات مبارکه نازل شد: (وَقالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمنُ وَلَدًا سُبْحانَهُ).

در این آیات ولدیّت پیامبران برای خداوند متعال نفی شد ؛چرا که خداوند منزّه است از این که فرزندی داشته باشد.

آن گاه می فرماید: پیامبرانی که شما فرزند بودن آن ها را برای خداوند متعال ادّعا کردید، اینان بندگان مکرم و شایسته خداوند هستند و هر چه دارند از خداوند متعال است و خدا به آنان شرف، مقام، عزّت و عظمت داده است.

این حقیقت را با واژه «عباد» بیان کرد تا بفهمانند که آن چه اینان به آن دست یافته اند، از طریق عبودیت بوده که به این درجات رسیده اند. بنابراین، سخن شما درست نیست که اینان فرزند خدا هستند ؛بلکه اینان بندگان خدا و مخلوق او هستند. امّا به برکت عبادت، خداوند متعال به آن ها شرف داد و شما خیال کردید که اینان برای خدا فرزند شدند و این تقرّب در نزد خدا دلیل بر فرزند بودن نخواهد شد.

۱. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷.

۲. سوره انفطار (۸۲): آیه ۱۱.

۳. سوره عبس (۸۰): آیه ۱۵ و ۱۶.

۴. سوره شعراء (۲۶): آیه ۷.

۵. همان: آیه ۵۸.

۶. المفردات فی غریب القرآن: ۴۲۹.

۷. قرب الاسناد: ۳۸۹، حدیث ۱۳۶۶، بحار الانوار: ۸۱ / ۱۸۲، حدیث ۳۰.

۸. الکافی: ۵ / ۳۴۷، حدیث ۱.

۹. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۶ ـ ۲۹.

۱۰. سوره توبه (۹): آیه ۳۰.

اندیشه ای در آیه

با توجّه به آیه و معنای واژه «کرم»، در زیارت جامعه برای حضرات ائمه علیهم السلام شرافت و مقاماتی اراده شده که برخی از آن ها عبارت است از:

۱ . عصمت ائمّه

جمله ای که از آیه مبارکه (لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ;)۱ «آنان در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و همواره فرمان او را انجام می دهند» اقتباس شده در برگیرنده عصمت آن بزرگواران است، بدین معنا که آنان هرگز در گفتار بر خداوند متعال پیشی نمی گیرند و این همان معصوم بودن آن هاست که تمام آن چه را می گویند از ناحیه خداوند متعال است و چیزی را از خودشان به او نسبت نمی دهند.۲

گفتنی است پس از پایان این بحث درباره این آیه، خطبه ای را از امیر مؤمنان علی علیه السلام۳ خواهیم آورد که این مطلب را روشن تر خواهد کرد.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۷.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره عصمت ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: ۲ / ۴۹۷ از همین نگارنده.

۳. ر.ک: صفحه ۳۹۰ از همین کتاب.

۲ . علم ائمّه

در این آیه می فرماید:

(وَهُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ;)۱

و آنان همواره فرمان او را انجام می دهند.

این عبارت از آیه علم ائمّه علیهم السلام را می رساند ;چون آن بزرگواران به امر خداوند متعال عمل می کنند که در این صورت باید به امر خداوند آگاه باشند تا طبق آن عمل کنند. آن ها باید بدانند که خداوند متعال چه چیزهایی را اراده کرده تا به مرحله عمل برسانند.

بدیهی است که ائمّه علیهم السلام پیش کسی شاگردی نکرده اند و در مکتب احدی نبوده اند، آن چه دانستند و عمل کردند همه را در مکتب خداوند متعال یافته اند و این از خصایص و شرافت های ائمّه علیهم السلام خواهد بود.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۷. ۳ . عمل و کردار ائمّه

عمل ائمّه علیهم السلام یکی دیگر از موضوعاتی به شمار می رود که از این آیه استفاده می شود. این آیه بیان گر عمل و کردار آن بزرگواران است.

به نظر می رسد که «امر» در این جا مقابل نهی نیست ;بلکه منظور اراده خداوند متعال است که در نتیجه ائمّه به اراده خداوند متعال عالم و آگاه هستند و در مرحله بعد عامل به اراده او هستند. این موضوع با تأمّل در این عبارت از آیه به دست می آید.

به تعبیر دیگر، جبرئیل مأموری از مأموران خدا و عضو دستگاه ربوبی و تشکیلات الهی است. اگر او کاری انجام دهد، شما آن را به خداوند متعال نسبت می دهید. اگر کاری را میکائیل انجام دهد، آن را نیز به خدا نسبت می دهید.

واضح تر این که مأموریّت حضرت عزرائیل قبض ارواح است، این عمل هم به خودش نسبت داده می شود، چنان که قرآن می فرماید:

(قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ;)۱

بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده روح شما را می گیرد؛

و هم به طور مستقیم به خداوند نسبت داده می شود که قرآن می فرماید:

(اللّهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها؛)۲

خداوند به هنگام مرگ ارواح را قبض می کند.

پس فعل عزرائیل فعل خدا است. اگر خداوند متعال اراده کند، اراده او در عمل عزرائیل تبلور می کند و ائمّه علیهم السلام نیز چنین هستند.

۱. سوره سجده (۳۲): آیه ۱۱.

۲. سوره زمر (۳۹): آیه ۴۲. ۴ . شفاعت ائمّه

از مطالبی که از این آیه استفاده می شود و خود موضوعیّت دارد و می تواند توضیح مطلب قبلی باشد، شفاعت است که به ائمّه علیهم السلام این جلالت و مقام و منصب نیز داده شده است، چنان که می فرماید:

(لا يَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضى؛)۱

آنان جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند.

اگر انسان بخواهد در موضوعی کسی را نزد بزرگی شفیع قرار دهد، باید فردی باشد که نزد او عزیز و متناسب با آن موضوع باشد وگرنه نمی توان برای هر کاری هر فردی را نزد امیر، رئیس و وزیر شفیع قرار داد. بایستی تناسب ها مراعات شود. پس کسی که با خداوند متعال سر و کار دارد و نیاز به شفیع دارد، باید فردی را شفیع قرار دهد که با او در ارتباط باشد.

با توجّه به این مطلب، کلمه «مکرمون» در زیارت جامعه دلالت دارد بر این که پیامبر اکرم، امیر مؤمنان و ائمّه علیهم السلام شفیعان به سوی خدای سبحان هستند.

حال آیا اینان باید پیش از شفاعت کردنشان به خداوند متعال مراجعه کنند که خدایا! در فلان مورد شفاعت بکنم تا حرفم زمین نیفتد یا نه؟

اینان چنین هستند که «جز برای کسی که خدا راضی است شفاعت نمی کنند»، به این معنا که این بزرگواران با اراده های خداوند متعال ارتباطی دارند و آگاه هستند. پس اگر در جایی شفاعت نکردند، رضایت خدا در آن جا نیست، نه این که پیش تر از خداوند متعال در هر مورد کسب تکلیف کنند.

آری هر چه بیشتر شرافت به آن بزرگواران داده شد؛ بیشتر بندگی کردند و مقامات به آنان عطا شد؛ و هم چنان (مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ)۲ هستند.

کسی نگوید: پس اینان خدا هستند؛ چرا که جای همین توهّم هست وگرنه آیه به این شدّت و حدّت یهود و نصاری را رد نمی کرد؛ چرا که آنان وقتی از حضرت عیسی کارهای خدایی دیدند، چنین توهّم کردند. البتّه از ائمّه علیهم السلام و حضرت عیسی کارهایی سر زده که از عهده بشر عادی خارج بوده ولکن به «اذن اللّه» و به برکت عبودیّت سر زده و صادر گشته و هیچ یک ادعای اُلوهیّت نکرده و نمی کند. قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره می کند و می فرماید:

(وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنّى إِلهٌ مِنْ دُونِهِ فَذلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ؛)۳

و هر کس از آن ها بگوید من معبودی جز او هستم، او را با دوزخ کیفر می دهیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر خم در کوفه خطبه ای ایراد فرمود. شیخ طوسی رحمه اللّه راوی این خطبه می گوید:

اتّفق فی بعض سنی أمیر المؤمنین علیه السلام الجمعهٔ والغدیر، فصعد المنبر علی خمس ساعات من نهار ذلک الیوم فحمد اللّه؛...

در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام روز جمعه با روز غدیر مصادف شد که ایشان در وسط روز بر بالای منبر رفتند و به

سخنرانی و خطابه پرداختند.

از نظر نگارنده این خطبه از امیر مؤمنان علیه السلام قطعی الصدور است. هزار سال پیش شیخ طوسی رحمه الله این خطبه را در مصباح المتهجد نقل کرده است. حضرتش در آن خطبه زیبا این گونه فرمود:

وإنّ اللّه تعالی اختصّ لنفسه بعد نبیّه صلی اللّه علیه وآله من بریّته خاصّهٔ ;علاهم بتعلیته وسما بهم إلی رتبته، وجعلهم الدعاهٔ بالحقّ إلیه والأدلّاء بالإرشاد علیه، لقرن قرن وزمن زمن.

أنشأهم فی القدم قبل کلّ مذر ومبر، وأنواراً أنطقها بتحمیده، وألهمها شکره وتمجیده، وجعلها الحجج علی کلّ معترف له بملکهٔ الربوبیهٔ وسلطان العبودیهٔ، واستنطق بها الخرسات بأنواع اللغات، بخوعاً له فإنّه فاطر الأرضین والسماوات.

وأشهدهم خلقه وولّاهم ما شاء من أمره، جعلهم تراجم مشیّته وألسن إرادته، عبیداً لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون، یعلم ما بین أیدیهم وما خلفهم، ولا یشفعون إلّا لمن ارتضی، وهم من خشیته مشفقون;۴

و به راستی که خدای تعالی بعد از رسولش صلی اللّه علیه وآله از بین بندگانش، عدّه ای را مخصوص به خود گردانید. گروهی که آن ها را رفعت مقام و علوّ درجه عطا فرمود و آنان را در قرون متمادی فراخوانان به سوی خود ودلالت کنندگان بر خویش بدون هیچ نقصانی قرار داد. انوار آن ها را پیش از آفرینش جمیع موجودات آفرید و آن انوار مقدّس را به حمد خودش ناطق فرمود. مقام شکر و بزرگ داشتش را به آنان الهام نمود و آن ها را بر هر بنده ای که سر تعظیم در مقابل ملوکیت حقّ تبارک و تعالی فرود آورده باشد، حجّت قرار داد.

به وسیله این انوار با موجوداتی که به خودی خود قادر به تکلّم نبودند، به انواع لغت ها سخن گفت تا همه در مقابل این حقیقت که او تبارک و تعالی آفریننده زمین ها و آسمان هاست، معترف و مقِرّ باشند. آن بندگان خاصّ را بر مخلوقاتش شاهد قرار داد و آن چه از تصرّفاتش را که می خواست، به آنان واگذار نمود.

آنان را بیان گر مرادهای خویش و زبانِ گویای خواسته هایش از خلق قرار داد، در حالی که اینان ـ با همه این مقامات ـ بندگان او بوده و در گفتارشان از خدا پیشی نمی گیرند و فقط بر طبق امر حقّ تبارک و تعالی عمل می کنند. خداوند متعال آن چه را در پیش روی آنان و ورای آنان است، می داند و آنان شفیع نمی شوند، مگر به کسانی که خدای تعالی راضی است و آنان به دلیل ترس عالمانه ای که از حق تعالی دارند، در مقام خائفین هستند.

این خطبه به شرح و توضیح نیاز دارد و باید در سرفصل جداگانه ای مطرح شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر بر فراز منبر این خطابه را برای عموم مردم ایراد فرمود. شاید معرفت ما به ائمّه علیهم السلام از خیلی کسانی که در آن تاریخ پای منبر آن حضرت در کوفه بودند، بیشتر باشد.

آن حضرت می فرماید: «بعد از آن که خداوند از مخلوقاتش این ها را برگزید شرافتی به اینان داد، آنان را بالا برد و فراخوانان به حق قرار داد تا کسانی که به طرف او می روند راه را بشناسند. زبان آن ها را گویا ساخت تا حمدش کنند و شکر و سپاس را بر آنان الهام کرد که بر زبانشان جاری گردد و آن ها را ترجمان مشیّت خود قرار داد.

استاد ما میرزا کاظم تبریزی رحمه اللّه که هم فقیه، هم اصولی و هم معقولی بود و انصافاً در معارف شخصیّتی بود. وی به مناسبتی در جلسه درس فرمود: حلقوم ائمّه علیهم السلام بلندگوی خداوند متعال است. ترجمان وحی یعنی بلندگو.

پس وقتی از این حلقوم کلام خداوند متعال بیرون می آید، آیا این جز عصمت است؟ جز این است که آنان زبان اراده خداوند متعال هستند و با وجود این، عبد هستند که در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و فرمان او را عمل می کنند. و «یعلم ما بین أیدیهم وما خلفهم» بر اینان احاطه دارد.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۲۸.

۲. همان.

۳. همان: آیه ۲۹.

۴. مصباح المتهجد: ۷۵۳، المصباح، کفعمی: ۶۹۶، بحار الانوار: ۹۴ / ۱۱۳. وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ؛

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ)۱.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۷۶.

مناقبی دیگر

مناقبی دیگر

اَلسَّلامُ عَلَى الائِمَّةِ الدُّعاةِ وَالْقادَةِ الْهُداةِ وَالسّادَةِ الْوُلاةِ وَالذّادَةِ الْحُماةِ وَاَهْلِ الذِّكْرِ وَاُولِى الامْرِ وَبَقِيَّةِ اللّهِ وَخِيَرَتِهِ وَحِزْبِهِ وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ وَحُجَّتِهِ وَصِراطِهِ وَنُورِهِ وَبُرْهانِهِ وَرَحْمَةُ اللّهِ وَبَرَكاتُهُ؛

سلام بر امامان دعوت گر، پیشوایان راهنما، سروران سرپرست، حامیان دین خدا، اهل ذکر، صاحبان امر، آیات باقی مانده خدا، برگزیده و حزب او، جایگاه دانش و حجّت او راه، نور و برهان او و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

طبق تنظیم و دسته بندی که انجام یافته، این فراز از زیارت جامعه آخرین تسلیم از محورهای سلام هاست. این فراز چهارده جمله است که هر یک به منقبتی از مناقب ائمّه علیهم السلام اشاره دارد، به خصوص آن چه که در قرآن مجید آمده است که اکنون به اختصار بیان می نماییم.

امامان دعوت گر

اَلسَّلامُ عَلَى الائِمَّةِ الدُّعاةِ؛

سلام بر امامان دعوت گر.

پیش تر بیان شد که واژه «دعاة» جمع «داعی» همانند واژه «قضاة» جمع «قاضی» است.

چنان که پیداست، «الدعاة» مطلق است و معلوم است که تحقّق مفهوم «دعوت» به داعی و مدعوّ و مورد دعوت است، داعی ائمّه علیهم السلام هستند. اما مدعوّ همه بشر و مطلق انسان ها و مورد دعوت نیز مطلق است که مقصود سعادت بشر در جهات مادّی و معنوی می باشد.

ائمّه همه وظایف پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله را بعد از آن حضرت به عهده داشته و همه مسئولیّت ها را متحمّل شده اند. پس ناگزیر همه مقامات آن حضرت را دارا هستند.

به عبارت دیگر، وجود ائمّه پس از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله امتداد و استمرار وجودشان است. وقتی خداوند متعال در وصف پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

(وَداعِيًا إِلَى اللّهِ بِإِذْنِهِ وَسِراجًا مُنيرًا؛)۱

و تو را فراخوان به سوی خدا به فرمان او و چراغی روشنی بخش قرار دادیم.

همین مقام پس از آن حضرت، برای ائمّه است. لازمه این که پیامبر اکرم یا امام علیه السلام فراخوان و دعوت کننده به سوی معرفت خداوند متعال و عبادت و اطاعت او باشند، این است که معرفتشان در حدّ اعلا باشد و بهترین بندگان خدا و اعلم افراد بشر به همه نیازمندی های جوامع بشری برای سعادت به شمار روند؛ از این رو وجود ائمّه علیهم السلام پس از پیامبر استمرار وجود آن حضرت

است و هم چنان که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله جامع جمیع کمالات انبیای سلف و افضل خلائق من الأولین والآخرین بود، ناگزیر ائمّه علیهم السلام در اعلا درجه افضلیت هستند و وارث خصائص همه پیامبران خواهند بود.

در قرآن مجید می خوانیم که یکی از پیامبران الهی می فرماید:

(یا قَوْمِ ما لی أَدْعُوكُمْ إِلَی النَّجاةِ وَتَدْعُونَنی إِلَی النّارِ؛)۲

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات فرا می خوانم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟

و این است لسان حال ائمّه علیهم السلام آن ها دعوت کننده به سوی خدا، نجات، رهایی، خیر و بهشت و در زمان هر یک کسی یا کسانی که داعی به سوی گمراهی بوده وجود داشته، و همیشه در طول تاریخ همین گونه بوده که دو دعوت گر در مقابل هم بوده اند.

۱. سوره احزاب (۳۳): آیه ۴۶.

۲. سوره غافر (۴۰): آیه ۴۱.

پیشوایان هدایت گر

پیشوایان هدایت گر

وَالْقادَةِ الْهُداةِ؛

و (سلام بر) پیشوایان هدایت گر.

رهبری عنوان و لقب دیگری برای ائمّه علیهم السلام است. واژه «قادهٔ» جمع «قائد» است و پیش تر گذشت که در لغت عرب هم واژه «قائد» داریم و هم واژه «سائق». ائمّه پیشاپیش اُمّت قرار می گیرند و مردم را هدایت می کنند و آنان را رهبری می کنند.

و واژه «هداهٔ» جمع هادی است.

و این عبارت اطلاق دارد. ائمّه علیهم السلام حتّی برای غیر بشر قائد و هادی هستند ؛یعنی به برکت وجود ائمه علیهم السلام جمیع کائنات به پیش می روند و حرکتشان به سوی کمال و به سوی قیام به وظایف، به هدایت آن بزرگواران است. هر نقشی که هر کائنی از کائنات در این عالم دارد، به برکت ائمّه به آن نقش قیام می کند.

ائمه علیهم السلام نسبت به بشر و بشریّت پیشوایان هدایت گرند، نه فقط برای این اُمّت، بلکه برای همه بشریّت و برای همه اُمّت ها؛ چرا که «القادهٔ الهداهٔ» اطلاق دارد.

پس این عبارت از دو جهت اطلاق دارد:

۱ . نسبت به بشر؛

۲ . نسبت به غیر بشر.

بلکه اطلاق سومی نیز وجود دارد ؛ائمّه علیهم السلام در هر عالَمی از عوالم از جنبه هدایت، نظارت و وساطت برکاتی داشته اند.

معلوم است تا آن گاه که فردی خود نیازمند به هادی است، نمی تواند هادی باشد. قرآن کریم می فرماید:

(أَ فَمَنْ يَهْدی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدّی إِلاّ أَنْ يُهْدی فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛)۱

آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی شود مگر این که هدایتش کنند؟

آیا مقایسه ائمّه هدایت گر با ائمّه ضلال و گمراه کننده در این اُمت صحیح است؟ آیا می توان این دو را با هم سنجید، یا اصلاً چنین ادّعایی غلط است؟

ائمّه علیهم السلام هادی و هدایت گرند. قرآن کریم می فرماید:

(وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا;)۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.

توضیح جنبه هدایتی پیش تر به طور مفصّل گذشت و در ذیل آیه دیگری نیز توضیح دادیم، آن جا که می فرماید:

(إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ;)۳

تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

گفتیم که پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله در ذیل آیه فرمود:

یا علی! بک یهتدی المهتدون من بعدی;۴

ای علی به واسطه تو پس از من هدایت شوندگان راه می یابند.

بنابراین، ائمّه علیهم السلام پیشوایان و رهبران هدایت هستند، حتی نسبت به انبیا و اولیا سلام اللّه علیهم اجمعین.

۱. سوره یونس (۱۰): آیه ۳۵.

۲. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷۳.

۳. سوره رعد (۱۳): آیه ۷.

۴. الطرائف: ۷۹، کنز العمال: ۱۱ / ۶۲۰، حدیث ۳۳۰۱۲.

سروران صاحب اختیار

وَالسّادَةِ الْوُلاةِ;

و (سلام) بر سروران صاحب اختیار.

واژه «سادة» جمع سیّد و واژه «ولاة» جمع والی است که به ترجمه فارسی می شود: بزرگان صاحب اختیار. واژه «سیّد» در لغت عرب چنین معنا شده است:

السیّد الرئیس الکبیر فی قومه المطاع فی عشیرته وإن لم یکن هاشمیاً وعلویاً;۱

سیّد همان بزرگ و آن شخص یا شخصیّتی است که در گروه، قبیله، جامعه و شهر خود مورد احترام و اطاعت آن هاست گرچه هاشمی و علوی نباشد.

به نظر می رسد که از همین رو، مسلمانان به ذریّه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله «سیّد» می گویند که چنین امتیازی بر دیگر مسلمانان دارند و بدین جهت، باید به آنان احترام گزارد.

بنابراین، مورد احترام بودن، شاخص بودن و مطاع در بین مردم بودن همان سیادت و آقایی است. از طرفی، ولایت ائمّه علیهم السلام اختیارداری آنان است ;از این رو، آنان سروران صاحب اختیار هستند.

از سوی دیگر، واژه «السادة» اطلاق و عموم دارد ;یعنی آنان سروران همه اُمّت ها و سادات همه خلایق هستند. چنان که «ولایت» نیز اطلاق دارد ;یعنی آنان در همه امور و شئون ولایت دارند ;تکوینی باشد یا تشریعی.

و به عبارت دیگر مطاع بودن در معنای «سیّد» از نظر لغوی و عرفی وجود دارد، اما مطاع بودن در چه؟ و مطیع کیست؟ و هم چنین در طرف «الولاة» ولایت در چه؟ و بر که؟ متعلّق محذوف است و حذف المتعلّق یدل علی العموم،، بنابراین هر دو طرف اطلاق پیدا می کند.

آری، خداوند متعال چنین مقامی را به ائمّه اطهار علیهم السلام داده است و این مطاع بودن و ولایت به اذن خداوند متعال است، هر چند آنان عبد و مخلوق خدای سبحان هستند. در آیه ای از قرآن کریم می فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْناهُمْ مُلْكًا عَظيمًا;)۲

یا این که به مردم]ائمّه علیهم السلام[نسبت به آن چه خداوند از فضلش به آنان بخشیده حسد میورزند! ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی برای آنان عطا کردیم.

بنابر روایتی که ذیل آن وارد شده، مراد از «ملک عظیم» ولایت تکوینی است.

اما در ولایت تشریعی رسول اللّه، استدلال می شود به آیه مبارکه:

(النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ؛)۳

پیامبر به مؤمنان، از خودشان اولی و شایسته تر است ؛

و با استناد به قول پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله که فرمود:

ألست أولی بکم من أنفسکم؟... فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه ؛۴

آیـا من اولی به شـما از شـما نیستم؟ گفتنـد: چرا، فرمود: پس هر که من مولا ـ و سـرپرست او هسـتم پس این علی مولا و سرپرسـت اوست ؛

ولایت تشریعی ائمّه علیهم السلام ثابت می شود که در جای خود بحث خواهیم کرد.

و ولایت آن بزرگواران بر احکام شرعیّه را در گذشته به اختصار بیان کردیم.

۱. مجمع البحرین: ۲ / ۴۴۸.

۲. سوره نساء (۴): آیه ۵۴.

۳. سوره احزاب (۳۳): آیه ۶.

۴. الکافی: ۱ / ۴۲۰، حدیث ۴۲، الامالی، شیخ طوسی: ۲۵۴، حدیث ۴۵۶، بحار الانوار: ۲۹ / ۸۲، حـدیث ۲، مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۳۷۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۰۴.

مدافعان حمایت گر

وَالذّادَةِ الْحُماةِ ؛

و (سلام بر) مدافعان حمایت گر.

واژه «الذادّة» جمع «ذائد» است.۱ به نظر می رسد معنای فارسی آن: به قصد حفظ چیزی، چیزی را دفع کردن و کنار زدن بوده باشد.

واژه «الحماة» مفرد «حامی» است ؛یعنی حمایت کننده.

هر یک از این دو مفهوم از مفاهیم ذات اضافه است، پس سه طرف وجود دارد:

زائد، مذود، مذودٌ عنه ؛دفع کننده، دفع شده، چیزی که از او دفع می شود.

حامی، محمیّ، محمیٌّ عنه ؛حمایت کننده، حمایت شده، آن چیزی که از او حمایت می شود.

وقتی روشن شـد که ائمه علیهم السـلام دفع کننده و حامی هسـتند، این سؤال مطرح می شود که دفع کننده چه چیزی از چه چیزی و حامی چه چیزی از چه چیزی هستند؟

نخستین کاری که آنان بر عهـده دارنـد، این است که دین را از بـدعت ها و تحریفات و بازیگری ها حفظ می کننـد آنان امّت را از تاریکی ها، گمراهی ها و اشتباه کاری ها حمایت می کنند.

آری، آنـان حمایت گر از دین و اُمّت هسـتند و آن چه را برای دین و معارف دینی و دنیا و آخرت اُمّت مضـرّ است، کنار می زننـد. در روایتی آمده است: عبداللّه بن اجارة بن قیس گوید: من از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که بر فراز منبر می فرمود:

أنـا أذود عن حوض رسول اللّه صـلی اللّه علیه وآله بیـدی هـاتین القصـیرتین الکفّار والمنـافقین کمـا تـذود السـقاة غریبـۀ الإبـل عن حیاضهم ؛۲

من با دو دست خود کافران و منافقان را از کنار حوض رسول خدا صلی اللّه علیه وآله دور می کنم آن سان که شترچرانان شترهای غریبه و ناشناس را از حوض خود دور می نماید.

به راستی آثار اعمال این عالم، در آن عالم ظاهر و آشکار می شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام هم در این عالم و هم در آن عالم میزان است و اثر واقعی آن، در آن عالم ظاهر می شود که کنار حوض می ایستد و کافران و منافقان را کنار می زند و کسی که از آن مکان کنار زده شود، راه نجات ندارد. این قضیه در روایات شیعه و اهل تسنّن آمده است.۳

ائمّه علیهم السلام برای تربیت و هدایت این اُمّت آمده اند. اگر شما بخواهید کسی را تربیت کنید، ناگزیر او را از آن چه بر او مضرّ است بر حذر می دارید و هر چه را برای هدایت و رستگاری او ضرر دارد، دفع می کنید و کنار می زنید و از او حمایت می کنید.

بنابراین، تربیت یک شخص با سه جهت تکمیل می شود تا آن فرد کامل گردد:

۱ . جنبه فکری: از او حمایت شود تا دچار انحرافات فکری نگردد.

۲ . جنبه بدنی: یعنی عبادات و اطاعات او از احکام الهی برای او روشن شود تا طبق دستور انجام دهد.

۳ . جنبه اخلاقی: این جنبه مربوط به نفس او می شود که با صفات حسنه و صفات سیئه آشنا شود تا به صفات حسنه متّصف گردد و صفات سیئه کنار زده شود و چنین تربیت گردد.

اگر این سه جهت در فردی تکمیل شود، او فردی کامل خواهد شد. روشن است سراسر زندگی ائمه علیهم السلام، در همه اقوال و افعالشان اهتمام به این جهات و همواره در جهت دفع و حمایت از اسلام و امت بوده است که قضایا و شواهد بر این معنا فراوان وجود دارد.

۱. در لسان العرب: ۳ / ۱۶۷ و النهایهٔ فی غریب الحدیث: ۲ / ۱۷۲ آمده است: «الذادهٔ جمع ذائد وهو الحامی المدافع».

۲. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۵.

۳. ر.ک: المعجم الأوسط: ۵ / ۲۲۵، الامالی، شیخ طوسی: ۲۴۸، المسترشد: ۲۶۵، بحار الانوار: ۸ / ۱۹ حدیث ۶.

اهل الذکر

اهل الذکر

وَاَهْلِ الذِّکْرِ؛

و (سلام بر) اهل ذکر.

این تعبیر در قرآن کریم در دو جا آمده است: در سوره انبیا می فرماید:

(فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ؛)۱

اگر نمی دانید از اهل ذکر و آگاهان بپرسید.

در این مورد محتمل است که مراد از «اهل ذکر» علمای اهل کتاب باشد. ولی در جای دوم در سوره نحل می فرماید:

(وَما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ؛)۲

و ما پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی می نمودیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل ذکر و آگاهان بپرسید.

در این مورد به یقین منظور از «اهل ذکر» ائمّه علیهم السلام هستند و در این باره روایاتی هم نقل شده است.۳ این معنا به خوبی از خود قرآن فهمیده می شود ؛چون واژه «ذکر» در قرآن مجید دو اطلاق دارد:

۱ . قرآن، آن جا که می فرماید: (وَقالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ).۴

در جای دیگری می فرماید: (أ أُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ مِنْ بَیْنِنا بَلْ هُوَ کَذّابٌ أَشِرٌ).۵

۲ . رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله، آن جا که می فرماید: (قَدْ أَنْزَلَ اللّهُ إِلَیْکَمْ ذِکْرًا * رَسُولاً یَتْلُوا عَلَیْکَمْ آیاتِ اللّهِ).۶

پرواضح است که ائمّه علیهم السلام هم اهل قرآن هستند و هم اهل رسول اللّه ;بلکه انحصار قرآن در ائمّه از خود قرآن فهمیده می شود. شما آیه مبارکه (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ * فی کِتاب مَکْنُون * لا یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ)۷ را به آیه تطهیر (إِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا)۸ ضمیمه کنید و ببینید نتیجه چه می شود؟

از این رو، در ذیل آیات یاد شده، این روایات آمده است:

الذکر القرآن وآل رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله أهل الذکر وهم المسئولون;۹

منظور از ذکر، قرآن و اهل ذکر آل محمّد علیهم السلام هستند و آنانند سؤال شدگان.

فالذکر رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله ونحن أهله;۱۰

منظور از ذکر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و ما اهل او هستیم.

امّا ائمه علیهم السلام درباره آیه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ) فرموده اند:

أهل بیته المسؤولون وهم أهل الذکر;۱۱

سؤال شدگان همان اهل بیت پیامبر صلی اللّه علیه وآله و همان ها اهل ذکر هستند.

پس باید امّت بعد از رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله به ائمه علیهم السلام رجوع کنند و هر چه را لازم داشتند، از آن ها بگیرند و هر چه را فرمودند، قبول و اطاعت نمایند و از این امر دو نتیجه مهم گرفته می شود:

۱ . عصمت ائمّه علیهم السلام;

۲ . اعلمیّت ائمّه علیهم السلام.

چون به پرسش از اهل ذکر امر شده، این امر اطلاق دارد. امر به پرسش، امر به پذیرش پاسخ را در پی دارد وگرنه امر باطل خواهد شد. وقتی شما به زید امر می کنید که از عمرو بپرس، لازمه اش این است که هر چه عمرو گفت زید آن را بپذیرد.

در آیه مبارکه به طور اطلاق امر شده که از ائمّه علیهم السلام بپرسند. پس به طور مطلق واجب است سخن آنان پذیرفته شود. و همین بیان گر عصمت آن بزرگواران است ;چرا که اگر احتمال خطا، سهو، نسیان و... داده شود، امر به قبول به طور اطلاق صحیح نخواهد بود.

درباره اعلم بودن امامان علیهم السلام نیز باید گفت که وقتی خداوند به سؤال امر می کند، آیا ممکن است به پرسش از جاهلان امر کند؟ امام علیه السلام فرموده اند:

أمر اللّه عزوجل بسؤالهم ولم یؤمروا بسؤال الجهّال;۱۲

خداوند مردم را به پرسش از آنان فرمان داده است و به پرسش از نادانان دستور داده نشده اند.

درباره جلب رضایت و اطاعت از دیگران، از والدین و اساتید، قید داریم که اگر آنان چیزی را بر خلاف رضای خدا گفتند، نباید پذیرفت. امّا ائمّه علیهم السلام چیزی بر خلاف رضایت خدا نمی گویند ;از این رو ناگزیر بایستی از آنان پذیرفت و به صورت اطلاق باید گفته های آنان را امتثال کرد و به سخن آنان ترتیب اثر داد ;و در غیر این صورت تناقض و لغویّت به وجود می آید.

امر به پذیرش علی الاطلاق کاشف از عصمت و اعلمیّت است.

از طرفی، تاریخ زندگانی ائمّه علیهم السلام، عصمت و اعلمیّت آن ها را نشان می دهد که حتّی دشمنانشان نیز به این واقعیت اعتراف کرده اند. هرگز نشده که از آنان چیزی بپرسند و نتوانند پاسخ دهند و هیچ زمانی دیده نشده که چیزی را بر خلاف بگویند. به راستی آیا دیگران نیز این گونه بوده اند؟ آیا افرادی که در جامعه به عنوان امام عَلَم شدند این چنین بودند؟

و در صورتی که واژه «ذکر» اسم نبوده، بلکه مقصود مطلق یاد خدا باشد، ائمّه أتمّ مصادیق «اهل الذکر» هستند و هر کس هر چه را

یاد گرفته و به هر جا به برکت ذکر رسیده باشد، از مکتب رسول اللّه و اهل بیت اطهار برگرفته است. آنانند که هم چون جدّ بزرگوارشان به آیه مبارکه (وَاذْكُرْ رَبَّكَ فی نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصالِ وَلا تَكُنْ مِنَ الْغافِلینَ)۱۳ عمل کردند و مصداق (الَّذینَ یَذْكُرُونَ اللّهَ قِیامًا وَقُعُودًا وَعَلی جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَكَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ)۱۴ شدند و آن ها صاحبان نفس مطمئنّه و قلب مطمئن هستند که (أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)۱۵و اساساً زندگی آن بزرگواران ذکر بوده که فرمودند:

بذکرک عاش قلبی؛۱۶

با یاد تو قلبم زیست.

۱. سوره انبیاء (۲۱): آیه ۷.

۲. سوره نحل (۱۶): آیه ۴۳.

۳. ر.ک: الکافی: ۱ / ۲۱۰، تأویل الآیات: ۱ / ۲۵۵، تفسیر جامع البیان: ۱۴ / ۱۴۴.

۴. سوره حجر (۱۵): آیه ۶.

۵. سوره قمر (۵۴): آیه ۲۵.

۶. سوره طلاق (۶۵): آیه ۱۰ و ۱۱.

۷. سوره واقعه (۵۶): آیه ۷۷ ـ ۷۹.

۸. سوره احزاب (۳۳): آیه ۳۳.

۹. بصائر الدرجات: ۶۲، حدیث ۲۲ و ۲۳.

۱۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۱۶، الامالی، شیخ صدوق: ۶۲۵.

۱۱. الکافی: ۱ / ۲۱۱، حدیث ۴، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۷۶، حدیث ۱۱.

۱۲. الکافی: ۱ / ۲۹۵، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۶۶، حدیث ۳۳۲۱۵.

۱۳. سوره اعراف (۷): آیه ۲۰۵ «؛پروردگارت را با تضرع و خوف، آهسته و آرام و در درون خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان نباش».

۱۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۹۱ «؛آنان که خدای تعالی را ایستاده و نشسته و آن گاه که پهلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آسمان ها و زمین تفکر می کنند».

۱۵. سوره رعد (۱۳): آیه ۲۸ «؛هان که با یاد خدا قلب ها آرامش می یابند».

۱۶. مصباح المتهجّد: ۵۹۱، المصباح، کفعمی: ۵۹۶. صاحبان امر

وَأُولِی الأمْرِ؛

و (سلام بر) صاحبان امر.

شاید این عبارت از زیارت جامعه اشاره به آیه ای از قرآن باشد، آن جا که می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛)۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

تعیین «أُولی الأمر» با توجّه به آیه کریمه از دو نظر اثبات شدنی است:

۱ . از دیدگاه روایات؛

۲ . قطع نظر از روایات.

از نظر روایی، در ذیل این آیه روایات بسیاری وارد شـده که «اُولی الأمر» را بیان می نماینـد. در کتاب الاحتجاج حضـرت علی علیه السلام در ضمن خطبه ای می فرماید:

إنّ اللّه ذا الجلال والإکرام لما خلق الخلق واختار خیرهٔ من خلقه واصـطفی صـفوهٔ من عباده أرسل رسولاً منهم وأنزل علیه کتابه وشرع له دینه وفرض فرائضه فکانت الجملـهٔ قول اللّه عزوجل: (أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ) فهو لنا أهل البیت خاصهٔ دون غیرنا فانقلبتم علی أعقابکم وارتددتم ونقضتم الأمر ونکثتم العهد ولم تضروا اللّه شیئاً وقد أمرکم أن تردّوا الأمر إلی اللّه ورسوله وإلی اولی الأمر منکم المستنبطین للعلم فأقررتم ثمّ جحدتم؛۲

همانـا خداونـد بـاعظمت و کریـم آن هنگـام که مخلوقـات را خلـق نمـود و بهـترین از خلقش را اختیـار کرد و او را از برگزیـدگان بنـدگانش برگزیـد، رسولش را بر آنان فرسـتاد، کتابش را بر آنان نازل فرمود، دین را بر آنان تشـریع نمود و فرائض خود را بر آنان واجب و حتمی نمود ;از این رو فرمود: «از خـدا اطـاعت کنیـد و از پیـامبر و صاحبـان امر اطـاعت کنیـد» پس این مقـام اطاعت برای ماست و به ما اهل بیت اختصاص دارد نه غیر ما. پس شـما به گذشته خود باز گشتید و از دین برگشتید و امر الهی را نقض کردید و عهد الهی را شکستید. البته این عمل شما هیچ ضرری به خدای تعالی نمی رساند. خدای تعالی به شما در برگرداندن امورتان به خدا و رسول او و به صاحبان امرتان که کاوشگران در علم اند دستور داد. شما در اجابت به این دستور الهی اقرار کردید ;اما پس از آن، این امر را منکر شدید.

امّا بـا چشم پوشـی از روایـات نیز «اولی الأـمر» را می توان تعیین کرد ;چرا که در این آیه امر به اطاعت اطلاق دارد و همراه اطاعت خـدا و رسول اوست. همین موضوع بر عصـمت دلالـت می نمایـد. این دلالت به قـدری روشن است که حتّی مخالف متعصّبی مانند فخر رازی نیز به آن اعتراف می کنـد ;ولی وی در ادامه این بحث گیر می افتـد ;چرا که آنـان به عصـمت کسـی حتّی ابوبکر معتقد نیسـتند و نمی تواننـد باشـند ;از این رو در بحث به بن بست می افتد. زیرا به مقتضای آیه مبارکه اطاعت مطلقه این غیر معصوم جایز نیست و آیه بر عصمت «اولی الامر» دلالت دارد و از طرف دیگر، «اولی الامر»های آنان معصوم نیستند.

فخر رازی مـدّعی است که منظور از «اولی الاـمر» در این جـا خود اُمّت هسـتند، پس اُمّت مثـل خـدا و رسول واجب الاطاعه است، و چون نصـیب امام به دست امت می باشـد و اُمّت نیز طبق روایت «إنّ اُمّتی لا تجتمع علی خطأ»۳ خطا نمی کنند، پس هر که را نصب کردند او امام است.

بنـابراین مبنا، خطاب «اطیعوا» در این آیه متوجّه اُمّت است و بایـد خود امّت مطاع باشـند. پس معنای آیه چنین می شود که خـداوند متعال بفرماید: ای اُمّت! از خدا، از رسول و از خودتان اطاعت کنید!

آیا چنین بیانی از مثل فخر رازی درست است؟

و از طرف دیگر اگر بنـا باشـد که مراد از اولی الاـمر خود اُمّت باشـند، آیا همه اُمّت مراد است، یا برخی از افراد اُمّت؟ اگر برخی از افراد اُمّت مراد است، این افراد چه کسانی هستند؟ اگر این افراد معیّن هستند، وجه تعیین آنان چیست؟ تعیین کننده آن ها کیست؟ و اینان باید چه صفاتی را دارا باشند؟

استدلال فخر رازی مشکلات بسیاری دارد و آنان چاره ای ندارند جز آن که به استدلال اهل حق برگردند و به آن اعتراف کنند که «اولی الأمر» اشـخاص معیّنی از جانب خداوند سـبحان هسـتند و چون آیه بر عصـمت دلالت دارد این اشـخاص باید معصوم باشند و چنین استدلالی دیگر شامل ابوبکر نخواهد شد تا چه رسد به حکّام دیگرشان تا به امروز.

و شایـد این جمله از زیـارت جـامعه اشـاره ای باشـد به آیه مبارکه (قُلْ إِنَّ ٱلْأَمْرَ كُلَّهُ لِلّهِ)،۴ همـان «أمر» که فرموده: (أَنْ تَقُومَ السَّمـاءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِ)۵ و این معنا هم کاملًا صحیح است و دلایل آن از قرآن، روایات و عقل بسیار.

۱. سوره نساء (۴): آیه ۵۹.

۲. تفسیر کنز الدقائق: ۲ / ۲۵۱، المسترشد: ۳۹۷، الاحتجاج: ۱ / ۲۳۴.

۳. تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه: ۲۵.

۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۵۴.

۵. سوره روم (۳۰): آیه ۲۵.

ذخیره الهی

ذخیره الهی

وَبَقِیَّةِ اللّهِ؛

و (سلام بر) بقیّهٔ اللّه.

«بقیهٔ اللّه» یعنی باقی گذاشته خدا. شاید این عبارت از زیارت جامعه نیز اشاره به آیه شریفه قرآن کریم باشد، آن جا که می فرماید:

(بَقِیَّةُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ؛)۱

باقی مانده الهی برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

به یقین ائمّه علیهم السلام بقیّهٔ اللّه هستند ؛یعنی خداوند متعال پس از آن که همه پیامبران را برای هدایت جامعه بشری فرستاد و آنان با مشکلات و مخالفت های شدیدی از جانب اُمّت هایشان مواجه شدند تا این که آخرین سفیر الهی حضرت محمّد بن عبداللّه صلی اللّه علیه وآله برای هدایت همه جوامع بشری مبعوث شد و آن حضرت در این راه آزارها و سختی های فراوان دید که فرمود:

ما أوذی نبی مثل ما أوذیت؛۲

هیچ پیامبری به سان من مورد آزار قرار نگرفت.

ولی در مجموع می توان گفت که اهداف و مقاصد خداوند متعال از آفرینش این بشر، ارسال رسل و انزال کتب آسمانی آن چنان که شاید و باید حاصل نشده است. امّا چون وعده الهی بایستی حاصل شود ناگزیر خداوند متعال برای تحقّق آن، ائمّه را ذخیره کرده است و از آن ها تعبیر به «بقیّهٔ اللّه» نموده تا به توسّطشان به ویژه حضرت ولی عصر عجل اللّه تعالی فرجه الشریف در همین جهان هستی تحقّق یابد که فرمود: (وَعَدَ اللّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنی لا یُشْرِکُونَ بی شَیْئًا وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ).۳

و نیز بعید نیست که این عبارت از زیارت اشاره به آیه دیگری باشد، آن جا که می فرماید:

(وَجَعَلَها کَلِمَةً باقِیَةً فی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ؛)۴

و او آن کلمه را کلمه پایداری در نسل های بعد از خود قرار داد، شاید باز گردند.

به هر حال، در روایت آمده که امام زمان علیه السلام خود را به عنوان «بقیهٔ اللّه» معرّفی خواهد کرد و به آیه مبارکه پیشین استشهاد خواهد نمود:

أوّل ما ینطق به]القائم علیه السلام[هذه الآیة: (بَقِیَّةُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ)ثمّ یقول: أنا بقیة اللّه وخلیفته وحجّته علیکم، فلا یسلّم علیه مسلّم إلاّ قال: السلام علیک یا بقیهٔ اللّه فی أرضه؛۵

نخستین کلامی که امام زمان علیه السلام (به هنگام خروج) می فرمایند، این آیه است که «باقی مانده الهی برای شما بهتر است، اگر ایمان داشته باشید». آن گاه می فرماید: من بقیّهٔ اللّه، حجّت و خلیفه او بر شما هستم. هر که از شما بر من سلام می دهد بگوید: سلام بر تو ای باقی مانده الهی در روی زمین.

و از این جا می توان فهمید که پس از امام زمان عجّل اللّه فرجه عالم دنیا به آخر خواهد رسید، چنان که در زیارت خواهیم خواند: «بکم فتح اللّه وبکم یختم» واللّه العالم.

۱. سوره هود (۱۱): آیه ۸۶ .

۲. مناقب ابن شهرآشوب: ۳ / ۴۲، بحار الانوار: ۱۹ / ۵۶، کنز العمال: ۱۱ / ۴۶۱، حدیث ۳۲۱۶۱ با اندکی تفاوت.

۳. سوره نور (۲۴): آیه ۵۴ .

۴. سوره زخرف (۴۳): آیه ۲۸.

۵. کمال الدین: ۳۳۱، حدیث ۱۶. برگزیدگان الهی

وَخِیَرَتِهِ ;

و (سلام بر) برگزیدگان الهی.

ائمّه علیهم السلام برگزیدگان خدا هستند. در مورد پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله که بهترین برگزیده خداوند متعال است، روایات جالب، معتبر و بسیاری در کتاب های اهل تسنّن آمده است. پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

إنّ اللّه اصطفی کنانهٔ من بنی إسماعیل واصطفی من بنی کنانهٔ قریشاً واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم;۱

خداوند متعال کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید و قریش را از کنانه و از قریش نیز بنی هاشم را انتخاب کرد و مرا از بنی هاشم برگزید.

پر واضح است که ائمّه علیهم السلام نیز که فرزندان پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله هستند، برگزیده و انتخاب شده خداوند متعال پس از رسول خدا و ادامه دهنده راه آن حضرت خواهند بود.

آنان بقیّه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و ذریه آن حضرت هستند که خطبه امیر مؤمنان علی علیه السلام ـ پیش تر بیان شد ـ به این جهت اشاره دارد.

۱. مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۱۰۷، صحیح مسلم: ۷ / ۵۸، سنن ترمذی: ۵ / ۲۴۴ و ۲۴۵، السنن الکبری: ۶ / ۳۶۵. حزب اللّه

وَحِزْبِهِ ;

و (سلام بر) حزب خدا.

واژه «حزب» که در چند جای قرآن آمده، به گروهی گویند که بر قولی متّفق و در پی نصرت آن هستند.۱ در قرآن مجید گروهی به عنوان «حزب اللّه» و گروهی به عنوان «حزب الشیطان» معرّفی شده اند. عنوان «حزب اللّه» در دو جای قرآن آمده است:

۱ . سوره مائده که می فرماید:

(إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ * وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ;)۲

سرپرست و ولی شما فقط خدا، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند! آن هایی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند و کسانی که ولایت خدا و رسول او و مؤمنان را بپذیرند (پیروزند ;)که به راستی حزب خدا پیروزند.

۲ . سوره مجادله که می فرماید:

(لا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْإیمانَ وَأَیَّدَهُمْ بِرُوح مِنْهُ وَیُدْخِلُهُمْ جَنّات تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ;)۳

هیچ گروهی را که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، گرچه پدران یا پسران

یا خواهران و یا خویشاوندانشان باشند ;آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل هایشان نوشته و با روحی از جانب خودش تأیید کرده است و آن ها را در باغ های بهشت وارد می کند که جوی ها از پای درختانش روان است، در آن جاودانه می مانند. خدا از آنان خشنود است و آنان از او خشنودند، آنان حزب اللّه هستند. هان که به راستی حزب اللّه همان رستگارانند.

قرآن در عنوان «حزب الشیطان» نیز می فرماید:

(أ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ ما هُمْ مِنْکُمْ وَلا مِنْهُمْ وَیَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ وَهُمْ یَعْلَمُونَ... اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ;)۴

آیا ندیدی کسانی را که با گروهی که مورد خشم خدا بودند دوستی نمودند، نه آن ها از شما هستند و شما از آنان و سوگند دروغ یاد می کنند که خود می دانند... شیطان بر آنان چیره شده و یاد خدا را از خاطر آن ها برده است، آنان حزب شیطان هستند، هان که به راستی حزب شیطان همان زیانکارانند.

چنان که پیداست، «حزب الشیطان» در مقابل «حزب اللّه» قرار گرفته است که این ها «الغالبون» و آن ها «الخاسرون» هستند.

وصف اساسی «حزب اللّه» ولایت (اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا) و وصف عمده «حزب الشیطان» ولایت (قَوْمًا غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ) است.

و عمده کسانی که در قرآن مجید مورد «غضب» خدا قرار گرفته اند، مشرکان و منافقان هستند. کافی است به این آیه توجّه شود که می فرماید:

(وَیُعَذِّبَ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْمُشْرِکینَ وَالْمُشْرِکاتِ الظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَساءَتْ مَصیرًا;)۵

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدای تعالی گمان بد می برند مجازات کند. بدی و حوادث زیانبار بر آنان وارد می شود و خدای تعالی بر آنان غضب کرده و آنان را از رحمت خود دور نموده است و جهنم را برای آن ها آماده ساخته است و چه سرانجام بدی است.

بنابراین، «حزب الشیطان» به اعوان و انصار مشرکان و منافقان گفته می شود.

امّا «حزب اللّه» کسانی هستند که به ولایت خدا و رسول و (الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَهُمْ راکِعُونَ) قائل هستند که این آیه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام در داستان تصدّق آن حضرت در حال رکوع نازل شده است.۶

پس امیر مؤمنان علی و ائمّه اطهار علیهم السلام و شیعیانشان که به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام معتقدند. «حزب اللّه» هستند، یعنی آنانی که برای نصرت خدا در مقابل شرک و نفاق کوشش می کنند و در مقابل «حزب الشیطان» قرار دارند.

تا این جا، از خود قرآن مجید مفهوم «حزب» و هم چنین مصداق «حزب اللّه» مشخّص شد. فکر و راه «حزب اللّه» دقیقاً در مقابل «حزب الشیطان» قرار دارد که راه حزب اللّه ادامه راه رسول اللّه و راه حزب الشیطان ادامه راه مشرکان و منافقان قریش است.

امّا با توجّه به روایات ذیل آیه مبارکه «حزب اللّه»، مطلب روشن تر خواهد بود:

ابن عباس در روایتی ذیل این آیه گوید:

(وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّهَ) یعنی یحب اللّه (وَرَسُولَهُ) یعنی محمّداً (وَالَّذینَ آمَنُوا)یعنی ویحب علی بن أبی طالب (فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغالِبُونَ)یعنی شیعة اللّه وشیعة محمّد وشیعة علی هم الغالبون ;یعنی العالون علی جمیع العباد الظاهرون علی المخالفین لهم.

قال ابن عباس: فبدأ اللّه فی هذه الآیة بنفسه، ثمّ ثنی بمحمّد، ثمّ ثلّث بعلی.

]ثمّ قال[: فلمّا نزلت هذه الآیة قال رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلم: رحم اللّه علیاً اللهمّ أدر الحق معه حیث الدار.

قال ابن مؤمن: لا خلاف بین المفسّرین أنّ هذه الآیة نزلت فی أمیر المؤمنین علی علیه السلام;۷

«و کسانی که ولایت خدا» یعنی دوستی او «و پیامبرش» یعنی حضرت محمّد صلی اللّه علیه وآله «و افراد باایمان» یعنی علی بن ابی

طالب علیه السلام «را بپذیرند و آن حضرت را دوست بدارند پیروز و رستگارند «به راستی که حزب خدا پیروزند» یعنی شیعه خدا، شیعه حضرت محمّد صلی اللّه علیه وآله و شیعه علی علیه السلام پیروز هستند ;یعنی آنان بر تمامی بندگان خدا برتری دارند و بر مخالفینشان غالب هستند.

ابن عباس گوید: پس خدای تعالی در این آیه نخست از خود آغاز کرد، سپس در مرحله دوم حضرت محمّد صلی اللّه علیه وآله را نام برد در مرحله سوم سخن از علی علیه السلام به میان آورد.

ابن عباس در ادامه گوید: آن گاه که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله عرضه داشت: خداوند علی را رحمت کند، خدایا! حق را در مدار علی بگردان.

ابن مؤمن گوید: هیچ اختلافی میان مفسران نیست که این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است.

در روایت دیگری ابن عباس گوید: رسول خدا صلی اللّه علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! شیعتک هم الفائزون یوم القیامهٔ، فمن أهان واحداً منهم فقد أهانک، ومن أهانک فقد أهاننی، ومن أهاننی أدخله اللّه نار جهنّم خالداً فیها وبئس المصیر.

یا علی! أنت منّی وأنا منک، روحک من روحی، وطینتک من طینتی، وشیعتک خلقوا من فضل طینتنا، فمن أحبهم فقد أحبّنا، ومن أبغضهم فقد أبغضنا، ومن عاداهم فقد عادانا، ومن ودهم فقد ودنا.

یا علی! إنّ شیعتک مغفور لهم علی ما کان فیهم من ذنوب وعیوب.

یا علی! أنا الشفیع لشیعتک غداً إذا قمت المقام المحمود، فبشّرهم بذلک.

یا علی! شیعتک شیعهٔ اللّه، وأنصارک أنصار اللّه، وأولیاؤک أولیاء اللّه وحزبک حزب اللّه.

یا علی! سعد من تولاّک، وشقی من عاداک.

یا علی! لک کنز فی الجنّهٔ، وأنت ذو قرنیها;۸

ای علی! شیعیان تو در روز قیامت رستگارند، کسی که به آنان توهین کند به تو توهین کرده است و آن کس که به تو توهین کند به من توهین کرده است و آن کس که به من توهین کند خداوند برای همیشه او را در آتش دوزخ گرفتار می نماید و آن بدجایگاهی است.

ای علی! تو از من هستی و من از تو ;روح تو روح من و طینت تو طینت من و شیعیان تو از باقی مانده طینت ما خلق شده اند ;پس آن کس که آنان را دوست داشته باشد همانا ما را دوست داشته است و آن کس بر آنان بغض بورزد همانا به ما بغض ورزیده است و آن کس که با آنان دشمنی ورزد با ما دشمنی ورزیده است و هر کس که به آنان اظهار دوستی نماید به ما اظهار دوستی نموده است.

ای علی! شیعیان تو از تمامی گناهان و عیوبی که در آنان است بخشیده شده اند.

ای علی! آن گاه که در مقام شفاعت در روز قیامت قرار می گیرم، من شفیع شیعیان تو خواهم بود. پس آنان را به این شفاعت بشارت ده.

ای علی! شیعیان و پیروان تو همان پیروان خدا، و یاوران تو یاوران خدا، دوست داران تو دوست داران خدا و حزب تو حزب خدا هستند.

ای علی! آن کس که محبت تو را در دل داشت خوشبخت است و آن کس که تو را دشمن داشت شقی و بدبخت است.

ای علی! برای تو گنجی در بهشت است و تو صاحب دو طرف آن هستی.

در روایت دیگری که شیخ مفید رحمه اللّه نقل می کند، آمده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی اللّه

علیه وآله به من فرمود:

یا علی! بکم یفتح هـذا الأمر، وبکم یختم، علیکم بالصبر، فإنّ العاقبـة للمتقین، أنتم حزب اللّه، وأعداؤکم حزب الشیطان. طوبی لمن أطاعکم، وویـل لمن عصـاکم، أنتم حجّـهٔ اللّه علی خلقه، والعروهٔ الوثقی، من تمسّـک بهـا اهتـدی، ومن ترکهـا ضلّ. أسأل اللّه لکم الجنّهٔ، لا یسبقکم أحد إلی طاعهٔ اللّه، فأنتم أولی بها;۹

ای علی! این امر با شـما آغاز شده و با شـما پایان می یابد، بر شـما باد صبر و شکیبایی ;چرا که عاقبت از آنِ پرهیزکاران است، شما حزب اللّه هستیـد و دشـمنان شـما حزب شیطان. خوشـا به حـال کسـی که از شـما اطاعت کنـد و وای بر حال کسـی که از فرمان شـما سرپیچی نماید. شـما حجت خدا بر خلق او و دسـتگیره محکم الهی هستید، و هر که بدان چنگ زند هدایت یابد و هر که آن را رها کنـد گم راه خواهـد شد. از خداوند برای شـما بهشت را خواهانم، کسـی در اطاعت خدا از شـما پیشـی نخواهد گرفت و شـما بدان سزاوارید.

شیخ طوسی رحمه اللّه روایت دیگری را چنین نقل می کند: حبّه عرنی گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که می فرمود:

نحن النجباء وأفراطنا أفراط الأنبیاء، حزبنا حزب اللّه، والفئهٔ الباغیهٔ حزب الشیطان، من ساوی بیننا وبین عدوّنا فلیس منا;۱۰

ما همان نجیبان و برگزیدگان هستیم و پیش گامان ما پیش گامان انبیا هسـتند، حزب ما همان حزب خداست و گروه سـتمکار همان حزب شیطانند. آن کس که ما را با دشمنان ما برابر بداند از ما نیست.

۱. راغب اصفهانی گوید: «

۲. سوره مائده (۵): آیات ۵۵ و ۵۶.

۳. سوره مجادله (۵۸): ۲۳.

۴. همان: ۱۵ ـ ۲۰.

۵. سوره فتح (۴۸): آیه ۶.

۶. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده.

۷. شواهد التنزیل: ۱ / ۲۴۶، حدیث ۲۴۱.

۸. الامالی، شیخ صدوق: ۶۶ و ۶۷، بشارهٔ المصطفی: ۴۲، حدیث ۳۱.

۹. الامالی، شیخ مفید: ۱۰۹ و ۱۱۰، مجلس ۱۲، حدیث ۹، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۴۲، حدیث ۹۳.

۱۰. الامالی، شیخ طوسی: ۲۷۰، حدیث ۵۰۲، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۰۶، حدیث ۵.

جایگاه علم خدا

جایگاه علم خدا

وَعَیْبَهِٔ عِلْمِهِ;

و (سلام بر) جایگاه دانش الهی.

ائمّه علیهم السـلام جایگـاه علم و دانش خـدا هسـتند. واژه «عیبه» در زبـان عربی بر مکـان یا وسـیله ای اطلاق می شود که برای نگه داری چیزی تهیه می شود. برای مثـال، جـامه دان، یـا به اصـطلاح امروز چمـدان که به مرور زمان چنین تلفّظ شـده، برای نگه داری لباس درست شده است.

این که ائمه علیهم السـلام «عیبهٔ علم اللّه» هسـتند کنـایه از این است که آن حضـرات مکـان منـاسب و شایسـته برای حفظ علم خـدا هسـتند و این به دلیـل شـدّت ارتباطی است که بین خـدا و آنان است که این ارتباط را دیگران ندارنـد ;از این رو علوم الهی فقط از

ائمّه اهل بیت علیهم السلام منتشر شده و تنها خدا مقدار آن چه نزد آنان باقی است و به دیگران نرسیده می داند.

گاهی در تعبیرات دیگر «مستودعهٔ» نیز آمده است ;یعنی به اذن خداوند متعال علم الهی در ائمّه علیهم السلام به ودیعت نهاده شده است. اگر بنا شود که مورد استفاده قرار بگیرد، نشر شود و به کسانی منتقل گردد، مرکز علم همین جاست و باید از همین جا برداشته شود.

بنابراین، علم خدا و حقایق همه امور به اذن خداوند متعال نزد ائمّه علیهم السلام است و کسی که نیاز دارد، باید به همین جا مراجعه کند. اسرار و رموز قرآن، حقایق احکام و معارف دین در همه ابعاد نزد ائمّه علیهم السلام وجود دارد، در این باره شواهد بسیاری از روایات می توان برشمرد که در موارد دیگر این شرح ذکر شده است.

حجّت های الهی

حجّت های الهی

وَحُجَّتِهِ;

و (سلام بر) حجّت الهی.

ائمّه علیهم السلام حجّت های الهی هستند. حجّت از دو نگاه بررسی شدنی است:

۱ . حجّت از ناحیه خدا نسبت به بندگان;

۲ . حجّت از طرف مردم نسبت به خداوند متعال.

قسم دوم این گونه می شود که در روز رستاخیز آن گاه که به بنده ای بگویند: چرا به وظیفه ات عمل نکردی؟ و چرا فلان تکلیف را انجام ندادی؟ پاسخ گوید: نمی دانستم.

می گویند: چرا نرفتی یاد بگیری؟

می گوید: کسی را برای من معیّن نکردید که به من یاد دهد و برای من راهنمایی نفرستادید تا مرا راهنمایی کند.

در این صورت حجّت این بنده تمام است و او معذور خواهد بود.

روشن است که همواره حجّت از ناحیه خداوند متعال است و حضرت باری تعالی حجّت هایی برای بندگان خدا می فرستد و آنان را معیّن می کند. قرآن کریم می فرماید:

(وَما كُنّا مُعَذِّبينَ حَتّى نَبْعَثَ رَسُولاً;)۱

و ما هرگز گروهی را مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برانگیزیم.

وقتی خداوند در چنان روزی به بنده ای بفرماید: چرا یاد نگرفتی و به چنین وظیفه عمل ننمودی، دیگر بنده نمی تواند بگوید: کسی نبود که به من یاد دهد.

به راستی مقصّر کیست؟

در آیه دیگری می فرماید:

(قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبالِغَةُ;)۲

بگو! پس دلیل و حجّت از آنِ خداوند است.

روایتی در ذیل این آیه نقل شده است. مسعدهٔ بن صدقه گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند، شنیدم که حضرتش چنین پاسخ داد:

إنّ اللّه تعالی یقول للعبد یوم القیامهٔ: عبدی أکنت عالماً؟

فإن قال: نعم.

قال له: أفلا عملت بما علمت؟

وإن قال: کنت جاهلًا.

قال له: أفلا تعلمت حتّی تعمل؟

فیخصمه وذلک الحجّهٔ البالغهٔ.۳

مضمون روایت این است که آن گاه که خداوند متعال در روز رستاخیز به بنده ای می گوید: چرا فلان تکلیف را انجام ندادی؟ می گوید: نمی دانستم.

می گویند: چرا نرفتی یاد بگیری، ما که گفته بودیم فلانی را فرستاده ایم. در محلّه شما فلان عالم، مسجد بود، فلانی درس داشت؟ چرا نرفتی؟ چرا از او بهره نبردی؟

در این هنگام بنده زبانش کوتاه می آید و چیزی نمی تواند بگوید و سرش را پایین می اندازد و این جاست که باید عفو خداوند متعال به دادش برسد. به همین دلیل، خداوند متعال می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرینَ وَمُنْذِرینَ لِئَلاّ یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعْدَ الرُّسُلِ;)۴

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از آمدن این پیامبران حجّتی برای مردم در برابر خداوند نباشد.

خداوند همواره حجّت می فرستد، پیامبری پس از پیامبر دیگری نصب می کند و در زمان غیبت علما را قرار می دهد تا زمین از حجّت خالی نباشد،۵ هر چند حجّتی که معصوم نیست و آن مقامات را دارا نیست ;ولی در هر صورت باید در هر زمان حجّت تمام شود.

گفتنی است که خداوند متعال دو نوع حجّت دارد:

۱ . حجّت درونی که همان عقل انسان است;

۲ . حجّت بیرونی که همان پیامبر و امام علیه السلام است.

این معنا در روایتی از امام کاظم علیه السلام بیان شده است. هشام بن حکم گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

یا هشام! إنّ للّه علی الناس حجّتین: حجّهٔ ظاهرهٔ وحجّهٔ باطنهٔ. فأمّا الظاهرهٔ فالرسل والأنبیاء والأئمّهٔ علیهم السلام وأما الباطنهٔ فالعقول;۶

ای هشام! همانا حجت های الهی بر مردم دو حجت است: حجتی ظاهری و حجتی باطنی. اما حجت ظاهری همان انبیا، رسولان و ائمه علیهم السلام هستند و حجت باطنی عقل های مردمان است.

پس ائمّه علیهم السلام حجّت های الهی هستند تا کسی نتواند عذری بیاورد. آنان حجّت خدا بر همه مخلوقات و در همه عوالم هستند. البتّه محل ابتلای ما عالم دنیا است که عالم تکلیف ماست و روایات بسیاری داریم که هرگز زمین از حجّت خدا خالی نخواهد بود.۷

برخی از اهل تسنّن به شیعیان ایراد می کنند که شما می گویید: زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند و غرض از نصب امام نیز هدایت مردم است. پس خداوند متعال در زمان غیبت حضرت حجّت که مردم به او دست رسی ندارند، چگونه احتجاج خواهد کرد و چه کسی مقصّر خواهد بود؟

به طور خلاصه در پاسخ این اشکال، بر اساس یک محاسبه منطقی تا قضیّه برهانی شود می گوییم: یا خداوند متعال مقصّر خواهد بود، یا خود امام و یا مردم.

امّا خدا که فرموده: (وَما کُنّا مُعَذِّبینَ حَتّی نَبْعَثَ رَسُولاً;)۸ «هرگز قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر آن که پیامبری مبعوث کنیم» و فرموده: (وَإِنْ مِنْ أُمَّهٔ إِلاّ خَلا فیها نَذیرٌ;)۹ «و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است». اگر امام نصب نکند، تناقض لازم

می آید و محال است ;زیرا اگر امام نصب نکند، یا باید عاجز باشد یا بخیل که هر دو بر خدا محال است.

امام نیز مقصّر نیست ;زیرا طبق ادلّه نزد همه زمین نباید از حجّت خالی باشد و امام علیه السلام این مسئولیّت را بنابر ادلّه قطعی پذیرفته است ;پس غایب بودن او یا باید از روی عجز از اداره امور و پاسخ گویی بوده باشد، یا از روی بخل، و امام از هر دو وصف پاک و منزّه است ;چون نقص است و امام در حدّ کمال. بنابراین، غیبت امام مستند به خدا و خود امام نیست.

در نتیجه مقصّر خود مردم خواهند بود ;چرا که امام برای هدایت مردم نصب شده و به سان چراغی روشن است. کار چراغ نورپردازی است. اگر بنده ای از نور این چراغ استفاده نکند، پای آن ننشیند و در روشنایی آن مطالعه نکند، قرآن نخواند، از کتاب های علمی بهره نبرد و در تاریکی بماند کسی جز خودش مقصّر نیست؟

هم چنین حکم امام علیه السلام همانند حکم آب جاری و روان است. آبی که از وسط شهر عبور می کند. اگر کسی از این آب استفاده ننماید، شست و شو نکند و نیاشامد، کسی مقصّر نیست جز خود او. البتّه جهات دیگر و آثار و برکات دیگری نیز بر وجود امام علیه السلام حتّی در دوران غیبت مترتّب می شود.

۱. سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۵.

۲. سوره انعام (۶): آیه ۱۴۹.

۳. الامالی، شیخ مفید: ۲۲۸، بحار الانوار: ۲ / ۲۹، حدیث ۱۰.

۴. سوره نساء (۴): آیه ۱۶۵.

۵. در الاحتجاج: ۲ / ۲۸۲ و بحار الانوار: ۵۳ / ۱۸۰، حدیث ۱۰ این گونه آمده است:

عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمّد بن عثمان العمری رحمه اللّه أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیه عن مسائل أشکلت علی. فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام:

... وأمّا الحوادث الواقعهٔ فارجعوا فیها إلی رواهٔ حدیثنا، فإنّهم حجّتی علیکم وأنا حجّهٔ اللّه.

۶. الکافی: ۱ / ۱۶، وسائل الشیعه: ۱۵ / ۲۰۷، حدیث ۲۰۲۹۱، بحار الانوار: ۱ / ۱۳۷.

۷. ر.ک: الکافی: ۱ / ۱۷۹، حدیث ۱۰ و ۱۲.

۸. سوره اسراء (۱۷): آیه ۱۵.

۹. سوره فاطر (۳۵): آیه ۲۴.

راه خدا

راه خدا

وَصِراطِهِ ;

و (سلام بر) راه خدا.

«صراط» مطلق راه نیست ;بلکه خصوص راه مستقیم۱ را «صراط» گویند.

ائمّه علیهم السلام راه مستقیم خدا هستند. بنابراین، برای رسیدن به خداوند متعال، درک حق، رهایی و نجات در جهان آخرت و روسفید شدن در دنیا و آخرت راه مستقیم را باید پیمود. خداوند متعال می فرماید: (وَأَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیمًا فَاتَّبِعُوهُ)که شاید این جمله اشاره به همین آیه باشد.

آیا راه ائمّه علیهم السلام غیر از راه رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله است؟ آیا شکّی هست در این که راه رسول اللّه همان راه خدا است؟ پس راهی که مأمور هستیم برویم (فَاتَّبِعُوهُ) راه رسول اللّه و ائمه علیهم السلام است که همان راه خداست.

بنابر روایتی مفضّل گوید: از امام صادق علیه السلام درباره صراط پرسیدم، فرمود:

هو الطریق إلی معرفهٔ اللّه عزّ وجل، وهما صراطان: صراط فی الدنیا وصراط فی الآخرهٔ، فأمّا الصراط الّذی فی الدنیا فهو الإمام المفترض الطاعهٔ، من عرفه فی الدنیا واقتدی بهداه مرّ علی الصراط الّذی هو جسر جهنّم فی الآخرهٔ، ومن لم یعرفه فی الدنیا زلّت قدمه علی الصّراط فی الآخرهٔ فتردّی فی نار جهنّم؛ ۲

صراط، راه به سوی معرفت خداوند متعال است، و آن دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت. صراط در دنیا امامی است که اطاعتش واجب است، هر که او را در دنیا شناخت و از هدایت او پیروی کرد، از پل صراطی که در آخرت روی دوزخ کشیده شده می گذرد، و هر که در دنیا او را نشناخت، قدمش از صراط در آخرت می لغزد و در آتش دوزخ سرنگون می گردد.

اهل تسنّن حدیثی را از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله نقل می کنند. آنان روی این حدیث خیلی کار کرده اند و ما نیز آن را بررسی و نقد کرده ایم. آنان می گویند: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرموده:

أصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم؛ ۳

یاران من به سان ستارگان هستند. به هر کدام از آنان اقتدا کنید، هدایت خواهید شد.

در زمان های گذشته جاده ها نبودند و مردم در تاریکی های شب در بیابان ها راه را گم می کردند و از این رو، از ستاره ها راهنمایی می گرفتند که در قرآن نیز این حقیقت آمده است، آن جا که فرموده: (وَعَلامات وَبِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ).۴

این حدیث، اصحاب را به ستارگانِ راهنما تشبیه کرده و هر یک از صحابه را راهنمای راهی معرّفی نموده است. ما اگر این حدیث را از نظر سند بپذیریم، نخست می پرسیم: آیا همه ستارگان آسمان مورد نظر پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله بوده که در نتیجه یکایک اصحاب باید مورد اقتدا قرار گیرند؟ روشن است که همه ستارگان در آسمان راهنما نیستند و ستارگان خاصّی را باید در نظر گرفت و به مقصد رسید.

با این حال، آیا هر یک از صحابه چنین هستند؟ آیا راه همه آنان به یک راه منتهی می شود و همه آنان به یک راه هادی هستند؟

با توجّه به اختلافاتی که با انواع و اقسام آن میان صحابه وجود داشته، ثابت کردیم که این حدیث یا از اصل دروغ است، یا منظور از صحابه، ائمّه علیهم السلام هستند.

امّا طبق تحقیقی که انجام یافته، از زمان احمد بن حنبل تا زمان ما بیش از سی نفر از بزرگان اهل سنّت اعتراف کرده اند که این حدیث دروغ است.

اگر بگوییم این حدیث دروغ نیست، باید گفت که مراد از اصحاب، خصوص ائمّه علیهم السلام هستند که آنان می فرمایند: کلام من، کلام پدرم، کلام پدرم، کلام جدّ من است و همه ما یک سخن می گوییم و به یک راه، راهنمایی می کنیم و یک راه را ارائه می نماییم.

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

حدیثی حدیث أبی، وحدیث أبی حدیث جدّی، وحدیث جدّی حدیث الحسین، وحدیث الحسین حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث أمیر المؤمنین، و حدیث أمیر المؤمنین حدیث رسول اللّه، وحدیث رسول اللّه قول اللّه عز وجل؛ ۵

حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدّم و حدیث جدّم حدیث امام حسین علیه السلام و حدیث امام حسین علیه السلام حدیث امام حسن علیه السلام و حدیث او حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام و حدیث آن حضرت حدیث پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله و حدیث آن بزرگوار گفتار خداوند متعال است.

پس باید از نظر برهانی مراد از اصحاب در حدیث مذکور ائمّه علیهم السلام باشند و نه دیگران و در غیر این صورت حدیث دروغ خواهد بود.

امّا مطلب بالاتر از این است. ائمّه علیهم السلام خودشان صراط خدا هستند و چون هر چه گویند از یک جا برگرفته اند و هرگز بین آنان اختلافی نیست ;پس صراط یکی است و مقصد یکی. این که در نماز می خوانیم:

(اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیمَ;)۶

ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

این گونه تفسیر شده است: ما را بر صراط مستقیم ثابت و باقی بدار. و در روایاتی آمده که مراد از «الصراط المستقیم» امیر مؤمنان علی علیه السلام است. خطیب خوارزمی در المناقب با سند خود چنین نقل می کند:

امام صادق علیه السلام فرمود:

أوحی اللّه تعالی إلی نبیّه: «فاستمسک بالّذی أوحی إلیک إنّک علی صراط مستقیم».

فقال: إلهی ما الصراط المستقیم؟

قال: ولایة علی بن أبی طالب. فعلی هو الصراط المستقیم;۷

خداوند متعال به پیامبر خود چنین وحی فرمود: «به آن که به تو وحی می کند تمسّک کن که به راستی بر صراط مستقیم هستی».

عرضه داشت: خدای من! صراط مستقیم چیست؟

فرمود: ولایت علی بن ابی طالب. پس علی، همان صراط مستقیم است.

هیچ مسلمانی تردید ندارد که پیروی از امیر مؤمنان علی علیه السلام ـ به معنای صحیحِ پیروی ـ موجب نجات در آخرت و سعادت دنیوی است. پس به یقین آن حضرت راه خداوند است. در این صورت، اگر شخص عاقل امرش دائر باشد بین راهی که به یقین به مقصد می رسد، یا راهی که شک دارد به مقصد برسد، کدام را باید انتخاب کند؟ از این رو، پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

علیٌّ مع الحق والحقّ مع علی لا یفترقان;۸

علی با حق است و حق با علی است و از هم جدا نخواهند شد.

آن حضرت در جای دیگری می فرماید:

علیٌّ مع القرآن والقرآن مع علی;۹

علی با قرآن است و قرآن با علی.

آن حضرت در سخن دیگری می فرماید:

من أطاع علیّاً فقد أطاعنی ومن أطاعنی فقد أطاع اللّه;۱۰

هر که از علی اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

مگر سخن پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله غیر از سخن خداوند متعال است؟ از این رو، در قرآن کریم می فرماید:

(مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ;)۱۱

هر که از پیامبر اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است.

روی همین جهت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به مردم توصیه می کند و می فرماید:

إنّی تارک فیکم الثقلین: کتاب اللّه وعترتی أهل بیتی ما إن تمسّکتم بهما لن تضلّوا;۱۲

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد.

آری، قرآن و عترت یکی هستند و سخن قرآن، همان سخن عترت است و سخن عترت همان سخن قرآن.

آن گاه آن حضرت فرمود: اینان از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض نزد من آیند و آن جا من از شما خواهم پرسید.

چرا در کنار حوض؟ چون امیر مؤمنان علی علیه السلام صاحب حوض است که در این زمینه روایات بسیاری وجود دارد. پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله می فرماید:

یا علی! أنت أخی ووزیری وصاحب لوائی فی الدنیا والآخرهٔ وأنت صاحب حوضی، من أحبّک أحبنی ومن أبغضک أبغضنی;۱۳

ای علی! تو برادر و وزیر منی. تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی و تو صاحب حوض من هستی. هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

از طرفی پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله ائمّه و اهل بیتش را به سفینه و کشتی نوح علیه السلام تشبیه کرده است. در داستان حضرت نوح علیه السلام دقایق و لطایفی نهفته است، در آن شرایط چه وضعیتی بود که حتی فرزند نوح نیز گرفتار شد و پدر هم واسطه شد، خداوند نپذیرفت و فرمود:

(قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِح;)۱۴

فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست... .

بنابراین قاطعیّت است، هر که بر این کشتی سوار شد، نجات یافت و دیگران هلاک شدند.

علاّمه حلّی رحمه اللّه نکته جالبی را از خواجه نصیرالدین طوسی رحمه اللّه نقل می کند. وی می گوید: وقتی از مرحوم خواجه پرسیدند: کدام مذهب از بین مذاهب موجود در اسلام، حق است؟

خواجه رحمه اللّه این گونه استدلال کرد که ما و شما از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله حدیث داریم که آن حضرت فرمود:

ستفترق اُمّتی علی ثلاث وسبعین فرقهٔ، فرقهٔ منها ناجیهٔ والباقی فی النار هالکهٔ;۱۵

پس از من به زودی اُمتم به ۷۳ فرقه و گروه پراکنده خواهند شد که یک گروه نجات یافته و دیگر گروه ها در آتش خواهند بود.۱۶

در حدیث دیگری داریم که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله فرمود:

مثل أهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی ومن تخلّف عنها هلک;۱۷

مثل اهل بیت و خاندان من به سان مثل کشتی نوح است ;هر که به آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلّف کرد هلاک گشت.

وقتی این دو حدیث را با هم ملاحظه کنیم می یابیم که شخص پیامبر اکرم یگانه فرقه نجات یابنده را معیّن کرده و راه را به امت نشان داده و مردم را همین طور بلا تکلیف رها نکرده است.

بنابراین، آیا می توان گفت برای رسیدن به بهشت و نجات در جهان آخرت و تحصیل رضای خداوند متعال هم راه ابوبکر درست است و هم راه علی؟

چه کسی می تواند چنین ادّعا کند؟

اگر کسی بگوید: راه عمر، ابوموسی اشعری، زبیر، طلحه، عایشه، معاویه و... همه درست است و آنان نیز مثل امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم را نجات می دهند، باید مدّعای خود را اثبات کند.

در روایتی که از مفضّل نقل شده حضرت فرمودند که اگر کسی صراط را در این عالم نشناسد، از صراط در جهان آخرت عبور نخواهد کرد و در روایات اهل سنّت آمده که احدی از صراط عبور نمی کند مگر با مجوّزی از علی. در حدیثی ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

إذا کان یوم القیامهٔ أمرنی اللّه عز وجل وجبرئیل فنقف علی الصراط، فلا یجوز أحدٌ إلاّ بجواز من علی علیه السلام;۱۸

آن گاه که روز قیامت فرا رسد، خدای تعالی به من و جبرئیل امر می کند که بر پل صراط بایستیم ;در آن هنگام کسی جواز عبور

از پل صراط را ندارد مگر با جوازی از جانب علی علیه السلام.

روایت دیگری را ابن بطریق در عمده نقل می کند که ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

علی یوم القیامهٔ علی الحوض، لا یدخل الجنّهٔ إلّا من جاء بجواز من علی بن أبی طالب;۱۹

علی، روز قیامت در کنار حوض خواهد بود، به بهشت کسی وارد نمی شود مگر کسی که جوازی از جانب علی بن ابی طالب علیهما السلام آورده باشد.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۲۸۰ ;در این منبع آمده است: «الصراط: الطریق المستقیم».

۲. معانی الاخبار: ۳۲، حدیث ۱، باب معنی الصراط، بحار الانوار: ۲۴ / ۱۱، حدیث ۳.

۳. میزان الاعتدال: ۱ / ۸۳ ، لسان المیزان: ۲ / ۱۳۷. برای آگاهی بیشتر ر.ک: حدیث اصحابی کالنجوم از همین نگارنده.

۴. سوره نحل (۱۶): آیه ۱۶.

۵. الکافی: ۱ / ۵۳، حدیث ۱۴، الارشاد: ۲ / ۱۸۶، بحار الانوار: ۲ / ۱۷۹، حدیث ۲۸.

۶. سوره فاتحه (۱): آیه ۶.

۷. الروضهٔ فی فضائل امیرالمؤمنین: ۱۰۲، حدیث ۸۹ ، المناقب، خوارزمی: ۶۲، شواهد التنزیل: ۱ / ۷۶، تفسیر الثعلبی: ۱ / ۱۲۰، بحار الانوار: ۳۵ / ۲۶۷، حدیث ۹.

۸. این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. برای نمونه ر.ک: الخصال: ۴۹۶، الامالی، شیخ صدوق: ۱۵۰، کفایهٔ الاثر: ۲۰، الاحتجاج: ۱ / ۹۷، بحار الانوار: ۱۰ / ۴۳۲، شرح الاخبار: ۲ / ۶۰، فصول المختاره: ۹۷ و ۱۳۵، مجمع الزوائد: ۷ / ۲۳۵، تاریخ بغداد: ۱۴ / ۳۲۲، تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۴۴۹، ینابیع المودهٔ: ۱ / ۱۷۳، المعیار والموازنهٔ: ۱۱۹، شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید: ۲ / ۲۹۷.

۹. این حدیث نیز در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است: از جمله: الامالی، شیخ طوسی: ۴۶۰، الطرائف: ۱۰۳، الاربعون حدیثا: ۷۳، الصراط المستقیم: ۳ / ۱۶۳، بحار الانوار: ۲۲ / ۴۷۶، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۱۲۴، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۳۴، المعجم الأوسط: ۵ / ۱۳۵، المعجم الصغیر: ۱ / ۲۵۵، کنز العمال: ۱۱ / ۶۰۳، فیض القدیر: ۴ / ۴۷۰، المناقب، خوارزمی: ۱۷۷، الجامع الصغیر: ۲ / ۱۷۷، سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۲۹۷، ینابیع المودّه: ۱ / ۱۲۴.

۱۰. ر.ک: معانی الاخبار: ۳۷۳، حدیث ۱، بحار الانوار: ۳۸ / ۱۳۹، حدیث ۸۱ ، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۱، کنز العمّال: ۱۱ / ۶۱۴.

۱۱. سوره نساء (۴): آیه ۸۰ .

۱۲. این حدیث شریف با مضامین گوناگونی در منابع معتبر شیعه و سنّی نقل شده است از جمله: بصائر الدرجات: ۴۳۳، حدیث ۱، کمال الدین: ۲۳۶ و ۲۳۸، العمدهٔ: ۷۱، الطرائف: ۱۱۴ و ۱۱۶، کفایهٔ الاثر: ۱۳۷، وسائل الشیعه: ۱۸ / ۱۹، حدیث ۹، بحار الانوار: ۳۶ / ۳۳۱، حدیث ۱۹۱، فضائل الصحابه: ۱۵، مسند احمد بن حنبل: ۳ / ۲۶، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۰۹، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۳، مسند ابی یعلی: ۲ / ۲۹۷، سبل الهدی والرشاد: ۱۱ / ۶، السنن الکبری: ۵ / ۴۵، البدایهٔ والنهایه: ۵ / ۲۲۸، ینابیع الموده: ۱ / ۱۰۵ و ۱۱۵، کنز العمال: ۱ / ۱۸۶.

۱۳. الامالی، شیخ صدوق: ۱۱۶، حدیث ۱۰۱، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۲ / ۲۶۴، حدیث ۴۷، بحار الانوار: ۳۹ / ۲۱۱، حدیث ۱.

۱۴. سوره هود (۱۱): آیه ۴۶.

۱۵. کفایهٔ الاثر: ۱۵۵، وسائل الشیعه: ۲۷ / ۵۰ با اندکی تفاوت، مناقب ابن شهرآشوب: ۲ / ۲۷۰، الصراط المستقیم: ۲ / ۹۶، ر.ک:

عمدهٔ القاری: ۱۸ / ۲۲۴.

۱۶. ر.ک: منهاج الکرامه: ۴۹.

۱۷. این حدیث شریف در منابع شیعه و سنّی نقل شده است، از جمله: بصائر الدرجات: ۳۱۷، قرب الاسناد: ۸، الامالی، شیخ صدوق: ۳۴۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱ / ۳۰، حدیث ۱۰، خصائص الائمه: ۷۷، مناقب امیرالمؤمنین: ۱ / ۲۹۶ و ۲ / ۱۴۶، المسترشد: ۲۶۰، مائه منقبهٔ: ۴۱، التعجب: ۱۵۱، الامالی، شیخ طوسی: ۶۰، الاحتجاج: ۱ / ۲۲۹، الثاقب فی المناقب: ۱۳۵، الاربعون حدیثا: ۲۲، العمدهٔ: ۳۰۶، بحار الانوار: ۲۳ / ۱۱۹ ح ۳۸، المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۳۴۳ و ۳ / ۱۵۱، مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۸، المعجم الأوسط: ۴ / ۱۰، المعجم الصغیر: ۱ / ۱۳۹ و ۲ / ۲۲، المعجم الکبیر: ۳ / ۴۵ و ۱۲ / ۲۷، مسند الشهاب: ۲ / ۲۷۳، نظم الدرر السمطین: ۲۳۵، الجامع الصغیر: ۱ / ۳۷۳ و ۲ / ۵۳۲، فیض القدیر: ۲ / ۶۵۸، کنز العمال: ۱۲ / ۹۴، تفسیر سمعانی: ۳ / ۴۷۲، تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۳، الدرّ المنثور: ۳ / ۳۲۴.

۱۸. بشارهٔ المصطفی: ۳۱۱، حدیث ۱۸.

۱۹. العمدهٔ: ۳۷۳ ـ ۳۷۴.

نور خدا

نور خدا

وَنُورِهِ؛

و (سلام بر) نور خدا.

ائمّه علیهم السلام نور خدا هستند. نور چیزی است که ذاتاً روشن است و روشنایی می بخشد. آن بزرگواران در طول تاریخ نور و روشنی بخش بوده اند.

آیا به واقع، ائمّه علیهم السلام در ظلمات و تاریکی های جهل و جهالت، فتنه ها و ضلالت و اختلافات نور نبودند؟

بنابراین، اگر افرادی در پی آن انوار نرفتند و از آن ها استفاده نکردند ـ به بیانی که گذشت ـ چه کسی مقصّر است؟

ائمّه علیهم السلام در همه زمان ها، در همه زمینه ها، برای همه عوالم و همه اُمّت ها نور هستند.

به راستی، چه کسی به خانه آنان مراجعه کرد و دست خالی برگشت؟

ابوخالد کابلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه که می فرماید: (فَآمِنُوا بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذی أَنْزَلْنا؛)۱ به خدا و رسول او و نوری که فرستادیم ایمان بیاورید ؛پرسیدم. فرمود:

یا أبا خالد! النور ـ واللّه ـ الأئمّهٔ من آل محمّد علیهم السلام إلی یوم القیامهٔ، وهم واللّه نور اللّه الّذی أنزل، وهم واللّه نور اللّه فی السماوات وفی الأرض.

واللّه یا أبا خالد! لنور الإمام فی قلوب المؤمنین أنور من الشمس المضیئهٔ بالنهار، وهم ـ واللّه ـ ینوّرون قلوب المؤمنین، ویحجب اللّه عز وجل نورهم عمّن یشاء فتظلم قلوبهم.

واللّه، یا أبا خالد! لا یحبّنا عبد ویتولّانا حتی یطهّر اللّه قلبه، ولا یطهّر اللّه قلب عبد حتّی یسلّم لنا ویکون سِلماً لنا، وإذا کان سلماً لنا سلّمه اللّه من شدید الحساب وآمنه من فزع یوم القیامهٔ الأکبر؛۲

ای ابوخالد! به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمّد تا روز قیامت هستند. به خدا سوگند که اینان همان نور خدا که فرو فرستاده است. به خدا که اینان نور خدا در آسمان ها و زمین هستند.

ای ابوخالد! به خدا سوگند، نور امام در دل مؤمنان از نورِ خورشیدِ تابان در روز، روشن تر است. به خدا که ائمّه دل های مؤمنان را

نورانی می سازند و خدا هر کس را که بخواهد از نور آنان پنهان می دارد تا دل آن ها تاریک گردد.

به خدا ای ابوخالد! بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نمی کند تا این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نمی کند تا این که تسلیم ما باشد و از در آشتی با ما وارد شده باشد و آن گاه که با ما صلح و آشتی کرد، خدا او را از حساب سخت روز قیامت نگاهش داشته و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

۱. سوره تغابن (۶۴): آیه ۸.

۲. الکافی: ۱ / ۱۹۴، باب أن الائمة نور اللّه، حدیث ۱.

برهان های الهی

برهان های الهی

وَبُرْهانِهِ ;

و (سلام بر) برهان خدا و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمّه علیهم السلام برهان خدا هستند. راغب اصفهانی در عبارتی دقیق درباره برهان می نویسد:

البرهان أوکد الأدلّة وهو الّذی یقتضی الصدق أبداً لا محالة ;۱

برهان محکم ترین دلیلی است که برای همیشه صدق را اقتضا می کند.

چند کلمه تأکید در این عبارت وجود دارد: «أوکد ;»افعل التفضیل از تأکید، «الصدق»، «ابداً» و «لا محاله». از آن جا که راغب اصفهانی در فهم الفاظ قرآن و حدیث جامعیّت داشته و از فلاسفه و حکما نیز به شمار می رفته و از فرق بین برهان و دلیل در منطق نیز آگاه بوده، چنین عبارتی قوی را در مورد برهان بیان می کند.

بنابراین معنا، ائمّه علیهم السلام برای خداوند متعال چنین هستند که سر تا پا صدقند ;وجودشان، کلامشان، فعلشان، تعلیمشان صدق است، آن هم صدق ابدی و قطعی که هرگز منقلب و عوض نمی گردد. تمام حرکات، سکنات و افعالشان برای خداوند متعال برهان است و واقع تاریخ زندگانی آن بزرگواران این معنا را به خوبی اثبات می کند و اگر کسی تردید دارد، به روایات ما مراجعه کند و منابع مخالفان را بررسی کند تا ببیند آنان درباره ائمّه علیهم السلام چه می گویند. باید دید که متوکّل عباسی با آن همه ناصبی بودنش درباره امام هادی علیه السلام چه سخنانی گفته؟ پیش از او و مأمون و... تا عمر بن خطّاب درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام چه سخنانی اظهار کرده اند؟ این نیست جز آن که ائمّه علیهم السلام برهان خداوند متعال هستند.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۵. برهان های الهی

وَبُرْهانِهِ ;

و (سلام بر) برهان خدا و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمّه علیهم السلام برهان خدا هستند. راغب اصفهانی در عبارتی دقیق درباره برهان می نویسد:

البرهان أوکد الأدلّة وهو الّذی یقتضی الصدق أبداً لا محالة ;۱

برهان محکم ترین دلیلی است که برای همیشه صدق را اقتضا می کند.

چند کلمه تأکید در این عبارت وجود دارد: «أوکد ;»افعل التفضیل از تأکید، «الصدق»، «ابداً» و «لا محاله». از آن جا که راغب اصفهانی در فهم الفاظ قرآن و حدیث جامعیّت داشته و از فلاسفه و حکما نیز به شمار می رفته و از فرق بین برهان و دلیل در منطق نیز آگاه بوده، چنین عبارتی قوی را در مورد برهان بیان می کند.

بنابراین معنا، ائمّه علیهم السلام برای خداوند متعال چنین هستند که سر تا پا صدقند ;وجودشان، کلامشان، فعلشان، تعلیمشان صدق

است، آن هم صدق ابدی و قطعی که هرگز منقلب و عوض نمی گردد. تمام حرکات، سکنات و افعالشان برای خداوند متعال برهان است و واقع تاریخ زندگانی آن بزرگواران این معنا را به خوبی اثبات می کند و اگر کسی تردید دارد، به روایات ما مراجعه کند و منابع مخالفان را بررسی کند تا ببیند آنان درباره ائمّه علیهم السلام چه می گویند. باید دید که متوکّل عباسی با آن همه ناصبی بودنش درباره امام هادی علیه السلام چه سخنانی گفته؟ پیش از او و مأمون و... تا عمر بن خطّاب درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام چه سخنانی اظهار کرده اند؟ این نیست جز آن که ائمّه علیهم السلام برهان خداوند متعال هستند.

۱. المفردات فی غریب القرآن: ۴۵.

بخش سوم: گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او

در محضر معصوم

بخش سوم

گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او

أَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ کَما شَهِدَ اللّهُ لِنَفْسِهِ وَشَهِدَتْ لَهُ مَلائِکَتُهُ وَاُولوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لا إلهَ إلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ. وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسولُهُ الْمُرْتَضی اَرْسَلَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکونَ. گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست ;یگانه ای که شریکی ندارد، آن سان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است و فرشتگان و صاحبان علم از آفریدگانش نیز گواهی داده اند که معبودی جز او نیست و او عزیز و حکیم است.

و گواهی می دهم که محمّد بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین ها چیره گرداند، گرچه شرکورزان را ناگوار باشد. در محضر معصوم

اگر کسی بخواهد به حضور بزرگی برود، نخست اذن دخول می گیرد، آن گاه سلام می کند ;سپس سخن می گوید و مطلب خود را بیان می نماید. کوشش می کند تا عواطف او را جلب و او را آماده گوش دادن به سخنان خود نماید.

به هنگام قرائت زیارت جامعه کبیره وقتی نخست سلام و شهادتین را می گوییم ;می خواهیم بگوییم: ما مسلمان هستیم. ما را راه بدهید، به سخنان ما گوش فرا دهید، ببینید ما چه می گوییم و چه می خواهیم.

و چون زائر شهادت سوم را آغاز می کند و ائمّه علیهم السلام را به اوصافی یاد می نماید، نباید کسی درباره او شبهه غلو کند ;چرا که او پیش تر شهادتین را بر زبان جاری ساخته و به خدا و پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله شهادت داده و هم اکنون اظهار می کند که ائمّه علیهم السلام جانشینان رسول خدا هستند. آنان خدا و شریک خدا نیستند، خدا در آنان حلول نکرده و با خداوند متعال متّحد نیستند.

با ذکر شهادتین این شبهات دفع می شوند تا مبادا کسی به این توهّم بیفتد.

شهادت نخست

شهادت نخست

أَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ کَما شَهِدَ اللّهُ لِنَفْسِهِ;

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست ;یگانه ای که شریکی ندارد، آن سان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است.

ابن فارس در معنای واژه «شهد» می گوید:

الشین والهاء والدال، أصل یدلّ علی حضور وعلم وإعلام، لا ـ یخرج شیء من فروعه عن الّذی ذکرناه، من ذلک الشهادهٔ یجمع الاُصول الّتی ذکرناها من الحضور والعلم والإعلام یقال: شهد یشهد شهادهٔ؛۱

بنابراین، شهادت در هر جا به کار رود و در همه مشتقّاتش از این اصل خارج نخواهد شد که بیان گر حضور، علم و اعلام است. وقتی انسان می خواهد به چیزی شهادت بدهد، باید شاهد آن باشد و به آن علم و آگاهی پیدا کند ؛سپس آن را اعلام یا اعلان نماید.

برای نمونه، اگر شما بخواهید در مورد واقعه ای شهادت بدهید، نخست باید خودتان شاهد آن واقعه باشید و در آن جا حضور یابید و علم پیدا کنید، آن گاه آن را در محکمه داوری اعلان کنید تا نزاع از بین برود.

پس حضور شاهد خیلی مهم است. قرآن مجید درباره ماه مبارک رمضان می فرماید:

(فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ ؛)۲

پس هر کس از شما در ماه رمضان حضور داشته باشد (و در سفر نباشد) باید آن را روزه بگیرد.

آن چه در شهادت اهمیّت دارد، همان حضور است و اگر حضور نباشد، شهادت تحقّق نمی یابد. از این رو، در کتاب الشهادات بحث شده که آیا شهادت دادنِ کسی به شهادت دادن دیگری ـ الشهادهٔ بالشهادهٔ ـ پذیرفته است یا نه؟ پس حضور در شهادت رکن است.

از طرفی حضور دو نوع است:

۱ . حضور بدنی و به اصطلاح امروزی فیزیکی و با رؤیت چشم ؛

۲ . حضور قلبی و رؤیت باطنی.

به عبارت دیگر، حضور گاهی بصری است و گاهی بصیرتی. از این رو، سیّدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

عمیت عینٌ لا تراک علیها رقیباً ؛۳

کور باد آن دیده ای که تو را دیده بان خود نبیند.

منظور از دیدن در این سخن زیبا چشم بصیرت است. عبداللّه بن سنان در روایت دیگری از پدرش نقل می کند که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یکی از خوارج وارد شد و پرسید: ای ابوجعفر! چه کسی را عبادت می کنی؟

فرمود: خدای متعال را.

گفت: آیا خدا را دیده ای؟

امام باقر علیه السلام فرمود:

لم تره العیون بمشاهدهٔ الأبصار ولکن رأته القلوب بحقائق الإیمان ؛۴

چشم ها او را به صورت دیدن ظاهری ندیده اند ؛بلکه دل ها او را با حقایق ایمان (با دیده بصیرت) دیده اند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن در معنای لغوی واژه «شهد»، هر دو قسم حضور را با استفاده از قرآن آورده است. وی می نویسد:

الشهود والشهادهٔ: الحضور، مع المشاهدهٔ إمّا بالبصر أو بالبصیرهٔ ؛

شهود و شهادت، همان حضور است یا با بصر و چشم و یا با بصیرت و بینش.

آن گاه راغب اصفهانی عبارت لطیف و دقیقی را مطرح می کند و می گوید:

لکن الشهود بالحضور المجرّد أولی والشهادهٔ مع المشاهدهٔ أولی.۵

اگر بخواهیم حضور مجرّد از مشاهده را اراده کنیم، این کاربرد با کلمه «شهود» بهتر خواهد بود و آن گاه که حضور قلبی و مشاهده

با بصیرت باشد، بهتر است از واژه «شهادهٔ» استفاده کنیم.

بنابراین، وقتی حضور و مشاهده باشد، این شهادت اِخبار نخواهد بود ;بلکه اعلام است و اِخبار با اعلام تفاوت دارد. روشن است که این دقّت ها خیلی مفیدند و ثمره دارند.

وقتی من شـهادت می دهم و می گویم: أشـهد أن لا إله إلا اللّه وأشـهد أنّ محمّـداً رسول اللّه وأشـهد أنّ علیّاً ولی اللّه ;این شـهادت اِخبار است و احتمال صدق و کذب دارد، یا آن چه را یافته ام اعلام می کنم.

به سخن دیگر، آیا در واقع این شهادت ها اِخبار هستند یا انشا؟

از این رو استاد ما آقای گلپایگانی رحمه اللّه می فرمود: «بعید نیست که ما شهادت را از سنخ انشا قرار دهیم نه اِخبار».

البته این نکته مفیدی است که انسان با گفتن شهادتین این واقعیّت را اعلام می کند. شاید آیه ای از قرآن مجید مؤیّد این معنا باشد، آن جا که می فرماید:

(لا تَقُولُوا ثَلاثَةٌ انْتَهُوا خَیْرًا لَکُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلهٌ واحِدٌ ;)۶

و نگویید (خدا) سه گانه است. از این سخن، خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبود یگانه است.

خداوند متعال در این آیه از سه گانه گفتن درباره خویش نهی می کند و به اعتقاد به خدای یگانه امر می کند. واقعیّت این است که در این جا نهی و امری در کار نیست ;بلکه انشا است.

البتّه شواهد دیگری بر این معنا در قرآن مجید می توان یافت که شهادت در این موارد به خصوص انشا است، نه اِخبار. ماده شهادت در این موارد بدون حرف تعدیه بر معمول خود وارد می شود ;چرا که:

گاهی می گویید: شهد به;

گاهی می گویید: شهد له;

و گاهی می گویید: شهد علیه.

و هر کدام از این ها خصوصیّتی دارد.

روشن است که شهادت مورد بحث ما بدون حرف تعدیه است، آن جا که می خوانیم: شهد اللّه أنّه لا إله إلاّ اللّه... .

این ها مواردی است که باید دقّت کرد.

پس وقتی می گوییم: اشـهد أن لا إله إلاّ اللّه، این واقعیّت را اعلان و آشـکار می کنیم. وقتی مؤذن این عبارت را می گوید، در واقع این واقعیّت را اعلان می کند ;چرا که اذان به معنای اعلان است، چنان که در قرآن می خوانیم:

(وَأَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالاً وَعَلی کُلِّ ضامِر یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجّ عَمیق ;)۷

و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

مؤذّن اِخبار نمی کنـد که خـدا یکی است و محمّـد بن عبداللّه صـلی اللّه علیه وآله رسول خداوند است تا احتمال صدق و کذب در آن راه یابد و این نکته مهمّی است.

البتّه این واقعیّت که وحـدانیّت خداونـد متعال از چه راهی ثابت شـده است بحث دیگری است و بایـد در مباحث توحید مطرح شود که شرح کلمه توحید (لا إله إلا اللّه) چیست.

۱. معجم مقاییس اللّغه: ۳ / ۲۲۰ ـ ۲۲۱.

۲. سوره بقره (۲): آیه ۱۸۵.

۳. بحار الانوار: ۹۵ / ۲۲۵.

۴. الکافی: ۱ / ۹۷، حدیث ۵، الامالی، شیخ صدوق: ۳۵۲، حدیث ۴۲۷، التوحید، شیخ صدوق: ۲۶۱.

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۷ و ۲۶۸.

۶. سوره نساء (۴): آیه ۱۷۱.

۷. سوره حج (۲۲): آیه ۲۷.

کلمه «وحده»

کلمه «وحده»

«لا إله إلّا اللّه» کلمه توحید است، پس کلمه «وحده» برای چیست؟

این «وحدت» وحدت ذاتیّه است که نمی شود چیزی را همراه او فرض نمود.

و «الواحد» از اسماء حسنی است و معنای آن این است که خداوند متعالی ازلی است و ابدی ;یعنی موجودی که عدم ندارد، نه از اوّل و نه از آخر ;همانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

سبق الأوقاتَ کونه والعدم وجوده والابتداء أزله;۱

او بر اوقات پیشی گرفته و هم چنین وجودش بر عدمش و ازلیّتش بر آغاز.

و «الأحد» نیز از اسماء حسنی است ;یعنی صفات کمالیّه او عین ذات است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمودند: هو الّذی لم یتفاوت فی ذاته ولم یتبعّض بتجزئه العدد فی کماله;۲

این گونه نیست که مثلاً «علم» او غیر از «قدرت» او باشد ;بلکه «علمٌ کلّه وقدرهٔ کلّه ووجود کلّه» چنان که در بعضی روایات اشاره شده و بزرگان علما تصریح کرده اند.۳

۱. نهج البلاغه: ۲ / ۱۱۹، الکافی: ۱ / ۱۳۹، حدیث ۴، التوحید، شیخ صدوق: ۳۷.

۲. روضهٔ الکافی: ۱۸، الامالی، شیخ صدوق: ۳۹۹، التوحید، شیخ صدوق: ۷۳.

۳. شرح الأسماء الحسنی: ۱۷، نهایهٔ الدرایهٔ فی حاشیهٔ الکفایه: ۱ / ۲۴۱، محاضرات فی الأصول: ۱ / ۳۰۷.

کلمه «لا شریک له»

کلمه «لا شریک له»

چرا پس از گواهی به وحدانیّت خداوند متعال می گوییم: «لا شریک له»؟

این عبارت توحید را تأکید می نماید.

اما چرا در این جا می گوییم: «لا شریک له»؟

یعنی هر چند که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و ائمّه اطهار علیهم السلام عزیزترین و مقرّب ترین موجودات نزد خدا هستند ;ولی هرگز شریک خدا نیستند ;چرا که خداوند متعال در ذات، صفات، افعال و عبادت شریک ندارد.

شهادت فرشتگان

شهادت فرشتگان

وَشَهِدَتْ لَهُ مَلائِکَتُهُ وَاُولوا الْعِلْم مِنْ خَلْقِهِ;

و فرشتگان و صاحبان علم از آفریدگانش گواهی می دهند.

این فراز اقتباس از آیه مبارکه سوره آل عمران است، آن جا که می فرماید:

(شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَةُ وَأَولُوا الْعِلْمِ قائِمًا بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ؛)۱

خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان علم نیز گواهی می دهند، در حالی که قیام به قسط و عدل دارند. معبودی جز او نیست و او توانا و حکیم است.

به راستی حرف «کاف» در «کما شهد اللّه» به چه معنا است؟

شاید گفته شود که «کاف تشبیه» است ؛ولی باید تأمّل کرد.

چنین به نظر می رسد ـ و پیش از آن که مراجعه کنم تا بدانم گفته شده یا نه ـ که اگر مورد قبول باشد، مفید خواهد بود که:

گاهی شهادت خود را به شهادت خداوند متعال تشبیه می کنید ؛یعنی شهادتی که من به وحدانیّت خدا می دهم، شبیه شهادت خداوند متعال به وحدانیّت خودش است. در این صورت کاف تشبیه خواهد بود.

گاهی می گویید که من شهادت می دهم آن گونه که خداوند متعال شهادت می دهد.

به نظر نگارنده، تعبیر دوم درست است.

به سخن دیگر، باید گفت که حرف «کاف» به معنای مثل است و شبیه با مثل تفاوت دارد ؛یعنی «مشهود به» من، همان «مشهود به» خداوند متعال است و خود اوست نه شبیه او «؛مشهود به» من که وحدانیّت خداوند متعال است، مطابق همان واقعیتی که «مشهود به» خداوند متعال است.

آن چه خداوند متعال شهادت می دهد و وحدانیّت خود را اعلان می کند، همان را من اعلان می کنم. از این رو، چنین بیانی تمثیل می شود نه تشبیه.

پس از اتخاذ این مطلب احتیاطاً به کتاب المفردات راغب اصفهانی نگاه کردم و دریافتم که او نیز همین معنا را برای کاف بیان کرده است. او در ذیل عنوان «الکاف» می نویسد:

الکاف للتشبیه والتمثیل... وقوله: (کَالَّذی یُنْفِقُ مالَهُ) الآیهٔ، فإنّ ذلک لیس بتشبیه وإنّما هو تمثیل، کما یقول النحویون مثلاً: فالاسم کقولک زید، أی مثاله قولک زید، والتمثیل أکثر من التشبیه، لأنّ کلّ تمثیل تشبیه ولیس کلّ تشبیه تمثیلاً؛۲

با توجه به این متن حرف «کاف» برای دو معنا می آید: تشبیه و تمثیل.

در مغنی اللبیب ابن هشام نیز به این دو معنا اشاره شده است.۳

واقع مطلب این است که همه موجودات، ادلّه و برهان های وجود خداوند متعال هستند که آفریدگاری حکیم برای جهانیان است. خداوند از این طریق وحدانیّت خود را اعلان می کند. چنین وحدانیّتی نزد من ثابت و محقّق است و این تحقّق را اعلان می کنم و معنای این فراز همین است.

از این رو همین آیه در المفردات فی غریب القرآن و معجم المقاییس اللغه مطرح شده است که (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ وَالْمَلائِکَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ) یعنی چه؟۴

راغب اصفهانی می نویسد:

فشهادهٔ اللّه تعالی بوحدانیّته هی إیجاد ما یدلّ علی وحدانیّته فی العالم وفی نفوسنا؛۵

پس شهادت خدای تعالی به یگانگی خویش، همان پدید آوردن چیزهایی است که در جهان هستی و در وجود ما نشان گر یگانگی اوست.

ابن فارس نیز در معجم مقاییس اللغه می نویسد:

فأمّا قوله جلّ وعزّ (شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ) فقال أهل العلم معناه أعلم اللّه عز وجل بیّن اللّه؛۶

اما درباره معنای سخن خدای تعالی که «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست» اهل علم می گویند: یعنی خداوند اعلام

نمود و روشن ساخت.

شهادت ملائکه یعنی چه؟ این عبارت، هم در قرآن بود و هم در زیارت جامعه. راغب اصفهانی می نویسد:

وشهادهٔ الملائکه بذلك هو إظهارهم أفعالاً یؤمرون بها وهی المدلول علیها بقوله: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)۷;۸

شهادت ملائکه به وحدانیّت و یگانگی خدای یگانه همان انجام اوامر الهی است که به آن امر شده اند و این همان مدلول این آیه شریفه است که: «و آنان که اوامر الهی را تدبیر می کنند».

شهادت فرشتگان اِخبار نیست، بلکه اظهار است. آن ها افعالی را که مأمور به انجام آن ها هستند اظهار می کنند ;یعنی چون از طرفی فرشتگان مأموران خداوند متعال هستند ـ دقّت کنید! ـ و از طرف دیگر افعال آن ها کاملاً مطابق حق و حکمت و مصلحت است ;یعنی آنان به اعمال و افعالشان بر وجود خداوند متعال و وحدانیّت او شهادت می دهند و این واقعیّت را اظهار می کنند. پس این اظهار واقعیّت اخبار نیست که محتمل کذب و صدق باشد ;بلکه آنان با اعمالشان حکمت، عدل، حقانیّت و وحدانیّت خداوند متعال را اظهار می کنند.

و به نظر می رسد که در تکرار کلمه شهادت «;وشهدت له الملائکهٔ» به اختلاف کیفیّت شهادت اشاره شده باشد.

۱. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۴۴۵.

۳. مغنی اللبیب: ۱ / ۲۳۳.

۴. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸.

۵. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۸.

۶. معجم مقائیس اللغهٔ: ۳ / ۲۲۲.

۷. سوره نازعات (۷۹): آیه ۵.

۸. المفردات فی غریب القرآن: ۲۶۸.

صاحبان علم

صاحبان علم

اولوا العلم چه کسانی هستند و شهادت آنان چگونه است؟ با نگاه به روایاتی که در تفسیر آیه مبارکه سوره آل عمران رسیده می یابیم که مراد از «اولوا العلم» انبیا و اوصیا هستند.۱ پس حرف «من» تبعیضیه است.

بنابراین، انبیا و اوصیا نیز در سیاق فرشتگان و خداوند متعال، وحدانیّت خداوند متعال را به گونه ای بیان و اعلان می کنند که آن گونه بیان از عهده غیر انبیا و اوصیا برنمی آید ;چرا که آنان از سایر خلایق اعلم و اعرف هستند و خدا را از همه بهتر می شناسند.

بلکه اگر دقیق تر نظر کنیم، همان معنایی که برای شهادت ملائکه ذکر شد، برای «اولوا العلم» نیز ثابت می شود، اگر فراتر نباشد; چون انبیا و اوصیا نیز مأموران خداوند متعال هستند که «لا یفعلون إلاّ بما یؤمرون». این مطلب پیش تر بیان شد و با تفصیل بیشتری و از کتاب های اهل تسنّن نیز حدیث نقل خواهیم کرد که ائمّه هم مثل انبیا و فرشتگان «لا یفعلون اِلّا بما یؤمرون».

بنابراین ائمّه، انبیا و اوصیا مأموران خداوند متعال هستند. افعالشان حاکی و مظهر اراده خداوند متعال خواهد بود و اراده خدا عین حکمت، حقانیّت و عدالت است. آنان کاری بر خلاف اراده خداوند متعال انجام نمی دهند. از این رو تصوّر نگارنده این است ـ واللّه العالم ـ که عدم تکرار کلمه شهادت بین «ملائکه» و «اولوا العلم» اشاره به همین جهت است که سنخ شهادت «اولوا العلم» ـ بنابراین که انبیا و اوصیا باشند ـ از سنخ شهادت ملائکه است.

ولی اگر از روایات چشم پوشیم و «اولوا العلم» را به معنای انبیا و اوصیا ندانیم، مطلق اهل علم در هر رشته ای به خصوص رشته های علمی در زمینه خدا و خداشناسی منظور خواهد بود و ناگزیر هر علمی به اندازه خودش مثبت است و هر عالمی در هر علمی از علوم به قدر طاقت و قدرتش درباره وجود خداوند متعال و وحدانیّت او اقامه دلیل می تواند کند و این معنا را بیان نماید. در این صورت، حرف «من» بیانیّه خواهد بود که «اولوا العلم» بیان از خلق باشد.

مطلب دیگر این که چرا شهادت ملائکه در آیه شریفه و عبارت زیارت جامعه بر شهادت «اولوا العلم» مقدّم شده است؟

اگر توانستیم از روایات و غیر روایات وجه پذیرفتنی که بیان کننده این نکته باشد بیابیم، چه بهتر وگرنه سکوت می کنیم ;چرا که بنا نیست مطلبی را از خود بگوییم ـ و نعوذ باللّه ـ فهم خودمان را به قرآن مجید و کلمات معصومین تحکیم کنیم.

بنابر آن چه گذشت، روشن شد که کسی که در حضور امام علیه السلام به وحدانیّت خداوند متعال با این خصوصیات شهادت می دهد، واقعیتی را اعلان و اظهار می کند که خداوند متعال، فرشتگان و انبیا و اوصیا آن را اعلان می کنند، او به آن واقعیّت معتقد است. در نتیجه، انشا خواهد بود و نه اِخبار.

۱. ر.ک: تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۶۵، تفسیر فرات کوفی: ۷۷، حدیث ۵۱ .

خدای عزیز و حکیم

خدای عزیز و حکیم

لا إلهَ إلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ;

معبودی جز او نیست و او عزیز و حکیم است.

در پایان عبارت، کلمه «لا إله إلاّ هو» تکرار شده ;شاید به دلیل این است که این عبارت از آیه ذیل اقتباس شده است. در آیه این گونه آمده است:

(قائِمًا بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ;)۱

خداوند به قسط و عدالت قیام دارد. معبودی جز او نیست، او عزیز و حکیم است.

پس هر معنایی که در قرآن مجید اراده شده، همان معنا در این جا نیز اراده شده است. شاید این عبارت تکرار شده تا وحدانیّت همراه با این دو وصف و یا این دو اسم «العزیز الحکیم» اعلان شود.

راغب اصفهانی درباره واژه «العزیز» می نویسد.

العزیز الّذی یقهر ولا یقهر;۲

عزیز کسی است که غالب می شود، ولی مغلوب نمی گردد.

شاید از مصادیق عدم مقهوریّت خداوند متعال، عدم معرفت به ذات خداوند متعال است ;یعنی هیچ علمی از هیچ کسی قاهر و غالب نمی شود که بتواند به ذات خداوند متعال برسد.

در مورد واژه «الحکیم» نوشته اند: «الموجد للأشیاء علی غایهٔ الإحکام».۳

۱. سوره آل عمران (۳): آیه ۱۸.

۲. المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۳.

۳. ر.ک: تاج العروس: ۱۶ / ۱۶۱، در این منبع در معنای حکمت چنین آمده است: «فالحکمهٔ من اللّه: معرفهٔ الأشیاء وإیجادها علی غایهٔ الإحکام».

شهادت دوم

شهادت دوم
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَرَسولُهُ الْمُرْتَضی اَرْسَلَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَوْكَرِهَ الْمُشْرِكونَ؛
و گواهی می دهم که حضرت محمّد صلی اللّه علیه وآله بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین ها چیره گرداند، گرچه بر شرک ورزان ناگوار باشد.

پیامبر بنده خداست

پیامبر بنده خداست
این فراز را از چند محور می توان بررسی کرد:
محور یکم. پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله بنده خداوند متعال هستند. به نظر می رسد که شاید تقدیم عبودیت بر رسالت اشاره به چند مطلب باشد:
۱ . این که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله هر چه از مقامات، کمالات و ملکات دارند، از مولای خود خداوند متعال است و چیزی از خود ندارند.
۲ . این که ابتدای رسیدن به هر مقام و منزلتی در پیشگاه خداوند متعال عبودیت است و این حقیقتی است که از روایات استفاده می شود و ما در مباحث پیشین برخی از آن روایات را ذکر کردیم ؛از جمله روایتی بود که از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمودند:
این مقامی که امیر مؤمنان عنداللّه پیدا کردند و کرامتی که عنداللّه داشتند، به برکت عبودیت بوده است.
۳ . این که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله خدا نیست ؛چون همان طوری که در مورد ائمّه علیهم السلام کسانی پیدا شدند و غلوّ کردند، در مورد شخص پیامبر اکرم نیز کسانی بودند که آن حضرت را خدا می دانستند.
این مطلب نیز در روایات آمده است.
بنابراین، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله بنده خداوند متعال است، نه این که خدا نیست ؛بلکه شریک خدا هم نیست. فرزند خدا و متّحد با خدا هم نیست و هیچ حلولی در این جا صورت نگرفته است ؛بلکه عبد خدا هستند.
محور دوم. حضرت محمّد صلی اللّه علیه وآله عبد و بنده منتجب خداوند است. واژه «منتجب» یعنی مختار، ممتاز و جدا شده. وقتی کسی مختار و منتجب و از بین دیگران انتخاب می شود که خصایص و ویژگی هایی داشته باشد. ممتاز شدن نزد خدا خصایص و ویژگی هایی را لازم دارد ؛خصایصی که از نظر خداوند متعال خصایص باشد و در ادامه، جدا شدن، انتخاب و اختیار خدا را در پی داشته باشد. پیامبر اکرم دارای خصایصی بودند که آن خصوصیّات از نظر خداوند باعث شد که آن حضرت منتجب و منتخب عنداللّه شدند.
محور سوم. رسالت و رسول بودن پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله با صفت «المرتضی» موصوف شد ؛یعنی آن حضرت رسول خداوند متعال است و مورد رضایت و پسند خداوند هستند. شاید این عبارت به این آیه مبارکه اشاره باشد که می فرماید:
(عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلاّ مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُول؛)۱
دانای غیب اوست ؛پس هیچ کس را بر رازهای غیب خود آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که برگزیده است.
پس رسولی که مرتَضی شد، چنین مقاماتی به او داده می شود. از طرفی، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله مورد پسند خداوند متعال

بودند، آن جا که می فرماید:

(وَكانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا؛)۲

و او پیوسته مورد رضایت پروردگارش بود.

پس وقتی پسند کننده خداوند باشد و خدا کسی را بپسندد، این فرد چه مقاماتی را پیدا می کند! به راستی ملاکات مورد پسند خداوند متعال برای گزینش یک فرد چیست؟

پسند خداوند متعال در هر مرتبه، آن مرتبه عالیه ای است که پیامبر اکرم دارند که اشرف مخلوقات هستند. آن حضرت به مقامی رسید که مرتَضای خداوند علی الاطلاق به جمیع معانی کلمه بودند و وقتی مرتَضای خداوند واقع شدند، به او گفتند:

(وَلَسَوْفَ يُعْطيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى؛)۳

و به زودی پروردگار تو آن قدر به تو عطا خواهد کرد که راضی شوی.

به تعبیری خدای متعال می فرماید: شما کاری کنید که مرتَضای من باشید، آن وقت من به شما به گونه ای عطا می کنم که شما راضی باشید.

تذکر یک نکته قرآنی لازم است که قرآن مجید هر گاه سخن از عطا فرموده، آن را به واژه «ربّ» اضافه کرده است ;همان گونه که این آیه بدان اشاره دارد. در آیه دیگری می فرماید:

(إِنّا أَعْطَيْناكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ؛)۴

به راستی ما به تو کوثر عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

در آیه دیگری آمده است:

(وَما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا؛)۵

و عطای پروردگار تو منع شده نیست.

در مورد دیگری می فرماید:

(كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَهَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ؛)۳

هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره می دهیم.

در آیه دیگری آمده است:

(جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِسابًا؛)۶

این پاداشی از جانب پروردگارت و عطایی حساب شده است.

در مورد دیگری می فرماید:

(رَبُّنَا الَّذى أَعْطى كُلَّ شَىْء خَلْقَهُ ثُمَّ هَدى؛)۷

پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی، آن چه برای آفرینش آن لازم بوده عطا کرده، آن گاه هدایت کرده است.

وقتی کسی رشد و تربیت کسی را بر عهده گرفت، تمام مستلزمات رسیدن به آن کمال و هدف را عطا می کند و در غیر این صورت خُلف و نقض غرض خواهد بود. از این رو در دعای ابوحمزه آمده است: ربّ بما أعطیتنی.

پس چون عطاست باید ربّ هم باشد. کار خداوند متعال به لحاظ ربوبیتش و به مقتضای آن مقام، عطا است. عطاء ربّ، مطلق است.

از این رو حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(رَبِّ إِنّى لِما أَنْزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْر فَقيرٌ؛)۸

پروردگارا! به هر خیر و نیکی که تو بر من فرو فرستی نیازمندم.

۱. سوره جن (۷۲): آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. سوره مریم (۱۹): آیه ۵۵.

۳. سوره ضحی (۹۳): آیه ۵.

۴. سوره کوثر (۱۰۸): آیات ۱ و ۲.

۵ و ۳. سوره اسراء (۱۷): آیه ۲۰.

۶. سوره نبأ (۷۸): آیه ۳۶.

۷. سوره طه (۲۰): آیه ۵۰.

۸. سوره قصص (۲۸): آیه ۲۴.

رسالت هدایت گر

رسالت هدایت گر

اَرْسَلَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقِّ؛

پیامبری که او را با هدایت و دین حق فرستاد.

بنابراین وقتی به رسالت پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله شهادت می دهیم، این شهادت، با مقامات، اوصاف و منازلی برای آن حضرت توأم است. رسالتی که به پیامبر اکرم عطا شده، رسالت هُدی و هدایت است.

چنان که پیش تر گذشت، واژه «هدایت» به تمام معنا، همه کسان ـ ذوی العقول ـ یا چیزها ـ اعم از ذوی العقول یا غیر ذوی العقول ـ را که به هدایت نیاز دارند، شامل می شود. دین اسلام، برای بشر بالخصوص، دین هدایت و حق است.

حق یعنی چه؟ یعنی هرگز در دین اسلام باطل و بطلانی وجود ندارد. منظور از باطل در این جا بالمعنی الاعم است، نه فقط باطل در مقابل حق که معمولاً به کار می بریم ؛بلکه شامل نقص، سهو، خطا و اشتباه می شود که هر کدام نوعی از بطلان هستند و همه این موارد در دین اسلام منتفی است. از این رو، درباره قرآن این گونه آمده است:

(وَإِنَّهُ لَكِتابٌ عَزيزٌ * لا يَأْتيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزيلٌ مِنْ حَكيم حَميد؛)۱

و همانا این کتابی است شکست ناپذیر که هیچ باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر بر آن راه ندارد ؛چرا که از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است.

پس در این جا باطل به جمیع معانی کلمه مورد نظر است و هیچ نقص، اشتباه و خطایی در قرآن نیست. «لا یأتیه» از هیچ طرف ؛نه اکنون، نه در آینده، نه از پیش رو و نه از پشت سر. این همان دین حق است.

به نظر می رسد که برهان این مطلب در قرآن مجید است، آن جا که می فرماید:

(أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ؛)۲

آیا کسی که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست، با این که او بسیار باخبر و آگاه است؟

چون خداوند متعال که خالق بشر است و حکمت و هدف از خلقت این بشر، هدایت و رسیدن به کمال است. او که خالق است، بشر را برای رسیدن به کمال خلق کرده است. خبیر است به این که چه چیزی بشر را برای رسیدن به کمال، کمک می کند و چه چیزی مانع رسیدن او به کمال می شود ؛یعنی از همه مقتضیات و تمام موانع آگاه است. از این رو، بایستی به مقتضای قاعده لطف کاری کند که مقتضیات رسیدن به این هدف و حکمت فراهم شود و موانع در این راه برطرف گردد ؛یعنی برنامه ای که به تعبیر ما شریعت است ارائه کند. بنابراین، ناگزیر باید دین و شریعتی بیاید که حق باشد ؛حق در مقابل باطل به جمیع معانی آن. از این رو

کسی حق ندارد به این دین اشکالی کند که مثلاً: فلان جا چرا چنین؟ فلان حکم چرا فلان؟ چرا این طور؟

این چراها را نباید کرد ;زیرا که کسی این شریعت را مقرّر کرده که ما را آفریده و به حالات، حقایق احوال، واقعیّات ما و به آن چه ما را به غرض از خلقت می رساند و آن چه مانع می شود، آگاه است.

پس اگر گفت: فلان چیز حرام است ;یعنی برای تو مانعیّت دارد و اگر گفت: انجام فلان عمل مستحب است، انجام بده ;یعنی تو را در رسیدن و حرکت به سوی کمال یاری می کند.

به راستی چنین دینی را بایستی به دست چه کسی بسپارند و چه کسی باید آن را به مردم برساند؟

آری باید رسول باشد که مرتَضی به جمیع جهات باشد ;یعنی به مناسبت حکم و موضوع، وقتی دین چنین بود، مبلِّغ دین هم باید با این دین متناسب باشد و از خطا، نسیان، غرض، غرائز شهوانی به دور باشد و چیزی را از دین کم نکند یا چیزی را به دین، مطابق هوای نفسش اضافه نکند.

پس هر کسی از افراد بشر و مکلّفان به این دین، هر مقدار ارتباطشان با این دین بیشتر باشد، علاوه بر این که به هدف از خلقت نزدیک تر هستند، همان کاشف از مرضی بودن عنداللّه می شود. چنان که گذشت، به مقتضای آیه مبارکه «نَفْر» که می فرماید:

(لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ ;)۳

تا در دین آگاهی یابند.

کلمه دین اعم از اصول اعتقادات، احکام شرعی و جهات اخلاقی است و کمال انسان در این است که در هر سه بُعد کار کند و در مسیر صحیح رسیدن به کمال قدم بردارد ;زیرا که انسان فکر است و بدن و نفس و هر یک از این ابعاد وظیفه خاص خود را دارد، از نظر فکر و اعتقاد مستقیم باشد و هم چنین در احکام شرعیه که مربوط به اعضا و جوارح بدن است و در جهات اخلاقی که مربوط به نفس است و کسی که در این سه بعد کار کند، در مسیر دین حق حرکت کرده است. حالا اگر به جایی رسید ـ و نخواهد رسید ـ که بخواهد رسول مرتَضی شود، آن جا که حضرتش می فرماید:

ألا و إنّ إمامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه ومن طعمه بقرصیه، ألا وإنّکم لا تقدرون علی ذلک ولکن أعینونی بورع واجتهاد ;...۴

امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان کفایت کرده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پارسایی و تلاش فراوان... مرا یاری کنید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کونوا دعاهً للناس بغیر ألسنتکم لِیَرَوْا منکم الورعَ والاجتهاد والصلاهً والخیر، فإنّ ذلک داعیهٌ ;۵

مردم را با غیر زبان هایتان]به مذهب خویش[دعوت کنید تا از شما پارسایی، تلاش، نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است.

انسان بایستی در این مسیر جدّ و اجتهاد داشته باشد. این همان معنای «ارسله بالهدی ودین الحق» است.

۱. سوره فصلت (۴۱): آیه ۴۱ و ۴۲.

۲. سوره ملک (۶۷): آیه ۱۴.

۳. سوره توبه (۹): آیه ۱۲۲.

۴. نهج البلاغه: نامه ۴۵، بحار الانوار: ۳۳ / ۴۷۴.

۵. الکافی: ۲ / ۷۸، حدیث ۱۴.

آیین همگانی

آیین همگانی

لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَلَوْكَرِهَ الْمُشْرِكونَ؛

تا بر همه دین ها چیره گرداند، گرچه شرک ورزان ناخشنود باشند.

در این عبارت لام «لیظهره» برای علّت و غایت است ؛یعنی دین اسلام بایـد بر همه ادیان، ملل و تمامی اهل زمین غلبه پیدا کند و بر آنان ظاهر شود، گرچه شرکورزان کراهت داشته باشند.

این آیه از ادلّه مهدویت و از آیات متعلق به حضرت مهدی عجل اللّه تعالی فرجه الشریف و از وعده های الهی است.

چون هنوز این امر تحقّق نیافته است، پس ناگزیر بایـد در آینـده باشـد و زمانی فرا رسـد که این حقیقت و واقعیّت تحقق پیـدا کند و چون امامی به غیر از حضرت ولی عصر علیه السلام نداریم، پس باید در زمان آن حضرت این واقعیّت محقق شود.

این شهادت در قرآن مجید ریشه دارد، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَدینِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛)١

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین ها پیروز گرداند، گرچه شرک ورزان ناخشنود باشند.

در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده که امام باقر علیه السلام فرمود:

إنّ ذلک یکون عند خروج المهدی من آل محمّد، فلا یبقی أحد إلاّ أقرّ بمحمّد صلی اللّه علیه وآله؛٢

همانا غلبه دین حق بر همه دین ها به هنگام خروج مهدی آل محمّد است ؛پس در زمین کسی باقی نمی ماند مگر آن که به رسالت محمّد صلی اللّه علیه وآله اقرار می کند.

این آیه در هنگام خروج مهـدی آل محمّـد علیهم السـلام محقّق خواهـد شد که همه به پیامبری و رسالت حضـرت محمّد صـلی اللّه علیه وآله اقرار خواهنـد کرد، ان شاء اللّه. Along with Guiding Leaders A New Glance At Commentary on Zyarate Jameh Kabireh – –

(۱) ۱. سوره توبه (۹): آیه ۳۳.

۲. مجمع البیان: ۵ / ۴۵.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بندهای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلـبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره

الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰

۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹